

تاریخ ایران

و
ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان

تألیف آلفرد فن گوتمید
ترجمه یکیکا ووس جهانماری



کتابخانه ملی و اسناد ایران

انتشارات
بنگاه ترجمه و نشر کتاب

۴۹۷

اسکن شد

مجموعه یکین شماره

۲۰



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

از این کتاب سه هزار نسخه در چاپخانه
بهمن به طبع رسید
حق طبع مخصوص بنگاه ترجمه و نشر کتاب است

مجموعه ایران شناسی

زیر نظر احسان یارشاطر

تاریخ ایران

و

ممالك همجوار آن از زمان اسکندر تا اقراض اشکانیان

اثر

آلفرد فن گو تشمید

با مقدمه‌ای از نولدکه

ترجمه و حواشی از :

کیکاوس جهاننداری

چاپ دوم با تجدید نظر کامل



بنگاه ترجمه و نشر کتاب

تهران ۲۵۳۶

منظور از انتشار مجموعه ایران شناسی این است
که آثار برگزیده‌ای که به زبانی غیر از زبان فارسی درباره
ایران و ایرانیان نوشته شده در دسترس فارسی زبانان
قرار گیرد.

این مجموعه گذشته از آثار خاورشناسان، شامل سفرنامه
سیاحانی که اثری سودمند درباره ایران بجا گذاشته‌اند و
همچنین آثار مورخان و نویسندگانی که گوشه‌ای از احوال
مردم این کشور را باز نموده‌اند خواهد بود.

امید می‌رود که انتشار این گونه آثار، استفاده از
تحقیقات ایران شناسان را آسان‌تر کند و موجب توسعه آشنائی
با تاریخ و فرهنگ و هنر و ادبیات ایران و سرگذشت
بزرگان آن گردد.

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۷	مقدمه چاپ دوم - یادداشت مترجم
۹	شرح حال مؤلف
۲۱	مقدمه نولدکه
۲۵	۱- دوره مقدونی
۱۲۵	۲- دوره اشکانی

مقدمه چاپ دوم

چاپ دوم این کتاب با تغییرات و تصحیحاتی که همه مرهون دقت و اصابت نظر دوست فرزانه نویسنده این سطور دکتر مهرداد بهار است اینک در دسترس علاقمندان به تاریخ ایران قرار می گیرد. مترجم سپاسگزاری از ایشان را وظیفه خود می شمارد .

خود می شمارد .

ک . ج

یادداشت مترجم

کتاب « تاریخ ایران و ممالك همجوار آن از زمان اسکندر کبیر تا انقراض اشکانیان » پس از مرگ گوتمید مؤلف نامدار آن بطبع رسید. گوتمید هنوز اثر خود را بصورت نهائی برای طبع آماده نکرده بود ، بهمین دلیل اسلوب تحریر آن يك دست و خالی از تعقیدات نیست. مترجم همه جا کوشیده است تا از متن نویسنده انحرافی نجوید؛ تنها بعلم آنکه در متن، کلمات و گاه جملاتی بخط یونانی بود آنرا بدقت بحروف لاتینی برگرداند . کلمات چینی، طخاری و از آن قبیل را که بهیچوجه از تلفظ صحیح آنها اطلاعی ندارد به تبعیت از متن به خط فارسی درآورده ، اما در همه حال عین ضبط متن را با حروف لاتینی نیز ذکر کرده است .

شرح حال مؤلف*

هرمان آلفرد فرایهرفن گوتشمید^۱ اول ژوئن سال ۱۸۳۱ در نزدیکی درسدن بدنیا آمد. پدرش که در دستگاه حکومتی آن دیار اسم و رسمی داشت و از محترمین درسدن محسوب میشد در سال ۱۸۳۶ دیده از جهان فرو بست. بدین ترتیب پرورش پسر و دو خواهر او بعهده مادر افتاد، اما وی نیز در سال ۱۸۴۸ بسر ای دیگر شتافت. آلفرد فن گوتشمید در درسدن به مدرسه رفت و در آنجا بخصوص از محضر درس کوشلی^۲ استفاده بسیار کرد و با هاینریش ترایچکه^۳ که چند سالی از او کوچکتر بود میثاق مودت بست. از همین ایام شخصیت بارز او بخوبی متجلی شد و او بالاستقلال به مطالعه و تحقیق پرداخت و از همین رهگذر مقدمات فضل کم نظیر و معلومات وسیع خود را در رشته‌هایی کاملاً متفاوت از یکدیگر و همچنین احاطه بی‌چون و چندی به زبانهای قدیم و جدید را فراهم آورد. او در این ایام مانند ادوار بعد زندگی همه وقت خود را صرف کتاب نمی‌کرد و بخاطر کتاب از دوستان یکرنگ نمی‌برید؛ شادی و سرزندگی را بسیار دوست داشت و بیش از هر چیز به طبیعت دل بسته بود. همواره

۱ — Hermann Alfred Freiherr von Gutschmid ۲ — Köchly

۳ — H. v. Treitschke (*) — این شرح حال ترجمه و تلخیصی است از :

F. Ruhl, Gutschmid (*Allgem. Deutsche Bibliographie*. Bd. 49, 1901)

روزهای خوشی را که در دوره کودکی در یکی از قریه‌های نزدیک درسدن بسر آورده بود در خاطر داشت و هر گاه از آن ایام سخن میرفت برقشادی در چشمانش می‌جست. سال ۱۸۴۸ او که خود دانشمندی بشمار می‌آمد بدانشگاه لایپزیک رفت، اما در سال ۱۸۵۱ دانشگاه بن را بر آن ترجیح داد. می‌خواست زبان‌شناسی بخواند اما نه تنها تاریخ را در طرح مطالعات خود وارد کرد، بلکه ضمناً در درس فلسفه و سیاست نیز حاضر میشد و خطابه‌های مربوط به ادبیات زبانهای آلمانی و فرانسوی رامی شنید و از شکسپیر و تحقیقات مربوط به دین و نیز غافل نمی‌ماند. در لایپزیک هاوپت^۱ و مومزن^۲ او را نخست تحت تأثیر خود قرار دادند. در بن او بخصوص در کلاس درس ریچل^۳ و لاسن^۴ حاضر می‌شد، اما بیش از همه از محضر درس دالمان^۵ کسب فیض کرد و باو سرسپرد. تحت تأثیر او بود که گوتمسید توانست نظرات سیاسی خود را شکل خاصی بدهد و تثبیت کند. او نیز مانند اعضاء دیگر خانواده خود اصولاً میانه‌رو و طرفدار حفظ وحدت بود، ولی باید دانست که این روش سیاسی با محیطی که در آن زندگی می‌کرد چندان توافق نداشت؛ از این پس تمایلات سیاسی او با برنامه حزبی که در آن روزگار بنام «گوتار» موسوم بود همراه شد.

پس از بازگشت به درسدن گوتمسید با پشتکار بسیار به مطالعات خود ادامه داد و بانوشتن اثر بزرگی درباره تقویم‌های مشرق زمین آغاز بکار کرد، اما چون کارهای دیگر و لازم‌تر در پیش بود هرگز این اثر و بعضی از آثار دیگر او در این دوره صورت اتمام نپذیرفت. در سال ۱۸۵۴ بانوشتن رساله‌ای^۶ درجه دکترا گرفت. این رساله بعدها با تعلیقاتش در مجله «فیلولوگوس»^۷ به چاپ رسید. چنان دقت و صحتی در این رساله بکار رفته است که حتی می‌توان گفت امروز پس از سالیان دراز نیز در آن تغییر

۱- M. Haupt ۲- Th. Mommsen ۳- Ritschl ۴- Lassen ۵- Dahlmann

۶- *De rerum Aegypticarum scriptoribus ante Alexandrum Magnum* ۷- *Philologus*

عمده‌ای نمی‌توان داد. گوتمشید در این گیر و دار ناگزیر شد از مسافرتی که در نظر داشت برای مدتی دراز به پاریس بکند تا در آنجا به تکمیل معلومات شرق‌شناسی خود بپردازد و چشم‌پوشد. بدین ترتیب در سال ۱۸۵۵ به لیزینگ رفت و به قصد تحریر رساله مخصوص استادی دانشگاه در آنجا مقیم شد. گوتمشید از زمان تحصیل در دانشگاه با بسیاری از همسالان خود که اهل دانش و تحقیق بودند دوستی پیدا کرده بود. اکنون دیگر او در حلقه گروهی از کوشاترین و مستعدترین جوانان وارد شده بود که از آن‌ها شمار امیل مولر^۱، موریتمس بوش^۲، تریچکه و سرانجام گوستاوفر ای تاک^۳ را که از او قدری مسن‌تر بود می‌توان نام برد. رشته‌ای که گوتمشید در آن تحقیق می‌کرد باعث شد که او با مستشرق نامدار، فلاشر^۴ نیز آشنائی پیدا کند. در این ایام بود که گوتمشید عضویت مجمع سیاسی مشهوری را که «کیتسینگ»^۵ نامیده می‌شد پذیرفت. این واقعه بخصوص قابل ذکر است، زیرا سیاست نیز مانند علم یکی از محرکات درجه اول زندگی گوتمشید بود. او در آن زمان هر چند از پروسها نفرت داشت باز نجات آلمان را جز بدست آنها میسر نمی‌دانست و با وجود تضیقات و مشکلاتی که در آن زمان برای اصحاب این نظر وجود داشت هرگز از اعتقاد خود پای پس نگذاشت. در سال ۱۸۵۷ یک بیماری طولانی باعث شد که او برای چند ماه به درسدن برود. در اینجا بود که او با کونستانسه بکر^۶، دختر باستان‌شناس مشهور لیزینگ عروسی کرد. در این دوران گوتمشید مدارک فراوان گرد آورد و کار بسیار کرد، اما حاصل مطالعات او در یک اثر مهم مدون نشد. در حلقه دوستان معدودش شهرت دانائی و تبحر او در علوم تاریخی و همچنین ذکاوت کم‌نظیرش از دیرباز پیچیده بود و چند مقاله انتقادی بسیار خوب که در آن دوران چاپ کرد دلیلی بود بر اینکه شهرت او بیجا نیست. اما در سال‌های ۱۸۵۷ و ۱۸۵۸ پس از

دو اثری که منتشر کرد ناگهان توجه دانشمندان باومعطوف شد. او با همین دو اثر ثابت کرد که محققى از طراز اول است.

بیلسکى^۱ که در لمبرگ کتابدار بود پنداشت ضمن وقایع و اخباری که از لهستان دوره قرون وسطی در دست بود قطعات مهمی از اثر مفقود پومپهئوس تروگوس را کشف کرده است. او این مدارک را تحت عنوان تاریخ پومپهئوس تروگوس در سال ۱۸۵۳ منتشر ساخت. دانشمندان آلمانی نیز خوش باوری کردند و به علت آنکه به محاکم زدن این نوشته‌ها به عرصه‌ای مربوط می‌شد که اهل اصطلاح و زبان کمتر در آن دخالت می‌کنند همه را به همین صورت پذیرفتند. گوتمید با دو مقاله‌ای که نوشت همه را از سهو رهایی بخشید. او در این مقالات با موشکافی و تبصری حیرت‌انگیز و با استدلالی قاطع چنان مطلب را روشن کرد که بانک اعتراض فوراً فرونشست و آن کشف عظیم موهوم باز به هیچ مبدل گشت. آشکار شد که صرف نظر از جعل و تزویری که در قرن شانزدهم میلادی رخ داده بود آن وقایع-نگاران نیز تنها از همان قسمت از منتخب یوستین استفاده کرده‌اند که امر و نیز در دست ماست. گوتمید در این تحقیق بعضی نکته‌سنجی‌ها و تتبعات دقیق و ظریف در بیدترین و دور از ذهن‌ترین عرصه‌های علمی و همچنین در زمینه‌هایی که ظاهراً همه آنها را از مسلمات و بدیهیات می‌شمرد وارد کرد که این نوشته‌ها را صرف نظر از مطالبی که بطور مستقیم در آن مورد بحث قرار گرفته ارزشی دائمی بخشوده است. دومین اثری که در بالا بدان اشاره شد، در اثر حمله بی‌خرانه و غرورآمیز بوئزن^۲ نوشته شد. گوتمید آخرین مجلدات اثر بزرگ بوئزن را بنام «مقام مصر در تاریخ جهان» در مجله‌ای به اختصار مورد بحث و نقد قرار داده بود و ضمن خرده‌گیری بر بعضی از نکات قول داده بود که دلایل خود را در فرصت دیگری ارائه دهد. او همان‌طور که به تریاچکه نوشت بیشتر از آنکه می‌بایست در حق کتاب مدارا

کرده بود، زیرا می خواست ملاحظه «این مرد لایق» را کرده باشد. بونزن بدون اینکه منتظر ارائه دلایل گوتشمید باشد در مقدمه جلد بعدی اثر خود بشدیدترین وجهی به این «جوانک کمنام» حمله برد و پنداشت که با نوشته خود او را بکلی نابود کرده است، اما بزودی درسی گرفت که بموجب آن دانست باغولی در آویخته است. گوتشمید در جواب خود با عنوان «مقالاتی در باب تاریخ مشرق قدیم» شهرت علمی بونزن را برای همیشه نابود کرد و مقام این نویسنده مورد اعزاز و احترام را تا حدود دروغزن گزافه گوئی پائین آورد. بونزن دارای دانش و معلوماتی اساسی در زمینه کار خود بود، اما این صفت را نیز داشت که در موضوعاتی هم که اطلاعات سطحی بود بازلاف می زد. باید دانست که این نوشته فقط هجویه و ردیه نیست؛ در این کتاب تحقیقات دقیق دست اولی در باب مشرق باستان و همچنین دوره کلاسیک می توان سراغ کرد که در سراسر آن يك ذهن موشکاف منتقد، احاطه ای شگفت انگیز و همچنین نظری وسیع نسبت به وقایع تاریخی قدیم و جدید نمایان است. از آن زمان دیگر آوازه گوتشمید همه جا را فراگرفت. چند سال بعد کوشلی در مجمع زبان شناسان او را در بین هلهله حاضران ستاره قدر اولی شمرده که دشواریهای یکی از تاریک ترین و صعب ترین شعب علم را برطرف می کند.

در آن روزگار فعالیت اصلی گوتشمید مصروف تاریخ قدیم مصر بود، مقالات عمیق و ممتع او امروز نیز هنوز رنگ کهنگی و فرسودگی نپذیرفته است. این مقالات اغلب تحقیقاتی است درباره تقویم که اصل آن از یونان بوده و از طریق مصر به ما رسیده است. ملاحظاتی که گوتشمید درباره ترجمه آلمانی تاریخ مصر اثر شارپ^۱ منتشر کرد بخوبی نشان داد نویسنده تا چه پایه در علم تاریخ به دقایق وارد است. جای شگفت نیست که متخصصین تاریخ مصر بسیار کوشیدند تا این قدرت فکری غیر عادی را بطور منحصر به تحقیق در رشته تخصصی خود تشویق کنند، اما گوتشمید

پس از قدری تردید و دودلی سرانجام از قبول تقاضای آنان سر باز زد و تصمیم خود را چنین توجیه کرد که فرصت کافی برای مطالعه اساسی زبان قبطی که اقلاً چندین سال وقت می‌خواهد و وقوف بدان نیز برای يك مصر شناس حرفه‌ای غیر قابل اجتناب است ندارد.

سال ۱۸۶۱ باز شاهد يك اثر بزرگ دیگر از گوتشمید بود درباره کشاورزی قبطی که ضمن آن ثابت کرد بقایای فرضی ادبیات بابل باستانی چیزی جز جعلیات دوره اعراب نیست.

این اثر نیز از همه امتیازات و خصوصیات آثار گذشته گوتشمید برخوردار بود، اما تبحر و فضل نویسنده را در يك عرصه جدید نیز ثابت و تأیید می‌کرد. بدین جهت در همین سال انجمن علوم ساکس گوتشمید را که سالهای عمرش هنوز به سی نمی‌رسید به عضویت خود برگزید و از این رهگذر مقام علمی او را مورد تأیید و تمجید قرار داد.

گوتشمید گذشته از تاریخ قدیم مشرق در این دوران، سخت به مطالعه در اوضاع و احوال روم مشغول بود و محتملاً تحت تأثیر دوست خود لیبسیوس^۱ به تحقیق درباره صدر مسیحیت و روایات و سنن قوم یهود نیز اشتغال ورزید. در این رشته جدید نیز او به مسائل و دقایق روی آورد که شامل بسیاری از غوامض لاینحل و بعضاً مطرح نشده می‌گردید. حل این مشکلات، نظری جامع و وسیع می‌خواست. آثار مربوط به الحاقات کتاب عزرا و اسامی پادشاهان تواریخ منحول حواریون همه در این باب است. همچنین قسمتی از تحقیقات گوتشمید درباره تاریخ یونان و گاه شماری در همین دوره اقامت در لیپزیک پدید آمده است.

گوتشمید در تمام این مدت هنوز به کار رساله مخصوص ورود به دانشگاه خود

پایان نداده بود که در سال ۱۸۶۶ او را بعنوان استاد به کیل فراخواندند. در اینجا مشغله درس و بحث و اداره سمینار او را تا حدی مانع از تألیف و تحقیق شد. گوتمسید تقریباً در سراسر عمر به برنامه‌ای که برای کار خود تعیین کرده بود پای بند ماند و به ندرت به کار دیگری پرداخت. تاریخ و عتیقات مشرق زمین، تاریخ قدیم یونان، تاریخ نویسی دریونان و روم مورد توجه خاص او بود و در ضمن نیز در دروس عمومی به بحث و نقد آثار بعضی از مؤلفین رومی و یونانی عنایت می کرد که بعضی قسمت‌های آن در مجموعه مقالات او بچاپ رسیده است. تسلط تام و تمام و انتقادی گوتمسید در این مباحث مهم و مشکل، روشنی و احاطه‌ای که در این تحقیقات به چشم می خورد و تصریح و تأکید نکات مهم در این نوشته‌ها، همه خواننده را فرین اعجاب می سازد، از این ها گذشته قلم گوتمسید گرمی و جلالت و ریزه کاریهای خاصی داشت که گاه خالی از زهر خندی ملیح هم نبود. بدین جهت و هم از آنرو که گوتمسید به درد دل و گرفتاریهای خصوصی دانشجویان مستعد می رسید و در بر خورد با آنان همواره گشاده رو بود، نزدگروهی از شاگردان بر حرارت و کوشنده دانشگاه کیل محبوبیت بسیار یافت.

گوتمسید از نهضت‌های سیاسی که پس از مرگ فریدریش هفتم پدید آمد برکنار نماند، با وجود آنکه در بدو امر باروش خاص سیاسی بیسمارک و اعوانش سخت مخالفت میورزید، از سال ۱۸۶۴ به بعد یکباره از دعاوی پروس جانبداری کرد، زیرا می پنداشت فقط پروس دارای آن قدرت و همت است که برای آلمان کاری انجام دهد و خدمتی عرضه دارد. اما وضع صورت دیگری بخود گرفت. اهالی ساکس علیاراه و رسم زندگی شلسویک - هولشتاینی را خوش نداشتند و کسانی که دارای تحصیلات و عقاید تازه بودند آثار متعدد قرون وسطائی را که هنوز در این شاهزاده نشین بچشم می خورد بدیده تحقیر می فکر بستند. گوتمسید از این غروری که مردعادی «متوسط القامه» را گرفته بود متنفر بود و چون طبعی تند و شوخ داشت بسیاری از نقاط ضعف محافل سیاسی مؤثر شهر کیل را به باد طعن گرفت. او ضمناً دریافته بود که ریشه نزاکت و «آداب دانی» این محافل

تنها خودخواهی است و بس. کوشید در عقیده خود سخت پافشاری می کرد و برای اشاعه آن از هیچ اقدامی خودداری نمی ورزید تا جائی که نه تنها مواد اطلاعات لازم را برای نوشتن مقالات سیاسی در اختیار ترایچه می گذاشت، بلکه افکار و نظرات خود را نیز برای تحریر و تنظیم بدو می گفت. البته این مخالفت با عقاید و افکار یک پارچه مردم و اکثریت بسیار زیاد همکارانش چندان مفید برای مقام و منزلت اجتماعی او نبود. با وجود اینکه کوشید مردمی بود اهل معاشرت و خوش مشرب و بعنوان معلمی دانشمند شهرت و حیثیت بسیار داشت باز او را اغلب به بازی نمی گرفتند و حتی گاه علناً مورد بی اعتنائی قرار می دادند.

دیری نپائید که لیسئوس دوست قدیم او به کیل فراخوانده شد و قرابت زمینه های تحقیقی باعث شد که رشته های مودت بین این دو دوست بیش از پیش استوار و محکم گردد. هر چند همانطور که ذکر شد مدت اقامت در کیل برای تألیف آثار مهم علمی و تحقیقی چندان مساعد نبود، باز کوشید در همین مقتضیات نامساعد طر حهای مقدماتی کار تحقیقی خود را درباره اوزیوس و تجسسانی درباره منابع پومپهئوس و تروکوس نوشت که پس از مرگش انتشار یافت. از اینها گذشته کار نوشتن مقالات انتقادی و نقد کتب نیز در این دوره دست کم از دوره اقامت او در لیز بیگ نداشت. باز در جوار همه اینها کوشید مقالات بسیاری درباره نوشته ها و آثار دیگران به چاپ رسانید که بعضاً در شمار مفصل ترین و رنجه آورترین تحقیقات اوست.

وضع کوشید در کیل چنان بود که وقتی در سال ۱۸۷۳ دعوتی برای رفتن به کونیگسبرگ دریافت کرد بسیار خوشحال شد. درست است که در محل جدید اوضاع و احوال دیگری مسلط بود، اما باز کوشید خود را ناراحت تر و افسرده خاطر تر از مدت اقامت در کیل یافت. این شهر باروی خوش او را نپذیرفت و سطح معلومات دانشجویان نیز خیلی پائین تر از دانشجویان کیل بود.

کوشید در کونیگسبرگ تصحیح و تنقیح بقایای موجود کتاب اول وقایع

اوزیوس را به اتمام رساند و منتشر کرد. اما اثر تازه او در اینجا تحت عنوان «مقالات تازه‌ای در خصوص تاریخ قدیم مشرق زمین»^۱ شهرت و حیثیت او را از حدود مرزهای آلمان نیز فراتر برد. موضوع این مقالات انتقادی بود از وضع آشورشناسی در آلمان و اعلان جنگی شمرده میشد به دو نفر^۲ و شرادر^۳. او در این اثر از نتیجه گیری‌های شتاب‌زده از پیشرفت‌های موقتی در خواندن خطوط میخی برای علم تاریخ و همچنین در اختیار عامه گذاردن نتایج مترزل و قابل تأمل کشفیات جدید خرده گرفته بود. درست است که روی هم رفته این مقالات دارای جنبه‌های منفی است، اما مؤلف از گفته‌های خود نتیجه‌های مثبت نیز می‌گیرد، بهر تقدیر نمی‌توان منکر اهمیت بسیار و تأثیر درمان بخش این نوشته‌ها شد. هرگاه آشورشناسی امروز بر مبانی استواری تکیه دارد و ما از پیش از سی سال قبل در این عرصه به اطلاعات و معلومات قابل اطمینانی دست یافته‌ایم باید از حق نگذشت و سهمی را که این مقالات تند و عتاب آمیز در پیشرفت این شعبه از علم داشته نادیده ن گرفت. این کوتشمید بود که به متتبعین خط میخی هشدار داد تا شور و شوق بسیار خود را تعدیل کنند و آن را با درایت، حزم و انتقاد توأم نمایند.

در بهار سال ۱۸۷۶ کوتشمید کرسی استادی تاریخ خود را در کونیگسبرگ با کرسی استادی زبان درینا تعویض کرد، دلیل این اقدام آن بود که در شتراسبورگ مقام اول را با و پیشنهاد کرده بودند، اما به علت اعمال نفوذ مومزن، استاد دیگری به این سمت منصوب شده بود و کسی پروای کار او را نیز نداشت. کوتشمید می- ترسید مبادا این قصد در میان باشد که او را برای همه عمر در ناحیه‌ای در دورترین نقاط مرزی آلمان متوقف کنند. اما یک سالی که او درینا در معیت روده^۴ گذراند از شمار بهترین سالهای زندگی او محسوب است؛ از نظر علمی آثاری که او درباره

موسی خورن و آکانا نکلوس در این دوره تألیف کرد آغاز عصر جدیدی در تحقیق آثار این مورخین محسوب می شود. در سال ۱۸۷۲ او باز به همراهی روهده دعوت دانشگاه توینگن را پذیرفت. این بار دیگر بطور مداوم در توینگن مقیم شد و از پذیرفتن دعوت دانشگاههای گوتینگن و شتراسبورگ سر باز زد. رویهمرفته می توان گفت که در این دیار علیرغم بعضی ناسازگاریهائی که با محیط داشت باز گوتشمید از وضع خود و محیط دانشگاه خرسند بود. شاگردان او را سخت دوست داشتند و دانشگاه نیز از داشتن چنین ستاره درخشانی که طلاب علم را از اقصای نقاط بسوی خود می کشید خیلی مغرور بود. گوتشمید نیز با وجود اختلاف عقیده ای که گاه و بیگاه با همکاران خود پیدا میکرد باز از محبت آنان برخوردار بود و از مصاحبتشان لذت می برد. اما باید یادآور شد که گوتشمید از اعتقادات سیاسی که در محیط کار او شایع بود دل خوش نداشت. محیط دانشگاهی شدیداً تحت تأثیر «حزب آلمان» بود و این حزب دیگر گوتشمید را که از نخستین هواداران بیسمارک بود نمی توانست يك دل و يك جهت از علاقمندان خود محسوب کند. علت این بود که سیاست بیسمارک تغییر یافته بود و گرنه در ارکان اعتقادات و ایمان گوتشمید خللی راه نداشت. حتی در اوایل دهه هفتم این قرن او تا اندازه ای هم فعالیت سیاسی معتدلی داشت، اما از ۱۸۷۶ به بعد او به سیاست خارجی و داخلی صدارت اعظم به شدت بدین شد و بخصوص از هنگامی که سیاست اقتصادی دیگری در پیش گرفته شد گوتشمید در صف مخالفان جدی او درآمد و همین امر باعث گردید که او از اغلب دوستان سابق خود بگسلد. گوتشمید در توینگن سرانجام به تدوین معلومات بی نظیر خود پرداخت و دست به تألیف آثار بزرگتری زد. بدین ترتیب او برای دائرة المعارف بریتانیا گذشته از چند مقاله کوچک، تاریخ ایران را از زمان اسکندر و همچنین تاریخ فنیقی هارا نوشت. از این دوائر کتاب تاریخ ایران^۱ بصورت جداگانه در سال ۱۸۸۹ به طبع

رسید و تاریخ فنیقی‌ها بصورت اصلی خود، یعنی بزبان آلمانی در جلد دوم مجموعه نوشته‌های کوتاه گوتشمید چاپ شد. از اینها گذشته گوتشمید تاریخ مملکت‌الرها را برای فرهنگستان سنت پترزبورگ به رشته تحریر کشید. بر اثر همین تألیف علمی بود که این فرهنگستان نیز همچون فرهنگستان مونیخ او را به عضویت خود برگزید. از اینها گذشته Prologe اثر یومیه‌ئیوس تروگوس را منقح و تصحیح کرد و آنرا در تعلیقات کتاب یوستینیوس که به کوشش روهل منتشر شد به چاپ رساند. صرف نظر از اینها گوتشمید مطالعاتی مقدماتی برای تألیف آثاری دیگر انجام داد که بعضی از طرحهای آن بعدها به چاپ رسید. گوتشمید در حالی که چشم و چراغ اهل تحقیق به شمار می‌رفت و آینده‌ای بس درخشاوتر در پیش داشت در دوم مارس ۱۸۸۷ ناگهان بر اثر بیماری صعبی درگذشت.

گوتشمید قامتی متوسط داشت و مردی حساس، ظریف و چابک بود و واقعاً نمونه کاملی از اهالی ساکس بشمار می‌رفت. در تمام عمر به لهجه اهالی درسدن صحبت می‌کرد. مردی بود مؤدب، لایق، نکته‌سنج و در عین حال گشاده‌رو و اهل معاشرت، در صحبت‌ها همیشه شوخی و مزاح را از یاد نمی‌برد، حاضرالذهن بود و با وجود آنکه قدری به بدبینی تمایل داشت باز با مردم می‌جوشید. حقیقتاً مردی ساده دل و صافی ضمیر بود. خصوصیت عمده اخلاقی او حقیقت دوستی بدون قید و شرطش بود؛ ظاهر سازی و مجامله را بشدت منفور می‌داشت، ثقل و نیرنگ را هر جا که بود به باد ریشخند و طعنه می‌گرفت و حتی از به کار بردن کلمات تلخ و تند نیز دریغ نمی‌ورزید. در معاشرت با مردم چندان سختگیر نبود. در عین اینکه مباحثه با مردم مطلع و صاحب نظر را بسیار دوست می‌داشت، گاه ساعتها از وقت خود را به گفتگو با مردم عادی درباره مسائل کاملاً بی اهمیت و وقایع پیش پا افتاده صرف می‌کرد. به طبیعت دلبستگی داشت، اما چون نزدیک بین بود از زیبایی‌های آن چندان برخوردار نمی‌شد. گوتشمید در دوران زندگی خود خیلی کم

سفر کرد و صرفنظر از يك مسافرت کوتاه به سویس هرگز از آلمان خارج نشد. مقالات متفرق کوتشمید باضافه چند نوشته چاپ نشده او در کتاب «نوشته‌های کوتاه»^۱ توسط روهل گردآمده و ضمن پنج مجلد بیچاپ رسیده است. در جلد پنجم این مجموعه فهرست کاملی از تألیفات کوتشمید مذکور است.

مقدمه نوادگه

کوتشمید قصد داشت قسمتی از تاریخ ایران را از زمان اسکندر تا انقراض حکومت اشکانیان که برای دائرة المعارف بریتانیا نوشته بود به زبان آلمانی هم منتشر سازد.

محرک او در این امر آن بود که در ترجمه نوشته او بزبان انگلیسی سخت به اختصار کوشیده بودند. اما ناگهان مرگ او را دربرود (اول مارس سال ۱۸۸۷) و تحقق اندیشه‌ای که در سر داشت به عهده تعویق افتاد. من بر حسب ضرورت به بر آوردن آرزوی او همت گماشتم. ولی ناگزیر بودم حتی المقدور عین نوشته او را به چاپ برسانم و از آن حد تجاوز نکنم. بنابراین امکان هر نوع دخالت و تغییری در آن متن منتفی بود؛ از آن گذشته به هیچ روی نمی خواستم در هر مقام با آوردن حاشیه‌ها تردید و یا اختلاف سلیقه خود را خاطر نشان سازم. فقط در موارد معدودی سهوها و اشتباهات جزئی را بدون یادآوری تصحیح کرده‌ام. پس شاید حق می بود که مثلا بهمین طریق عمل کنم و طبق نظر خود منطقه Vologesias را به شهر Vologesocerta

اضافه کنم^۱. تغییر مقیاسهای طول و قیمت انگلستان (میل و لیره) به مقیاسهای آلمانی (کیلومتر و مارک) دیگر از جمله بدیهیات بشمار می آید.

مؤلف، این سطور را مستقیماً برای طبع فراهم نساخته، بلکه مرادش ترجمه آن بزبان انگلیسی بوده است. بنابراین بطور قطع در نظر داشته از نظر اسلوب انشاء در آن تغییراتی اساسی بدهد. اما من جسارت چنین اقدامی را نداشتم، فقط گاه و بیگاه از نظر اسلوب با کمال احتیاط تغییراتی جزئی در متن وارد کرده ام. از سهوهای رسم الخطی که بموقع خود بآنها عنایتی نکرده بودم در متن بیش از آنچه بتواند مورد قبول من باشد باقی مانده است. املاء اسامی خارجی که برای استفاده خوانندگان انگلیسی زبان در نظر گرفته شده بود بصورتی که در زبان آلمانی مرسوم است تغییر داده شد. اما املاء اسامی چینی را که از تلفظ درست آنها به هیچوجه اطلاعی ندارم به همان نحو که گویشمید نوشته بود اختیار کردم.

حال با وجود آنکه خواننده این کتاب ممکنست در موارد متعدد به این نکته متوجه شود که مؤلف برای آخرین بار اثر خود را پیراسته نکرده است باز من

۱- توصیه می شود برای مزید فایده آنچه در صفحات آخر کتاب راجع بخدایان شاهان سلسله Turuschka آمده به مقاله :

Aurel Stein . *Zoroastrian deities on Indo - Scythian coins*

در شماره ماه اوت سال ۱۸۸۷ نشریه Oriental and Babylonian Records رجوع کنند. ستاین مواضعی را ذکر می کند که در آنها P* و یا محتملاً تغییر جزئی آن روی سکه ها صدای «ش» هم می دهد. پس بالنتیجه در مقام ارتباط باصور شرقی باید بجای کانرکی (Kanerki) کانسکی (Kaneschki) و بجای کورانو (Korano) کوشانو (Koschano) قرائت شود و غیره. از آن گذشته یادآور می شود که او (O) گاه گاه در حکم ه (h) است. وی از روی این سکه ها به کشف ایزدانی ایرانی توفیق یافت که تا آن زمان شناخته نبودند. * چنان که از جملات بعد بر می آید منظور نولدکه در اینجا P یونانی است که صدای R می دهد. مترجم.

اطمینان دارم این اثر دارای ارزشی زیاد و همیشگی است. این قضاوت تنها مربوط به فصول تاریک و پرابهام تاریخ اشکانیان و تاریخ شرق ایران در ارتباط با هندوستان نیست، بلکه اظهار درست او را هم در مورد تمجید از اسکندر و تأسیسات او شامل می گردد.

من سالیان دراز با متوفی همکاری نزدیک و فعال علمی داشته ام تا آنجا که حتی مفارقت ظاهری نیز هرگز مانع این مرادۀ علمی نگردید. به همین دلیل بارها شد که یکی از ما دو تن آراء و افکار دیگری را پذیرفتیم و دنبال کردیم. بدین ترتیب کوتشمید در حاشیه نمرۀ چهار (صفحه ۲۶) حدسی را که من چندین سال پیش بر حسب موقع اظهار کرده بودم و فعلاً بر آن عقیده نیستم و از آن هم دفاع نمی کنم ذکر کرده است. در مورد تطابق زیادی که درباره کیفر بسوس (صفحه ۲۶) بین گفته کوتشمید و تاریخ هخامنشیان تألیف خود من هست باید یادآور شوم که کوتشمید قبل از تألیف این کتاب دستنویس اثر مرا خوانده بود. همچنین عقیده مشترک ما هر دو در باب سوختن کاخهای سلطنتی ایران بدو از طرف من اظهار گردیده است. اما من در این مقام بصراحت هر چه تا مآثر علناً اعتراف می کنم که من بیشتر از خرم دانش کوتشمید خوشه چینی کرده ام. هر چند انتشار قسمتهائی از تاریخ ایران^۱ که من خود فراهم آورده ام با اثر مفصل تر و در بعضی از مواضع جامع تر کوتشمید در یک جا کاری پسندیده نبود، مع هذا من بر این عقیده ام که با استفاده از این دو کتاب به موازات یکدیگر منافع بسیاری حاصل می شود.

با استفاده از این موقع یادآور می شوم که مجموعه ای از مقالات کوتشمید (که چند نوشته چاپ نشده نیز در آن میان یافته می شود) تحت نظر Rühl به چاپ خواهد رسید. اما اکنون روشن نیست که چه مقدار از افاضات و دروس او جامه

نشر خواهد پوشید. تردیدی نیست که آیندگان هم در برابر آثار گوتمید سر
تعظیم فرود خواهند آورد، اما فقط چندتن معدود که با وحش و نشر داشتند می توانند
بدانند که او تا چه حد پای بند انسانیت بود و تا کجا بکار تحقیق و تتبع دلبستگی
داشت. *

استراسبورگ. اکتبر ۱۸۸۷

ت. نولدکه

* از این مقدمه یکی دو جمله که مختص چاپ آلمانی این کتاب بود حذف شد و همه
جا شماره صفحات این ترجمه بجای شماره صفحات متن آلمانی ذکر گردید.

۱ = دوره مقدونی

پس از برد حیاتی و مماتی «کوگمل»^۱ (اول اکتبر ۳۳۱ پیش از میلاد) اسکندر خود را شاه آسیا خواند.^۲ هر چند که یکی از سرداران شایسته پدرش فیلیپ بنام «پارمنیون»^۳ او را به حل اختلاف با داریوش ترغیب می کرد او هرگز چنین اندیشه ای بخود راه نداد و نخواست با واگذاری سائر اپ نشینهای نواحی مرتفع واقع در مشرق زاگرس که از نظر مقتضیات جغرافیائی و ملیت از ممالک واقع در مغرب کاملاً متمایز بودند به ایرانیان، باب مصالحه را با آنان بگشاید. دیری بر آن نگذشت و سوختن قصر سلطنتی تخت جمشید به همه آسیائیان نشان داد که حکومت هخامنشیان از بن بر افتاده است و سراسر آن بتصرف فاتح درخواهد آمد. هنگامی که «بسوس»^۴ به چنگ اسکندر افتاد، اسکندر برای آن که نشان بدهد جانشین قانونی هخامنشیان است دستور داد همان مجازات در حق او معمول شود که روزگاری

۱ - Gaugamela ۲ - پلوتارخ . شرح حال اسکندر قسمت ۳۴ . این حقیقت

که پلوتارخ در شرح حال اسکندر (قسمت سی و هفتم) در اظهار نظری که به پادشاه شدن اسکندر راجع است وقایع تخت جمشید را نیز مربوط می کند حاکی از آن نیست که روایت مخالفی در این باره وجود داشته است . ۳ - Parmenion ۴ - Bessus

داریوش اول با آن «فرورتیش»^۱ و مدعیان سلطنت خود را کیفر داده بود. قرار شد گوش و بینی او را ببرند و بعد او را به همدان (= اکباتان) ببرند تا در حضور اجتماع مادی‌ها و پارسیان بدار مجازات آویخته شود. زیرا «این بسوس دروغ می‌گفت، یعنی میگفت: من اردشیر شاه پارسه هستم». بعدها نیز پردیکاس^۲ نایب السلطنه از همین روش تبعیت کرد و چون آریاراتس^۳ که خود را در «کاپادوکیه» شاه خوانده بود بدست او اسیر شد دستور داد او را با اتفاق بر جسته‌ترین طرفدارانش زبان ببرند و مصلوب کنند.

اکنون دیگر اسکندر از برکت سرعت عمل غیر قابل تقلید خود و اطمینان مطلق که به سپاه مجهز مقدونی^۴ تحت اختیارش داشت و همچنین در اثر نظر صائب و رسایش در امور نظامی، طراحی درست نقشه‌های لشکرکشی و اجرای بی‌چون و چرای آن می‌توانست کار اشغال و تصرف سراسر ایران زمین را در حداقل وقت ممکن و عملی سازد. در حین تعقیب داریوش امر اشغال ماد بسرعت انجام گرفت. پس از مرگ آخرین پادشاه سلسله هخامنشی سعی اسکندر بیشتر مصروف آن شد که نواحی شرقی شاهنشاهی ایران را به نحوی اساسی واداره انقیاد کند و تملک آن را برای مدتی مدید تأمین نماید. از سلسله جبال مرتفعی که همچون دیوار، کناره جنوبی دریای خزر را از سایر قسمتهای ایران جدا می‌کند عبور کردند، سرزمینهای ساحلی از طرف شخص فرمانروای جدید بقید سوگند مقید باطاعت گردیدند و پس از آن خراسان و ماوراءالنهر در تمام جهات به تصرف درآمد. از باختر (= بلخ) سراسر ناحیهٔ سغد تا سیردریا (سیحون)، آخرین حد مرز شاهنشاهی ایران در نور دیده شد، بر روی رود نیز نبردی باسکاها^۵ در گرفت، زیرا می‌خواستند امنیت را در نواحی مرزی که برای روابط تجاری با داخل آسیا و اجد کمال اهمیت بود برقرار کنند، از اقوام بدوی و چادر نشین ساکن صحرای مجاور

زهرچشم بگیرند و قبایل تورانی را که با ایرانیان خصومت صلبی و بطنی داشتند مانع از تخریب اقدامات مسالمت آمیز فرهنگی ایرانیان کردند.

کمینگاه‌های کوهستانی «آریمازس»^۱ واقع در سغد و خورینس^۲ یا «سیسی»-میترس^۳ در نواحی کوهستانی علیای آموی دریا و قبل از همه قلعه هندی «آئورنس»^۴ که غیر قابل تصرف قلمداد شده بود همه بدست این سردار مقدونی دلیر گشوده شد. امامه‌تر از فتوحات نظامی مستقیم، تأثیرات اخلاقی شدیدی بود که از این نبردها بجای ماند و دامنه آن به نقاط دورتر نیز کشیده شد. شاهی که در سایر موارد همواره نرمی بکار می‌برد در قبال طایغان و گردنکشان شدت عمل بخرج می‌دهد و آنها را بشدیدترین و وحشتناکترین وجوه مجازات می‌کند. اهالی

→ گویا نخستین اثر از ظهور قومی ترك نژاد در صحنه تاریخ بدست آمده باشد، زیرا از کار-تأسيس Carthasis برادر پادشاه که طبق گفته کورتیوس (Curtius) در کتاب هفتم، بخش هفتم برسکاهای آن طرف سیر دریا فرمان می‌راند ممکن است مراد همان قارداشی ترکی، یعنی «برادرش» باشد که از لفظ «دش» می‌آید و «تاش» صورت قدیمی‌تر آن به شمار می‌رود. ناگفته نباید گذاشت که نولدکه مرا باین نکته متوجه ساخته است (رجوع بفرمائید به :

(Zenker, *Tuerkisch — Arabisch — Persisches Handwoerterbuch* p: 420)

۱- Arimazes ۲- Chorienes ۳- Sisimithres این هردو، نام شهر واحدی است. کلیه منابع فقط از دو قلعه که توسط اسکندر در این ناحیه محاصره شده است نام می‌برد. آنان که سیسی میترس را ذکر می‌کنند از خورینس اطلاعی ندارند و بالعکس؛ همچنین قسمت‌های اساسی روایت آریان در کتاب چهارم، قسمت بیست و یکم و روایت کورتیوس در کتاب هشتم، قسمت دوم از بند نوزده الی سی و سه، یعنی آن موضع که از مشارکت اکسپارتس (= خشپارته) در تحویل و تسلیم، سخن بمیان می‌رود بایکدیگر مطابقت دارد. انحرافات معدود را می‌توان معلول آن شمرد که روایات کورتیوس از نظر اعتبار پبای روایات آریان نمی‌رسد و محتاج باصلاح و تصحیح است. ۴- Aornos

آری یا^۱ (هرات) و شهرهای سرسختی که قیام و طغیان سغد از آنها آغاز شد همه گرفتار چنین کیفرهای سختی گردیدند، همین که قیام و عصیان درهم شکست او دستور داد سراسر آن ناحیه را با خاک یکسان سازند و مردان آن سامان را از پای درآورند. از قرار تخمین باید بیش از یکصد و بیست هزار تن از اهالی سغد از این رهگذر معدوم شده باشند.

اسکندر نیز مانند قیصر هرگاه ایجاب می کرد از پیمان شکنی پرورائی نداشت و بعنوان مثال باید مزدوران هندی را که از «ماساگا»^۲ دفاع کرده بودند یادآور شد. اسکندر بمحض این که پای به هندوستان گذاشت فرمان قتل آن نافر اصادر کرد تا در قلب ملل و اقوام بیگانه ایجاد رعب و وحشت کند. تسلط هخامنشیان حتی در آن هنگام که در دوره قدرت خود بودند فقط تا حدود قبایل هندی این سوی رود سند گسترده شده بود. اما اسکندر از این رود گذشت و در داخل خود دهند نفوذ کرد. لشکر کشی باین سرزمین دوردست عجایب تنها بخاطر کسب حیثیت و آبرو انجام گرفت و در وهله اول معلول و محصول خیال پردازی یونانیان بود. او میخواست تا رود گنگ و از آن فراتر تا اقیانوس و سرحدات دنیای مسکون^۳ پیش بتازد و مسلم

۱ - Aria) Areia) و به زبان فرس باستان هرئووه (Haraiva) ناحیه ای از شاهنشاهی باستانی ایران که در حدود هرات و اطراف آن واقع بود؛ اسم این ناحیه از اسم رود Areios (هریرود) گرفته شده است (مترجم).
 ۲ - Massaga دیودور کتاب هفدهم، قسمت هشتاد و چهارم. این که روایت رسمی مقدونی که آریان (Arrian) در کتاب چهارم، قسمت بیست و هفتم از آن پیروی میکند هیچ از این موضوع ذکر بر میماند، جای تعجب نیست درست همانطور که مورخین دوره قیصر راجع به پادشاهی اوباس (Usipeter) و تنکتری ها (Tencterer) سکوت اختیار کرده اند.
 ۳ - بهر تقدیر او فواصل را خیلی کمتر از آنچه در واقع بود تصور میکرد. در آن روزگار هند را فقط از طریق کتاب کتزیاس (Ktesias) می شناختند و در این کتاب هم در باب جغرافی حقیقی این کشور مطالبی که هست در حکم هیچ است.

است از اینکه قدرت فائده‌ای همچون ملت یونان اورا مجبور می‌کرد از نقشه‌های جهانگشائی خود چشم‌پوشد و سعی خود را موقوف کارهای معقول کند و فقط برای تأمین اطمینان از سرحدات سند و تملك مصبهای آن رود که از نظر ارتباط جهانی برای این دولت جدید التأسیس دارای کمال اهمیت است بکوشد، سخت ناراضی و آزرده خاطر بود.

اسکندرکاری کرده بود که حکومت جدید در دیده ملل آریائی جنبه قطعی و پایدار بخود گرفته صورت قانونی یافته بود. او به نیروی لشکریان خود مرزهای شاهنشاهی ایران را در نور دیده همه جا را شخصاً تسخیر کرده بود و حال برای گرفتن نتیجه ناگزیر بود به «گذروزیه»^۱ و «کرمان» لشکر کشی کند تا بتواند بممالك غربی که قبلاً تصرف شده بود دسترسی یابد. به تردید می‌توان گفت که اگر اسکندر قبلاً به مضایق و مصائبی که در این بیابان سوزان سیرا هاش بود و قوف میداشت باز از آن راه باز می‌گشت. اسکندر حتی ربع سپاهیانی را که از همد به همراه برداشته بود بسلامت به یونان باز نگرداند، چنانکه بحق باز گشت اورا می‌توان با بازگشت ناپلئون از روسیه قیاس کرد. نتیجه و حاصل جمع این لشکر کشیهای عظیم بعضی از اقداماتی بود که اسکندر توانست ضمن آن مهمترین قبایل کوه‌نشین را که به هنگام ضعف و فتور هخامنشیان در قلب آن شاهنشاهی خود را منتزع ساخته و هم چون پاره‌ای از کردان (آن روز) سرگرفته‌ها باج می‌گرفتند و بعلت نداشتن تربیت و طبع تجاوزگر خود دشمنان ایرانیان بشمار می‌رفتند قلع و قمع کند. بدین طریق اسکندر بر او کسی^۲ ها و ماردی^۳ ها در فارس و قومی بهمین نام

۱ - Gedrosien در حدود مکران و بلوچستان فعلی. (مترجم). ۲ - Uxier

(= هوخشه) قومی جنگجو پرخاشگر بوده‌اند در ناحیه شمالی ایالت شوش. دیودور و پللی.

نیوس و استرابون و آریان از این قوم نام برده‌اند. (مترجم). ۳ - Marder

در کرانه های جنوبی بحر خزر استیلا یافت و سرانجام کار کوسی ها^۱ را که در بجنوبه زمستان در ظرف چهل روز از پای درآمدند یکسر ساخت ؛ قلاع و استحکاماتی که در صعب العبورترین مواضع بر پا گردید اطاعت و انقیاد قبیله متجاوزی را که با جبار خانه بدوشی را ترك گفته و فلاحیت پیشه کرده بود درآینده تضمین کرد.^۲

این پیروزیهای عظیم فقط با انتقال لاینقطع قوا از اروپا باین نواحی ممکن بود عملی و میسر گردد و از آن گذشته در ممالکی که مفتوح و مسخر شده بود میبایست نیروی اشغالی معظمی را مستقر کرد.

اسکندر برای اینکه به نتایج عملیات و اقدامات خود استحکام و دوام بخشد شبکه عظیمی از شهرهای جدید التأسیس بوجود آورد که قوای نظامی مقدونیه و یونان در آنجا مستقر گردید. بدین ترتیب بیش از هفتاد شهر جدید بفرمان اسکندر پایه گذاری شد.^۳ هرگاه نظری به چهل شهری که با اطمینان بیشتر میتوانیم وجود آنها را اثبات کنیم بیفکنیم^۴ می بینیم که از بین آنها در ناحیه ماد، در حوالی سرزمین کوسی ها و در کرمان فقط دوشهر هست که با اسم و رسم شناخته شده اند. هر چند که بوضوح تمام ذکر کرده اند که در دو ناحیه اول تعداد بیشتری از این شهرها وجود داشته است. از این گفته ظاهر آن میتوان نتیجه گرفت که این دو ناحیه دارای اهمیت

۱- Kussaeer و یا Kossaeer در اعصار قدیم قومی متجاوز در ناحیه شمال شوش بودند. غالباً پادشاهان ایران برای آنکه از شر این قوم در امان باشند باجی به آنها می پرداختند. برای نخستین بار اسکندر در زمستان سال ۳۲۴-۳۲۳ قبل از مسیح این قوم را وادار باطاعت کرد و از آن پس یونانیها تمام ناحیه شوش را «کوسیا» نامیدند. (مترجم).
 ۲- رجوع کنید بکتاب هندوستان اثر آریان (Arrian)، قسمت چهارم بندهشتم. ۳- پلوتارخ در شرح حال اسکندر، کتاب اول، قسمت پنجم، صفحه ۳۲۸. ۴- رجوع کنید بفرست دقیقی که درویزن «Droysen» در کتاب تاریخ هلنیسم *Geschichte des Hellenismus* جلد سوم، قسمت دوم؛ صفحه ۱۸۷ و صفحات بعد بدست داده است (چاپ دوم).

بیشتری بوده‌اند، بلکه باید گفت که مشرق‌ایران بیشتر مورد توجه و عنایت بوده است. حداقل بیست و شش شهر در مناطق آری‌یا (هرات)، پاروپانیزاد^۱، باختر، سغد، هند و سرزمین اوریت‌ها^۲ بچشم می‌خورند؛ تنها هشت شهر^۳ از این شهرها در باختر و سغد واقع بوده است. در باب ترکیب موقوف‌ها و تعداد آنها تنها درباره اسکندریه واقع در دامنه جبال هندو کش قدری خبر مشروحتر در دست داریم. متأسفانه از منبعی که در این باره بحث می‌کند در یکی از دو گزارشی که بدست ما رسیده به طور مبهم و غیر دقیق نقل قول گردیده: دیودور^۴ ذکر می‌کند که در اسکندریه و یک یا چند شهر دیگر که از آن بفاصله یک روز مسافت‌اند هفت هزار تن بربر و سه هزار تن از عملة و مزدوران ساکن شدند.

کورتیوس بادقت و صحت بیشتر هفت هزار تن از سربازان قدیمی مقدونی و تعدادی از مزدبگیران بیکار را ذکر می‌کند. بهر حال از قرار بین این کوچندگان اولیه شهر اسکندریه تعداد یونانیان بسیار بوده است، زیرا در یکی از نوشته‌های هندی مربوط به قرن چهارم مسیحی این شهر بنام «آلاسادا»^۵ که اسم قدیمی یونانی آنست مذکور گردیده است. از اسکندریه واقع در کنار سیردریا (سیحون) نیز این اطلاع در دست است که قسمتی از ساکنین اولیه آنرا قیام‌کنندگان سغدی

۱- Paropanisadenland جغرافیا نویسان قدیم از این اسم ناحیه هندو کش را مراد کرده‌اند. در دوره سلوکیها Paropanisadae به ساتراپ نشینی اطلاق می‌شد که هر دو دامنه این رشته جبال را دربر میگرفت و Ortaspāna (کابل) حاکم نشین آن بود (مترجم).

۲- Oritend - محلی واقع در بلوچستان فعلی. (مترجم). ۳- استرابون، کتاب یازدهم، صفحه ۵۱۷، یوستین در کتاب دوازدهم، قسمت پنجم، بند شانزدهم، می‌گوید: اسکندریه واقع در کنار سیردریا و دوازده شهر دیگر؛ محتمل است که بهنگام تحریر XII را با

VII اشتباه کرده باشد. ۴- Diodor ۵- Alasadda

تشکیل می دادند که اسکندر شهرهایشان را ویران ساخته و آنها را بدان ناحیه کوچ داده بود. تأسیس شهرها و کوچ دادن مردم از آسیا به اروپا و از اروپا به آسیا از جمله آخرین اقدامات اسکندر محسوب می شود. مراد او نیز از این اقدامات آن بود که ساکنین همه آن امپراطوری وسیع را درهم آمیزد و از آنان قومی واحد پدید آورد. جمعیت مقدونیه بتنهائی احتیاج شدید اسکندر را به نیروی انسانی که در اثر کشورگشائی پدید آمده بود بر طرف نمیکرد. بدین دلیل در ساتراپ نشین های شرقی، یعنی در باختر و در سغد تعداد کثیری یونانی متوطن شدند. در نتیجه هم فاتح با آن بعد مسافت از آنان فراغ خاطر یافت و هم منافع خاص یونانی ها با علائق اسکندر هم آهنگ شد و این همان سیاست است که از برکت آن رومی ها توانستند از مستعمرات لاتینی خود برای مطیع و منقاد نگاهداشتن مللی که تازه مقهور شده بودند استفاده کنند. اما می توان گفت که با وجود اختلاف و تضادی که بین یونانیان و مقدونیان موجود بود، یونانی ها در چنین وضعی بیشتر اختلاف موجود را احساس می کردند، زیرا در واقع اینها در حکم تبعیدیهای پادشاه بزرگ جدید بشمار می آمدند و از همان بدو امر نطفه اختلافی بین آنها و سایر قسمتهای امپراطوری منعقد شده بود.

اسکندر بابل را پایتخت خود قرارداد. این شهر مرکز امپراطوری بزرگی محسوب می شد که ایران و ممالک غربی را در آن واحد در بر می گرفت و از آن گذشته هم برای مواصلات با سایر قسمتهای جهان مناسب بود و هم این کار با سنن و رسوم دودمانهایی که قبلاً در این سرزمین ها حکومت کرده بودند وفق میداد. ترتیب ساتراپ نشینی سلسله هخامنشی همچنان حفظ شد. بطور استثناء اسکندر فقط در هندوستان به پادشاهان اجازه فرمانروائی

داد^۱. ساتراپ نشین های علیای تحت سلطه اسکندر ظاهر آ چهارده تا بوده اند: پارسه، پراتکین^۲، کرمان، ماد، طبرستان^۳ (باسرزمین ماردی ها)، پارت (باگرکان)^۴، باختر، آری یا (= هرات) با زرننگ^۵، کدروزیه (باسرزمین اوریت ها)^۶ - محتمل است که این ساتراپ نشین بدو از طرف اسکندر تأسیس و بعد به آراخوزیه^۷ ضمیمه شده باشد - آراخوزیه، پاروپانیزاد - که ساکنین آن در اواخر دوره هخامنشیان بکلی خود را مستقل ساخته بودند و برای اولین بار توسط اسکندر زیر سلطه يك نفر ساتراپ قرار گرفتند -، هندوستان این سوی سند^۸ و هندوستان آن سوی سند

۱- هرگاه «اکسیارتس» Oxyartes (= خشایارته. مترجم) بر حسب اوضاع واحوال شاه نامیده می شود باید آنرا معمول عدم دقت دانست و هنگامی که دکسیپوس Dexippos ذکر می کند که اسکندر به اروپوس Oropius (یکی از ساتراپ های ناحیه شوش در دوران فرمانروائی اسکندر بوده است. م) لقب Sogdiana basileia داده است باید گفت که شاید این اسم عنوان رسمی این ناحیه بوده است و از آن نباید چنین نتیجه گرفت که فرمانروای این ناحیه پادشاه بوده است. از آن گذشته در این موضع باید لفظ «سغد» را با در نظر گرفتن ترتیب جغرافیائی تصحیح کرد، زیرا از سغد قبلاً نام بمیان آمده است. همچنین Koinos باید بجای Xoinos قرائت شود. رجوع کنید به یوستین، کتاب سیزدهم، فصل چهارم، بند چهاردهم، اروپوس خلف Abulites بوده است.

۲ - Paraetacene یا Paraitakene ناحیه ای بوده در حدود بختیاری فعلی. احتمال می رود که همان فریدن امروزی واقع در ناحیه بختیاری باشد. رجوع شود به تاریخ ایران تألیف فردیناند یوستی، صفحه ۴۳۸ در اصول فقه اللغة ایرانی، جلد دوم (مترجم).

۳ - Tapurien Hyrkanien (= هرکانه) گرگان فعلی بوده است. (مترجم).
۵ - Drangiana یا Zaranga باسیستان فعلی قابل تطبیق است. (مترجم).

۶ - Orietenland با مکران و بلوچستان فعلی قابل تطبیق است. (مترجم).

۷ - Arachosien همان رنج است و با حدود ایالت قندهار فعلی تطبیق می کند. (مترجم).

۸ - وجود این ساتراپ نشین مورد تردید قرار گرفته است، زیرا آریان در کتاب چهارم، فصل بیست و دوم، بند پنجم، کابل رود (Kophen) را مرز ساتراپ نشین کابل (Paropanisad) قلمداد می کند؛ اما در آنجا مراد سرحد جنوبی نیست، بلکه مقصود جناح علیای کابل رود است که حد شرقی آن دیار محسوب می شود.

از سرحد بلخ گرفته تا مصب آسه سین^۱. سرزمین سفلی رود سند از همانجا تا ساحل دریا (هرسه ساتراپ نشین از طرف اسکندر تأسیس شد). فقط درسه ناحیه از این نواحی بود که ترتیب ساتراپ نشینی زمان داریوش مورد موافقت اسکندر قرار گرفت: در دویالت پراتکین و طبرستان بدان علت که راندن آنها از این نواحی کوهستانی بدون اتلاف وقت بسیار ممکن نبود و در آری یا (= هرات) از آن سبب که در این صورت ارتباط بسوس با ساتی برزن^۲ گسسته می شد. در این هرسه مورد وضع موجود مورد تأیید قرار گرفت تا بداند وسیله دست حکام قبلی از کارها کوتاه گردد. در مورد انتصابات جدید، اسکندر بیشتر ایرانیان را بکار می گماشت. از همه ساتراپ نشین ها تنها آراخوزیه (= رخج) که قبلاً زیر سلطه برزن تس^۳ طاغی بود و نواحی جدید گدروزیه و سه یالت هندوستان از همان ابتدای امر دارای ساتراپهای مقدونی شدند و این کار بهترین تمهید بود تا مغلوین را به حکومت جدید عادت بدهد. اما در تغییر و تبدیل های بعدی اغلب، مقدونیها جای ایرانیان را گرفتند. بهنگام مرگ اسکندر دیگر تنها سه ساتراپ نشین را در تملک ایرانیان می بینیم، یعنی ناحیه ماد (که آن طور که حوادث بعدی نشان میدهد راندن فرمانروایش بنام آتورپات از آن ناحیه چندان کار سهلی نبوده)، پارت و ناحیه پاروپانیزاد (که پدر زن اسکندر حکومت آنجا را داشت)؛ اما عکس این صورت، یعنی این که يك نفر ایرانی جای يك فرد مقدونی را گرفته باشد هرگز صورت وقوع نیافته و ما حتی يك نمونه هم از آن در دست نداریم. پس بنابراین می توان بقطع یقین گفت که نقشه اسکندر آن بوده که بتدریج و اندك اندك همه ساتراپ نشین ها را به دست مقدونیان بسپارد. برخلاف گذشته بمقدار معتنا بهی از قدرت ساتراپ ها کاسته شد. در پارت، آری یا (= هرات) و ناحیه پاروپانیزاد، از همان ابتدای کار ناظری مقدونی - الاصل که فرمانروای قوای مسلح بود در جوار ساتراپ بکار مشغول بود، اما هر چند

این امر همیشه در جای دیگر عمومیت نداشت که فرماندهی قوا بین افراد متعددی منقسم باشد، بازظاهر آنست که درهمه جا فرماندهی قوای جنگی در دست فردی بجز ساتراپ بوده است. در زمان فرمانروائی ایرانیان ساتراپ ها حق نگهداری سربازان مزدور و ضرب سکه رانیز داشته اند. اما در دوره اسکندر این حق نیز از آنان سلب شد. از آن گذشته رسیدگی بامور مالی نیز از جمله وظائف ساتراپ ها حذف گردید و باعضاء مورد نظر سپرده شد؛ در سرزمین های غربی که ما درباره آنها حداقل اطلاعات مورد حاجت را در دست داریم، اختیار افزودن باج در چندین ساتراپ نشین از طرف اسکندر به فرد واحدی تفویض می گردید و ما بدون استثناء مقدونیان را شاغل این مقام مهم می بینیم. در آغاز امر حدود اختیارات اعضاء مختلف حکومتی خیلی مشخص نبود. بهر حال هنگامی که نقاط ضعف دوران انتقالی حکومت بخوبی آشکار گردید نظم و نسق بیشتری در امور مالی این امپراطوری بزرگ برقرار گردید. وقتی که مرگ اسکندر را در ربود در خزانه مملکت پنجاه هزار تالان نقدینه بود^۱ و میزان خرج دریافتی سالانه به سی هزار تالان^۲ بالغ می گردید.

این امر بیش از همه حائز اهمیت بود که ذخایر مشرق زمین دیگر به تبعیت از آداب و رسوم این ناحیه عاقل و مدفون نمائد، بلکه این ذخایر بدست مردمی افتاد که باستعانت آن به اقدامات وسیع و خطیری که برای تأمین برقراری مواصلات و ارتباطات جهانی دارای اهم فواید بودند دست زدند. از این قبیل اند: تحقیق و مطالعه درباره مسیر و مصب رود سند توسط بحریه اسکندر، سفر دریائی نئارک^۳ که بر اثر

۱- گو تشمید این مبلغ را به دویست و سی میلیون مارک پول رایج زمان خود تخمین زده است. (مترجم).
 ۲- در حدود یکصد و سی و هشت میلیون مارک پول رایج زمان مؤلف
 ۳- Nearch امیر البحر اسکندر کبیر. (مترجم).

آن رابطه بحری بین سند و فرات کشف شد، تنظیم ترعه‌های متروک بابل از طریق دور کردن گل ولائی که مانع عبور کشتیها می‌شد، پاک کردن ترعه‌ها، تأسیس و ترتیب بندها و سدهای بزرگ بر ترعه پالاکوپاز^۱ که از فرات منشعب می‌شود، از آن گذشته کوشش و تلاش برای کشف راه دریائی دورتادور عربستان که هر چند اجرا نشد، اما نتیجه آن مطالعه دقیق بود در سواحل شرقی عربستان توسط هیرون سولی^۲ و سرانجام آغاز بمطالعه و تحقیق در بحر خزر توسط هراکلیدس فرزند آرگه اوس^۳. برای آنکه امپراطوری جدید قوام و دوام یابد ناگزیر می‌بایست ایرانیان و یونانیان درهم آمیزند و قومی واحد تشکیل دهند، سی هزار تن از جوانان ایرانی که «اپیکونوی»^۴ نامیده می‌شدند بسلاح مقدونیان مسلح شدند و تحت تعلیمات نظامی قرار گرفتند. آنگاه ایرانیان به تعداد کثیر در کلیه قسمتها و شعب قشون پذیرفته شدند و کاملاً همشان و همردیف مقدونیان گردیدند؛ حتی ایرانیان در جمع سواران برگزیده^۵ نیز وارد شدند و این امر باعث عدم رضایت نجیب زادگان مقدونی که در این سلك بودند گردید. بکار گرفتن مردم آسیائی برای تکمیل سپاه امری بود اجتناب ناپذیر، زیرا تأمین افراد مورد لزوم از این عده قلیل مقدونیان آنهم با در نظر گرفتن این که اجرای نقشه‌های جهانگیری اسکندر بمقدار خارق العاده‌ای قوای انسانی احتیاج داشت، امری بود غیر عملی و ناممکن. اسکندر جامه مخصوص پادشاهان ایرانی را در بر کرد و طبق رسم ایرانیان حکومت سلطنتی بر پا نمود و کلیه آداب درباری ایران حتی زمین ادب بوسیدن را که

۱- Pallakopas یا بانگلیسی Pallacottas ترعه‌ای انمقراعات رود فرات است. این

ترعه طی قرون متمادی که بقرون وسطی منتهی می‌شود دایر بود و قدمت آن به قبل از دوران نبوک-

نصر دوم میرسد. رجوع کنید به دائرة المعارف بریتانیا (مترجم). ۲- Hieron von Soli

۳- Argaeus ۴- Epigonoï ۵- Hetaeren

مورد نفرت آزاد مردان بود معمول داشت. خواجگان در دربار خدمت می کردند؛
 خواجه‌ای بنام «باکواس»^۱ مقرب در گاه فرمانروای مقدونی شد. شایان توجه است
 هنگامی که مردی چهاره‌ای از اهالی «مسنه»^۲ در اثر عدم احتیاط بر تخت پادشاهی
 نشست به تحریک یونانیان محکوم به مرگ گردید^۳. طبق رسوم و اخلاق رایج
 یونان، ازدواج با زنان غیر یونانی قانونی محسوب نمی‌شد. اما اسکندر باین سنت
 پای بند نماند و بدان پشت پا زد و زنی بنام «رکسانه»^۴ را که از اهالی باختر (= بلخ)
 بود قانوناً بزنی گرفت. دوستان او نیز ناگزیر شدند تا از سر مشق شاهانه پیروی
 کنند و در جشن بزرگ عروسی که در شوش منعقد شد هشتاد تن از مردان مقدونی
 که همه از نزدیکان و اطرافیان شاه بودند زنان متشخص ایرانی را به همسری پذیرفتند.
 ده هزار تن از سربازان عادی نیز که با زنان آسیائی قبلاً روابطی برقرار کرده بودند
 بدین مناسبت از شاه هدایای عروسی دریافت داشتند. هر چند که ازدواج با رکسانه
 تخلف از آداب و رسوم یونان بود، اما بر سمیت شناختن تعدد زوجات برسم رایج در
 مشرق زمین از طرف پادشاه تخطی بزرگتری باین رسوم بشمار میرفت. او در آن
 اوان با دوتن دیگر، یعنی «استاتیرا» دختر داریوش و «پروشانی»^۵ دختر اردشیر
 اخس^۶ عروسی کرد، متعلقان و خویشان داریوش از مدتی پیش تحت نظر معلمین به
 آموختن زبان یونانی مشغول بودند. بلافاصله پس از مرگ اسکندر رکسانه که
 بانوی سوگلی و ملکه اول اسکندر بود استاتیرا و خواهرش را به سفر بابل اغوا کرد
 و هر دو را امر بکشتن نمود. آنچه اتفاق افتاد کاملاً با عادات و رسوم ایرانیان

۱- Bagoas — این ناحیه به میسان و میسان نیز مشهور بوده (مترجم).

۳- پلوتارخ در شرح حال اسکندر، قسمت هفتاد و سه. ۴- صورت دیگر این نام «روشنگ»

است. رجوع شود به نامنامه ایرانی تألیف فردیناند یوستی (مترجم). ۵- Parysatis

۶- Artaxerxes Ochus

مطابق بود. اما اینکه اسکندر خود را پسر ژوپیتر آمون^۱ بخواند و بخواهد که هم چون خدا او را پرستش کنند امریست که با طرز تفکر ایرانی و یونانی هیچکدام مطابقت ندارد. اسکندر میخواست ملیت جدید که آمیزه‌ای از عوامل ایرانی و یونانی بود در قبال آمو و فرمانروای خود وضعی مشابه مصریان که از هزاران سال پیش نمونه رقیب و بندگی بشمار میرفتند اتخاذ کند.

اینکه آیاملت درهم جوش جدید می توانست مسبب و پایه گذار دولتی قویم و مستقر شود یا نه بدان معلق بود که اقوامی که بیشتر برای حیات مستعد بودند و رکن رکن آمیزه جدید بشمار می رفتند نسبت به حکومت و قدرت تازه چه وضعی اتخاذ می نمودند. اقوام مغربی که از مدت‌ها پیش به اطاعت و انقیاد معتاد بودند در قبال تعویض قدرت، کاملاً جنبه منفی و غیر فعال بخود گرفتند، همچنین قوم مسلط و حاکم پارسی و به همراه آنان مغرب ایران پس از آن که انتقال قدرت قطعیت یافت بدون هر نوع مخالفت و امتناع کردن به وضع موجود گذاردند و کوششی برای پدید آوردن مانع در راه تسلط مقدونیان بکار نبردند. در مشرق کار بر منوال دیگری بود. در این ناحیه از همان ابتدای امر خوارزم که شمالی ترین ممالک بشمار می رفت خود را از بقیه ممالک شاهنشاهی جدا ساخت و فرمانروائی پادشاه خود را که دامنه سلطه اش ناحیه وسیعی محدود بدامنه شمال شرقی جبال هندوکش را شامل می شد گردن نهاد^۲. باختر، سغد، آری یا (= هرات) آراخوزیه (= رخج)، زرنک^۳ و سرزمینهایی که بهند محدود و محصور میگردید همه هنوز از ساتراپهائی که از طرف شاه منصوب گردیده بودند اطاعت می کردند، اما بسوس و طرفدارانش

۱- Ammon از ارباب انواع مصر که مقامی معادل ژوپیتر در اساطیر یونانی دارد.
 ۲- حتی در قرون وسطی نیز خوارزم از توابع مملکت جغتائی بشمار نمی آمد، بلکه با بقیه اقوام تحت نظر حکمران واحدی اداره می شد.
 ۳- حدود سیستان فعلی.
 (مترجم)

آنگاه از اطاعت و انقیاد این نواحی آسوده خاطر شدند که شاه ایران را به قتل رساندند و درست همین ایرانیان شرقی که علایق معنوی، آنها را به امپراطوری پارسیان پیوند نمی داد در برابر فاتح بیگانه با سرسختی هر چه نامتر مقاومت کردند. هراتیان بکرات قیام کردند و اغتشاشات لاینقطع اهالی سغد باعث شد که مخالف نیر و مندی همچون اسپیتامن^۱ برای اسکندر پدید آید. از جمله بدیهیات است که این طغیانها و قیامها همواره از جانب رؤساء و امرائی که در قلاع متعدد خود مستقر بودند نشأت می گرفت. اما باید دانست که هر گاه زمینه ای ملی برای آنها فراهم نمی بود هر گز این قیامها بدین پایه خونین و سرسختانه نمی گردید. ایرانیان باختر و سغد که در نبردهای مداوم با تورانیان ورزیده و آبدیده شده بودند خود خواهی و تعصبی بیشتر از مادی ها و پارسیان نازپرورده داشتند. اقتضای حال آنان ایجاب می کرد که با سهولت افزونتری سر از رقبه اطاعت قدرت فاتح متجاوز بپسچند. آنها براحتی می توانستند با قبایل چادر نشین بیابانگرد که از قدیم باهم دشمنی داشتند بعلت وجود منافع مشترک در برابر يك قدرت مرکزی جدید متحد شوند و با آنان به اقدامات مشترکی دست بزنند و پشت و پناه آنان باشند. بدین ترتیب می بینیم که «سکه»^۲ ها و «دهه»^۳ ها در شمار سپاهیان بسوس درمی آیند و «اسپیتامن» به «ماساکت»^۴ ها پناه میبرد. هر گاه قیامی و طغیانی با شکست مواجه می شد همواره راه فرار به بیابانها گشوده بود، زیرا دیگر سپاهیان

Dahen — ۳

Saken — ۲

Spitamenes — ۱

۴- Massageten در دائرة المعارف بزرگ بروکهاوس چاپ ۱۹۵۵ ذیل این لفظ چنین آمده است: یکی از اقوام باستانی چادر نشین از تیره ایرانی که در کتیبه داریوش واقع در بیستون از آنان بعنوان «سکه های تیز خود» یاد شده است. بنا باظهار هرودوت کوروش کبیر باملکه این قوم بنام Tomgris (۵۹۲ قبل از مسیح) وارد جنگ شد و در این جنگ کشته شد، داریوش کبیر در سال ۵۲۰ قبل از مسیح بر پادشاه آنها بنام Skuncha پیروز گردید (مترجم) .

یادای تعقیب فراری را در صحرایا در خود نمیدیدند و از آن گذشته بمحض اینکه خطر نزدیک مرتفع می گردید باز فراریان میتوانستند بسهولت آتش مناقشات و جنگهای کوچک محلی را شعله و رسازند. در هندوستان که در برابر متجاوز خارجی از هر کجای دیگر دلیرانه تر مقاومت کردند بر همنان روح جنبش پایداری محسوب میگردد؛ همین ها بودند که راجه های ساکن ناحیه سفالی سند را بقیام تحریک و ترغیب کردند و بهمین دلیل اسکندر مجازاتهایی شدیدی بر ایشان تعیین کرد. مشرق ایران گاهواره عقاید زرتشتی است و در ادوار بعد نیز اغلب از مراکز اصلی و قانون این دین بوده است.^۱ قبول این نظر که دین در جنبش ها و مقاومت های ملی که اسکندر در باختر و سغد با آن مواجه شده بی تأثیر بوده است امریست مشکل. فرمان اسکندر دایر بر منع^۲ اهالی باختر از افکندن اجساد محضریین خود بنزد سگان - عملی که بی شک از مقررات و آئینهای مذهبی اوستا استنباط شده - بخودی خود برای بخشش آوردن قومی شرقی کفایت میکرد.

مقدونیان به زندگی معنوی و عقاید ایرانیان بی عنایت نبودند و در نوشته های تئوپومپ^۳ میتوان از آشنائی او با اوستا جایجا نشانه هائی یافت. در اخباری هم که به داستانها و قصص مغان مربوط است از معنی بنام استانس^۴ سخن بمیان می آید که از ملازمان اسکندر بوده است. اما باید دانست که این اخبار گاه عاری از شائبه جعل نیستند و یک باره نمیشود بآنها استناد کرد.

طبق روایات پارسیان اسکندر بیست و یک نسک اوستای قدیم را بآتش سوخته

۱- فرمانروای شهرسیسی میترس مادر خود را بزنی گرفته بود و باید دانست که در اوستا این نوع ازدواج از مستحبات و از زمره اموری که بخصوص مورد توجه ذات باری است محسوب گردیده .
 ۲ - Onesicritus - به نقل از استرابون ، کتاب یازدهم ، صفحه ۵۱۷

Osthane - ۲

Theompomp - ۳

است؛ هنگامی که هدم و خرابکاری‌های او پایان یافت بر طبق همین روایات قسمتی از این کتاب مقدس را بار دیگر حفاظ برشته تحریر کشیدند^۱. مسلم است که این روایت مبنای دقیق تاریخی ندارد، اما تضاد آشتی ناپذیر موجود بین نظم و نسق اسکندری و عقاید کهن مردم آن سامان زمینه واقعی چنین روایتی بشمار میرود.

از این بردن تضادهای موجود بین یونانی‌ها و غیر یونانی‌ها کمال مطلوب و هدف غائی اسکندر بود؛ اما وسائلی که او برای تحقق این آرزو برمی‌انگیخت او را با قومی که طبیعت قیادت و هدایت را در امپراطوری جدید حق مسلم خود می‌دانست وارد مناقشات و مباحثات مختلفی میکرد. این که اسکندر از همه و من جمله مقدونیان خواست تا او را همچون خداوند پرستش کنند باعث شد تا از حیثیت و اعتباری که او بکمک حیل‌ها و تردستی‌های استادانه در افکار عمومی مردم موطن خود کسب کرده بود کاسته شود. از سوی دیگر کالیستنس^۲ که تا آن زمان از مبشرین و مبلغین آتشیین- طبع عصر جدید بشمار میرفت در اثر این عمل، دلگیر و سرخورده به خدمت اسکندر رفت و پس از گفتگوی تندی که بین آن دو در گرفت قربانی استبداد و خودسری بت‌مورد پرستش خود شد. اما خطاهای اسکندر از این حد هم فراتر رفت. اختلاط مقدونیان و ایرانیان بدین نتیجه منجر نشد که ایرانیان را دارای خلق و خوی مردم مقدونیه نماید، بلکه کار بدین صورت درآمد که مقدونیان بسیاری از عادات شرقیان را پذیرفتند، فریفته تن آسائی و انواع قبايح رایج در مشرق زمین شدند و فضایل آباء و اجدادی خود را از یاد بردند. نباید پنداشت که تربیت ناقص قوم مقدونی در این مورد سبب شده باشد که آنها نتوانند در برابر نفوذ خارجی مقاومت کنند. عدم هم‌آهنگی‌های متعدد بین غالب و مغلوب، سرسری گرفتن کاری بدین مهمی از طرف اسکندر و شتابی که در اجرای این طرح از خود نشان داد حصول چنین

۱ - رجوع شود بمقاله اشپیکل در مجله انجمن شرقشناسی آلمان ZDMG مجلد IX

Kallisthenes - ۲

صفحه یکصد و هفتاد و چهار.

نتیجه‌ای را غیر قابل اجتناب می‌کرد. و ضمناً از یاد نباید برد که شخص اسکندر هم جز این چیزی نمی‌خواست. هیچ چایلو سی بدرگاه اسکندر از این مقبول‌تر نمی‌افتاد که کسی با جامه مخصوص ایرانیان بحضور او باریاد و بزبان فرس، شکسته بسته چیزی بگوید. پوسس تاس^۱ برای این مدعا مثال خویست. تردیدی نمیتوان داشت که پادشاه خود به جلال و جبروت شرقی و آداب و رسوم مشرق زمین که بین حاکم و همه زیردستانش حتی بدون استثنای بزرگان و امیران فاصله غیر قابل عبوری ایجاد می‌کند، دلبستگی خاص داشته است. «میل بهستمگری» که در فرمانروایان بزرگ نادر نیست سبب شد او حکمرانی بر عده‌ای فرمانبربی اراده را بیشتر بیسند تا این که ناگزیر باشد برای هر عمل مهم دولتی با سرداران نجیب‌زاده مقدونی به جزی و بحث بپردازد، زیرا این نجیب‌زادگان دارای اخلاق و رفتاری مردانه بودند و از عناد و لجاج نیز پرهیز نمی‌کردند چندان که مهمترین و برجسته‌ترین فرمانروایان نیز بیش از آنکه نفر اول جمعی هم شأن خود باشند چیزی نبودند. بدین ترتیب بود که اسکندر در اثر غروری ناشی از فتوحات درخشان و پیروزی بر اقوامی که از حیث عدد بی‌نهایت بر قوای ادب‌تری داشتند، مقیاس درست را برای سنجیدن و تخمین جنبشها و اتفاقاتی که در کشورش روی میداد از دست داد. به ندرت می‌توان دولتی را سراغ کرد که همچون مقدونیه و طیفه تاریخی روشنی را که همان اتحاد یونان تحت نظر مقدونیه باشد پیش روی خود داشته باشد و باز به ندرت می‌توان از حکومتی سراغ گرفت که همانطور که فیلیپ عمل کرد با ادراک صحیح قدم بقدم بسوی انجام دادن این تکلیف گام بردارد. اسکندر به اقداماتی سر و صدا و در خفائی که برای تحکیم پیروزیهایش واجد کمال اهمیت بود اعتقاد نداشت. هنگامی که باو خبر دادند که «آنتی پاتر»^۲ در مگالوپولیس^۳ با همسایه بسیار توانسته است فاتح شود و این پیروزی بخوبی مانع از این میشد که در پشت سر این فاتح جوان

اقدامات مهم پدرش نقش بر آب گرد، به درباریان خود روی کرد و با استهزاء گفت: «در حالی که من بردار بوش پیروز شده‌ام آن چه در آردادی^۱ بوقوع پیوسته بی شباهت به جنگ موشها نیست^۲» و این گفتار بخوبی معرف روحیات اسکندر است. اما سرداران و امرای قدیمی که از اطرافیان فیلیپ بودند عقیده دیگری داشتند و حق نیز با آنان بود. این اختلاف نظر بدان سبب نبود که آنان در فرستادن ودهای اسکندر تردیدی داشتند، بلکه از آن جهت بود که آنچه را ممکن الحصول و در شرف تکوین بود نیک میشناختند و از هدف نامعلومی که طرحها و نقشه‌های اسکندر در پی داشت بیمناک بودند. بهمین دلیل هر چه فراوان تر از این مسائل پیش می‌آمد بین اسکندر و مشاورین صدیقش بیشتر جدائی می افتاد. این خود نشانه بسیار بدی بود که تنها فرد مقرب درگاه سلطان، مردی پست و فرومایه همچون هفستیون^۳ بود که احدی برای او فضیلتی نمی شناخت. هر دم بر شکاف فیما بین افزوده می شد تا جائی که نخستین توطئه‌ای که فیلو تاس^۴ پسر پارمنیون^۵ در آن دست داشت بمنصه ظهور رسید. اسکندر بلافاصله به کشتن پارمنیون فرتوت فرمان داد و این جنایتی بود که میتوان ترس را تنها محرك آن دانست. هر چه بیشتر اسکندر بر سم و آداب مقدونیان پشت میکرد بهمان نسبت بر پی بندوباری و ندانم کاری‌های او افزوده می شد. هنگامی که مقرب درگاهش هفستیون مرد، دستور داد تا اسبان و استران را یال و دم ببرند و کنگره حصار شهرها را ویران سازند^۶. هفستیون را قهرمان خواندند و جسد او را بروی توده‌ای از هیزم که بیش از دوازده هزار تالان^۷ ارزش داشته سوزاندند و کلوئمنس^۸ از اهالی ناوا کراتیس^۹، خزانه دار بدکار را چون درکار ساختن بنای

۱- Arkadien ۲- پلوتارخ در اثر *Agessilaus* کتاب پانزدهم. ۳- Hephæstion

۴- Philotas ۵- Parmenion ۶- روایت و خبر رسمی مقدونی که

و آریان، از آن پیروی میکند از این عزاداری و حشیانه ذکر بی‌مان نمی آورد. اما البته این خاموشی بهیچوجه بدان دلیل نیست که این خبر معمول باشد. ۷- در حدود چهل و شش

ملیون مارك (زمان تحریر کتاب، یعنی در حدود ۱۸۸۰ مسیحی م). ۸- Kleomenes

۹- Naukratis

یادگار این قهرمان جدید از خود کوشش بسیار نشان داده بود چنین پاداش داد که از قید مسئولیت خطاهای گذشته و آینده اش مبرا و آزاد باشد. اسکندر در وصایای خود که به موجب آن پسر دیکاس را به سمت خزانه دار منصوب داشت فرمان هائی صادر کرد که یکی هم مربوط به لشکر کشی بزرگ و بحری به کارتاژ و ادامه آن تا ستونهای هر کول^۱ و فراترا از آن تسخیر اسپانیا است. فرمان دیگر او بر پاساخن مقبره بزرگ و عظیمی برای پدرش فیلیپ بود که میبایست از حیث عظمت و صلابت با بزرگترین هرم مصر برابر باشد. آنچه گفته شد همه از آداب و عادات یونانی بسی بدور بود. شکاف بزرگی او را از سایر اهالی مقدونیه جدا می ساخت. نه تنها بزرگان و نجبای مقدونیه، بلکه مردم عامی و عادی نیز از این همه افراط و بی بندوباری پادشاه به ستوه آمده بودند و با او به مخالفت برخاسته بودند. مقاومت های دسته جمعی سر بازان که خسته و کوفته از ماجرائی به ماجرای دیگری کشیده می شدند، بموازات توطئه ها و همدستی های افسران ظاهر می گردید. سرانجام مخالفین اراده خود را بدست هفاسیس^۲ بموقع اجرا گذاردند. مقام و منزلت اسکندر نزد لشکریان و سردارانش با گذشته تفاوت کرده بود و این مطلب از آنجا هویدا است که اسکندر در اواخر عمرش بکرات مجروح شد. اسکندر هنگام حمله بشهر مالر^۳ سخت جان خود را بخطر افکند و این کاریست که از هیچ سردار بزرگی مقبول نیست، مگر آنکه برای ترغیب سر بازان بجنگ امری غیر قابل اجتناب ضرور باشد.

غیبت اسکندر از همد بخوبی نشان داد که پایه های بنای این امپراطوری وسیع تا کجا سست است. گروهی از ساتراپها سر از فرمان پیچیدند و مانند دوران فرمانفرمائی پارسیان قومی را که تحت سرپرستی آنها بود در فشار گذاشتند و مانند روزگار گذشته مزدوران را بخدمت گرفتند تا در موقع مناسب علم طغیان برافرازند. سرداران لشکرهای مقیم ماد بغارت معابد و ارتکاب قبایح دست بردند. هارپالوس^۴

۱- منظور جبل طارق است. (مترجم). ۲- Hephasis ۳- Maller

۴- Harpalus

خزانه‌دار، اموالی را که در اختیار او بود تملک کرد و بامال دزدی بدون آن که کسی بتواند مزاحم او شود بی‌سر و صدا گریخت. مختصر و مفید باید گفت شیرازۀ همهٔ امور از هم گسسته بود. البته اسکندر بمحض مراجعت بلافاصله نظم را برقرار ساخت و تبه‌کاران را بمجازات‌های سخت محکوم کرد، اما این ناراحتی‌ها و نابسامانی‌ها در مغرب ادامه یافت و بدست گروه کثیری از مزدوران که ساتراپ‌ها آنها را بی‌کار کرده بودند به آن دامن زده شد. از مجموع وقایعی که در دوران هرج و مرج و غیبت اسکندر رخ داد یکی که در سال ۳۲۶ قبل از میلاد اتفاق افتاد و روایت رسمی «آریان» آنرا بکلی بسکوت برگذار کرده قابل ذکر است. باین واقعه چون مقدمه و طلایهٔ اتفاقات بعدی است باید بیشتر توجه کرد. آن قسمت از یونانی‌ها که در باختر و سغد بودند چون از تبعید طولانی خود دل‌پری داشتند بمحض وصول خبر مرگ اسکندر بر مقدونی‌ها شوریدند. اینها که تعدادشان بر سه هزار بالغ می‌شد قلعهٔ باختر را بتصرف درآوردند و اهالی بومی را نیز با خود همدستان کردند، فرمانده خود را بنام آتنودوروس^۱ بیادشاهی برگزیدند تا آنها را به نزد یار و دیار بازگرداند. آتنودوروس بدست شخصی بنام بیتون^۲ بقتل رسید؛ اما کسی مزاحم سر بازان تحت فرمان او نشد^۳ و این سر بازان بعدها بطور دسته‌جمعی هنگامی که قیام عمومی نظامیان پس از مرگ اسکندر رخ داد به هم و طنان خود پیوستند.

اسکندر یکی از عادات قدیم و رایج در کشورش را فراموش نکرده بود و آن عبارت بود از میگزاری با هم رزمان. میگزاریهای مکرر و متوالی^۴ در آب و هوای

۳- این نظر که سپاهیان ساتراپ‌نشین

Biton - ۲

Athenodorus - ۱

قیام کنندگان را بر جای خود نشانده‌اند با دو منی می که در اختیار ماست، یعنی دیودور و کورتیوس بوضوح مغایرت دارد. اسکندر قتل رهبر قیام را برای قیام کنندگان مجازاتی کافی دانست و موضوع را تاحدی نادیده انگاشت، زیرا نمیخواست یونانی‌های آن دیار را که تاحدودی معرفت باحوالشان داشت در آن زمان نامساعد برانگیزد و به آخرین حد خشمگین کند.

۴- یادداشت‌های روزانهٔ پادشاه در ماهی که او مرد احتیاج به هیچ تفسیر و تعبیری ندارد؛ هفستیون (Hephaestion) نیز در اثر عواقب میگزاری مرد.

مرطوب و نامطبوع بابل، شاه را دچار تبی شدید کرد که بر اثر آن در سیزدهم ژوئن ۳۲۳ قبل از میلاد مسیح مقارن غروب آفتاب در گذشت^۱ و توفیق نیافت تا غایت و هدف زندگی را که همان متحد ساختن مقدونیان و پارسیان بایکدیگر و ایجاد نحوه تفکر سیاسی واحدی برای هر دو ی آنان باشد تحقق بخشد. پارسیان به سلطه مقدونیان همچنان به نظر حکومتی غاصب و بیگانه می نگریستند و این احساس در مشرق ایران بوضوح بیشتری نمایان می شد. از طرف دیگر نبوغ متفوق اسکندر باعث شد که مقدونیان را از طریق مألوف خود منحرف کند و آنان را برآمد دیگری بیندازد که متضمن بلایا و مهالک بود. اسکندر خود بموقع مرد و در غیر این صورت شخصاً ناظر اضمحلال و ازهم پاشیدگی امپراطوری خود میگردید.

بلافاصله پس از مرگ اسکندر جنگهای داخلی که بدون وقفه مهمی چهل و دو سال بطول انجامید آغاز گردید. در اثر این جنگها نتیجه اقدامات اسکندر نقش بر آب شد و مقدونیان که چشم براه احراز مقام فرمانروائی بر جهان بودند امید و آرزوی خود را بر باد رفته دیدند. وارث طبیعی در کار نبود. بدو آفیلیپ که فرزند نامشروع فیلیپ (۳۲۳-۳۱۷) بود به سلطنت رسید و بعد اسکندر دوم، پسر اسکندر و رگسائه (= روشنگ) که پس از مرگ پدر بدنیای آمده بود، زمام امور را بدست گرفت (۳۲۳-۳۱۱). اما قدرت واقعی بدو در دست پردیکاس بود که بعنوان نایب السلطنه از بابل این امپراطوری وسیع را بهمان حدود و ثغور زمان اسکندر اداره می کرد و بعد هنگامی که پردیکاس در لشکر کشی به مصر در سال ۳۲۱ بدست لشکریان عاصی کشته شد نوبت به پیتو^۲ و آریدئوس^۳ رسید که هر کدام موقتاً جانشین او شدند.

۱- تعیین تاریخ دقیق ژولیانی فقط از زمان کالیستن کذاب (Pseudokallisthenes)

ممکن شد، زیرا او غروب روز چهارم ماه فرموتی را بدست می دهد (رجوع کنید به:

Cod. A. bei C. Mueller p. 151 ; Armenische Uebersetzung bei Zacher.

Daesius Pseudokallisthenes S. 100) تاریخ مقدونی، یعنی بیست و هفتم یا بیست و نهم

را چون ما به ترتیب سالهای هشت ماهه مقدونی آشنائی نداریم، نمی توانیم با تقویم خودمان

۳- Arridaeus

۲- Pitho

تطبیق دهیم.

هنگامی که نیابت سلطنت در همان سال به آنتی پاتر که مقرش در مقدونیه بود تفویض شد تقریباً اختیار ساتراپ نشین‌های ایرانی بدست خودشان افتاد. مع‌هذا یتو که ساتراپ مهمترین ایالات ایران، یعنی ماد بود در بین سایر ساتراپ‌ها هبری را احراز کرد و بعدها سردار همه ساتراپ‌نشین‌های علیا گردید. اما جاه‌طلبی او باعث شد تا سایر ساتراپ‌های ضداوبا هم متحد شوند. این دسته متحد نه تنها توانستند او را از ایالت پارت - که او پس از قتل فیلیپوس ساتراپ آن ناحیه، تصاحب کرده بود - بیرون کنند، بلکه حتی او را از ماد هم بیرون راندند. آنگاه ساتراپ‌های همدست با «اومنس»^۱ ارتباط برقرار کردند و هنگامی که او در رأس قوای «سیمین سپرها»^۲ در سال ۳۱۶ بعنوان سردار پادشاه به شوش آمد، به‌وی‌گری دیدند در حالی که «یتو»ی مطرود به نزد سلوکوس ساتراپ بابل گریخت و هر دو تن دست بدامان آنتی‌گونوس که دشمن اومنس بود شدند؛ در جنگی که بین این دو اتفاق افتاد و صحنه آن شوش و ماد بود «اومنس» که فتوحات درخشانش در اثر عدم اطاعت مدام سربازان و خیانت‌های مکررشان بخطر افتاده بود، در سال ۳۱۵ بعلت طغیان سپاهیانش شکست خورد. سربازان او را به آنتی‌گونوس تسلیم کردند و آنتی‌گونوس نیز بکشتن او فرمان داد. آنتی‌گونوس که از جانب «آنتی پاتر» بمقام سرداری رسیده بود پس از این پیروزی قدرت را علی‌الاطلاق بدست گرفت و «یتو»ی جاه‌طلب را که نمی‌توانست از دست دادن قدرت را تحمل کند و در کار ایجاد توطئه‌ای بود تا باریگر به قدرت برسد، کشت و «پوسس تاس» ساتراپ ایرانی را که فرماندهی

۱- Eumenes
۲- Argyraspiden «سیمین سپرها» لقب گروهی از سپرداران مقدونی است که پس از مرگ اسکندر و آنتی پاتر تحت نظر فرمانده خود Antygenes با اقدامات مهمی دست زدند. تعداد این گروه به سه هزار تن تخمین زده میشود و از مجموع سپاهیان مقدونی تنها همین‌ها بودند که وحدت خود را حفظ کردند. مردم چنین می‌پنداشتند که این گروه شکست-ناپذیرند. پس از شکستی که این گروه از آنتی‌گونوس خوردند بفرمان او تجزیه شدند و بین ساتراپ نشین‌های مرزی تقسیم گردیدند. رجوع شود به دائرة المعارف بریتانیا. (مترجم).

لشکر متحدین را در جنگ بر ضد «پیتو» در دست داشت، از کار بر کنار ساخت. سلوکوس که از دچار شدن به سرنوشت مشابهی دریم بود نزد «بطليموس» گریخت. قدرت متفوق آنتی گونوس بزودی برای دیگر صاحبان قدرت خطر ناک شد و اینها همه برای جنگیدن با دشمن هم پشت شدند؛ در این جنگ اتفاق کوچکی اهمیت بزرگی کسب کرد، بدین قرار که سلوکوس که از طرف لشکر کوچک بطليموس حمایت می شد با ردیگر ساتراپ نشین بابل را بتصرف درآورد. از این لحظه عصر سلوکی که سال اول آن از پائیز ۳۱۲ محسوب می شود آغاز گردید. سلوکوس از مقر خود بابل خارج شد و پس از فتحی بر «نیکانور»^۲ که بنام آنتی گونوس فرماندهی ماد را بعهدہ داشت پیروز شد و بر ماد و ولایات مجاور آن دست یافت. البته آنتی گونوس توانست بار دیگر بطور موقت در بابل جای پائی محکم کند، اما هرگز نتوانست که سلوکوس را بطور قطع از آن دیار براند. سلوکوس پس از این نبرد دیگر فرمانده بلامعارض و برسمیت شناخته شده بابل و ساتراپ نشین های علیا گردید.

در این نبردها قبل از همه تعارضی آشکار شد که بین سواره ها و پیاده ها و بالتبعه نجبا و فرودستان محسوس است. نجبا طرفدار حفظ وحدت امپراطوری اسکندر بودند، در حالیکه فرودستان از سنن و آداب ملی مقدونی دفاع میکردند. سپاهیان در همان ابتدای امر و سالهای نخستین، اراده خود را بر کرسی نشاندند (ومن جمله در قیام ضد پردیکاس). اما باید دانست که روحیه خاص بعضی از واحدهای لشکری از قبیل سیمین سپرها در حوادث زمان و سیر وقایع تأثیری قطعی داشته است. در واقع با پایان کار پردیکاس دوران امپراطوری مقدونی - ایرانی که اسکندر تأسیس کرده بود نیز به پایان رسید و جهانیان بپی بردن باین که بابل دیگر پایتخت نیست، و آنتی پاتر با پادشاهان به اروپا کوچ کرده، باین امر واقف شدند. زوال

دستگاه حکومت اسکندر بدنبال زوال و انحطاط اقدامات سیاسی او فرا رسید و استعداد سیاسی و نظامی او منسبت توانست راه را بر سر نوشت بیند. با وقوع فاجعهٔ او منس - تنها مدافع و طرفدار واقعی نظرات اسکندر که چون یونانی بود اغلب مورد بی‌مهری واقع میشد و سرانجام نیز قربانی بی‌لطفی مقدونیان گردید - عمر امپراطوری عملاً بسر آمد. اما باید دانست که این امپراطوری مدتی هم بصورت ظاهر بحیات خود ادامه داد. نبردهای بعدی دارای جنبه‌ها و خصوصیات دیگری بود: بتدریج عده‌ای از فرماندهان از جمع صاحب منصبان دیگر خود را مشخص و ممتاز کردند و گروهی از افسران جزء و کم اهمیت‌تر را بدور خود گرد آوردند. از این پس جنگها بیشتر برای حفظ منافع این دسته‌ها رخ میداد. سرانجام منافع و نظرات صاحبان قدرت نمودار منافع و حاجات نواحی تحت تصرف آنان نیز شد. نشانه‌هایی از تکوین امپراطوری جدیدی در آینده درست بود. در این نبردهای سخت و وحشیانه، مقدونیان از قید بازماندهٔ تعلق خاطری که به خاندان قدیم سلطنتی داشتند نیز رها شدند. اما اگر برخلاف آن سرداران و ساتراپهای نواحی شمالی تا اندازه‌ای بخاندان سلطنت ابراز علاقه میکردند و فی‌المثل آنتی‌کونوس پس از سال ۳۱۵ هم باز بنام پادشاه با «کاساندر» در جنگ شده‌است بهیچوجه نباید چنین نتیجه گرفت که سرداران واقعاً به خاندان سلطنتی دلبستگی داشته‌اند؛ بلکه باید گفت اینان راحت‌تر می‌توانستند خود را مطیع کسی که بظاهر پادشاه است و در مسافتی بعید مستقر است قلمداد کنند تا این که سردر بقهٔ اطاعت کسی بگذارند که ناچندی‌پیش از اقران و امثال آنها بوده است. از آن گذشته این احساسات در ساتراپ نشین‌های ایرانی متمرکزی نبود، زیرا قدرتی در کار نبود تا آنرا بر کرسی بنشانند. تاملتهای مدید هم پس از آن، این کشورها از نظر سیاسی گوش بفرمان نواحی غربی بودند.

اما ایران در عوض خیلی کمتر از نواحی غربی دچار جنگهای داخلی شد. تنها ماد و پارت بطور موقت صحنه پیکارها گردیده‌اند. از شمار ساتراپ‌ها در گزارش هائی که بما رسیده پوسس تاس از پارسه^۱، تله پوله موس^۲ از کرمان و استاسانور^۳ از باختر را بعنوان فرماندارانی یاد کرده‌اند که طرف توجه مردم بوده‌اند و رفتاری نیکو داشته‌اند. هنگامی که آنتی کونوس، پوسستاس را خلع کرد، یکی از نجبای پارسه باو گفت که پارسیان از شخص دیگری اطاعت نخواهند کرد و کفاره گستاخی و صراحت لهجه خود را با مرگ داد. مجموع باج وصولی حکومت آنتی کونوس که ممالک مصر، سوریه، تراکیه^۴ و مقدونیه را از مجموع امپراطوری اسکندر از دست داده بود به یازده هزار تالان^۵ بالغ می‌شد. بنابراین می‌توان گفت که نسبت به گذشته افزایشی در باج پیدا نشده بود. البته آنتی کونوس یک باره برای شوش پنجهزار و برای ماد پنجهزار تالان دیگر بعنوان مخارج جنگی مالیات وضع کرد.

از طریق تقسیم نامه‌های بابل (۳۲۳)، تری پارادیسوس^۶ (۳۲۱) و تخت جمشید (۳۱۵) ما به فهرست ساتراپ نشین‌های این زمان بدقت واقف هستیم: ساتراپ نشین‌های علیا از دوازده ساتراپ نشین بقرار ذیل تشکیل میشد:

پارسه، کرمان، ماد کبیر، ماد صغیر، پارت (با کرگان)، باختر (باسغد)، هرات (با زرنگ) رخیج، (با گدروزیه)، پاروپانیژاد^۷، هند از هندو کش گرفته تا رودسند، هندیین سندورود هیداسپس^۸، هندو واقع در کنار قسمت سفالی رودخانه

۱ - Persis ۲ - Tlepolemus ۳ - Stasanor ۴ - Tracien ناحیه‌ای واقع در یونان فعلی در مشرق مقدونیه و مغرب ترکیه. (مترجم) ۵ - بیش از ۵۰ میلیون مارك (پول آلمان در زمان تألیف کتاب م). ۶ - Triparadisus ۷ - همانطور که در پیش توضیح داده شد با ایالت کابل قابل تطبیق است. (مترجم) ۸ - Hydaspes رود خیلام که یکی از پنج رود پنجاب است. (مترجم).

سند با پتاله^۱، در مقام قیاس با امپراطوری دوران اسکندر باید گفت که از پراتکین که ضمیمه پارسه شده و طبرستان که به پارت پیوسته (محتمل است که از طرف شخص اسکندر طبرستان به پارت ملحق شده باشد) اثری نیست. در عوض ایالت جدیدی بنام ماد صغیر دیده می شود. قصد این بوده است که مهمترین ایالت ایران، یعنی ماد را به مرزی مورد اطمینان بسپارند و آنرا در سال ۳۲۳ به پیتوی مقدونی پسر کراتواس^۲ دادند و قسمت شمال غربی را از آن مجزا کردند، زیرا نمی خواستند و یا محتملا نمی توانستند ساتراپ آن دیار آتورپات^۳ را که در سال ۳۲۸ از طرف اسکندر بدان سمت منصوب شده بود^۴ و ضمناً پدرزن پردیکاس نیز بود، عزل کنند^۵. هنگامی که در سال ۳۲۱، پس از مرگ پردیکاس باریگر ایالات را تقسیم کردند تصرف ماد را از جانب پیتوتا دروازه های خزر تأیید نمودند، اما از ماد صغیر ذکر بی میان نیاوردند و آنرا مسکوت گذاردند؛ این ناحیه در حقیقت امر، دیگر در آن روزگار از متعلقات مملکت محسوب نمی شد. آتورپات بدین ترتیب بنیان گذار مملکت کوچک جدیدی شد که از آن زمان بیحد همواره بنام خود او خوانده می شود^۶. هر چند که این ناحیه هرگز اهمیت درجه اولی کسب نکرد^۷، باز چون نخستین حکومت جدید التاسیس محلی در قلمرو سلطنتی اسکندر است و اولین

- ۱ - Patala ناحیه ای در حدود کراچی فعلی (مترجم).
- ۲ - Kratueas - ۲
- ۳ - Atropates - ۳ - آریان کتاب چهارم، قسمت هجدهم، بند سوم؛ کالسیئس کذاب هم درباره اوایل کار آتورپات اطلاعاتی بدست میدهد. به نقل از مولر (C. Mueller) صفحه ۱۴۹.
- ۴ - برای اثبات نفوذی که آتورپات در ناحیه شمال غربی داشت ذکر این مطلب کافیست که در جنگ گوگمل، کادوسی ها، البان ها و ساکاها از ملازمان او بوده اند.
- ۵ - بزبان یونانی باین ایالت Atropatene می گفتند و بزبان عربی وفارسی دری بدان آذربایجان می گویند؛ لفظ ارمنی «آترپاتاکان» Atrpatakan بیش از سایر صور باصل یونانی آن نزدیک است.
- ۶ - فرض اینکه آذربایجان بعنوان مأمن آگین آتش پرستی دارای اهمیت فوق العاده ایست، فقط و فقط از استنباط غلط از معنای ظاهری این لفظ یعنی کشور آتش، ناشی شده است، از اواخر قرون وسطی، یعنی از وقتی که این ناحیه معبر تر کهای شد که بسوی مغرب مهاجرت میکردند آذربایجان از نظر ایران اهمیت سیاسی کسب کرد.

نشانه عکس العمل ایران در مقابل یونانیان بشمار می رود، درخورامعان نظر است. تنها استثنائی که در این جا هست همان مورد پیتو است. گذشته از آن در تقسیم بابل به ساتراپ نشین های علیا کسانی که در آن زمان بر سر کار بودند در سمت های خود ابقاء شدند. دو استثناء ظاهری را از این اصل^۱ که بوضوح ذکر شده میتوان ناشی از کوتاه نظری مورخان دوره اسکندر دانست. این مورخان وقایعی را که اسکندر بطور مستقیم در آن دخالت نداشت مسکوت می گذاشتند و یا استطراداً از آن ذکری بمیان می آوردند. اگر فیلیپوس در سال ۳۲۳ در سغد و بر حسب تعداد کثیری از گزارشها در باختر بجای آمون تاس^۲ در صحنه وقایع ظاهر می شود ممکنست که این شخص با او در حکومت شرکت داشته است و یا اینکه پس از نخستین قیام یونانیان ساکن آن دیار، در زمان اسکندر بکلی مقام او را اشغال کرده باشد. از این هم عجیب تر آنست که ما اکنون پیتو فرزند آگنور^۳ را که در زمان فرمانروائی اسکندر باتفاق يك نفر ایرانی در ساتراپ نشین ناحیه سفلی سند حکومت می کرد، در این طرف هند، یعنی جائی که قبلاً نیکانور در آن فرمان میراند می بینیم، در حالی که محل حکومت قبلی او به تصرف پوروس^۴ شاه درآمده است. مشکل است بتوان پذیرفت که این رشد قدرت، تنها در اثر حسن نیت مقدونیان حاصل شده باشد. بلکه ظن غالب این است که اعمال زور و تصرف عدوانی علت آن باشد و چنین عملی نیز به اغتشاشاتی که پس از خروج اسکندر از هند در سال ۳۲۶ رخداد کاملاً بستگی دارد^۵. بدین ترتیب يك ایالت دیگر فقط بر حسب ظاهر

۱- کوریتوس، کتاب دهم، قسمت دهم، بند چهارم و یوستین در کتاب سیزدهم، قسمت چهارم، بند نوزدهم (که در آن ulteriore را باید به ulteriusque اصلاح کرد).
 ۲- Amyntas ۳- Agenor ۴- از اطلاعاتی که «آریان» در باب تقسیم دوم امپراطوری بدست میدهد و میگوید که پتاله نیز زیر فرمان پوروس (Porus) بوده است، این نتیجه بقطع و یقین حاصل میشود.
 ۵- رجوع کنید به آریان، کتاب ششم، قسمت بیست و هفتم، بند دوم.

جزو امپراطوری محسوب می‌شد و هر چند که در فاصله بین سالهای ۳۲۱ تا ۳۱۶ سرداران مقدونی توانستند در حکومت تکسیل^۱ باقتلی ناجوانمردانه پوروس را از سر راه خود بردارند، اما تسلط و فرمانروائی مقدونیان هرگز برای مدتی مدیدر این ناحیه پانگرفت. تقسیم سال ۳۲۱ از تقسیم سال ۳۲۳ کمتر جنبه محافظه کارانه داشت. استاسانور از آری یا (= هرات) به باختر منتقل شد و یکی از افراد محلی جای او را گرفت. فیلیپوس ساتراپ باختر به حکومت پارت رفت و ساتراپ این ناحیه بنام فرانته^۲ که سالیان دراز سابقه کار داشت، بکلی از شغل خود برکنار گردید. گمان می‌رود این تبدیل و تغییر اشخاص با تخریباتی که از قیامهای یونانیان در مراکز نظامی باختر و سغد پس از مرگ اسکندر بدست آمده بود، بی ارتباط نبوده است. حال دیگر ایرانیان باستانی دوتن از سرکردگان بنام آتورپات و اکسیارتس^۳ که با فرمانروایان خویشاوند سببی بودند، بکلی از کار برکنار شده‌اند. قبل از همه آنتی کونوس برای بدست آوردن دلاهای نظم موجود را برهم زد و حتی یکی از اهالی ماد را بنام ارن توباتس^۴ بحکومت ناحیه مهم ماد منصوب کرد. بدیهی است که او با محدود کردن قدرت ساتراپ‌ها از نظری دیگر به آئین جهاننداری اسکندر بازگشت. چون در فاصله سالهای ۳۱۵-۳۲۳ در اخبار و گزارشها بطور مطلق از وجود سرداران و سپاهیان در ساتراپ نشین‌ها اثری نمی‌توان یافت، پس تا اندازه زیاد احتمال میتوان داد که پریکاس و جانشین او موافقت کرده باشند که فرماندهی قوای مسلح نیز با ساتراپ‌ها باشد، مگر در مورد دویالتی که در هندوستان توسط سلاطین محلی اداره می‌شد.^۵ اما آنتی کونوس باردیگر سرداران و سپاهیان را که از بین مقدونیان

۱- Taxiles یکی از امرای هندی و از متحدین اسکندر کبیر بود و محل اصلی حکومت

او Taxila بود که با راولپندی امروز قابل تطبیق است. (مترجم). ۲- Phrataphernes

۳- خشیه ارته (مترجم). ۴- Orontobates ۵- رجوع شود به تاریخ هلنیسم

اثر درویزن، جلد دوم، قسمت اول صفحه ۲۲.

انتخاب می کرد، درجوار ساتراپ‌ها به کار گمارد.

دردوره‌ای از جنگ‌های داخلی و محلی شگفتی ندارد که در مواضعی که اسکندر نظم و نسق برقرار کرده بود، باز یاغیان و سرکشان دوران هخامنشی سر بلند کنند و شورش را از سر گیرند. در دورانی هم که بین او منس^۱ و آنتی کونوس جنگ درگیر بود ما به او کسیان^۲ و کوسیان^۳ بصورت اقوامی مستقل و خودکامه برمی‌خوریم که مانند گذشته بقطع طریق و راهزنی اشتغال داشته‌اند.

خصوصتی که بین یونانیان مقیم نواحی شمال شرقی و مقدونیان حاکم بر کشور پدید آمد، از نظر عمومی دارای اهمیت زیادتری بود. یونانیان با قدرتی معادل بیست هزار پیاده و سه هزار سوار بسر کردگی انیانن فیلو^۴ بمحض رسیدن خبر مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ از لشکر گاه‌های خود براه افتادند تا بزور اسلحه برای خود راهی بسوی وطن مألوف بکشایند. پردیکاس^۵ لشکر کوچکی از زبده جنگاوران مقدونی را که قسمت اعظم ساتراپ‌ها در آن شرکت جسته بودند، تحت فرماندهی حاکم مقدونی پیتو^۶ به مقابله آنان فرستاد و فرمان داد تا یک تن از طاغیان را زنده نگذارند و دارو و دار آنان غنیمت مقدونیان باشد. پیتو که تعداد لشکر یانش از یونانیان کمتر بود، اما از شمار سواران سه بار بر آنان فزونی داشت، در اثر خیانت یکی از پیشوایان دشمن بر آنان بطور قطع پیروز شد. اما برای آنکه این مردان دلیر را بعدها در خدمت خود داشته باشد بامغلوبین قرارداد منعقد کرد که طبق آن می‌بایست شورشیان سلاح را بر زمین بگذارند و بدون آن که مورد ایذاء واقع

۱- Eumenes ۳۰۲- Uxier (= هوخسه) و Kossäer همانطور که قبلاً گفته شد اقوامی بدوی بودند که در ناحیه کوهستانی و صعب‌العبور شمال شوش که دروازه شوش بشمار می‌رفت، سکنی داشتند. نام قوم کوسی در کتیبه‌های آشوری بصورت Kasch و Kaschu آمده است. رجوع شود بجزغرافیای ایران، تألیف گایگر (Geiger) در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران صفحه ۳۹۰. (مترجم) : *Grundriss der Iranischen Philologie*

۲- Aenianen Philo ۴- Perdikkas ۵- Pitho ۶-

شوند به لشکر گاههای خود بازگردند. اما مقدونیان که از دستور ستمکارانه پردیکاس آگاه بودند بمقاد قرارداد پای بند نشدند^۱ و بر یونانیان بی دفاع تاخت بردند و همه را به تیر بستند و مال و منال آنان را بعنوان غنیمت بین خود تقسیم کردند. فاجعه ای از این قبیل ناگزیر می بایست سالیان سال آتش عداوت بین مشرق ایران و نواحی غربی و یونانیان و مقدونیان را تیز نگاهدارد. صرفاً بر حسب اتفاق نمی توان دانست که تنها خبری که از نحوه تصرف ساتراپ نشین های علیا بدست سلوکوس نیکاتور^۲ (دوره حکومت از ۳۱۲ الی ۲۸۰ ق. م.) بهمارسیده حاکی از آنست که او بزور اسلحه توانسته است بر اهالی باخترا غالب شود. از همان ابتدای امر رعایای آسیائی او، وی را بشاهی شناختند. اما از جانب یونانیان، او در سال ۳۰۶ بطور رسمی باین سمت شناخته شد. در بدو امر اوضاع و احوال ایالات هندی توجه او را بخود معطوف داشت. در این نواحی محتملاً در حین جنگی که بین او منس و آنتی گونوس درگیر بوده، مردم عمال مقدونی را بقتل رسانده و به چاندرا گوپتا^۳ مؤسس حکومت ماوریا^۴ پیوسته بودند. برای جنگیدن با این دشمنان سلوکوس نیکاتور از رود سند گذشت^۵، ولی به انعقاد صلحی که بخصوص بیشتر

- ۱- این اتفاق فاجعه ای را پیاد می آورد که در کتاب شصت و سوم، قسمت بیست و چهارم اثر کاسیوس دیو (Cassius Dio) ذکر شده است. نقلیر آنچه گفته شد در مورد ویندکس Vindex و قوای ژرمنی که فرمانده آن بنام ویرژینیوس روفوس Virginius Rufus با او کنار آمده بود، تکرار می شود. ۲- Seleucus Nikator. ۳- Tschandragupta. ۴- Maurja. ۵- کسانی که ذکر می کنند سلوکوس در این سفر تا پاتالی پوترا Pataliputra پیش تاخته است، نیمی از حقیقت را ذکر کرده اند. بهتر می بود که سفر او را تامصبرود گنگ بنویسند، زیرا طبق گفته پلی نیوس در تاریخ طبیعی (کتاب ششم، قسمت شصت و سوم) مللی که تا ناحیه مصبرود گنگ ساکن بودند وحدتی غیر قابل تجزیه داشتند. اشاره درست «بنفی» Benfey که فاصله رود هیفاسیس Hyphasis (همان جیلام فعلی، ۲۰) تا مصبرود گنگ نه از طرف سلوکوس، بلکه بخاطر او در نور دیده شده است، بادر نظر گرفتن ارتباط مطالب از اینجا تأیید میشود که کمی پیش از این مطلب، کسانی را نام می برد که مسافتات پیموده شده بوسیله اسکندر را اندازه گرفته اند.

برای چاندرا گوپتا مساعد بود تن درداد. طبق این قرارداد چاندرا گوپتا به سلوکوس پانصد فیل جنگی میداد و در عوض نه تنها سلوکوس متصرفات او را در آن زمان برسمیت می شناخت، بلکه حتی قسمت های شرقی نواحی هندوکش، آراخوزیه (= رخیج) و گدروزیه را بدو واگذار میکرد^۱. این مصالحه با برقراری خویشاوندی سببی مؤکد شد و باعث ایجاد روابط حسنه مداوم فیما بین گردید.

درحالی که در تقسیم نامه ها از بیست و یک ساتراپ نشین آسیائی سخن بمیان می رود سلوکوس قلمرو حکومت خود را به هفتاد و دو قسمت تقسیم کرد و ظاهراً منظور او از این کار آن بوده است که قدرت حکام را در برابر حکومت مرکزی تقلیل دهد. بعدها از این نظر عدول شد و در ابتدای حکومت آنتیوخوس سوم هر یک از نواحی ماد، پارسه، شوش و سرزمین کرانه دریای اریتره^۲ را (که از بابل منشعب شده بود) تحت فرماندهی شخص واحدی می بینیم^۳. شاید در ابتدای امر ساتراپ های قسمت های مختلفی را که قبلاً مشتمل بر ایالت واحدی بوده تحت نظر یکی از صاحب منصبان و یا افراد لشکری که ضمناً فرماندهی قوای نظامی را هم در دست داشته است گذارده باشند و چنین افرادی اندك اندك مقام ساتراپ های زمان گذشته را احراز کرده باشند. گویا به چنین افرادی گاه ساتراپ و گاه سردار خطاب می شده است. از هنگامی که حوادث نواحی غربی هر دم بیشتر فکرو ذکری سلوکوس را متوجه خود

۱- لشکر کشی به هندوستان محتملاً باید بلافاصله قبل از سال ۳۰۲ انجام شده باشد، زیرا قدمت سکه های نقره ای سوفوتس Sophytes امیر ناحیه «که کاجا» Kêkaj واقع در کرانه هیفاسیس که تقلید سکه های سلو کوس است سال ۳۰۶ نمی رسد. (رجوع شود به کتاب جانشینان اسکندر کبیر در باکتریه و هندوستان صفحه ۸۷ جلد اول لوحه های يك و دو :

A. v. Sallet, *Die Nachfolger Alexanders des Grossen in Baktrien und Indien* S. 87. Taf. 1, 2) و بنابراین نمی شود پس از عقد قرارداد صلح بین سلوکوس و چاندرا گوپتا ضرب خورده باشند. ۲- در جغرافیای قدیم به خلیج فارس و دریای عمان، دریای اریتره اطلاق می شد (مترجم). ۳- پولی بیوس Polybius در کتاب پنجم، قسمت های ۴۰ تا ۵۴.

ساخت و او را ناگزیر کرد که از سلوکیه یعنی پایتختی که خود بر کنار رود دجله تأسیس کرده بود به انطاکیه واقع در سوریه نقل مکان کند بر وخامت و مشکلات کار او افزوده شد. از این پس دیگر سوریه ام‌البلاد بشمار می‌رفت و این وظیفه برای سوریه* مقرر بود که مرکز طبیعی قلمرو سلطنتی سلوکیوس با اثر کیب خاصی که داشت باشد و انتظار می‌رفت که از این مرکز به سهولت بتوان همه مملکت را اداره کرد. اما نقصی که از نظر وحدت داخلی در این کشور موجود بود هر دم ظاهر تر و محسوس تر می‌گردید. برای کاستن از وخامت چنین وضعی سلوکیوس، آنتیوخوس فرزند خود را که ثمره نخستین ازدواجش با آپامه^۱ دختر اسپیتامن بود در سال ۲۹۳ ویا بلافاصله پس از آن به حکومت ساتراپ نشین‌های علیا منصوب کرد؛ سلوکیه را مقرر حکومت اوقرار داد و استراتونیس^۲ را که تا آن زمان نامادری او بود بزنی

* یادداشت مترجم:

در مورد آسور و سوریه توضیحی لازم به نظر می‌رسد. در آثار مورخین یونانی که مآخذ اصلی کتاب حاضر بشمار می‌روند گاه دیده شده است که آسور و سوریه به جای یکدیگر به کار رفته‌اند. در این مورد نخست سلدن (Selden) و پس از وی نولد که تحقیقی دقیق کرده‌اند که خلاصه آن ذیلا ذکر میشود:

نولد که کوشید تا ثابت کند که کلمه سوریه صورت مختصر شده آسور است و بنا بر این در اصل مراد از هر دو یک جا بوده است. وی آسور را نامی دقیق‌تر و اصل‌تر می‌داند و گمان دارد که سوریه کلمه‌ای است عامه پسندتر و غیر دقیق‌تر برای همان سرزمین. به گمان وی سرزمین کوچکی که در ساحل دجله قرار داشت و به نام آسور مشهور بود توسعه یافت و به مملکتی مقتدر تبدیل شد که مرزهای آن به دریای شهاب و مدیترانه رسید. یونانیها به این جهت همه نواحی دست‌نشانده این حکومت را در کنار هر دو ساحل آسوری ویا به صورتی کوتاه‌تر سوری نامیدند. اما پس از مدتی صورت کوتاه شده این نام، یعنی سوریه را به سرزمینهای غربی اطلاق کردند. در حالی که کلمه اصل‌تر و درست‌تر آسور را برای سرزمین اصلی در مشرق به کار بردند، بدون اینکه در این اختلاف تسمیه حد و مرز دقیق جغرافیائی را در مد نظر داشته باشند. اما بودند در بین مؤلفین کسانی که سوریه را به جای آسور هم به کار بردند و این را جز بر تسامح آنها بر علت معقول دیگری حمل نمی‌توان کرد. برای اطلاع مفصل‌تر رجوع شود به دائرة المعارف

به‌وی داد. سلوکوس شخصاً مانند سلف خود آنتی‌گونوس در آرزوی تجدیدبنای قلمرو سلطنتی اسکندر به‌همان عظمت بود. پس از شکست لوسیماخوس^۱ و از هم پاشیدن حکومتش، سلوکوس خود را به‌دفع نزدیک دید. اما در همین احوال بود که بدست جنایتکاری از پای درآمد و رؤیای او نقش بر آب شد. آنتیوخوس سوتر^۲ (دوران حکومت از ۲۸۰ الی ۲۶۱ قبل از میلاد) آن مایه هوش و ذکاوت داشت که با دولت موروئی پدر بسازد و آنچه را که از قلمرو سلطنتی اسکندر بطور قطع مجزا شده بود دیگر مطالبه نکند.

سلوکوس تنها کسی بود که سخت کوشید تا کار کوچ دادن اهالی را که از طرف اسکندر آغاز شده بود ادامه دهد. به‌همین دلیل دست کم هفتاد و پنج شهر به‌مت‌و ایجاد گردید^۳. بسیاری از این شهرها که ما از نام آنها اطلاع داریم بخصوص در ماد که اهالی مشرق‌زمین آنرا قلب ایران می‌نامند واقع است: در این دیار بخصوص می‌خواستند جنبه‌های مقدونی را تقویت کنند. یک مهاجر نشین در همدان، شهرهای لائودیسه^۴ آپامیا^۵ در نزدیک-ی ری^۶ یا اروپوس^۷ همه از تأسیسات سلوکوس بشمار می‌روند. حتی پسر او آنتیوخوس یکی از شهرهای اسکندر را که خراب شده بود دوباره ساخت و آباد کرد و آنرا بنام یکی از سرداران خود آخه‌ئوس^۸، آخائیس^۹ نامید. در منتهی‌الیه شمال شرقی، شهر خجند (اسکندریه اسکانه)^{۱۰} از جانب سلوکوس

۱- Lysimachus ۲- Antiochus Soter ۳- رجوع کنید به کتاب ملال (Jo. Malalas ed. Oxon) بخش اول، صفحه ۵۵۹ به نقل از Pausanias؛ مقایسه کنید با Syria اثر آپیان (Appianos) قسمت ۵۷. ۴- Laodicea گبرشمن در کتاب «ایران» این شهر را نه‌اوند فعلی می‌داند. (مترجم). ۵- Apamea این نام نیز بچندین شهر اطلاق می‌شده است. (مترجم). ۶- Ragae ۷- Europus یونانیان ری را اروپوس می‌خواندند. (مترجم). ۸- Achaeus ۹- Achais ۱۰- Alexandria Eschate ویلهلم گایگر در کتاب جغرافیای ایران این شهر را خجند فعلی میدانند (مترجم). رجوع

تقویت شد و دارای استحکاماتی گردید و آن طور که بنظر می آید در آنسوی این شهر در سرزمین سکزیان آنتیوخای (= انطاکیه . م.) دیگری تأسیس یافت . تأسیس این هر دو شهر به دوران حکومت مشترک سلوکوس و آنتیوخوس راجع می شود. آنتیوخوس که نوۀ اسپیتامن مجاهد سغدی بود، به این ناحیه گویا بدیده علاقه می نکرسته است. در آن اوان دموداماس^۱ از آموی دریا گذشت و در نواحی ماوراء آن قربانگاههایی به افتخار آپولون دیدوما^۲، حافظ دودمان خود برپا ساخت . در همان ایام یکی از نقشه های اسکندر که مرگ فرصت اجرای آن را نداده بود، یعنی تحقیق درباره دریای خزر عملی شد. پاتروکل^۳ که سمت امیر البحرری هر دو پادشاه را بعهدہ داشت در دریای خزر به سفری اکتشافی دست زد و تا آنجا پیشرفت کرد که عقاید موجود در اذهان عامه را دایر بر وجود راهی میان براز طرف شمال شرقی که باتوسل بدان می توان از طریق دریا به هندوستان دست یافت تأیید کند، اما در این مسافرت چندان ابرام نکرد تا دلایل مخالف این عقیده را بدست آورد. محتمل است که او تاشبه جزیره منقشلاخ^۴ پیش رفته باشد. اما این مسافرت پاتروکل و فایده ای بزرگ داشت و آن این بود که بر این اندیشه باطل که دریای خزر و دریای مئوتی^۵ بایکدیگر مرتبط هستند خط بطلان کشید و بدین دلیل سلوکوس کمی قبل از مرگش بانجام دادن این طرح اشتغال داشته است که دماغه واقع بین

Demodamas - ۱ Apollon von Didyma - ۲ Patrokles - ۳

۴- سیاه کوه در سابق باین نام ترکی معروف بود. اما ترکها امروز باین ناحیه همان سیاه کوه می گویند. رجوع شود به ترجمه حدود العالم اثر مینورسکی، چاپ لیدن، صفحات ۱۹۳ و ۶۰ (مترجم).
۵- Maeotis Palus نام لاتینی دریای آزوف در عهد عتیق است. در آن روزگار تصور می رفت که دریای آزوف و دریای خزر از خلیج های اقیانوس شمالی باشند. وجه تسمیه این دریا بر حسب قومی است که بنام Maeotae در ساحل آن اقامت داشته. (مترجم)،

بسفور کیمیری^۱ و دریای خزر را ازمیان بردارد. از نظر شهر سازی پسر عیناً کار پدر را دنبال میکرد. شهر لائودیسه در قسمت شرقی پارسه بدست آنتیوخوس احداث شد. اما او بیش از همه در اندیشه مشرق ایران بود. مرکیان^۲ (مرو) را بادیواری بطول يك هزار و پانصد استادیوم^۳ محصور کرد و در همان مقام در ملتقای رود مرغاب^۴ و زوتالس^۵ شهر مخروبه‌ای را بنام سوریانا^۶ تجدید بنا کرد و بدان نام تازه انطاکیه^۷ داد. محیط شهر جدید در حدود هفتاد استادیوم^۸ می‌شد. آنتیوخوس سوتر در هرات (= آریا)، شهر سوتیرا^۹ و سردارش آخه‌ئوس شهر آخائیا^{۱۰} را بنا نهادند. پایتخت‌های قدیمی آرتاکابانه^{۱۱} و اسکندریه^{۱۲} واقع بر کنار رود آریوس^{۱۳} در این دوران دارای حصارهایی شدند. طول حصار شهر اخیر الذکر از سی به پنجاه استادیوم^{۱۴} افزایش یافت. الکساندریولیس^{۱۵} واقع در رخیج (آراخوزیه) نیز به همین طریق از طرف سلوکوس تحکیم شد.

اما همه مجاهدات این دودشاه شایسته نه توانست که هلنیسم را در ایران آنطور که در آسیای غربی پا گرفته بود مستقر سازد و نه از عهد برآمد تا حکومت متزلزل مقدونی - پارسی سلوکیان را که ادامه تام و تمام شاهنشاهی اسکندر بود بمقامی والاثر از شاهنشاهی دوران هخامنشیان برساند. با وجود نارسائی و نقص

۱ - Kimmerischer Bosphorus در قرون باستان به جاده‌ای اطلاق میشد که فعلاً از کفه

(فیودوزیا) یا کرچ بین شبه جزیره تاورری (Tauric) که نام فعلی آن کریمه است و قسمت خشکی از دریای سیاه به دریای آدوف - کشیده می‌شود. (مترجم). ۲ - Margiana

۳ - Stadium واحد طول دریونان و روم؛ مجموعاً در حدود ۲۶۰ کیلومتر. ۴ - Margus

۵ - صورت مشرقی این رودخانه (Zothales) در هیچ يك از مراجع بدست نیامد. (مترجم).

۶ - Syria ۷ - Antiochia ۸ - دوازده کیلومتر. ۹ - Soteira

۱۰ - Achaia ۱۱ - Artacabane ۱۲ - بعقیده ویلهلم گایگر در جغرافیای ایران

(جلد دوم فقه اللغة ایرانی، ص ۳۹۲) اسکندریه واقع در آری یا شهر هرات فعلی است. (مترجم).

۱۳ - Arius هریرود فعلی است. (مترجم). ۱۴ - نه کیلومتر. ۱۵ - Alexandropolis

شهر قندهار. (مترجم).

مدارك و روایات موجود باز از همان ابتدای امر ما اطلاعاتی از قیام‌ها و طغیان‌ها در دست داریم که مسلم است مفید برای اتحاد مملکت و استحکام بنیان آن نبوده است. سپاه سلو کوس هم مانند زمان اسکندر، تر کیمی بود از مقدونیان و پارسیان. سلاطین بعدی سلسله سلو کی لا اقل برای جنگ‌هایی که در نواحی غربی اتفاق می افتاد معدودی از اهالی بومی را آن هم برای بکار بردن بعضی از سلاح‌های مخصوص مانند تیر و کمان و فلاخن بخدمت می گرفتند و بخصوص از این جهت به طوایف یاغی و پرخاشجوی ساکن در نواحی غربی و کوهستانی ایران بیشتر نظر داشتند.^۱ از مجموع افراد ایرانی سپاهیان سلو کوس در حدود سه هزار نفر قیام کردند و سائر آپ آنها بنام سلس^۲ فقط با توسل به خیانت توانست بر آنها پیروز شود. این جمع را به قریه راندا^۳ کشیدند و با افراد مقدونی و تراکی^۴ بر آنها شبیخون زدند و آنها را از میان برداشتند. يك باردیگر (محتمل است که این دو ماجرا بهم مربوط باشد)^۵ سه هزار تن از افراد مقدونی که در واحدهای نظامی پارسه متوطن بودند قیامی را ضد ابرزوس^۶ طرح ریختند. ابرزوس این گروه را به ناحیه کوماستوس^۷ فرستاد و در آنجا این عده باتمهید قبلی توسط کسانی که بآنها پناه داده بودند جمعاً بقتل رسیدند. آنتیوخوس نیز که گمان داشت پسر ارشدش قصد جانش را دارد امر بکشتن او کرد.^۸ پس از آنتیوخوس سلطنت به یکی از شاهزادگان میگسار و بدکار

۱- این نتیجه از مطالعه در صورت عناصر متشکله لشکریان آنتیوخوس سوم در لشکر- کشی به سوریه سفلی (Coelesyria) و نبرد مغنسیا بر می آید؛ برای مورد اول رجوع بقرمائید به: پولی بیوس، کتاب پنجم، قسمت هفتاد و نهم و در مورد دوم به کتاب سی و هفتم، قسمت چهارم، اثر Livy ۲- Seiles ۳- Randa ۴- Thracia تراکیه ناحیه ایست از یونان در مشرق مقدونیه و مغرب ترکیه فعلی. (مترجم). ۵- رجوع شود به: Polyaenos کتاب هفتم، قسمت‌های سی و نهم و چهلم. ۶- Oborzus ۷- Komastos موضعی شناخته نشده در ایالت پارسه. (مترجم). ۸- رجوع شود به: Trogius Pompeius در Prologi قسمت بیست و ششم و یوآنس آنتیوخوس (Johannes Antiochenus) چاپ مولر، کتاب چهارم، صفحه ۵۵۸ و همچنین مالس (Jo. Malalas ed. Oxon) جلد اول، صفحه

و ستمگر بنام تئوس^۱ رسید که تحت عنوان آنتیوخوس دوم (از ۲۶۱ تا ۲۴۶ ق. م.) سلطنت کرد. در دوران او امور مملکتی مهمل ماند. زیرا او زمام اختیار را بدست مقربان درگاه خود سپرده بود که از ناپاک‌ترین و ناباب‌ترین افراد روزگار بودند.

در کتیبه‌های بسیارشایان توجه‌هندی معاصر این پادشاه، از او نام برده می‌شود. از طرف سلوکیان با پادشاهان کشور وسیع ماوریا بدون انقطاع روابط صمیمانه‌ای برقرار بود. مگاستنس^۲ به کرات از جانب سلوکوس بدربار چاندرا گوپتا فرستاده شد^۳ و دائیماخوس^۴ نیز بعنوان سفیر آنتیوخوس سوتر بدربار فرزند چاندرا گوپتا بنام آمی تراکاتا^۵ رفت و از هندوستان بازدید کرد^۶. فرزند و جانشین آمی تراکاتا بنام آشوکا در حدود سال ۲۶۳ به دین بودا گروید^۷. او خود نه تنها همان‌طور که شخصاً بما می‌گوید در تمام کشورش دین بودا را برای مردم و جانوران برپا کرد و گیاهانی را که سابقه نداشت امر به غرس و کشت نمود و در طول سراسر جاده‌ها برای استفاده مردم و جانوران چاه‌ها کند و درخت‌ها کاشت، بلکه از این‌ها گذشته باعث شد که این کارها در ممالک مجاور نیز از ناحیه جنوب و مغرب رواج پیدا کند. آنتیوخوس پادشاه یونانیان میان این گروه از سلاطین مجاور از همه ممتاز بود.

در دوران سلطنت این فرمانروای سست عنصر بود که قسمت شمال شرقی ایران

- ۱- Theos ۲- Megasthenes ۳- بین سالهای ۳۱۱ تا ۳۰۲ قبل از میلاد.
 ۴- Daimachus ۵- Amitraghâta ۶- بین سالهای ۲۸۰ تا ۲۷۶ قبل از میلاد.
 ۷- طبق نظر وسترگارد (Westergaard) رجوع به صفحه ۱۱۸ به بعد ترجمه آلمانی اثر او با عنوان: *Ueber den aeltesten Zeitraum der indischen Geschichte.*

از مملکت جدا شد. در حین آن که سلوکی‌ها در جایی دیگر سرگرم بودند، حاکم باختر بنام دیودوتوس^۲ پادشاهی خود را اعلام کرد. از همان بدو امر نواحی سفد و مر و به کشور جدید ملحق شد. اما سایر نواحی مشرق باستانی یک مورد کم اهمیت نامدتها همچنان از سلاطین سلوکی تبعیت کردند. ایجاد حکومتی مقتدر و سختگیر و منظم که مورد علاقهٔ سکنهٔ یونانی نژاد مقیم آن دیار بود، بدان دلیل که حتماً نگهبانی دقیق از سرحدات هم از جملهٔ وظایف چنین حکومتی محسوب می‌شد بهیچوجه نمی‌توانست مطلوب خاطر رؤسای قبایل و عشایر چادر نشین مجاور باشد. زیرا این قبایل مانند ترکمن‌های امروزی بر اثر از بین رفتن قدرتهای محدود مرکزی می‌توانستند بدخواه خود به ممالک و نواحی متمدن نزدیک، شبیخون بزنند و بدون ترس از مجازات به قتل و غارت آنها بپردازند.^۳ بدین ترتیب دو برادر بنام اشک^۴ و تیرداد^۵ که عشیرهٔ آنها یکی از شاخه‌های منشعب از دهه‌ها بنام پارنی^۶ بود و مراعاتشان تا آن زمان در زمین‌های باختر در کنار رود اخس (تجن فعلی) قرار داشت، از طرف مغرب به سرزمین سلوکی‌ها تجاوز کردند و نامجاورت ناحیهٔ

- ۱- تصور می‌رود که این واقعه در حین جنگ طولانی که بین آنتیوخوس دوم در سالهای آخر حکومتش با بطليموس فيلادلفوس (Ptolemaeus Philadelphos) درگیر شد اتفاق افتاده باشد. ۲- Diodotus ۳- این شبیخون‌های وحشیانه و غارتگرانه باعث شد که در زمان آنتیوخوس اول دوشهر از تأسیسات اسکندر، یعنی اسکندریه واقع در مرو و هراکلیه (Heraclea) در ماد باخاک یکسان شوند (پلی‌نیوس، تاریخ طبیعی، کتاب ششم، قسمتهای چهل و هفتم و چهل و هشتم). ۴- Arsaces ۵- Teridates ۶- Parner بقیدهٔ استرابون شعبه‌ای خاص از قوم دهه‌است که در کنار رود تجن فعلی (Ochos) به کار شبانی اشتغال داشته است بنابراین میتوان آنها را یکی از اقوام ساکن مرو دانست (مترجم). رجوع شود به: Paulys und Wissowa, Realencyclopädie

بارت پیش رفتند. اقدام نادرستی از طرف فر کلس^۱ ساتراپ آن ناحیه که تحت لوای نام آنتیوخوس خواست بابرادر^۲ کوچکتر به خشونت رفتار کند، این هردورا به قیام واداشت. این دو برادر فر کلس را شکست دادند و بارت را از تحت تسلط مقدونیان خارج کردند و بلافاصله پس از این اقدام، اشك به عنوان نخستین پادشاه پارتی در سال دویست و پنجاه قبل از میلاد مسیح بر سریر سلطنت جلوس کرد. چنین است تنها روایت رسمی بعدی که درباره این تغییر سلطنت کم سروصدا بدست ما رسیده است. اما این روایت از چند نظر احتیاج به تصحیح دارد. یکی آنکه اشك را که بر حسب روایت قدیم تر سر کرده گروهی از اشارار بوده است واصل و نسب او آشکار نیست در يك جا از اهالی باختر معرفی می کند و او را از پشت یکی از فرزندان اردشیر دوم (که قبل از رسیدن به سلطنت اشك نام داشت) می داند و در موضع دیگر همانطور که روزگاری هفت تن از ایرانیان ضد بردیا (سمردیس)ی غاصب همدست شدند او را با برادرش و پنج نفر دیگر هم پشت و هم رأی قلمداد می کند. بنابراین می توان این روایت را از مختصرات زمانی دانست که اشکانیان میراث هخامنشیان را پذیرفته و مدارج و مناصب دستگاه خود را به پیروی از نمونه های موجود پارسی تعیین کرده بودند. هم پستان اشك همه از سران برجسته ترین تیره های اشرافی بودند که بدون شك کارن، سورن و اسپهبد^۳ نیز از همان شمار

۱- Pherekles - ۲- Aspahapet همان اسپهبد است. بقراری که در نامنامه ایرانی

تألیف یوستی مذکور است به اعقاب دختر ارشه ویر (فرهاد چهارم) بنام کوشم، یعنی خواهر کارن و سورن و شوهرش که اسپهبد بود بموجب همین مقام جد اعلی، لقب اسپهات پهلوا داده شد. رجوع شود به: نامنامه ایرانی ذیل لفظ Spadapati. (مترجم).

بوده‌اند^۱، اما روایت صحیح اصلاً اشك اول را نمی‌شناسد و تازه در سال ۱۰۵ قبل از میلاد مسیح، خودپارتنی‌ها سال پائیزی ۲۴۷/۲۴۸ را بعنوان سال شروع حکومت خود پذیرفتند^۲. اما اشك پس از دو سال سلطنت در ۲۴۸ کشته شد و برادرش تیرداد که مانند همه سلاطین بعدی بافتخار او باز خود را اشك نامید باید جانشین او شده باشد. اشك شخصیتی مجعول نیست، زیرا برادرش او را که همچون خدائی نمایانده شده در حالی که کمائی در دست دارد در پشت سکه‌هایش بر فراز او مفالوس^۳ بحال نشسته تصویر کرده است، اما او بهر حال پادشاه پارت نمی‌تواند باشد. و تازه در همان سال ۲۴۷/۲۴۸ که با جلوس تیرداد بر تخت سلطنت مصادف است، طبق روایتی که مورد اعتماد است هنوز ناحیه پارت از قلمرو حکومت سلوکی‌ها مجزا نشده بود. گزارشی از این‌ی‌دورخارا کسی^۴ حاکی از حل اختلاف صوری فی‌مابین است. شهر آساك^۵، یعنی جائی که اشك، نخستین بار در آن پادشاهی خود را اعلام کرد در پارت واقع نیست، بلکه از نواحی سرزمین استوا^۶ که در شمال غربی آن قرار دارد می‌باشد. در این موضع آتش نفاق و خصومت همواره روشن بود. در این جا، یعنی

۱- موسی خورن (II، ۲۸) بجز اعضای خاندان اشکانی فقط این سه تن را می‌شناسد؛ اما سایر مورخان ارمنی (آگاتانگلوس بنقل از Langlois جلد اول، صفحه ۱۰۹؛ Sebeos در همان مرجع، جلد اول، صفحه ۱۹۹) چهار تیره دیگر از خاندان اشکانیان را می‌شناسد که محتملاً مضمحل شده بودند. ۲- لوح خط‌میخی به نقل از G. Smith در کشفیات آشوری (Assyrian Discoveries) صفحه ۳۸۹ که با صفحه ۲۹۹ وقایع اوزیویوس Eusebius (چاپ Aucher) قابل تطبیق است. ۳- Omphalos بزبان یونانی بمعنای ناف است و طبق افسانه‌های یونانی یکی از سنگهای آسمانی است که مرکز دنیا بشمار می‌رود. این سنگ در معبد آپولون حفظ شد و مورد پرستش قرار گرفت. معمولاً آپولون در تصاویر بر فراز این سنگ بحال نشسته، نمایانده می‌شود. ۴- Isidor von Charax. ۵- Asaak (در حدود قوچان فعلی م). ۶- Astauene یا استوا ناحیه‌ای بوده است که فعلاً شامل سیملجان، بجنورد، شیروان و قوچان می‌شود. (مترجم).

در استواست که باید مقرر حکومت اشکانیان قدیم را جست و فرکلس مذکور در فوق بیشتر می تواند ساتراپ استوا باشد تا فرمانده قوای نظامی پارت .

اوضاع واحوال روزگار در آن زمان با سرکوب نواحی طاعی مساعد نبود . هنگامی که آنتیوخوس دوم مرد در اثر اعمال ناشایست و نسنجیده پسر و جانشین او بنام سلوکوس دوم ، کالینیکوس^۱ (۲۴۶-۲۲۶ ق م) ، پادشاه مصر ، یعنی بطلمیوس نیکوکار^۲ برای نبردی انتقامی بهانه یافت و تقریباً سراسر قلمرو حکومت سلوکی ها را فتح کرد . این پادشاه از رود فرات گذشت و بین النهرین ، بابل ، شوش ، پارسه ، ماد و تمام نواحی سر راه خود را تا باختر گرفت . بموازات این جنگ خارجی ، نبردی نیز بین دو برادر ، یعنی سلوکوس و آنتیوخوس که به هیراکس^۳ موسوم و مورد حمایت اهالی کالاتیا^۴ بود ، درگیر شد . در نبردی حیاتی و مهمانی نزدیک آنقره^۵ سلوکوس در ۲۴۲ یا ۲۴۱ بکلی درهم شکسته شد و عموماً او را کشته پنداشتند . بمحض شایع شدن این خبر اشک تیرداد که روایت صحیح او را سر کرده شجاع گروهی از راهزنان ذکر می کند ، در رأس قوای پارسی به پارت وارد می شود ، آندراگوراس^۶ سردار مقدونی را شکست میدهد و بر مملکت دست می یابد . این پارسی های ده های شاخه ای از دهه های مقیم آن طرف سیردریا (سیحون) و دریاچه آرال^۷ بودند و خاندنی^۸ ها یا پاری^۹ ها نامیده میشدند . این جمع بر اثر اغتشاشات و

۱- Seleucus II Kallinikos ۲- Ptolemaeus Euergetes و بقول اعراب بطلمیوس الصانع . (مترجم) . ۳- Hierax ۴- Galatia ناحیه ای قدیمی در مرکز آسیای صغیر که مشتمل بر دونا حیه فریگیه و کاپادوکیه می شد . (مترجم) . ۵- Ancyra ۶- Andragoras یوستین در کتاب ۴۱ قسمت چهارم . آنچه او در کتاب دوازدهم ، قسمت چهارم راجع به آندراگوراس میگوید ناشی از خطای حافظه است . ۷- استرابون در کتاب یازدهم ، صفحه ۵۱۵ و کورتیوس در کتاب ششم ، قسمت دوم ، بندهای ۱۳ و ۱۴ از این دو دریا بصورت Tomois و Maeotis یاد کرده اند . ۸- Xandier

ناراحتی‌های داخلی از زمانی پیش به نواحی کرگان (هیرکانیه) و صحرای مجاور دریای خزر مهاجرت کردند^۱. نه تنها در این موقع، بلکه حتی پس از تصاحب پارت این قوم تا حد زیادی خصایل چادرنشینی و شبانی خاص سکاها را حفظ کرد. زبان پارته‌ها حد متوسط بین زبان مادی و سکائی و مخلوطی از هر دو توصیف می‌شود. چون در روزگار باستان در عرصه وسیعی از سیر دریا گرفته تا استپ‌های جنوب روسیه اقوام چادرنشینی ساکن بودند که با ایرانیان قرابت نزدیک داشتند و دهه‌ها همان‌طور که از نام و نام قبایل آنها برمی‌آید^۲ بدون شك از زمره این اقوام بوده‌اند و بنا بر این درباره زبان آنها می‌توان گفت که فقط دوزبان محلی ایرانی در یکدیگر تأثیر متقابل کرده‌اند و بایکدیگر آمیخته‌اند: یکی زبان ایرانی مغربی که خاص زیردستان و فرمانبران پارته است و دیگری زبانی است منحرف که سروران پارته بدان سخن می‌گفتند^۳. پارته‌ها بمرور زمان در پارت جامه‌های شبانی بومی خود را تبدیل به لباسهای مادی کردند. اما سلاحهای آنها تغییری نکرد. زره‌های پولک‌داری که مرد سپاهی و اسب او را می‌پوشاند بهترین نمونه و معرف آن سلاحها بشمار میرود. مؤسس سلسله (و بازهم مهرداد دوم) با چنین زرهی در حالی که ششل کوتاهی بروی آن افکنده، بروی سکه‌ها ظاهر می‌شود. فقط دستها و پاها آزاد مانده‌اند. شاه کفشی هم پیادارد که بابت بدن استوار شده است و کلاه خودی مخروطی شکل با برگه‌هایی که از طرفین برای محافظت گوش و گلو فرافتاده است بر سر شاه دیده می‌شود. برای نخستین بار مهرداد اول این پوشش را به جامعه

۱ - وقتی که روایت پیش پا افتاده‌ای، این مهاجرت را با فتوحات یاندوسوس (Jandysus) پادشاه سکائی که از معاصرین سه سوستریس (Sesostris) بوده توأم می‌کند و یادآور می‌شود که لفظ پارته بمعنای فراری یا تبمیدی است باید متوجه بود که درگاه شماری سهو و خطایی پیش آمده است. زیرا خیلی قبل از مهاجرت پارته‌ها نام پرتوه (Parthava) در کتیبه‌های داریوش ذکر شده است. ۲ - استرابون ۵۱۱ از کتاب یازدهم.

۳ - بقایایی از زبان خوارزمی که توسط بیرونی بدست ما رسیده است می‌تواند نموداری از مقدار انحراف باشد.

پادشاهان بزرگ ایرانی تبدیل کرد.

فاتحان پارت همچنان قومی سوارکار و دلیر باقی ماندند. پیاده رفتن دون‌شان آزادگان بشمار می‌رفت. تیر و کمان سلاح ملی بود. خصوصیت جنگی آنها در حمله و گریز حيله گرانه بود. سوار در حین گریز ناگهان بعقب برمی‌گشت و به دشمن تیر می‌انداخت و پس از مدت کوتاهی بار دیگر حمله را آغاز می‌کرد. در آداب و رسوم نیز بعضی از خصایص شبانی باقی ماند و پارتی‌ها و بیش از همه فرمانروایان آنها تماس خود را با اقوام بدوی و چادر نشین هم‌مرز موطن خود حفظ کردند. چند بار شد که گروهی از اشکانیان متواری، بدین اقوام پناه بردند و باز بار دیگر از آن موضع کشور گشائی کردند. اما به مرور زمان می‌بایست بین آداب و رسوم فرمانروایان و فرمانبران تعادلی ایجاد گردد و نقاط ضعف اخلاقی که مؤلفین و نویسندگان رومی به پارتی‌ها نسبت می‌دهند من جمله بی‌وفائی و سست عهدی معتاد آنها اصولاً باین جنبه اخلاقی ایرانیها تفاوتی ندارد. ایجاد شدن حکومت پارتی بر اثر پیروزی پارتی‌ها خود گویای تقسیمات اشرافی شدید آنست: معدودی از آزادها بر جمع کثیری از بندگان حکومت می‌کردند. آزاد کردن بندگان ممنوع و یا درست‌تر بگوئیم غیر ممکن بود، زیرا تفاوت موجود بین مشاغل، مبتنی بر تمایزی بود که بین حسب و نسب اشخاص وجود داشت. لشکر و متابعان سواران در جنگ بالغ بر ده هزار تن سوار میشدند که همه از غلامان یا خدمه او بودند و بین پنجاه هزار سواری که با آنتونیوس^۲ مقابله کردند فقط چهارصد تن آزاد وجود داشت.

پس از مدتی اندک، اشک تیرداد، گرگان را نیز تصرف کرد و لشکری عظیم ترتیب داد تا بتواند با سلوکوس و حریفی که بعلت مجاورت از او هم خطرناکتر بود، یعنی دیودوتوس^۳ فرمانروای باختر معارضه کند. اما بزودی مرگ دیودوتوس

او را از گرفتاریهای بیشتر نجات بخشید. ولی بعلمت منافع مشترك موجود، رشته مودتی بین فرمانروای پارتی و دیودوتوس دوم فرزند و جانشین پادشاه باختر برقرار شد. سلوکوس پس از مجاهدات بسیار توفیق یافت که از خود در برابر دشمنان داخلی و خارجی دفاع کند و شیرازه ازمم گسیخته کشور را بار دیگر بهم پیوندد. پس از آنکه بامصر صلح و آشتی برقرار کرد و برادرش را مطیع و منقاد ساخت، از بابل به ساتراپ نشین های علیاشافت (قبل از سال ۲۳۸ نبوده است) تابار دیگر طاغیان را وادار باطاعت کند. هنگامی که در حال نزدیک شدن بود در ابتدای امر تیرداد عقب نشست تا پیش یکی از اقوام بدوی بنام آپازیاک^۱ پناهنده شود. اما یک باره تصمیم بجنگیدن گرفت و پیروزی نصیبش شد و روزی که این فتح انجام گردید از طرف پارتی هارسمأ مبداء استقلال آن سلسله خوانده شد. بلوائی که استراتونیس^۲ عمه^۳ سلوکوس در انطاکیه درغیابش ضداو ترتیب داده بود، مانع شد که شاه بتواند اوضاع نابسامان را سر و صورتی دهد و نقشه خود را دایر بر تجدید وحدت قلمرو سلطنتی تحقق بخشد. بازگشت او به حکومت یونانی باختر و تعداد خیلی از بومیان پارت فرصت مناسب داد تا بدور هم جمع شوند. تیرداد از این فرصت استفاده کرد تا لشکری ترتیب دهد و کاخها و شهرها را بایر قرار کردن استحکامات حفظ کند و بر فراز سلسله جبال ایه ورتن^۴ شهری بنام دارا یا داریوم^۵ بسازد. در اواخر عمر، او که برسکه هایش خود را اشک و بعد اشک شاه نامیده بود بخود لقب شاه

۱- Apasiaken مطابق ذکر استرابون (XI، ۵۱۳) یکی از قبایل سکائی که در کرانه قسمت سفلی آموی دریا، یعنی نزدیک بساحل شرقی دریای خزر و دریاچه آرال میزیسته اند. حدس زده میشود که معنای تحت اللفظی این لغت سکاهای آبی باشد. (مترجم)، رجوع شود به: Paulys und Wissowa. *Realencyclopaedie* ۲- Stratonice ۳- یاخاله - معلوم نشد کدام. (مترجم). ۴- Apaortene در ناحیه ایپورد (نام این کوهستان را که درست معلوم نیست کدام است: یوستین Zapaortenon و پلی نیوس Apavortene ضبط کرده اند ۴۰). ۵- Dareium ; Dara

بزرگ داد و این کار بطور قطع به پیروی از آنتیوخوس کبیر بوده است.^۱ تیرداد پس از سی و هفت سال سلطنت در اوج عظمت در سال ۲۱۰/۲۱۱ دیده از جهان فرو بست در حالی که همچون بتی مورد پرستش رعایای خود بود.

پس از سلوکوس دوم نوبت سلطنت به سلوکوس سوم سوتر^۲ (۲۲۶-۲۲۳ ق.م) رسید و چون کمی بعد او نیز مرد، آنتیوخوس سوم موسوم به کبیر (۲۲۳-۱۸۷ ق.م) پادشاه شد. آنتیوخوس سوم در زمان حیات برادر بعنوان حاکم از شهر سلوکیه بر سائر اپ نشین های علیا فرمانروائی میکرد. در دوران سلطنت او بود که در سال ۲۲۲ مولون^۳ حاکم ماد، به تأیید برادرش اسکندر حاکم پارسه، علم طغیان برافراشت و تاج بر سر گذارد.^۴ مولون که به منابع سرشار ایالت خود که کاملاً مطیع و منقادش بود تکیه داشت، با پادشاه از درستی ز در آمد، آپولونیاتیس^۵ را اشغال کرد و سلوکیه را تحت محاصره در آورد. این شهر پس از شکست قطعی که گزنوتاس^۶

۱ - رجوع شود بصفحه ۲۵ کتاب سکه های پارتی اثر پرسی گاردنر :

Seleucus III Soter - ۲ Percy Gardner. *The Parthian Coinage*

۳ - Molon - ۴ وجود سکه ای که عبارت Basiléos Molonos بر روی آن دیده

می شود (رجوع شود بمجله سکه شناسی Num. Chronicle جلد هجدهم، مقاله Vaux سال ۱۸۵۶، صفحه ۱۳۷ به بعد و همچنین مقاله لیک Leake در *Numism. Hellenica* صفحه ۶۵) بطور قطع و حتم نظریه ای را که طبق آن قیام مولون با ادعاها و مطالبات پادشاهی بنام آنتیوخوس که قبل از آنتیوخوس کبیر حکومت میکرد، مربوط می شود، رد می کند (رجوع کنید به: *Corpus Inscriptionum Graecarum* ردیف ۴۴۵۸). حال هرگاه گفته شود که این فهرست ها مربوط به پادشاهانی است که بمقام خدائی رسیده اند و بدیهی است که نامشان به ترتیب تاریخ خدایشان و بزبان دیگر مطابق تاریخ مرگ مرتب شده است آنوقت این نتیجه حاصل میشود که این آنتیوخوس پسر ارشد آنتیوخوس کبیر بوده است، یعنی کسی که از جانب پدر در سال ۱۹۳ با مقام حاکم در سوریه ماند و در همان سال هم مرد. ۵ - Apolloniatis ناحیه ای که بنام سینتاسن هم نامیده می شد و بازاگرس سرحد جنوبی ناحیه ماد بوده، رجوع کنید به دائرة المعارف پاولی و ویسوا. (مترجم). ۶ - Xenoetas

سردار پادشاه از مولون خورد بدست اوقاتاد. دیگر از این پس او بسهولة بابل، ناحیه کرانه دریای اریتره (= خلیج فارس و دریای عمان م.) و شوش (باستثنای حصار شوش) را گرفت و آنگاه پاراپوتامیا^۱ را تا اروپوس^۲ و بین النهرین را تادورا^۳ تسخیر کرد. هنگامی که شاه جوان شخصاً به مقابله با طاغیان برخاست، ازدجله گذشت و برای آن که راه گریز مولون را قطع کند بشهر آپولونیاتیس رخنه کرد تا راه عقب نشینی مولون را به ماد ببندد و وضع صورتی دیگر بخود گرفت. مولون خود را ناگزیر دید که نواحی بابل و شوش را که از انقیاد اهالی آنها مطمئن نبود تخلیه کند تا بتواند بموقع معابر ماد را بچنگ آورد. اما آنتیوخوس راه را بر او بست و در نزدیکی آپولونیا نبردی درگیر شد که ضمن آن جناح چپ لشکر مولون نابود و کاملاً مضمحل گردید. مولون ناگهان دید که همه چیز را از دست داده است و به همراه همه بستگان و برجسته ترین طرفدارانش دست بخود کشی زد (۲۲۰). جسد مولون بفرمان پادشاه در ناحیه کالونی تیس^۴ در سر بالائی که به زاگرس می پیوندند مصلوب گردید و این همان مجازاتی است که داریوش در حق مخالفان و معارضان خود روا می داشت. آنتیوخوس پس از پیروزی به سلوکیه بازگشت و به تنظیم و تنسيق امور ساتراپ نشین های شرقی پرداخت. وزیر او بنام هرمیاس^۵ مردم را بشدت کیفر داد، زبان بسیاری را برید، تعداد کثیری را کشت و شکنجه کرد، نجای آن شهر را تبعید نمود و جریمه ای بمبلغ هزار تالان برای اهالی مقرر

۱- Parapotamia
۲- Europus این همان شهر Dura است که در جناح راست فرات واقع است. اکنون روستائی در آن محل هست که بنام «صلاحیه» خوانده می شود و از نظر باستان شناسی واجد اهمیت بسیار است. (مترجم).
۳- در اینجا مراد از شهری است که بر کنار دجله قرار داشته است. برای این مورد و حاشیه قبل رجوع شود به دائرة المعارف پاولی و ویسوا. (مترجم).
۴- Kallonitis ناحیه ای است که شهر حلوان در آن واقع است و جاده شاهنشاهی پارتی بین بابل و ماد از آن می گذشت. رجوع کنید به دائرة المعارف و ویسوا. (مترجم).
۵- Hermias

داشت. اما شاه این جریمه را بمیزان یکصد و پنجاه تالان تقلیل داد^۱ و از آن پس از فتح خود بصورتی معتدل و معقول سود جست. خطر اینکه عمل ناحیه باختر برای دیگران سر مشق شود و ساتراپ نشین جدیدی در مهمترین ایالت ایران تأسیس گردد با کمال موفقیت بر طرف گردید. آنتیوخوس پیش از بازگشت به سوریه در همان سال (۲۲۰) لشکر کشید و از زاگرس گذشت و به قلمرو حکومت آرتابازن^۲ که بر اهالی آذربایجان (آتروپاتن) و همسایگان آنها (منظور ارمنستان شرقی است)^۳ فرمان میراند و نیرومندترین و کارآمدترین فرد از امرای بومی بشمار میآمد، تاخت. این شبیخون، آرتابازن را که مردی فرتوت بود چندان بهراس افکند که بعقد معاهده‌ای که بحال آنتیوخوس بسیار مساعد بود تن درداد.

از این پس نامدتی اوضاع و احوال مغرب زمین کلیه اوقات پادشاه را بخود مشغول داشت. آنگاه او به لشکر کشی به ساتراپ نشین های علیا دست زد که چندین سال بطول انجامید و حیثیت و حرمت او را نزد معاصرینش سخت بالا برد. او بدو^۴ بسامان دادن کار ناحیه ارمنی نشین آرساموستا^۵ که پادشاه آن بنام خشایارشا^۶ بتحریک زنش، یکی از خواهران آنتیوخوس^۷، گشته شده بود پرداخت. از آنجا با لشکریان خود بکشتی نشست و از آن طریق به سلوکیه رسید. در سال ۲۰۹ در ناحیه ماد ظاهر شد. اما در این دیار صورت مهاجم و فاتح بخود نگرفت، هر چند که ضبط کردن روکش های طلا و نقره ستونها و همچنین خشت های طلا و نقره معبد

۱- در حدود هفتاد هزار مارک (در زمان مؤلف م). ۲- Artabazanes ۳- این

موضوع از اظهار پلینیوس برمی آید (کتاب پنجم، قسمت پنجاه و پنجم، بندهفتم) که بر طبق آن اقوام پونتی (بنطقیسی) ساکن قسمت علیای فازیس همجوار آرتابازن بوده اند.

۴- Arsamosata پایتخت ارمنستان صغیر. رجوع شود بتاریخ ایران اثر فردیناند یوستی

در جلد دوم فقه اللغة ایرانی، صفحه ۴۹۰ (مترجم). ۵- Xerxes ۶- رجوع

شود به: یوانس آنتیوخوس چاپ مولر، کتاب چهارم، صفحه ۵۵۷.

رَبَّةُ النُّوعِ انه^۱ درهمدان بنفع خزانه پادشاه کاریست که سخت جلب نظر می کند و دوستانه نمی تواند باشد^۲. از این مقام اوبا لشکری مرکب از یکصد هزار پیاده و بیست هزار سوار بمقابله پارتی ها که اشک دوم^۳ از اندک مدتی پیش بر آنها فرمان میراند شتافت. اشک دوم پسر و خلف اشک تیرداد بود. آنتیوخوس پس از عبور از سراسر بیابان به هکاتوم پیلوس (شهر صد دروازه م) رسید^۴. پارتی ها که بخوبی به ضعف خود واقف بودند همچنان عقب نشستند تا جایی که آنتیوخوس جسارت یافت و خواست با گذشتن از لابوس^۵ به گرگان (هیرکانیه) برود. اما هنگامی که تازه اشکال بزرگ صعود از کوه بر طرف شده بود پارتی ها از بالای کوه، قصد آغاز جنگ کردند تا مانع عبور شاه بشوند، اما دلیری آنان یارای مقاومت با هنر نمایی و جنگاوری لشکر مقدونی را نداشت؛ آنتیوخوس به گرگان (هیرکانیه) وارد شد و شهر سیرونکا^۶ را که پارتی ها به آن پناه برده بودند محاصره کرد. این امر برای یونانیان

۱- Aene به احتمال قوی همان ناهید (= اناهید) است (مترجم). ۲- هرگاه که در اینجا بخواهیم با راولینسون (G. Rawlinson) هم آواز شویم و بگوئیم که قبل از آن موضع بطریقی خصمانه اشغال شده بود باز باید در نظر بگیریم که در صورت صحت چنین امری، آتروپاتنیها ممکن است مرتکب چنین عملی شده باشند. زیرا پارتی ها هم از این موضع خیلی دور بوده اند و هم ناتوانتر از آنکه به چنین عملی دست بتوانند زد. ۳- لقب اردوان اول که معمولاً به این اشک می دهند بر اثر حدس و تصور بیجای وایان Vaillant است. چون یوستین همه پادشاهان پارتی را با نام خودشان ذکر می کند، بنابراین ما کاملاً حق داریم که بگوئیم در این مورد بخصوص، اشک نام حقیقی بوده است. ۴- Hekatompylos پایتخت پارت است که در ولایت قومس و بنا بر قول گایگر در حوالی شاه رود فعلی واقع بوده است. رجوع کنید به جغرافیای ایران اثر گایگر در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران ص ۳۹۱ و ایران شهر مارکوارت (مترجم). ۵- قسمت شرقی سلسله جبال البرز بین فیروز کوه و بارفروش، امروز هم هنوز به آن لایوت می گویند. رجوع کنید به کتاب Caspia اثر Dorn صفحه ۱۵.

ساکن آن شهر سخت شوم بود و خیلی گران تمام شد، زیرپارتنی‌ها که نقشه‌فرار از شهر را بهنگام شب طرح کرده بودند، یونانیان را برای این که خبرچینی نکنند از پای درآوردند. اما این نقشه، نقش بر آب شد و شهر ناگزیر از تسلیم گردید، این جنگ که جزئیاتش بر ما آشکار نیست با عقد قرارداد صلحی پایان یافت که طبق آن اشک اقتدار سابق خود را بدست می‌آورد، اما بدون شك ناگزیر به اطاعت از قوای متفق مقدونی می‌گردید.

در سال ۲۰۸ قبل از میلاد آنتیوخوس نبرد را با حکومت باختر که از حیث قدرت و سطوت بر او برتری بسیار داشت آغاز کرد. در این ایالت اعقاب دیودوتوس^۱ بدست یکنفر غاصب از اهالی مغنسیا بنام اوتودموس^۲ از سلطنت خلع شده بودند. این شخص بر حسب نتیجه‌ای که از مطالعه سکه‌ها^۳ حاصل می‌شود باید مدت درازی حکومت کرده باشد. اوتودموس کسی بود که می‌بایست در برابر آنتیوخوس از خود دفاع کند. او کوشید که خط هریرود (آریوس) را حفظ کند، اما با وجود این آنتیوخوس در مغرب شهر گوریانا^۴ از رود گذشت، قسمت سواره نظام قوای باختر را در نبردی بطور قطع درهم کوفت و اوتودموس بار دیگر به زیراسپا^۵ گریخت. محاصره شهر

۱- Diodotus ۲- Euthydemus ۳- رجوع کنید بکتاب اعقاب اسکندر کبیر اثر زالت، صفحه ششم. ۴- در کتاب دهم، فصل چهل و نهم، قسمت اول اثر پولی بیوس من بجای Tagoūrian لفظ ta Gouriana را صحیح می‌دانم (طبق اشاره بطلیموس در کتاب ششم، فصل دهم، قسمت چهارم)؛ اصلاح این لغت از طرف Reiske به صورت Tapourian که مورد قبول همه مصححان قرار گرفته حاکی از یک سهو عظیم جغرافیائی است. ۵- Zariaspa ویلهلم گایگر در جغرافیای ایران که در مجلد دوم اصول فقه اللغة ایران منتشر شده، در صفحه ۳۹۲ در فصل باختر (باکتریه) چنین اظهار نظر میکند: تصور میکنم که زیراسپا یکی از القاب شهر باکتر (بلخ فعلی) باشد. استرابون و پلینیوس نیز به همین عقیده‌اند، اما سایر مؤلفین آنرا شهری دیگر میندازند (مترجم).

بلخ^۱ که پایتخت بود مدتی مدید از طرف پادشاه ادامه یافت. کاربرد را از انجامید و شخص آنتیوخوس بتوسط تله آس^۲ یکی از همشهریان او تودموس با او وارد مذاکره شد. پادشاه باختار یاد آور شد که هر گاه کارد باستخوانش برسد چاره‌ای جز این نخواهد داشت که قبایل بدوی را بکمک بطلبد و معلوم است که عاقبت این امر جز زوال فرهنگ و تمدن یونانی نخواهد بود. این سخن بر پادشاه مقدونی بدون تأثیر نبود و مجاهدات تله آس سرانجام در سال ۲۰۶ موجب عقد قراردادی شد که بر طبق آن او تودموس فرزند خود را بنام دمتریوس^۳ به لشکر گاه آنتیوخوس فرستاد. آنتیوخوس فرزند خصم خود را سخت گرامی داشت و دختر خود را بدو بزی داد و عنوان پادشاهی باو بخشید و چنین مقرر کرد که همواره حکومت باختار مورد حمایت او باشد و این عهد را بقید سوگند استوار ساخت. اما طرف قرارداد در عوض تنها چنین متعهد شد که مبلغی بپردازد و آذوقه لشکریان مقدونی را تأمین کند و تعدادی پیل جنگی تحویل دهد. چنین بنظر می‌آید که یونانیان مقیم باختار بعلت اعتدالی که آنتیوخوس از خود ظاهر کرد یاد او را با سپاس حفظ کرده‌اند: بر سکه یاد گاری که ضرب شده، آنتیوخوس نیکاتور در کنار او تودموس ثئوس^۴، دیودوتوس سوتر^۵ و پسر اسکندر فیلیپوس در میان بانیان حیات سیاسی یونانیان دیده می‌شود^۶. آنتیوخوس از هندو کش گذشت و بدره کابل فرود آمد و مودت

۱ - Baktra رجوع کنید به: پولی یوس، کتاب ۲۹، قسمت ششم، بند هشتم.

۲ - Teleas ۳ - Demetrius ۴ - Euthydemus Theos ۵ - Diodotus Soter

۶ - رجوع کنید بکتاب اعقاب اسکندر کبیر تألیف زالت، صفحه پانزده. دادن لقب نیکاتور به آنتیوخوس سوم مبتنی بر فهرستی است که ملاس در کتاب اول، صفحه ۲۶۱ برای پادشاهان به دست داده. البته خلائی که در این جا پدید می‌آید و باید به رفع آن کوشید در ماهیت قضیه تغییری نمیدهد. طبیعی است که سکه‌شناسان بیاد آنتیوخوس دوم می‌افتند. بسیار خوب، پس در این صورت

موجود را (که از زمان سلوکوس نیکاتور و چاندارا گوپتا بوجود آمده بود) با پادشاه هندی بنام سوبهاگازنا^۱ تجدید کرد. پادشاه هندی بازم بقرار سابق آذوقه فراوان برای اوتامین کرد و بیلان جنگی بدو داد. آنتیوخوس یکصد و پنجاه پیل جنگی از این سفر با خود همراه برد. آنگاه از طریق آراخوزیه (رخج) و زرنک آهنگ بازگشت کرد و زمستان را در کرمان بسر برد. از این جا به خوبی مشاهده می شود که مقتضیات قوای سیاسی در جنوب هندو کش در این دوره بایکصد سال قبل از آن تفاوتی نداشته است. باین لشکر کشیهای پیروزمندانه که آنتیوخوس شخصاً به آسیای علیا کرد و بر اثر کاردانی ولیاقتی که از خود بروز داد و چون هرگز مغرور نشد و دست بسوی ناممکن نیازید، توانست با وجود ضعف های داخلی که در کار مملکت هویدا بود باز وضع مستملکات را در مشرق برای مدتی مدید ثابت و پایدار نگاهدارد و بوضع موجود استقرار بخشد. سال ۲۰۵ خود شاهد دنباله اقدامات شاه بود. شاه از طریق دریا عملیات خود را ضد گره ای ها^۲ که قومی تجارت پیشه و ثروتمند بودند در طرف عرب نشین خلیج فارس آغاز نمود. در این موضع نیز آنتیوخوس سیاست همیشگی خود را اعمال کرد. این قوم را که از روز کاران قدیم با آشتی و آزادی زیسته بود، بحال خود گذاشت و با دریافت ۵۰۰

→ لا بد هلندیها هم محق هستند که از فیلیپ دوم بعنوان پایه گذار و مؤسس آزادی که از آن بر خور دارند، تجلیل کنند. هرگاه نقش سکه هایی که از طرف همان آنتیوخوس در باکتریه ضرب شده و به نقوش سکه های دیودوتوس شبیه است ما را ناگزیر گرداند که دوران حیات این پادشاه را به زمانی قدیمتر راجع کنیم، پس بلافاصله باید قبول کنیم که او آخرین پادشاه خاندان دیودوتی ها

بوده که بدست اوتودموس بر افتاده است. ۱- Subhagasēna

۲- Gerraeer اهالی Gerrha شهر تجاری مهمی در کناره های عرب نشین خلیج ←

تالان نقره^۱ و هزار تالان بخور و دوست تالان روغن مرصافی مورد احترام آنان واقع شد و پس از گریزی به تولوس^۲ (یکی از جزایر بحرین) شاه به سلوکیه بازگشت.

همین پادشاه هجده سال بعد در اوضاع و احوالی کاملاً متفاوت بهمین نواحی پا گذاشت: جنگ بدانجام باروم، حشمت و شوکتی را که پادشاه در چشم خلق داشت از بین برد و از آن گذشته انهدام قوای باعظمت نظامی که از اسباب سلطنت و فرمانروائی بشمار می رفت، اندک اندک بر روحیه اتباع و رعایای بومی اثری نامطلوب بر جای نهاد. نخستین پریشانی خاطری که شاه داشت و حواس او را بخود مشغول داشته بود خالی شدن خزانه بود و خراجی که می بایست برومیان تأدیه شود. برای تحصیل مال، آنتیوخوس بشوش لشکر کشید و بیبانه ای خواست معبد بلوس^۳ را در الیمایی^۴ که از نظر ثروت و غنا شهره خاص و عام بود تاراج کند. اما کار ضایع شد. الیمائیان بایکدیگر هم دست شدند و آنتیوخوس و آن قسمت از لشکر را که همراه او بود شکست دادند (۱۸۷ ق. م). این لحظه بدون شك زمانی است که الیمائی از حکومت سلوکی جدا می شود و برای خود حکومت مستقلی که شامل نواحی کوهستانی شوش می گردد، تأسیس می کند.

پسران آنتیوخوس پس از ازاد حکومت را در دست می گیرند. نخست سلوکوس چهارم فیلوپاتور^۵ (۱۸۷-۱۷۵) که مردی ضعیف بود زمام امور را به دست گرفت

→ فارس. برای وقوف بیشتر به وضع جغرافیائی و سوابق تاریخی این ناحیه رجوع شود به ذیل

لفظ Gerrha در دائرة المعارف پاولی و ویسوا (مترجم). ۱- در حدود دومیلیون و سیصد

هزار مارک (زمان مؤلف کتاب م). ۲- Tylus ۳- Belus ۴- Elymais

حدود خوزستان فعلی. (مترجم). ۵- Philopator

و پس از اونوبت به آنتیوخوس چهارم اپی فانس^۱ (۱۷۵-۱۶۴) که مردی سخت لایق بود رسید. او مردی بود روشن بین و به خوبی می دانست که عیب کار در کجاست و در کجا باید باصلاح معایب کوشید. اما متأسفانه باشتاب تمام و سختگیری بیش از حد دست بکار شد تا جبران مافات کند و بنای حکومت را که سخت متزلزل و در حال انهدام بود مرمت نماید و فقط در اثر این شتاب بیجا نه تنها مرمت امور موفق نشد بلکه سقوط مملکت را تسهیل و تسریع کرد. او نیز مانند همه سلوکیان خلف خود کوشید تا باضعف مالی و تنگدستی که دیگر بقواصل منظم ظهور می کرد، دست و پنجه نرم کند و لشکر به آن سوی فرات کشید (سال ۱۶۶) تا بلکه بر میزان خرج بیفزاید و خزانه را مالا مال کند. نخست به ارمنستان بزرگ روی آورد. این ناحیه و همچنین سوفنه^۲ که در مجاورت آن واقع است هیچگاه در واقع از مقدونیان تبعیت نکرده بودند و تنها بر حسب ظاهر و صورت از متعلقات شاه مقدونی به شمار می رفتند. اینها پس از شکست خوردن آنتیوخوس کبیر از رومیان (۱۸۹)، بسرکردگی آرتاکزیاس^۳ و زادریادس^۴ که هر دو از سرداران سابق شاه بودند برای خود حکومت مستقلی تشکیل دادند. طبیعی است که حکومت ارمنستان به سختی از خود دفاع کرد و با طرف خود تجاوز نمود و ایالات سرحدی کاسپیان^۵، فاونی تیس^۶

۱ - Epiphanes - ۲ Sophene نام ارمنستان صغیر است (مترجم) .

۳ - Artaxias همان اردشیر یا ارداشس است (مترجم) . ۴ - Zadriades

۵ - Kaspiane در تعیین دقیق موقع جغرافیائی این ایالت تردید است، اما از گفته استرابون (بند ۲۵۸) چنین برمی آید که مراد او ناحیه دشت ارس بوده است . رجوع شود به دائرة المعارف پاولی و ویسوا (مترجم) . ۴ - Phaunitis ناحیه ای در مشرق ارمنستان که در اصل به ایالت ماد تعلق داشت و بعد از طرف آرتاکزیاس به ارمنستان ضمیمه شد . مارکوارت، هوبشمان و موتسکا در تعیین محل دقیق این ناحیه باهم اختلاف دارند . رجوع کنید به دائرة المعارف پاولی و ویسوا (مترجم) .

و بازورپدا^۱ را از چنگ مادی های آذربایجان خارج ساخت. آنتیوخوس چهارم تا اعماق ارمنستان پیش تاخت، آرتاگزیراس را باسارت گرفت، اما باردیگر او را به شغل قبلی خود منصوب کرد. پس از این آنتیوخوس به نواحی ساحلی خلیج فارس شتافت، زیرا اوضاع و احوال آن منطقه حضور فوری او را ایجاب می کرد. چنین می شنویم که نومنیوس^۲ فرماندار آنتیوخوس در مسنه^۳ در نواحی کوهستانی ناوماخه^۴ مقابل ساحل کرمان، پارسیان را در یک روز دوبار شکست داد: یکی در نبرد بحری و دیگری در نبردی که توسط قوای سواره انجام گردید. این پیروزی بخوبی حاکی از آنست که پارسه در آن روز کار^۵ مطیع و منقاد مقدونیان بود و سلطه حکومت پادشاهان جدید در همان هنگام بر کرمان و عمان که مقابل آن قرار گرفته بود گسترش داشت و این تسلط همچنان ادامه یافت تا حدود هفتاد بعد از میلاد مسیح که ما شواهدی از آن در دست داریم^۶. در مصب رود دجله

۱- Basoropeda ناحیه ای که بدو^۱ به مادی های آتروپاتن تعلق داشت و پس از تأسیس حکومت یونانی ارمنستان در دوره آرتاگزیراس و زادریادس از آنها گرفته شد. بطور کلی باید این ناحیه را بیشتر در ارمنستان بزرگ جستجو کرد. محتمل است که بازورپدا همان ایالت واسپوراکان در شمال شرقی دریاچه وان باشد. رجوع شود به دائرة المعارف پاولی و ویسوا (مترجم).

۲- Numenius ۳- Mesene ناحیه کوچکی بود در انتهای شط العرب که کنیه های آشوری آنرا گامبول Gambul یاد کرده اند. بطوری که قبلا اشاره شد باین ناحیه میشان و میسان نیز گفته میشد. رجوع کنید به تاریخ ایران تألیف فردیناند یوستی در جلد دوم فقه اللغة ایران صفحه ۴۸۸؛ یوستی در همان کتاب صفحه ۵۰۸ یادآوری میکند که پایتخت مسنه را اعراب «فرات میسان» یا بصره می نامیدند (مترجم). ۴- Naumachaea ۵- استرابون نیز در کتاب پانزدهم، صفحه ۷۳۶ اثر خود به وجود دولت و حکومتی که تحت نظر مقدونیان بود در آن ناحیه گواهی میدهد. ۶- رجوع شود به شرح بنادر دریای ارتره. Perip. mar. Erythraei فصل ۳۳ به نقل از مولر در جلد اول *Geographie Graeci minores* (جغرافیای—

آنتیوخوس^۱ یکی از تأسیسات اسکندر را که ویران شده بود تعمیر کرد و آن را آنتیوخیا (= انطاکیه . م) نام نهاد . این شهر در اثر طغیان رودهای دجله واوله-نوس^۲ خراب شده بود . این خود نشان آنست که پادشاهان اخیر سلسله سلوکی بکلی از حال این ناحیه غافل بودند و حتی ترعه بابل را که بدست اسکندر دوباره حاضر و آماده شده بود، باز بحال خود گذاردند تاخراب و غیر قابل استفاده شود . اما آنتیوخوس گذشته از این کار دقت و عنایت کرد تا باز عناصر یونانی را تقویت کند . یکی از تدابیری که او در این زمینه اتخاذ کرد آن بود که فرمان داد پایتخت ماد بافتخار او اپی فانی^۳ نامیده شود . برای انباشتن صندوق خود ناگزیر از غارت معابد غیر یونانیها شد و این کار امری بود که حتماً صبورترین افراد شرقی را از فرط یأس گستاخ و دلیر میکرد . آنچه بما دربارهٔ سر نوشت آخر عمر آنتیوخوس اپی فانس گزارش رسیده است عیناً با تمام جزئیات بسر نوشت پدر همنامش میماند ، چندان که میتوان گفت سر نوشت تکرار شده است . پادشاه از معابد سرشار و غنی ربه النوع

یونان صغیر . م) ، صفحه ۲۸۳ - طبیعت این بنادر را که روبروی هم قرار گرفته اند یکدیگر محتاج کرده است . در قرن دهم ، آل بویه بر عمان هم فرمان می رانندند .

۱- پلی نیوس در تاریخ طبیعی (*Naturalis Historia*) کتاب ششم ، قسمت ۱۳۹ می نویسد : Antiochus quintus regum (آنتیوخوس پنجمین پادشاه . م) در حالی که آنتیوخوس هیراکس به حساب آورده شده است . او باتور که ما او را پنجم می شماریم برای چنین اقدامی فرصت نداشته است ، اما او هرگز ممکن نیست که در محاسبه از قلم افتاده باشد و

به همین جهت درست نیست که در نوشته پلی نیوس بیاد Sidetes یفتمیم . ۲- Eulaeus رودکارون است ، رجوع شود به جغرافیای ایران تألیف ویلهلم گایگر در جلد دوم اصول فقه اللغة

نانه^۱ در الیمائی و هدایای گرانبھائی که از مدتها پیش باین معبد رسیده بود چیزها شنیده بود. بنابراین برای غارت این معبد لشکر کشید، اما ساکنین اطراف دست باسلحه بردند و مانع هتک حرمت^۲ شدند، چندان که او ناگزیر شد دست خالی به خانه بازگردد. درپارسه اخبار بسیار بدی باورسید. در آنجا هم این قبیل ستمگریها و اعمال قدرتها باعث شده بود که اهالی سخت قیام کنند. تصور میرود که او عازم بوده تا فارسیان یاغی و سرکش را سرکوب کند، اما قبل از اینکه بمقصد خود برسد دریکی از شهرها بنام تابائ^۳ بمرض سل درگذشت. آنتیوخوس ساتراپی^۴ مسنه (میسان) را با پایتخت جدیدش، یعنی آنتیوخیا یکی از اهالی بومی به نام هوسپائوسینس^۵ فرزند ساکدودونا کوس^۶ داد. چون اقدام آنتیوخوس در کار تحکیم شهر آنتیوخیا (= انطاکیه. م) اساسی نبود و همچون بنای اسکندر در اثر سیل و طغیان آب از بین رفت، اوشهر را بر فراز یک تپه مصنوعی دوباره ساخت

۱- Nanaea و یا Nané همان معبد آرتمیس در اولیمائی است. رجوع شود بتاریخ ایران تألیف یوستی در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران صفحه ۴۸۵ (ترجم). ۲- طبق گفته Granus Licinianus او گذشته از تخریب معبد از طعن و ریشخند نیز خودداری نورزید. جالب توجه است که چقدر این گزارش به نامه ای که یهودیان بمحض رسیدن اخبار رسته و گریخته به آریستوبولوس (Aristobulus) نوشتند نزدیک است. ۳- Tabae یا Tabai شهری در پراکنین که باغلب احتمال میتوان آن را همان جی یا جلفای اصفهان دانست. در مورد اینکه بیماری سل علت مرگ آنتیوخوس چهارم بوده است همه مورخین متفق القول نیستند. از قدمتها آبان است که سل را علت مرگ پادشاه می شمرد. رجوع شود به دائرة المعارف پاولی و ویسوا (مترجم). ۴- نامه ای پادشاهان قدیم خرسنی که همه ایرانی است نه عربی بخوبی ثابت می کند که بر خلاف گفته پلی نیوس در تاریخ طبیعی، کتاب ششم، قسمت ۱۳۹ هوسپائوسینس پادشاه اعراب نبوده است و در این مورد حق بانظر Juba است که از طرف پلی نیوس مردود شمرده شده است.

وسدهائی در اطراف آن کشید تا در روز مبادا محافظش باشد. این بنای جدید را خاراکس هوسپائوسینس^۱ نامیدند که مرکز تجاری پر رونقی شد و پایتخت حکومتی گردید که محتمل است پس از مرگ آنتیوخوس مستقل شده باشد. بدین ترتیب حکومت سلوکیه از این پس توسط يك عده ازدولتهای كوچك محلی بکلی از خلیج فارس جدا افتاد.

از این پس حکومت يك كودك بی آرام و قرار رسید، بنام آنتیوخوس پنجم اوپاتور (۱۶۴-۱۶۲). اما دمتریوس سوتر^۲ با سنگدلی بسیار بحکومت او خاتمه داد (۱۶۲ - ۱۵۰). این پادشاه جدید از همان ابتدای کار می بایست با نفرت و انزجار رومیان که در اطراف او آتش عداوت را شعله ور می ساختند مبارزه کند. گویا وقت مناسب رسیده بود که تجربه مولون را تکرار کنند. ساتراپی ماد از دوران آنتیوخوس ایبی فانس ییعد با تیمارخوس ملطی^۳ یکی از برادران هراکلیدس^۴ خزانهدار بود. هراکلیدس مردی بود سخت متنفذ و فتنه جو. تیمارخوس مانند برادرش مورد علاقه خاص شاهانه بود و بفرمان او چندین بار بسفارت روم رفته بود. تیمارخوس به روم رفت و چون با اوضاع آنجا بخوبی آشنا بود بدون زحمت زیاد توانست از سنای روم فرمائی بگیرد که بموجب آن بدولقب پادشاهی^۵ داده می شد (۱۶۱). او با

۱- Charax des Hyspaosines به این شهر اعراب کرخ میسان و بعدها فقط میسان

می گفتند. این کلمه در نام رود کرخه هنوز به جامانده است. م. ۲- Demetrius Soter

۳- Timarchus von Milet ۴- Heraklides ۵- موضع مغلوط در اثر دیودور

بنام منتخبات در نسخه خطی اسکوریال (Diodor. exc. Escur) قسمت سیزدهم باید بدین صورت اصلاح شود: Timárchō exēnai Kai antō basiléa einai اینکه تیمارخوس بتواند خود پادشاه شود. م.

آرتاگزاس فرمانروای ارمنستان بزرگ بر ضد دمتریوس همدست شد و قبایل همسایهٔ مادر را وادار باطاعت از خود کرد و تمام کشورهای سر راه را تا گذرگاه رود فرات^۱ گرفت و سرانجام بتسخیر بابل^۲ نیز توفیق یافت. اما باز آنچه بر سر مولون بموقع خود آمد، در اینجائیز تکرار شد. مردم آن ناحیه که از او ستم بسیار دیده بودند با او کینه می ورزیدند و در تصادمی که بین او با دمتریوس یکی از مستعدترین افراد نسل سلوکی که خود همه مردمی جهانداد بودند، روی داد جلال و جبروت واهی تیمارخوس که بر روی سکه ها خود را کبیر نامیده بود بر باد شد. تیمارخوس بدست دمتریوس کشته شد. برادر او نیز گریخت و از مرگ رست و فاتح میدان از طرف مردم حق شناس بابل لقب منجی گرفت (۱۶۰). نتیجهٔ این موفقیت از دو نظر واجد اهمیت بود: یکی آنکه باردیگر قسمت مرکزی ایران در دست حکومت باقی ماند، دوم آنکه از همان ابتدای امر کسانی که با دخالت رومیان روی خوش نشان میدادند دریافتند که قدرت روم در این نواحی دور از دسترس هیچوقت واجد اهمیت بسیار نخواهد بود.

دوام حکومت مقدونی در واقع از طرف فرمانروایان سرکش مورد تهدید جدی نبود، بلکه عکس العمل عناصر شرقی که روز بروز نیرو می گرفت و دولت کوچک پارتی نیرومندترین مدافع و نمایندهٔ آن بشمار میرفت حیات این حکومت را تهدید می کرد. پس از نبرد با آنتیوخوس کبیر شاهان پارتی تامدتی مدید آرام

۱- Zeugma موضعی از رود فرات که از آن پیاده می شد عبور کرد. رجوع شود به اصول فقه اللغة ایران، جلد دوم، صفحه ۴۷۶. (مترجم).
 ۲- در اثر دیودور (کتاب فوق الذکر) بجای tés basileías (سلطهٔ پادشاهی م) باید نوشت tés Babylōnías بدین ترتیب خطای اپیان Appian که از ماد نامی بمیان نمی آورد اصلاح میگردد.

گرفتند. خلف اشك دوم، فیراپاتیوس^۱ پانزده سال حکومت کرد (۱۹۱ تا ۱۷۶). او بروی سکه های خود که یکی از آنها تاریخ سال ۱۲۵ سلوکی، یعنی ۱۸۷ قبل از مسیح دارد خود را اشك فیلا دلفوس^۲ خواند و اوازیبن تمام سلاطین پارتی نخستین کسی است که خود را فیل هلن^۳ نامیده.

او در لحظه ای که ستاره اقبال سلوکیان روبه افول میرفت خود را حامی اتباع و زیردستان یونانی در حال و آینده قلمداد کرد. پسر ارشد و جانشین او بنام فرهاد^۴ مادی ها را که از قبایل دلیر کوه نشین بودند مطیع ساخت و آنها را وادار بسکونت درخارا کس^۵ کرد. اما چون این شهر در نزدیکی دروازه خزر واقع بود، پس می توان از آن چنین استنباط کرد که پارتی ها در آن عهد نواحی میسنه^۶ و خوارنه^۷ را از ماد منتزع ساخته بوده اند^۸ و این امر مشکل است در زمانی جز پس از مرگ آنتیوخوس کبیر اتفاق افتاده باشد. هر گاه بخاطر بیاوریم که آقامیا^۹ درخوارنه

۱- Phirapatius صورت صحیح کلمه همینطور است رجوع کنید به :

Indische Alterthumskunde جلد دوم، صفحه ۲۸۵ تألیف Lassen (در تواریخ قدیمتر از این پادشاه بصورت فریابی تس Phriapites نام برده اند. (مترجم). ۲ - Arsaces Philadelphos ۳ - یعنی طرفدار یونانیان (مترجم). ۴ - Phraates بروی سکه ها Arsaces Theopator ضبط شده. ۵ - Charax ایوان کیف فعلی، رجوع شود به صفحه ۴۸۵ تاریخ ایران، تألیف یوستی در جلد دوم فقه اللغة ایران (مترجم). ۶ - Komisene یا Comisene بانواحی سمنان و دامغان فعلی قابل تطبیق است. این ناحیه را بفارسی کومش و عبری قومس گویند. رجوع کنید به جغرافیای ایران تألیف ویلهلم گایگر، جلد دوم اصول فقه اللغة ایران صفحه ۴۸۴ (مترجم). ۷ - Choarene محلی در ناحیه فعلی خوار. رجوع شود به کتاب جغرافیای گایگر، صفحه ۳۹۱. (مترجم). ۸ - رجوع شود به استرابون، کتاب یازدهم، صفحه ۵۱۴. ۹ - Apamea لاسگرد فعلی است. رجوع شود به جغرافیای گایگر، صفحه ۳۹۱ (مترجم).

واقع است و تنها شهری است که در میان مستملکات قدیم پارتی ها کاملاً جنبه یونانی داشته و بدانیم که آن سکه با تاریخ سلوکی و آن عنوان مهم درست از سال مرگ آنتیوخوس سوم است، پس می توانیم از آن استنباط کنیم که فریادپایوس این قسمت را تسخیر کرده است. فرهاد پس از پیر و زشدن بر ماردها دیری نپائید و مرد و کشور را بجای اینکه به پسران خود واگذارد پیرادرش مهرداد^۱ سپرد (۱۷۱) و او مردی بسیار جدی و با پشتکار بود و پارتی ها را در ایران بذروه قدرت رسانید و سلطه آنها را محرز گردانید. چنین بنظر می آید که نخستین فتوحات او بضرر حکومت باختر تمام شده باشد.

در دوران اوتودموس کار کشورگشایی بالا گرفت. دمتریوس فرزند پادشاه از هندو کش^۲ گذشت و فتوحات خود را در هندوستان آغاز کرد. حاصل این فتوحات آن بود که یونانیهای مشرقی از حدی که اسکندر بدان دست یافته بود سخت فراتر رفتند. او نه تنها پنجاب را تسخیر کرد و در آن دیار شهر چاکالا^۳ را بافتخار پدرش اوتودمیا^۴ نامید و آن جا را پایتخت متصرفات خود در هندوستان قرار داد بلکه در طول رود سند فرود آمد و پتالنه^۵ و مملکت های سارائوستس^۶ (سوراشاترا)^۷ و سی گردیس^۸ (محتمل است ناحیه ای باشد در اطراف شهر تجاری باروکانا^۹) را تصرف کرد. منظور از این فتوحات نیز روشن است: هدف آن بود که به دریا دست یابند و در ارتباطات جهانی سهم شوند. شاید توسعه تسلط یونانیهای باختر

- ۱- و بروی سکه ها اشک ای فانس که محتملاً با اشک فیل هلن که نامش بروی سکه های سال ۱۳۹ و ۱۳۸ دیده می شود یکی است. ۲- کوه هندو کش را قفقاز هندی نیز گفته اند، (مترجم). ۳- Çâkala ۴- Euthydemia فردیناند یوستی در تاریخ ایران خود چنین حدس میزند که شاید این شهر همان لاهور فعلی باشد. رجوع شود به اصول فقه اللغة ایران، جلد دوم، صفحه ۴۷۴ (مترجم). ۵- Patalene ۶- Saraostes ۷- Surâschatra ۸- Sigerdis ۹- Barygaza

تاجدود سرها^۱ و فاونی ها^۲، یعنی تا آن طرف تا تارستان چین محر کی از این قبیل داشته : میخواستند راه تجاری را که از تاریم^۳ به چین کشیده میشد، حفاظت کنند. با سرها (یعنی چینی ها) میخواستند تماس داشته باشند و شاید قوم دیگر ، یعنی فاونی ها را در نظر داشته اند بترسانند و مرعوب کنند تا مبادا در راه این مرادده رابطه مواعی ایجاد نمایند . طبق تنها منبعی که در دست است و کمی روشن تر اطلاعاتی میدهد^۴ فاونی ها در موضعی واقع در مغرب قوم آتا کوری^۵ که قومی افسانه ای بودند میزیستند . چنین تصور می رفت که این قوم در چشمه های رود هوانگهو^۶ ساکن باشند . فاونی ها در مشرق طخاری ها که پیش از آن در مشرق ختن^۷ زندگی می کردند ساکن بودند، یعنی درست در جایی که طبق منابع چینی^۸ در آن روزگار قوم چادر نشین و بیابانگرد بتی نو کیا نگ سکونت داشت. تاریخ چنین می آموزد که تا تارستان را از طریق کرانه آموی دریا و سیر دریا با سانی می توان گرفت، اما نگاه داشتن آن سرزمین کاری دشوار است، ولی بهر حال دلیلی در دست نیست که بتوان در این امر تردید کرد . متأسفانه استرابون بما نمی گوید که آیا این لشکر کشی هم از جانب دمتریوس بوده است یا نه . این پیروزی فقط قبل از ابتدای فتوحات مهم هیونگ نو^۹ (۱۷۷) عملی بوده و تنها پس از آنکه مؤسس سلسله هان توانست کشور را تا پای دیوار چین مسترد دارد (۲۰۱) و از این

۱- Seren ۲- Phauner ۳- Tarym ۴- رجوع شود به :
Naturalis Historia تاریخ طبیعی اثر پلی نیوس ، کتاب ششم ، فصل پنجاه و پنجم که در
 آنجا Phuni و Thocari باید نوشت ، املاء این اسم در هر يك از چهار موضع که پیش می-
 آید بایکدیگر اختلاف دارد. ۵- Attakorer ۶- Hoangho ۷- Choten
 ۸- با کتاب China اثر Richthofen صفحات ۴۶۱ و ۴۹۰ مقایسه کنید .
 ۹- Hiung-nu

رهگذر مشارکت چین را در تجارت با کشورهای آسیایی تأمین کند می‌توان محتملی برای آن تصور کرد^۱، اما این زمان دوران نهایت قدرت و سطوت حکومت باختر است. دمتریوس بجای پدرش اوئودموس بر تخت سلطنت نشست، اما مرد غاصبی بنام او کراتیدس^۲ او را از باختر راند. او مردی بود قادر و با کفایت و مقارن روزگار مهر داد پارتی و شاید قدری زودتر^۳ (۱۷۵) بسطنت رسید. هزار شهر گوش بفرمان او کراتیدس داشت و از این جا می‌توان دانست که کار سطوت حکومت و مملکت در آن روزگار تا بکجا بوده است.

مملکت در آن هنگام به تبعیت از تقسیمات سلو کوس نیکاتور به ساتراپ نشین-های متعدد و کوچکی تقسیم شده بود. هر دو دشمن، یعنی او کراتیدس و دمتریوس کوشا بودند که شهرهای یونانی را در قلمرو خود تقویت کنند. شهر او کراتیدیا در باختر منتسب به آن و دمتریاس واقع در آراخوزیه (= رخج) منتسب بدینست. خبری که درباره طرز حکومت او کراتیدس از طرف یوستین بمارسیده چنین است: اهالی باختر با سغدی ها، آراخوزی ها، آری یائیها (= هرائی ها) و هندی ها جنگ-

۱- در همان ایام (۱۷۵) چینی ها هم بهمین فکر افتادند. رجوع کنید به: China اثر Richthofen صفحه ۴۴۶. ۲- Eukratides ۳- یکی از اسلاف مهرداد به روی سکه خود شبیه نقش او کراتیدس را رسم کرده است. (رجوع شود بکتاب اعقاب اسکندر اثر زالت، صفحه ۸ ببعد) نویسنده میخواهد با نتیجه گیری از سکه ها ثابت کند که او کراتیدس در حدود سال ۲۰۰ و مهرداد در حدود سال ۱۶۰ بسطنت رسیده اند و برای اثبات مدعای خود از قدرت نویسندگی خویش همه گونه مدد گرفته است. اما من نمی توانم باین تاریخ که ظاهراً متکی با اسناد و مدارک است اعتماد داشته باشم، زیرا پایه کار را بر این مقدمه و شرط ثابت نشده گذارده است که درسکه های موجود نقضی وجود ندارد و از آن گذشته تصور می کند که این دوسکه نزدیک و شبیه بهم هرگز از یکدیگر تقلید نشده اند، بلکه هر دو تقلیدی از یک سکه ثالث مفقود هستند. بهر حال بگمان من استنتاج قطعی و حتمی از سکه های قدیمی اشکانی که هنوز نظر متخصصان درباره آنها بکلی بایکدیگر تفاوت دارد، کاری سخت جسورانه است.

های متعددی داشتند و در اثر این جنگها چندان خسته و فرسوده گردیدند تا سرانجام طعمه پارتی ها که از آنها ضعیف تر بودند شدند. او کراتیدس معهذا در جنگهای متعددی که کرد از خود دلآوری بسیار نشان داد. گویا يك بار دچار استیصال شد و با سیصدتن از سپاهیان در قلعه ای از طرف دمتریوس پادشاه هند و شصت هزار سربازش محاصره گردید، اما با وجود این چندان مقاومت کرد تا در ماه پنجم قوای كمك رسید و آنگاه هندوستان را زیر فرمان خود آورد. ما در اینجا سرزمینهایی را با باختر در حال جنگ می بینیم که در سال ۲۰۶ هنوز تحت سیطره سلوکیان بودند و حکومت های مستقلی بشمار میرفتند. ظاهراً این همان وضعی است که سکه های متعلق بزمان پس از رانده شدن دمتریوس اطلاعی از آن در اختیار ما میگذارند. در جوار مستملکات او کراتیدس و ناحیه تحت فرمان دمتریوس که منحصر به قسمتی از متصرفاتش در هندوستان بود، یعنی نواحی پیشاور و آن قسمت از پنجاب که مجاور آنست حکومتهای دیگری بوده متعلق به پانتالئون^۱ و آگاتوکلس^۲ که بر حسب مواضعی که سکه ها از آنجا پیدا شده گویا شامل سیستان، قندهار، غزنه، کابل و بگرام بوده است. و این کمان با اظهار نظر یوستین که از آراخوزیها و زرنگی ها ذکر می کند مطابقت دارد. این کد قومی هندی در کابل سکونت داشته اند از آنجا ثابت می شود که هر دو پادشاه در پشت سکه های خود بخط «پالی» ضرب زده اند و چون آگاتوکلس برای خود لقب «شاه

۱- Pantaleon ۲- Agathokles فردیناند یوستی در تاریخ ایران خود اظهار عقیده میکند که چون سکه های پانتالئون و آگاتوکلس با سکه های دمتریوس مطابق است و ایندو بلافاصله پس از دمتریوس بسلطنت رسیده اند، پس می توان گفت که شاید این دو پسر او بوده اند. رجوع شود به تاریخ ایران یوستی در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران، صفحه ۴۸۴ (مترجم).

هندیان^۱ را اختیار کرده بود، پس می توان گفت کابل مرکز اصلی آن حکومت بوده است. حکومت دیگر متعلق به آنتی ماخوس^۲ بوده که بادر نظر گرفتن محل به دست آمدن سکه های اومی توان گفت در دره کابل رود بوده است. اما چون سکه ها از يك پیروزی دریائی تجلیل می کنند^۳ میتوان گفت که شاید او بطور موقت در نواحی واقع در طول رود سند نیز فرمان می رانده است. بدنبال او حکومت ظاهراً به آنتیال سیدس^۴ رسید که چون لقب نیکه فوروس^۵ را اختیار کرد این عنوان قبلاً به آنتیوخوس اپی فانس تعلق داشته پس می توان گفت که از معاصرین جوان تر او بوده است. حکومت زود گذر پلاتو^۶ در همین نواحی از آن جهت شایسته توجه است که سکه او از میان تمام سکه های یونانی با کتری تنها سکه ایست که دارای تاریخ سلوکی می باشد. این تاریخ با سال ۱۶۵ قبل از مسیح مطابقت دارد. اما برای توضیح این سکه منحصر بفرد باید يك مطلب بی سابقه دیگر متوسل شد و آن ظاهر شدن عدد ۸۳ بروی یکی از سکه های هلیو کلس^۷ است که با او کراتیدس و پس از او کراتیدس در باختر حکومت می کرد و این عدد جز اینکه بعقیده کانینگهام^۸ سال حکومت با کتری که مبدأ آن مرکز آنتیوخوس دوم است باشد، توجیه دیگری ندارد. این که آنتی ماخوس سکه های یادبودی برای دیودوتوس و آگاتو کلس برای اسکندر، دیودوتوس، آنتیوخوس و اوتو دموس ضرب زدند جز این که دلیلی از قبیل پذیرفتن تاریخ و تقویم سلوکی داشته باشد، علت دیگری ندارد. عمل آنتی ماخوس و آگاتو کلس بدین علت بود که این فرمانروایان می-

۱ - رجوع شود بکتاب اعقاب اسکندر کبیر تألیف زالت، صفحه ۹۵.

۲ - Antimachus ۳ - موضع مذکور در فوق، صفحه ۹۶. ۴ - Antialcides

۵ - Nikephoros ۶ - Plato ۷ - Heliokles ۸ - Cunningham

Num. Chronicle جلد دهم (۱۸۷۰)، صفحه ۲۲۶.

خواستند خود را نمایندگان اصیل همه سنن و آداب مشترک یونانی های مشرقی معرفی کنند و در قبال پادشاهانی که در شمال هندو کوه^۱ مستقر بودند و با هم میانه خوبی نداشتند خودی بنمایند. مهمترین این حکومتها، حکومت آراخوزیه بود. در این جا نه تنها دمتریوس مؤسس دمتریا، بلکه قبل از او اوتودموس فرمان رانده بود و از اوسکه هائی در سیستان و قندهار بدست آمده است. اما چون از این دوتن، اولی مشکل است که پس از سال ۲۶۶ بدنیامده باشد و روی بعضی از سکه هایش تقریباً جوان بنظر می آید^۲ (و این نتیجه از مذاکراتی که با آنتیوخوس کرد نیز حاصل می شود) بنابراین خاتمه حکومت پدرش و بالاتر از آن پایان سلطه سلوکیان در آن ایالت شرقی مملکت به زمان قبل از نبرد مغنسیا^۳ هنگامی که آنتیوخوس کبیر در نهایت قدرت و سطوت خود بود، راجع می شود و این موضوع جای تأمل است که آیا او خود این ناحیه را بعنوان جهیزیه دخترش به دمتریوس نداده باشد^۴. سکه هائی که وجود این حکومت محلی را ثابت می کند در عین حال حاکی از جنگی داخلی نیز هست که او کراتیدس در آن فاتح شد. این سکه ها همه از قبیل سکه هائی است که دو باره روی آنها ضرب خورده است. او کراتیدس یکی از سکه های آنتیال سیدس^۵ را مجدداً ضرب زده و پس از مرگ او هم نامش به اضافه لقب «خدای شهر کاریچی»^۶ بروی سکه ای که اصلاً متعلق به آپولودوتوس^۷ بوده

- ۱- Hindukoh ۲- در کتاب زالت، بنام اعقاب اسکندر کبیر، صفحه ۹۰.
 ۳- Magnesia ۴- اینکه ازدواج واقعاً صورت گرفته است از آنجا ثابت می شود که در میان یونانیهای باختر بعد ها نام لائودیسه (Laodice) که از اسامی خاص رایج سلسله سلوکی است متداول می شود.
 ۵- رجوع شود بکتاب اعقاب اسکندر کبیر تألیف زالت، صفحه ۱۰۰. ۶- Kariçi زالت در جلد اول مرجع مذکور در فوق صفحه ۱۰۲ به تبعیت از کابینگهام در جلد نهم مجله سکه شناسی چاپ ۱۸۶۹ صفحه ۲۲۰. بعد. این همان شهر یونانی Charis است که بعقیده آریان در پارت واقع بوده. او در همان جا نام دوشهر را بدنبال پارت ←

حك شده است. آپولودوتوس هم مانند دمتریوس «پادشاه هندیها» نامیده می‌شده است. از آن گذشته بازی یکی از سکه‌های هلیو کلس از طرف استراتو^۱ که گویا جانشین آپولودوتوس بوده ضرب خورد و هلیو کلس نیز به سهم خود یکی از سکه‌های استراتورا مجدداً ضرب زده است^۲ و همچنین باز به ضرب مجدد سکه‌ای پرداخته که محتمل است متعلق به فیلو کسنوس^۳ بوده و از محل پیداشدن سکه می‌توان گفت در حدود پیشاور حکومت می‌کرده^۴ است. درهم ریختگی اوضاع هنگامی پیش آمد که او کراتیدس قربانی جنایینی شدیدتر گردید، او هنگامی که از فتح هندوستان بازمی‌گشت بدست پسرش که او را در حکومت شرکت داده بود کشته شد. محتمل است کسی که به قتل پدر دست زد هلیو کلس باشد که بر سکه‌ها بعنوان معاصر و خلف او کراتیدس ظاهر می‌شود^۵. در اینجا هم یاد گاری در دست است و آن سکه یادبودی است که او کراتیدس بمناسبت ازدواج هلیو کلس و لائودیسه (شاید یکی از دختران دمتریوس از شاهزاده خانم سلوکی^۶) ضرب زده است. اما همین سکه را نیز هلیو کلس ضرب مجدد زده است^۷. برای حدوث این فاجعه نمی‌توان تاریخی حتی به تقریب تعیین کرد.

- ذکر میکند که هر دو از توابع هرات هستند. ۷. Apollodotus (رک: ص ۹۰)
- ۱- Strato ۲- کانیگهام در مجلهٔ سکه‌شناسی، جلد دهم (۱۸۷۰) صفحه ۲۱۳ به بعد.
- ۳- Philoxenus ۴- کانیگهام در همان موضع جلد نهم (۱۸۶۹)، صفحه ۲۳۹ به بعد.
- ۵- آنچه گفته شد تقریباً مورد قبول اکثر محققین است، اما نمی‌توان ناگفته گذاشت که بعضی دلائل و اشارات هم در تأیید نظر کانیگهام در مجلهٔ انجمن آسیائی بنگال نشریهٔ سال ۱۸۴۰ صفحه ۸۶۹ (*Journal of the Asiatic Society of Bengal*) و مجلهٔ سکه‌شناسی دورهٔ نیم، سال ۱۸۶۹ صفحه ۲۳۹ به بعد وجود دارد که معتقد است کسی که پدر را کشته آپولودوتوس (Apollodotus) بوده، یعنی کسی که فیلوپاتور لقب دارد، این لقب همیشه متعلق به کسی بوده که در امر حکومت مشارکت داشته است. ۶- این فکر بکر از درویزن (Droysen) است رجوع شود به کتاب اعقاب اسکندر کبیر اثر زالت، صفحه ۲۷.
- ۷- رجوع شود بهمان مرجع صفحه ۱۰۴.

دمتریوس بروی یکی از سکه‌هایش چهره سالخورده‌ای دارد.^۱ معه‌ذا حکومت او با اعمال فشار و زور از هم گسیخت. بین سقوط او و مرگ او کراتیدس بعقیده یوستین سالهای معدودی سپری شده است؛ و بدین ترتیب این دو واقعه تقریباً در حدود ۱۵۹ و ۱۵۵ قبل از میلاد می‌تواند اتفاق افتاده باشد، نه دیرتر از آن. کمی قبل از این زمان درسکه‌های یونانیان باختر دو تجدد ظهور می‌کند که نشانه مهمی از تقویت عناصر بومی و محلی است و دیگر این که طبقات حاکم خود را ناگزیر از شناختن این قدرت دیده‌اند: قدیمی‌ترین پادشاهان یونانی باختری طبق قوانین یونانی سکه می‌زدند و زبان یونانی را بکار می‌بردند. از زمان دمتریوس در پشت سکه‌ها در جوار زبان یونانی زبان هندی که در دره کابل رایج بود نیز ظاهر می‌شود. این زبان بخطی بود که آنرا «آریانی» می‌گفتند، ولی اصلاً از خطوط سامی اقتباس و منشعب شده بود. در عین حال سکه‌هایی بشکل چهار گوش رواج می‌یابد و از اواخر دوران حکومت او کراتیدس قانون جدید ضرب سکه که بر مبنای اصول محلی و بومی است، اجرا می‌کرد.^۲ در بجه‌وجه این جنگهای داخلی کشور گشائی مهر داد پادشاه پارتی بضرر حکومت باختری تمام شد. او از فرصتی که جنگهای داخلی فراهم آورده بود، استفاده کرد و حتی در زمان حیات او کراتیدس باموفقیت به باختر ناخت و سائر اپ نشینهای آسیونوس^۳ و توریوآ^۴ را از آن منتزع ساخت. این نواحی شامل آری یا (= هرات) نیز میشد، زیرا سرحد شرقی دولت مهر داد

۱- رجوع شود بهمان مرجع، صفحه ۹۱. ۲- رجوع شود به کتاب اعقاب اسکندر کبیر اثر زالت، از صفحه ۲۵ بپعد، او بنحوی درخشان بر این مدعی دلیل آورده است. ۳- ۴۰۳ Turuiua : Aspiones دو قسمت از اراضی متعلق به یونانیها که توسط پارتیها از جنگ او کراتیدس خارج شد. گویا نام این دو شهر از اساطیر مأخوذ باشد. موقع جغرافیائی این دوناچه بین بلخ (باکتر) و نسا بوده است. رجوع کنید به دائرة المعارف پاولی و ویسوا (مترجم).

هندو کش قلمداد می‌شود^۱ که البته روشن است مراد از آن دنبالهٔ غربی این سلسله جبال است. چون اهالی آری یا جزو اقوامی ذکر می‌شوند که باختری‌ها در زمان سلطنت او کرائیدس با آنها در حال جنگ و ستیز بودند و بعلت فقدان سکه‌هایی از آنها می‌توان گفت نتوانسته بودند برای خود دولتی جداگانه تأسیس کنند، پس یارتی‌ها محتملاً قیام سران آن دوساتراپ‌نشین را بهانه قراردادند تا ناحیهٔ مهم هرات را بخود ضمیمه سازند. این خبر یوستین^۲ با اطلاع دیگری که در دست است تناقض دارد که از این جهت با وجود شواهد معتبر از طرف عموم مردود شده است و آن اطلاع اینست که مهرداد دامنهٔ سلطهٔ خود را تا هندوستان گسترده است و باتوسل به وسایل مسالمت آمیز دولت پوروس و بعبارت دیگر همهٔ قبایل ساکن بین سند و هیداسپس (جیلام) را مطیع خود ساخته است. اخبار چینی که بعدها از آن سخن خواهیم گفت این مطلب را روشن میکنند، طبق این اخبار در سال ۱۶۱ قبل از میلاد، یعنی در حدود زمانی که یارتی‌ها با او کرائیدس جنگ میکردند و یا کمی قبل از آن قوم بیابانگرد «سه»^۳ که تا آن زمان در کنار ایسی - کول^۴ ساکن بودند از طریق چیترال^۵ به «کی‌یین»^۶ (درهٔ کابل رود) ریختند و در آنجا دولتی تأسیس کردند. با سانی منکر وجود ارتباطی بین این دو واقعه نمی‌توان شد، مگر در این صورت که بگوئیم قوم «سه» به اختیار، مطیع و منقاد مهرداد شده باشد. با وجود

۱- یوستین، کتاب چهل و یکم، فصول ششم و هشتم. ۲- اوروزیوس در کتاب پنجم، فصل چهارم، صفحهٔ ۲۰۵ با واسطهٔ لیویوس (Livius) به پوزیدونیوس (Posidonius) استناد می‌جوید، در حالی که دیودوروس در صفحهٔ ۵۹۷ بدون واسطه و بطور مستقیم از اثر او برخوردار می‌شود. ۳- Sse ۴- Issyk - hul ۵- Tchitral به دره‌های کونارعلیا و نهرهایی که به آن میریزد اطلاق میشود و قلّهٔ اصلی هندو کش آنرا از بدخشان و نواحی پامیر جدا میکند. رجوع کنید به جغرافیای ایران تألیف گایگر در جلد دوم اصول فقه-

چنین فاصله بسیاری این تبعیت نمی توانست برای مدت مدیدی دوام یابد و بنا بر این میتوان فهمید که این فتوحات پارتی ها در هندوستان جنبه موقت وزود گذر داشته است. همان مآخذ چینی بما می آموزند که یو - تشی ها که قوم سه، بدانها جای پرداختن کمی بعد از آن ناگزیر به مهاجرت بطرف مغرب شدند - و خیلی قبل از آنچه تا بحال تصور می رفت - در سال ۱۵۹، یعنی باز در زمان حیات او کراتیدس سغد را تصرف کردند. بدین ترتیب خبر یوستین هم مفهوم می شود که سغدیها را در شمار دشمنان آن پادشاه ذکر می کند. این حقایق بخوبی روشن می کند که چگونه جنگهای داخلی یونانیان مشرق ایران، مستقیماً زمینه را برای حمله سکزیان^۱ آماده ساخته است.

مهرداد پس از پیروزی بر یونانیها در مشرق، مغرب را مورد توجه خود قرارداد، زیرا آن ناحیه نیز از مشرق برای کشور گشائی دست کم نداشت. دمتریوس - لایق فدای توطئه ای شد که رومیان ضد او ترتیب دادند. هرا کلیدس فراری که با حرارت تمام بخدمت رومیان درآمده بود، پادشاهان همسایه او را برضدش با یکدیگر متحد ساخت. متحدین مرد شیادی را که پسر آنتیوخوس ابی فانس معرفی می کردند بمخالفت با او به سلطنت منصوب کردند، این شخص برای نخستین بار در سال ۱۵۲ قبل از میلاد در سوریه ظاهر شد و دمتریوس پس از جنگی سرسختانه و طولانی که با او کرد، در یکی از منازعات سال ۱۵۰ کشته شد. پادشاه جدید که خود را اسکندر ثویاتور اور که تس^۲ نامید، در عمل بی کفایتی خود را نشان داد. بطلیموس محب الام^۳ شاه مصر از حمایت او دست کشید و در سال ۱۴۷ پسر دمتریوس را که او هم بهمین نام خوانده می شد، برضد او به سلطنت منصوب کرد.

۱- (Scythen) این قوم را سکا هم می نامند. سکاها پس از استقرار در سیستان به سکزیان

موسوم شدند (مترجم). ۲- Alexander Theopator Euergetes

۳- Ptolemaeus Philometor

يك جنگ طولانی داخلی آغاز شد و بدینجا کارخاتمه پذیرفت که اسکندر در يك نبرد حیاتی و مماتی از بطلیموس شکست خورد و بهنگام فرار بدست یکی از شیوخ عرب به قتل رسید (۱۳۵). فاتح، دمتریوس دوم نیکاتور در اندک مدتی مورد حد اعلای نفرت زیردستانش قرار گرفت تا مردی از طبقات پائین بنام دیودوتوس اهل کازینا^۱ از حوالی آپامیا^۲ توانست یکی از پسران کوچک اسکندر را بنام آنتیو-خوس ایپی فانس دیونی زوس^۳ بمخالفت با او، پادشاه قلمداد کند و پس از قتل او خود با نام تروفو^۴ بر تخت سلطنت بنشیند. پس از يك جنگ داخلی پنج ساله دمتریوس از قسمت اعظم سوریه رانده شد. هنگامی که آتش جنگ بین پارتی ها و مادی ها شعله ور شد و پس از اتفاقات گوناگون بالاخره بنفع پارتی ها خاتمه یافت وضع حکومت سلوکی بدین منوال بود: مهرداد از نظر احتیاط نواحی تسخیر شده را به باکسیس^۵ سپرد و خود به کرکان شتافت. اما در این جا مادی ها بصورت يك اجتماع مستقل ظاهر می شوند و از اینجا ثابت می شود که این اظهار معلول عدم دقت و ابهام بیان وقایع نگار نیست که يك نفر «مادی» بنام دیونیوس در سال ۱۴۲ در بین النهرین معارض تروفو قاتل آنتیوخوس شد و از منافع خاندان سلطنتی دفاع کرد^۶. او فقط می تواند فرزند تیمارخوس باشد. اما هراکلیدس بمحض این که برای اسکندر که مورد حمایت او بود تاج پادشاهی سوریه را دست و پا کرد گویا بفکر خانواده خود افتاد و چون ماد از طرف سنا بعنوان حکومت مستقل شناخته شده بود کسان خود را در ماد بر سر کار آورد. این استقلال زود گذر ماد بزودی بدست مهرداد پایان رسید، زیرا تجدید جنگ داخلی در سوریه بسال ۱۴۷

۱- Kasiana شهر و قلعه ای بوده است در سوریه که فعلاً معلوم نیست با کجا تطبیق می کند. استرابون از آن ذکر کرده است. رجوع شود به دائرة المعارف پاولی و ویسوا (مترجم).

۲ - محتملاً لاسکرد فعلی (مترجم).
 ۳ - Antiochus Epiphanos Dionysos
 ۴ - Trypho
 ۵ - Bakasis
 ۶ - (Diodor, exc. Eскур. 25.) دیودور در منتخبات، نسخه اسکوریال، قسمت بیست و پنجم.

بهترین فرصت را برای این کار فراهم کرده بود. قضیهٔ ماد واقعهٔ بابل را بدنبال خود آورد: حاکم مأمور از جانب دمتریوس مغلوب شد و آن ناحیه با پایتخت آن سلوکیه بدست مهرداد افتاد. بدین ترتیب بود که مشرق از دست مقدونیان خارج شد.

رعایا و اتباع جدید پارتی‌ها بهمیچوجه زیر بار این تغییرات نرفتند فی‌المثل یونانی‌ها و مقدونی‌هایی که در ساتراپ نشین‌های علیا ساکن بودند پشت سرهم به دمتریوس پیغام دادند که اگر او بیاید بلافاصله از او اطاعت خواهند کرد و بکمک او پادشاه پارتی را درهم خواهند شکست. دمتریوس که دیگر در سوریه چندان علاقه‌ای نداشت سرانجام این دعوت‌ها را پذیرفت و باین امید بود که پس از تسخیر مجدد ساتراپ نشین‌های علیا از آنجا برای مقابله با تروفو کمک بگیرد. او سال ۱۴۰ به بین‌النهرین آمد و از آنجا پس از پشت‌سرگذازدن بابل، عازم ساتراپ نشین‌های علیا شد و مورد استقبال محبت آمیز اهالی قرار گرفت. حکومت‌های کوچک محلی هم با پادشاه مقدونی با اقدامات مشترک بر ضد پرخاشجویان مغروری که از فاصله‌ای خیلی نزدیک آنها را تحت فشار گذاشته بودند دست زدند. اهالی پارسه و الیمایی نیز بدو پیوستند. اهالی باختر (اینجا آخرین باری است که از آنها بعنوان يك قوم مستقل یاد می‌شود) با منحرف ساختن دشمن به کمک و حمایت از او برخاستند. در بدو امر از هر جهت اوضاع و احوال بکام او بود و او در بسیاری از نبردها پارتی‌ها را درهم شکست، اما در مرحلهٔ قطعی این نبردها که در سال ۱۳۹ درماد، رخ داد بخت یار او نبود. سردار سپاه مهرداد درعین آنکه بظاهر صحبت و مذاکره از صلح و آشتی درمیان بود باو تاخت، همهٔ لشکر یانش را از پای درآورد و شخص او را نیز اسیر کرد و بزنجیر بست و در ایالاتی که بدو گرویده بودند در شهرها گرداند و بهمین ترتیب نیز او را بخدمت پادشاه پارتی برد. پادشاه با دمتریوس به نرمی رفتار کرد و گران را برای

سکونت او در نظر گرفت و با او در آن ایالت رفتاری که درخور شأنش بود کرد و دختر خود رود کوئه^۱ را برنی بدوداد و امیدوارش ساخت که بار دیگر او را بر سر سلطنت بنشانند، اما هرگز بدو امان نداد که بعهد خود وفا کند.

آخرین لشکر کشی مهرداد برای مقابله با پادشاه سرکش الیمایی بود^۲ که بادمتریوس سابقه همکاری داشت. بالشکریانی که از نظر قدرت بر طرف تفوق داشت به الیمایی تاخت و معابد غنی و سرشار آن ناحیه، یعنی معبد آتنا^۳ و معبد ارتمیس^۴ یا نائا^۵ را که واقع در آزارا^۶ بود و بی جهت طمع آنتیوخوس اپی فانس را تحریک کرده بود غارت کرد و مجموعاً غنائم او از ده هزار تالان^۷ کمتر نشد. همچنین شهر بزرگ سلوکیه در کنار رود هدیفون^۸ به تصرف مهرداد درآمد^۹. مردم ناگزیر از پارتیها اطاعت کردند، ولی ما، بعدها باز آنها را تحت سلطه پادشاهان خودشان می بینیم. از مطالعه سکه ها بسیار میتوان احتمال داد مهرداد باین اکتفا کرده باشد که شعبه ای از سلسله اشکانی را در الیمایی بحکومت برساند. از نوشته های ما کریویوس^{۱۰}

۱- Rhodogune ۲- تنظیم اتفاقات و وقایع از طرف من بدین ترتیب است که

من اخبار و اطلاعات یوستین را در کتاب چهارم و یکم، قسمت ششم که ضمن آن انتخاب کننده اثر از اسارت دمتریوس ذکر می نماید آورد آنطور که از زمان وایان مرسوم بوده است با قسمت هشتم تکمیل نمی کنم، بلکه قسمت هفتم را مکمل آن میدانم. اتفاقات جزئی از قبیل انتساب ساتراپ پارتی برای ناحیه ماد و رفتن مهرداد به گرگان هرگاه حائز اهمیت بود لااقل از طرف تروگوس ذکر می آید. فکر میکنم با کاسیس سرداری بوده که دمتریوس را اسیر کرده است و هنگامی که دمتریوس را بحضور شاه پارتی آورده اند اردوی سلطنتی در

هیرکانیه بوده است. ۳- Athena ۴- Artemis ۵- Nanaea

۶- Azara ۷- در حدود چهار و شش میلیون مارک (در زمان مؤلف. م). ۸- Hedyphon-

فردیناند یوستی در تاریخ ایران خود واقع در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران، صفحه ۴۸۶ این رود را «جراحی» فعلی میداند (مترجم). ۹- استرابون، کتاب شانزدهم،

صفحه ۷۴۴. ۱۰- در حدود سال ۱۶ قبل از میلاد.

برمیآید که پادشاهی بنام کامناس سیرس^۱ که ۹۶ سال عمر دارد و در آن دیار بنام شاه پارتی هاموسوم است سلطنت میکند، اما ارامنه و خرسنی ها بین او و پادشاهان بزرگ پارتی فاصله ایجاد کرده اند. از اوسکه هائی در دست است که قسمتی تقلید از سکه های آنتیوخوس اپی فانس میباشد و قسمت دیگر سکه های است با کار کم ارزش تر. این سکه ها پادشاه را بسیار پیر نشان میدهند و دارای تاریخ ۸۲ و ۸۱ قبل از میلاد هستند. از این سکه ها در بغداد و شوشتر^۲ و حتی یکی هم در همدان یافته شده است. تنها حکومتی که در این نواحی میتوانسته دارای سکه های معتبر و مشهور باشد همان الیمایی است^۳ و کامناس سیرس را می توان پادشاه این ناحیه دانست. سکه ها حاکی از آنند که سلف این پادشاه اشك نام داشته است، اما او از شمار پادشاهان بزرگ اشکانی نیست^۴. مهر داد در سال ۱۳۸ و یا اندکی بعد از آن^۵ در حالی که عمر زیاد، شکوه و جلالی بدو بخشیده بود دیده از جهان فرو بست. او را بهمان تشریفات و احترام مؤسس دولت پارت بخاك سپردند، اما در واقع قدر و منزلت او بسی بالاتر از مؤسس دولت پارتی بود، زیرا او بود که این دولت کوچک را بذروه قدرت و عظمت رسانید. از آن گذشته شهرت او نیز بعنوان مردی طرفدار حق و انسان دوست و فرماندهی دلیر برحق است، زیرا او که بر تمام اقوام و ملل واقع بین هندو کش تافرات ریاست فائقه داشت نزد

۱ - Camnascires - ۲ رجوع کنید به مقاله Vaux در *Numism. Chronicle* دوره XVIII (۱۸۵۶)، صفحه ۱۴۰؛ دوره XX (۱۸۵۷)، صفحات ۸۵ و ۹۶. ۳ - این سکه ها بزبان خرسنی نیستند؛ پادشاهان ناحیه پارسه نیز زبان محلی خود را در سکه ها بکار برده اند. ۴ - رجوع کنید به مقاله زالت، در مجله سکه شناسی *Zeitschrift fuer Numismatik* دوره هشتم، صفحه ۲۰۷ و بعد از آن. ۵ - این نتیجه از آنجا حاصل میشود که آنتیوخوس هفتم در سال ۱۳۸ همسر برادرش دمتریوس بنام کلئوپاترا را که درسوریه بجا مانده بود بزنی گرفت (عروسی برادر او قبلا با Rhodogune انجام گرفته بود). رجوع کنید به Syria اثر آپیان و دیگر آنکه هنگامی که دمتریوس برای دومین بار گریخت (هر دو فرار او بعد از مرگ مهرداد رخ داد) از این ازدواج دارای کودکانی نیز بود (رجوع کنید به: یوستین، کتاب سی و هشتم، قسمت نهم، بند چهارم الی هشتم).

هر قومی که بنیانی نیکو می‌دید آنرا درپارت رایج می‌کرد و بدین ترتیب بود که او قانونگذار ملت خود نیز شد.

نحوه تقسیم مملکتی که به‌همت مهر داد تشکیل شده بود ازمنتخب شرح جاده‌ها و راه‌ها اثر ایزیدور خارا کسی که در حدود میلاد مسیح می‌زیست و بعضی از اطلاعاتی که بلی نیوس می‌دهد آشکار است.^۱ در آن زمان مملکت به دو قسمت علیا و سفلی تقسیم می‌شد و دروازه‌های خزر حدفاصل بین این دو قسمت بود. نواحی سفلی از هفت ایالت تشکیل می‌شد بدینقرار:

۱- بین‌النهرین و بابل، ۲- آپولونیاتیس^۲، ۳- خالونی تیس^۳؛ در تقسیم - نامه‌های جانشینان اسکندر این‌ها بادوساتراپ نشین بین‌النهرین (باربلی تیس^۴) و بابل مطابق‌اند. اما نتیجه تقسیم جدید این بود که تمام سرزمین‌های واقع بین فرات و دجله در یک واحد متمرکز و متحد شد، ولسی بر خلاف آن، کلیه قلمرو واقع در مشرق دجله از ساتراپ نشین‌های قدیم منتزع گردید. آپولونیاتیس (سیتاسن^۵ پیشین) از بابل و خالونی تیس از اربلی تیس جدا می‌شود و قسمت اصلی اربلی تیس نیز از سایر قسمت‌ها دور می‌افتد. ساتراپ نشین‌های دیگر بترتیب عبارتند از: ۴- کارینا^۶، ۵- کامبادنه^۷، ۶- مادعلیا، ۷- مادسفلی یا ماد ناحیه ری، و این چهار قسمت همه سابقاً ساتراپ نشین ماد را تشکیل می‌دادند. نواحی علیای قلمرو سلطنتی عبارت بودند از: ۸- خوارنه (= خوار)، ۹- کومیسنه (قومس)، یعنی دو قسمت

۱- تاریخ طبیعی، کتاب ۶، قسمت ۴۴. ۲- در سوره شهری بود بنام آپولونیا (Apollonia)؛ ناحیه سیتاسن یا سیناکن بعدها این نام را بخود گرفت و به آپولونیاتیس ملقب شد. (رجوع کنید به اثره المعارف پاولی و ویسوا (مترجم). ۳- Chalonitis - ۴- Arbelitis - ۵- Sittacene - ۶- Karina فردیناند یوستی در صفحه ۴۷۶ تاریخ ایران خود واقع در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران می‌نویسد که این ناحیه همان کردند فعلی است (مترجم). ۷- Kambadene و هم چنین Kampada در حدود کرمانشاهان فعلی واقع بوده است. رجوع کنید به فردیناند یوستی تاریخ ایران صفحه ۴۲۸ (مترجم).

هر دو در همان اوایل کار، توسط پارتی‌ها از ساتراپ نشین بزرگ ماد مجزاشده بود، ۱۰- گرگان، ۱۱- استاونه^۱، ۱۲- پارت، ۱۳- آپاوارکتیکن^۲، این هر چهار با ساتراپ نشین قدیمی هیرکانی- پارتی قابل تطبیق است؛ ۱۴- مرگیان^۳، که از ساتراپ نشین باختر منترع شده بود، ۱۵- ایالت آری یا (= هرات)، ۱۶- سرزمین آناوی‌ها^۴ (که یکی از نواحی فرعی ایالت آری یا بوده است)، ۱۷- زرنگ، این سه قسمت اخیر سابقاً ساتراپ نشین آری یا- زرنگ^۵ را تشکیل می‌داده، ۱۸- هندوستان سفید که با آراخوزیه (رخج) قدیم قابل تطبیق است. هجده ایالت از ایالات پارتی باش ایالت قدیم مقدونی قابل تطبیق است. این تقسیمات جزئی تر کاملاً با آنچه درباره نحوه تقسیمات سلو کوس نیکاتور میدانیم موافقت دارد و با اطمینان زیاد میتوانیم قبول کنیم که پارتی‌ها در این جات تقسیمات اساسی ایالتی سلو کی‌ها را حفظ کرده‌اند. مطابق اخباری که تصادفاً از بین‌النهرین در دست داریم می‌دانیم که بطور استثناء این ناحیه در زمان سلو کی‌ها ساتراپ نشین واحدی بوده^۶. حتی این مورد هم در تقسیمات پارتی‌ها به همین شکل پذیرفته شد. اما از طرف دیگر از نظر تقسیمات کشوری بدو قسمت علیا و سفلی وضع کاملاً متفاوت است. نواحی علیا (صرف نظر از آراخوزیه) از مستملکات قدیم پارتی‌هاست که همه قبل از اشغال ناحیه ماد توسط مهر داد تحصیل شده بود؛ قسمت‌های سفلی عبارت است از متصرفات بعدی آنها در

- ۱- Astabene یا Astaune همانطور که قبلاً گفته شد ناحیه‌ای بوده است که فلال شامل سیملجان، بجنورد، شیروان و قوچان می‌شود. یکی از شهرهای این ناحیه، استوا- قوچان فعلی- بوده است (مترجم). ۲- Apauarktike یا بصورت صحیح تر Apauartikene حدود ایبورد فعلی بوده است. رجوع کنید به تاریخ ایران اثر فردیناند یوستی صفحه ۴۸۳ و ۴۷۶ در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران (مترجم).
- ۳- مرگیان مرو است (مترجم).
- ۴- Anauer اهالی Anauon در قسمت جنوب ایالت هرات (مترجم). ۵- سگستان هم که از توابع حکومت پارت نبود، باین ناحیه بستگی داشت. ایزیدور فقط از آن جهت از این قسمت یاد می‌کند که جاده مورد بحث او از این ناحیه می‌گذرد، اما او به وضوح می‌گوید که این قسمت متعلق به سکاها است. در شمردن ساتراپ نشین‌ها تضادی بین ایزیدور و پلی‌نیوس موجود نیست. ۶- پوزیدونیوس به نقل از استرابون، کتاب شانزدهم، صفحه ۷۴۹.

ناحیه مغرب. این مطلب بوضوح بچشم میخورد که پارتی‌ها درمقایسه با اسلاف خود ناچه اندازه به نواحی غربی امپراطوری خود بدیده بی اعتنائی می‌نگریستند: آنها بین النهرین را بعنوان تنها ساتراپ نشین بزرگ همچنان پذیرفتند و شاید هنگامی که تیسفون مقر اشکانیان شد، حتی بابل را نیز بدان ضمیمه کردند. نکته دیگری که باز کمتر از مطلب فوق شایان توجه نیست، آنست که پارتی‌ها اصولاً کوششی برای دست یافتن به دریا نمی‌کردند. تنها در قسمت باریکی از دهانه رود فرات حکومت پارتی بدریا دست داشته است، ولی در همین جا هم آنها بدولت کوچک خر سن اجازه دادند که از نظر تجارت با جهان بر آنها پیشی بگیرد. هنگامی که ما فهرست ساتراپ نشینهای پارتی را با ساتراپ نشینهای قدیم تر دوره مقدونی مقایسه می‌کنیم می‌بینیم که در اینجا از ساتراپ نشینهای مشرق ایران خبری نیست و آنها عبارت‌اند از: ساتراپ نشینهای باختری - سغدی، پاروپانیزادوسه ساتراپ نشین هندی که مجموعاً هر پنج تا توأم با ناحیه پراتکین^۱ (که بعدها بنام سکستان موسوم شد) تحت سلطه یونانیان باختر و اعقابشان باقی ماند. در قسمت شمال، ماد صغیر که از مدت‌ها پیش حکومتی مستقل تشکیل داده بود بچشم نمیخورد و در جنوب، از شوش که به تصرف الیمایی‌ها درآمده بود و از ساتراپ نشینهای پارسه و کرمان که به همراه نیمه غربی کدروزیه^۲ بچنگ پارسیان افتاده بود، اثری دیده نمیشود. سرانجام در مغرب، از قسمت شمالی و اصلی اربلی تیس هم اثری نیست، زیرا در این هنگام در این ناحیه حکومت مستقلی با نام آدیابن^۳ تشکیل شده بود که برای اولین

۱- Paraetacene دو ناحیه باین اسم مشهور بوده است: یکی سکستان یا سیستان و دیگری در ساتراپ نشین ماد که با اصفهان برابر است (مترجم). ۲- شرح بنادر دریای اریتره و فواصل آنها (*Periplus mar. Erythraie*) قسمت سی و هفتم به نقل از مولر (Mueller) در جغرافیای یونان صغیر، جلد اول، صفحه ۲۸۶. ۳- Adiabene

بار در سال ۶۹ قبل از میلاد از آن ذکر می‌آید^۱. گذشته از آن میتوان گفت که باز قسمت شمالی بین‌النهرین نیز در تصرف پارتی‌ها نبوده است. ایزیدور^۲ از ناحیه‌ای که با فاصله زیاد در جنوب ادسا^۳ واقع بوده سخن می‌آورد و آنرا متعلق به مانوس ارهائی^۴ می‌شمارد.

تأسیس این دولت به سال ۱۳۲ راجع می‌شود و این هردو بزمانی قبل از پارتی‌ها مربوط میگردد. در قبال این حکومت‌های کوچک سلطنتی، پارتی‌ها باین اکتفا کردند که رسماً تفوق آنها شناخته شود و همین که پارتی‌ها دست مقدونیان را از ایران کوتاه کردند، این دول کوچک یا باختیار و یا باجبار اظهار انقیاد نمودند. هرگاه پارتی‌ها در وضع خوبی بودند عنان را محکم‌تر می‌کشیدند و هرگاه در اثر اغتشاشات داخلی دچار ضعف میشدند تفوق آنها جز عنوانی واهی نبود و اوضاع و احوال این ممالك دچار تغییر و تحول می‌شد و زیر و رو می‌گردید^۵. در این نواحی همواره وضعی متزلزل و غیر ثابت برقرار بود و قدرت پارتی‌ها که بر چنین مبنائی استوار بود بهیچوجه شباهتی به وضع استوار حکومت ساسانی که بعدها روی کار آمد نداشت.

اشك تیرداد نیز همچون هخامنشیان خود را شاه بزرگ نامید و اخلاف او نیز از وی سرمشق گرفتند. مهرداد که خود را از همه برتر میدانست لقب شاهنشاه بزرگ را اختیار کرد. اما این يك عنوان پر جلال تو خالی نیست و بلکه بنظر می‌رسد که این لقب را باو اعطاء کرده باشند، زیرا پس از مرگ مهرداد (با تنها يك استثناء که يك نفر غاصب در زمان هرج و مرج داخلی خود را شاهنشاه نامید) در طول هفتاد سال تا زمان فرهاد سوم هیچ يك از اخلاف او خود را شاهنشاه ننامید^۶.

۱- پلوتارخ در شرح حال Lucullus قسمت بیست و هفتم. ۲- به نقل از مولر در موضع مذکور، جلد اول، صفحه ۲۴۶ که باید Mannoú Orras قرائت شود.
 ۳- Edessa ۴- Mannus von Orrha ۵- استرابون، کتاب شانزدهم صفحه ۷۳۲. ۶- این واقعیت روشن هر چند که سکه‌ها هر گونه شك و تردیدی را درباره آن رفع می‌کند تاکنون مورد توجه واقع نشده است.

نجبا و اعیان بهنگام تسمیه شاه (که بهر حال اشك میبایست باشد) مانند سایر موارد ذی نفوذ بودند. پس از شاه مهمترین منصب و مرجع مملکتی سنا^۱ بشمار میرفت و تمام مناصب حکومتی و لشکری مختص اعضای سنا بود. اعضای سنا، یعنی مشاوران شاه همه از اعضای خانواده او و بدون شك از سپاهیان و جنگاوران قدیم پارسی بودند. غیر از این سنا، سنای دیگری هم بود که اعضای آنرا مغان و خردمندان تشکیل میدادند. این دو سنا متفقاً شاه را منصوب می کردند^۲. پارتی ها مردمی خداترس و سخت معتقد باحکام دینی بودند. حتی مشکل ترین قسمت قابل اجرای احکام دین زرتشت، یعنی مقررات مربوط به تدفین مردگان را بادقت بسیار بموقع اجرا می گذاردند. اموات را در معرض هجوم سگان و مرغان شکاری می گذاردند و هنگامی که دیگر براستخوانها اثری از گوشت نمیمانده آنها را دفن می کردند^۳. هنگامی که تیرداد شاهزاده پارتی به نزد نرون رفت راه خشکی را اختیار کرد تا مبادا همراهانش با انداختن آب دهان بدربار آنرا ناپاک و ملوث سازند؛ مغان در این سفر او را همراهی میکردند و مشاور معنوی او بودند^۴. بدیهی است مغان دوره اشکافی در امور حکومت، قدرت و سلطه مغان روزگار ساسانیان را هنوز نداشتند. بهر حال عدم استنباط درست این تفاوت وضع مغان باعث شده است که عموماً چنین تصور کنند که پارتیها در اعتقاد به دین زرتشت سختگیری نداشته اند و اهل تسامح و تساهل بوده اند.

زوال کامل استقلال یونانیان مشرق ایران در نواحی و سرزمینهای شمال هندو کش که در واقع نقطه اتکاء و مبدأ قدرت آنها بشمار میرفت بلافاصله باعث

۱- در اثر یوستین، کتاب چهل و یکم، قسمت دوم، بند دوم نوشته شده است: Popularum که در این مورد منای درستی ندارد. من بجای آن Probolorum را صحیح میدانیم (Probolorum در زبان لاتینی بمعنای مشاور و کنسول است) (مترجم). ۲- پوزیدونیوس به نقل از استرابون، کتاب یازدهم، صفحه ۵۱۵. ۳- یوستین، کتاب چهل و یکم قسمت سوم، بند ۵ و ۶. ۴- پلی نیوس، تاریخ طبیعی، فصل سی ام، بند هفدهم.

شد که قدرت مقدونیان از ایران بکلی زایل شود و با اسیر شدن پادشاه سوریه مقهور و منکوب شوند. در سال ۱۴۰ قبل از میلاد از باختریها برای آخرین بار بعنوان قومی مستقل یاد می‌شود. از سکه‌هایی که در دست است چنین بر می‌آید که پس از هلیو کلس پدرکش هیچ پادشاهی نیامده است که کمان برود بر باختر و سغد حکومت کرده باشد. دو گزارشی که از طرف مورخین کلاسیک در این زمینه بدست ما رسیده است باختصار تمام از این فاجعه خبر می‌دهند. یکی از این گزارشها^۱ حاکی است که: «قبایل چادر نشین آسی، پازیانی^۲، طخاری^۳ و ساکاراوک^۴ از سرزمین سکه‌ها در آن سوی سیردریا که روبروی سکه‌ها و سغدی‌ها واقع است آمدند و باختر را از چنگ یونانیها خارج کردند، و مرجع دوم^۵ چنین می‌گوید: «اقوام سکائی ساروک^۶ و آسیانی^۷، بلخ (= باکتر) و سغد را تصرف کردند». هر گاه سیاست حکومت چین نسبت به کوچ کردن و آمد و شد قبایل چادر نشین داخل آسیا ابراز علاقه شدید نمی‌کرد، ما اکنون اطلاع زیادی از نحوه زوال

- ۱ - استرابون، کتاب یازدهم، صفحه ۵۱۱ که در آنجا باید Sachárayloi chai را به Sacharayai تصحیح کرد. ۲ - Pasianer ۳ - Tacharer ۴ - Sakarauken سکه‌هایی که در جنوب سغد و کرانه سیردریا ساکن بودند و ده هزار سوار در جنگ گوگمل با اختیار دیوش سوم گذاردند (مترجم)؛ رجوع کنید به کتاب «یونانیان در باختر و هندوستان» با این مشخصات: W. Tarn در کتاب: *The Greeks in Bactria and India* ۵ - تروگوس در *Prologi* کتاب چهل و یکم. از زمان بایر Bayer بیعد بعقیده تمام مورخین جدیدتر، حکومت باختری یونانی بدست پارتی‌ها منهدم شده است. این مورخین از گفته یوستین در کتاب ۴۱، قسمت ۶، بند ۳ شاهد می‌آورند. این اظهار نظر یوستین بر از ضد و نقیض و بی‌ارزش است. کسی که از نوشته‌های تروگوس گلچین کرده است افتادن دوساتراپ- نشین را بدست پارتی‌ها در زمان سلطنت او کراتیدس با زوال خود حکومت مخلوط می‌کند و علت هم آنست که بی‌موقع یاد اصل و نسب پارتی‌ها که از سزریان بوده‌اند می‌افتد. درجائی دیگر (۲، ۳، ۳، ۶) او نظر صحیح را ابراز می‌کند. ۶ - Sarauken ۷ - Asianer و Asii، تارن عقیده دارد که آسیانی‌ها و آسی‌ها هردو یکی هستند. این‌ها طبقه حاکمه طخاریها بشمار می‌رفتند و تروگوس بوضوح این مطلب را ذکر می‌کند (مترجم)؛ رجوع شود به کتاب «یونانیان در باختر و هندوستان» اثر تارن، صفحه ۲۸۶.

یونانی‌هایی که بطور پراکنده در آن سرزمین‌های دوردست بسر می‌بردند نداشتیم. یکی از مأموران چینی که در سال ۱۲۸ به باختر رفت گزارشی تهیه کرد که کمی بعد در یادداشت‌های قدیمترین مودخ چینی با مقدار زیادی از اخبار مکمل دیگر که از هنگام افتتاح رفت و آمد منظم کاروانها بسوی مغرب در حدود سال ۱۱۵ بدست آمده بود، در دومین اثر قدیمی تاریخ چین مدون شد.^۱ طبق اخبار این منابع، یو - تشی‌ها^۲، یعنی قبیله چادرنشینی که با تبتی‌ها قرابت داشت قبلاً بین تون - هوانگ^۳ (مراد «شا - چو»^۴ می‌باشد) و کی - لین - شان^۵ می‌زیستند و مانند همه قبایل همسایه خود در سال ۱۷۷ مطیع و منقاد قوم ترك نژاده یونگ - نو شدند. تجدید جنگ بین سالهای ۱۶۷ - ۱۶۱^۶، بضرر آنها تمام شد: لان - شانگ

۱ - رجوع شود به: Sse-ki اثر Sse-ma-tsien (صدسال قبل از مسیح) ترجمه بروسه Brosset در مجله جدید آسیائی (Nouv. Journ. Asiat. II) صفحه ۴۱۸ بحد و وقایع دوران هان (Han) های اول اثر بان - کو (Pan-ku) سال ۸۰ بعد از مسیح.

P. Hyacinth Bitschurin در کتاب *Opissanie Dshungaria* (پطرزبورگ ۱۸۲۹) ترجمه ریتز در کتاب *Erkunde* قسمت هشتم، کتاب سوم، صفحه ۶۰۴ - ۷۲۸ و همچنین تاریخ هون‌ها جلد پنجم، صفحات ۶۸ تا ۹۹ و ۱۵۳ تا ۱۶۳ تألیف Deguignes (ترجمه آلمانی) و همچنین: *Recherches sur quelques événements qui concernent l'histoire des rois Grecs de la Bactriane.* در مجله *Mém-de l'Acad des Inscr.* دوره بیست و پنجم، صفحه هفدهم و صفحات بعد و از آن گذشته تألیف A. Rémusat *Foê-kouê-ki* صفحه ۳۷ به بعد همه متخباتی از آن را در بر دارند. هرگاه تفصیل ذیل در بعضی از موارد حتی مهم، از شرح و بسط اسلاف من منحرف میشود از آن جهت است که من فقط بدین دو منبع اتکاء کرده‌ام و دائرة المعارف های جدیدتر چینی را که اشاره‌های جغرافیائی آنها محل تردید و تأمل است و بنحوی مطلب را پیچیده تر و مبهم تر کرده‌اند بکناری گذارده‌ام. ریشتهوفن (Richthofen) در کتاب چین (China) صفحه ۴۴۷ بحد نظر درست و صائبی ابراز کرده‌است.

۲ - Yue-tshi - ۳ - Tun-hwang - ۴ - Sha-tsheu - ۵ - Ki-lien-shan

۶ - ارقام مختلفی که مورخین جدیدتر ذکر میکنند از قدیم بدست ما نرسیده و فقط بر آن مبنا بدست آمده‌اند که لان شانگ (Lan-shang) بسال ۱۶۰ در گذشت و از طرف دیگر پسر شانگ - لون در سال ۱۲۸ هنوز حکومت را در دست داشت.

خان بزرگ قوم هیونگ - نو پادشاه آنها را بنام تسانگ - لون^۱ کشت و از کاسه سر او برای خود جام می تهیه کرد^۲. اما قبیله او به طرف مغرب مهاجرت کرد. تنها قسمت کوچکی از آن قبیله از مهاجرت خودداری ورزید و در کوهستان نان - شان^۳ (واقع در مغرب شا - چو) و در جنوب غربی آن در حدود ۲۳۰ کیلومتر فاصله از ختن با نام یو - تشی صغیر مقیم شد. بقیه یعنی یو - تشی های کبیر به ناحیه ای رفتند که بعدها از طرف اوزون ها^۴ نامی به آن داده شد (سرزمین واقع در کنار دریاچه ایسی - کول^۵). در اینجا با قوم چادر نشین دیگری مصادف شدند بنام سه و پادشاه آنها را شکست دادند و او ناچار شد با قبیله خود به طرف جنوب بگریزد. او با قسمت اعظم قوای خود از طریق معبر کوهستان خطرناکی به کی پین رفت و این ناحیه را تسخیر کرد. این معبر خطرناک راهی بود سنگلاخ که در مرز غربی حکومت کوچک یاچا^۶ قرار داشت و پس از گذشتن از کنار دو دریاچه از حاشیه پرتگاه وحشتناکی بیش از یک کیلومتر و نیم از فراتر از کوه مرتفعی می گذشت و چندان باریک بود که فقط به کمک ریسمان میشد از آن عبور کرد^۷. از این

۱- Tshang - lun ۲ - لانگو باردی ها نیز همین رسم را از همسایگان خود آموختند. ملت ها نیز در دوران کودکی همچون افراد بزرگ از همه چیز به بدیهای دیگران تاسی می جویند. ۳- Nan - shan ۴- Usun ۵- Issyk_kul ۶- Yatscha ۷- Ma_twan_lin به نقل از رموزا (A. Rémusat) در : *Nouveaux mélanges Asiatiques* قسمت اول، صفحه ۲۰۹ - بر طبق اخباری که از هاند های اول بدست ما رسیده است این توصیف حتی با جزئیاتش با خصوصیات آن معبر کوهستانی که چینی ها در سال ۱۷۵۹ در لشکر کشی خود به بدخشان از آن گذشتند تطبیق می کند. (تاریخ عمومی چین *Histoire générale de la Chine* جلد یازدهم، صفحه ۵۷۲ بعد).
و بدین ترتیب دیگر در اینکه این جاده همان است تردیدی نمیتوان کرد. این جاده ایست در نزدیکی دریاچه Jeschil_kul در انتهای غربی Pamir - Alitschur رجوع کنید به :

Turkestan and the countries between the British and the Russian dominions in Asia, mapped on the basis of the surveys made by British and Russian officers up to 1881. Sheet Nr 4.

معبّر می‌بایست از راهی که از ختن به آراخوزیه می‌رود عبور کرد. کی پین دره کابل رود^۱ یا همان کابل است. سه‌ها، راهی را که به اوج^۲ و کاشغر می‌رفت اختیار کردند. در اینجا بنظر می‌آید که قسمت کوچکی از این قبیله به طرف فرغانه علیا پیچیده باشد. بعدها هم در کوهستانهای شمال غربی کاشغر قوم کوچکی بنام کوان-تو^۳، تحت فرمان یکی از شیوخ خود می‌زیسته است. اما اینها فقط پانصد نفر مرد جنگی در اختیار داشته‌اند که دارای اصل و تبار «سه» بوده‌اند، ولی قبیله دیگری نیز که بلافاصله پس از عبور از کوهستان (یعنی در کاراتگین^۴ علیا) در مغرب کاشغر ساکن بودند و نام هیو-زیون^۵ داشتند، نیز از همین خانواده بودند. این‌ها نیز برای خود شاهزاده نشینی ترتیب داده بودند، اما فقط ۴۸۰ مرد جنگی در اختیار داشتند^۶. یو-تشی‌های کبیر بلافاصله در سرزمین «سه»‌ها مستقر شدند، اما از این تصرف چندان برخوردار نگردیدند: کون-مو^۷ یا شاه اوزون‌ها، قومی که در مغرب هیونک-نوها ساکن بود، یو-تشی‌های کبیر را درهم شکست و آنان را مجبور ساخت که باز هم بطرف مغرب کوچ کنند. زمان رانده شدن یو-تشی‌ها را از سرزمین ایسی-کول بدقت می‌توان تعیین کرد. هنگامی که مأمور چینی نزد هیونک-نوها اقامت داشت (۱۳۸-۱۲۹) سرگذشت مؤسس دولت اوزون‌ها را شنید. ماجرا بدینقرار است: این مرد هنگام مرگ‌شن-یوی^۸ قبیله هیونک-نو

- ۱- Kophen (مترجم). ۲- Utsch ۳- Kwan-to ۴- Karategin
 مسکن قومی بنام Karatai واقع در شمال سرزمین سکاها از خجند گرفته تا نزدیکی دریاچه آرال، در طرف راست سیردریا. رجوع شود به دائرةالمعارف پاولی و ویسوا (مترجم).
 ۵- Hiu-siun ۶- من وقایع را عیناً طبق مرجع موجود ذکر کرده‌ام تا بی‌اساس بودن فرضی را که از زمان Deguignes پدید آمده است مبنی بر اینکه قوم «سه» ۳ بار از مقر خود توسط Yue-tshi بیرون رانده شد، روشن کنم. این فرض چیزی جز کوشش بی نتیجه‌ای نیست که دو گزارش را که از آن میان آنکه قدیمتر است Wan وان بزرگ را نام میبرد و آنکه جدیدتر است فقط از سرزمین Usun یاد میکند، با هم تلفیق کنند. ۷- Kun-mo
 ۸- Shen-yu بمعنی خان و سر کرده‌است (مترجم).

به مملکتی دور دست رفت و در آن جا مقیم شد و از آن زمان به بعد از اطاعت شن-یو سر پیچید. اما تنها شن-یوئی که در این زمان در گذشته است لان-شانگ است که در سال ۱۶۰ مرد^۱؛ بدین ترتیب رانده شدن یو-تشی های کبیرا باید در این سال و یا سال بعد دانست. هر گاه مدت توقف او در ایسی-کول کوتاه بوده است آن وقت می توان دریافت که چرا این واقعه از نظر قدیمی ترین وقایع نگار کاملاً مخفی مانده است. بهر حال باید این امر چند سالی طول کشیده باشد، زیرا خبری در دست ماست که حتی پس از تصرف این سرزمین بدست اوزون ها قابل پراکنده^۲ سه و یو-تشی باز در آن جا سکنی داشته اند.

گزارش جدیدتر حاکی است که یو-تشی های کبیر دیگر به مغرب روی آوردند و در آنجا تا-هیا^۳ (یعنی باختر) را متصرف شدند. همچنین از عبارت مأخذ قدیم «آنها از هیونگ-نوها شکست خوردند، از وان بزرگ (منظور فرغانه است) خارج و دور شدند، قوم تا-هیا^۴ را شکست دادند و مطیع خود ساختند و بزودی خیمه و خرگاه شاهانه خود را در شمال رود وای^۵ (منظور آموی دریاست) برافراشتند» بالضروره چنین بر نمی آید که به وان بزرگ حمله شده باشد^۶. گزارش های چینی بیشتر باین نتیجه منجر می شوند که یو-تشی های کبیر باید در همان سال ۱۵۹ مستقیماً به سغد تجاوز کرده باشند، یعنی در دست در زمان جنگ های داخلی که بر اثر آن قدرت از دست او کراتیدس خارج شد. شاید که این تصرف به تدریج شده باشد، زیرا باختر در سال ۱۴۰ هنوز بعنوان دولت مستقل

۱- Sse - ma - tsien در *Nouv. Journ. Asiat.* دوره دوم، صفحه ۴۲۹.

۲- رجوع کنید به، History of the Heung-noo in their relation with China ترجمه از: Tseen - Han - Shoo توسط A. Wylie در مجله،

Journal of the Anthropological Institute جلد سوم، صفحه ۴۲۱. ۳- Ta-hia

۴- Wei ۵ - چه رسد بآنکه آنطور که فرض میشود مدت درازی در آنجا اقامت شده باشد.

در صحنهٔ تاریخ ظاهر می شود. همین که یو-تشی ها در وطن جدید خودشان مستقر شدند، پادشاه چین، چانگ-کین^۱ را بسفارت نزد آنان فرستاد، بدین منظور که شاید آنها را برای بازگشت به موطن مألوف و مقابله با هیونگ-نو ها تحریک کند و هنگامی که قوم اخیر رانده شد، جاده ای برای عبور و مرور کاروانها بگشاید. چانگ-کین بدست هیونگ-نو ها افتاد، اما در سال ۱۲۹ گریخت و به وان بزرگ^۲ آمد و با گذشتن از سرزمین کانگ-کیو^۳ (در اواسط سیر دریا) به یو-تشی ها رسید. ولی این قوم در سرزمینی معمور که کمتر دستخوش مهاجمات غارتگران می شود و مردمی آشتی طلب در آنجا ساکن اند خود را راحت می دید و علتی نمی یافت که به پیشنهاد چینی ها ترتیب اثر بدهد. چانگ-کین بی جهت به تا-هیا رفت و پس از یک سال توقف (۱۲۸-۱۲۷) بادست خالی عازم کشور خودش، ولی در حین مراجعت باز بخت با او یار نبود و برای بار دوم بچنگ هیونگ-نو ها افتاد و تازه در سال ۱۲۶ بخاک چین رسید.

اطلاعات و توصیفات مفید و آموزنده ای که دربارهٔ مردم و سرزمین های مختلف در آثار مورخین چینی بدست ما رسیده است همه از جانب این مرد بوده است.^۴ قبایل وان بزرگ (فرغانه)، تا-هیا (باختر) و آن-سی (پارت) از اقوام مستقر و بزرگ

۱- Tshang - kien ۲- منظور فرغانه است (مترجم). ۳- Khang - kiu

۴- این گزارشها چندان مشخص و گویا است که بکلی جنبه های ضعف و قایع نگاری چینی را که نمیتوانستند مخارج حروف زبانهای بیگانه را درست بزبان چینی برگردانند و به همین جهت در ثبت اسامی اماکن جغرافیائی دچار اشتباهاتی میشدند (این اشتباهات در آن روزگار خیلی شدیدتر از ادوار بعد بود) اصلاح می کند. شباهت بین اسامی در اینجا بیش از آنچه مفید باشد مضر بوده است؛ حتی گاهی شده است که نتایج درست از مقدمات غلط بدست آمده، مثلاً در زبان چینی تا-هیا بمعنای باختر است و چنین تصور کرده اند که این لفظ از دهه ها مشتق شده، اما دهه ها هیچگاه در باختر ساکن نبودند و همچنین Tiau - tschi را که در چین بمعنای ایران است از تاجیک منشعب میدانسته اند.

بشمار بودند. همه این قبیله‌ها از وان بزرگ گرفته تا آن - سی دارای چشمانی فرو - رفته و ریش و سبیلی پرپشت بوده‌اند، به لهجه‌های گوناگون صحبت می‌کرده‌اند، اما تنها خودشان زبان یکدیگر را می‌فهمیده‌اند (ایرانی‌ها به لهجه‌های زبان زند سخن می‌گفته‌اند). آداب و عادات آنها نیز شباهت بسیار به یکدیگر داشته، بزنان احترام بسیار می‌گذاشته‌اند، چندانکه مردم طبع اراده زنش بوده‌است. باردزائس^۱ از مقام آزاد زنان نزد قوم کوشانی^۲ مستقر در باختر زمان خودش سخن می‌گوید. وضع پارتی‌ها کاملاً برعکس این بود، زیرا در مستورنگاه داشتن زنان که از رسوم شرقی است افراط می‌کردند^۳. افراد این سه قبیله همه معامله گرانی زیرک و کارآمد بودند و از راه ساختن ابریشم و رنگ آگاهی داشتند، اما از ذوب فلزات چیزی نمی‌دانستند. پس از آنکه توسط نمایندگان و مأموران چینی باین صنعت آشنا شدند، از چین طلا و نقره تهیه می‌کردند و با آنها اشیاء و آلات مختلف می‌ساختند، اما از طلا سکه نمی‌زدند^۴ و از این جهت از پارتی‌ها عقب بودند. وان بزرگ^۵ که محتمل است همان اوارنوی بطلیموس^۶ و ورثه مذکور در وندیداد باشد، دولتی بود مستقل که جمعیت آن در قرن اول قبل از میلاد مسیح به سیصد هزار تن برآورد شده بود و هفتاد شهر از آن تبعیت می‌کرد. پادشاه (محتمل است یکی از افراد محلی بوده که پس از

۱- Bardesanes مقایسه کنید با مجموعه مورخین ارمنی، گردآورده لانگلو :

- Langlois Coll. des historiens de l'Arménie I, 84 ۲ - یو - تشی‌ها در باختر پنج شاهزاده نشین تأسیس کردند که کوشان Kuschan یا Kwei-shwang یکی از این پنج حکومت بود. بلخ (= باکترا) مرکز این ناحیه بشمار میرفت. رجوع بقرمائید به تاریخ ایران اثر فردیناند یوستی، صفحه ۴۸۹ در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران (مترجم). ۳ - یوستین، کتاب چهل و یکم، قسمت سوم، بند يك و دو. ۴ - رجوع کنید به : Sse_ma_tsien به نقل از متنی که ریتز (Ritter) بدست داده است : کتاب هفتم، قسمت سوم، صفحه ۶۴۲. ۵ - فرغانه (مترجم). ۶ - Ovarnoi او این ناحیه را در گوشه جنوب شرقی باختر می‌پندارد (۶، ۱۱، VI) ولی به کرات سرچشمه‌های سیر دریا و آموی دریا را اشتباهاً بجای یکدیگر گرفته است.

زوال قدرت یونانیان در اینجا به حکومت رسیده) در کوای - شان^۱ که باید همان خجند واقع در مدخل دره فرغانه باشد، سکنی می‌گزید و لشکری بالغ بر شصت هزار مرد جنگی در اختیار داشت که متشکل از نیزه‌داران، تیراندازان و سواران تیرانداز بود.

این مملکت مشهور بود به داشتن اسب اصیلی که از یک اسب تنومند آسمانی مفروض زاده شده بود و بجای عرق، خون از بدنش جاری می‌شد و چینی‌ها برای بدست آوردن آن دوبار به سال ۱۰۴ الی ۱۰۳ و ۱۰۲ الی ۹۸ قبل از میلاد باوان بزرگ وارد جنگ شدند. تا کستانهای این ناحیه نیز شهرت بسزا داشت. چینی‌ها در این بر خوردها دریافتند که از یونجه و انگور می‌توان بخوبی برای اسب نواله تهیه کرد و از آن پس این کار را در چین متداول ساختند. لفظ پو-تان (po - tan) برای انگور، لغتی است عاریتی و کلمه یونانی بوتروس (Botrus) مأخذ و منشأ آن بشمار می‌رود. اگر این مطلب صحیح باشد بنا بر این می‌توان گفت که یونانی‌ها که شهر اسکندریه اسکاته^۲ آنها در فرغانه قرار داشت خودشان کشت تانک را در آن دیار متداول کرده‌اند. در جنوب رود وای (آموی دریا) تا-هیا واقع است. تا-هیا اسم نوع است و در زبان زند معادل آن دهیو^۳ است که بمعنای «کشور» می‌باشد. در کشور، پادشاهی وجود نداشت، اما در هر شهری رئیسی بود و این همان وضعی است که اسکندر با آن مواجه شد و بعدها نیز در قرن هفتم هنگام تسلط ترکها باز همین وضع در آن ناحیه دیده می‌شود. چانگ - کین جمعیت این ناحیه را یک میلیون تخمین می‌زند و می‌گوید که اینها سربازان بدی هستند و در جنگ می‌ترسند (ممکن است که سربازان این ضعف و جبن خود را در هنگام تصرف با ختر بدست یو - تشی‌ها

Kwei - shan - ۱

۲- همان خجند فعلی است. رجوع کنید به جغرافیای

ایران تألیف گایگر، صفحه ۳۹۳ و تاریخ ایران تألیف فردیناند یوستی صفحه ۴۷۸؛ هردو

کتاب در جلد دوم اصول فقه اللغة ایران چاپ شده است (مترجم). ۳- dahvju

که اندکی پیش از آن اتفاق افتاده بود، نشان داده باشند) اما معامله گران و بازرگانان خوبی هستند. پایتخت این ناحیه لان-شی^۱ دارای بازارهای پر-رونقی است. ممکن است منظور او یکی از پایتخت‌هائی باشد که در کنار رود باکتروس^۲ واقع بوده است، زیرا جاده تجاری هند در طول این رودخانه بطرف شمال کشیده شده بود^۳؛ بنابراین یا مراد، بلخ (= باکترا) است و یا طبق اظهار بطليموس شهر اوکراتیدیا که در ساحل چپ آن قرار داشته است. در صورت اخیر ممکن است اسم نوع «هلنس»^۴ از آن مستفاد شود.

یو-تشی‌های بزرگ پس از تا-هیا به آن-سی^۵ که در مغرب آنان و روبروی رود وای قرار داشت رفتند. اینجا کشوری بسیار بزرگ بود که گویا يك هزار لی^۶ طول داشت و یکصد شهر کوچک و بزرگ از این حکومت اطاعت می‌کرد. هنگامی که در سال ۱۰۵ اولین کاروان بازرگانان چینی به آن-سی آمد از مرز شرقی این مملکت تا پایتخت آن که در قرن اول قبل از میلاد مسیح فان-تو^۷ (محتمل است که همان پارثا^۸ باشد) نام داشت، به دوازده شهر که همه دارای حصار بود، برخوردند و بین فاصله دو شهر بزحمت آبادی قطع می‌شد. از این جا می‌توان فهمید که سکنه آن ناحیه چقدر زیاد بوده‌اند که همه در جوار یکدیگر می‌زیسته‌اند (ظاهراً این راه از میان سرزمین پربرکت خراسان می‌گذشته است). بازرگانان آن-سی با عرابه و کشتی به ممالک مجاور تا فاصله يك هزار لی مسافت می‌کردند. در آن-سی، سکه‌های نقره‌ای با نقش شاه رواج داشته و هنگامی که شاه درمی‌گذشته است، تصویر شاه جدید را بجای شاه متوفی می-

۱- Lan-shi ۲- Bactrus فعلا دهاس نامیده میشود. رجوع بفرمائید به:

جغرافیای ایران تألیف گایگر، صفحه ۳۹۲ (مترجم). ۳- پلینیوس در: - *Naturalis*

Historia (68. 52) ۴- Hellenes بمعنی یونانی است (مترجم). ۵- An-si

۶- هزار لی تقریباً مساوی است با ۵۴۰ کیلومتر. ۷- Fan-teu ۸- Parthau

گذاشته‌اند^۱. مردم این ناحیه برای نوشتن کتاب از پوست حیوانات استفاده می‌کرده‌اند و حروف را بصورت افقی می‌نوشته‌اند^۲. هرچند بدون تردید از شرح سکه‌ها برمی‌آید که سخن از پارتی‌ها درمی‌یافت، اما از طرف دیگر نمی‌توان به قوم پارتی که بنا به شهادت مورخین کلاسیک دارای جامعه‌ای طبقاتی بوده و اشراف مغرور و خودخواهی داشته است نسبت داد که اینقدر با فراط پای بند بازرگانی و داد و ستد باشند. اگرما آنچه را قبلاً درباره جنبه‌های عمومی عادات و آداب و سجایای قوم پارتی گفتیم بخاطر بیاوریم می‌بینیم که نه تنها پای بند بودن شدید به تجارت در مورد پارتی‌ها صادق نمی‌کند، حتی از نظر سکه‌ها تضاد شدید و آشکاری با این ادعا وجود دارد؛ توضیح این مطلب بسیار آسان است:

گزارشهای چینی تفاوتی بین فرمانروایان و فرمانبران قائل نیستند و بیشتر، دسته‌آخر را در مد نظر دارند. اما عادات و آداب طبقات فرودست این ناحیه نیز با عادات و رسوم عامه مردم باختر و فرغانه یکسان بوده است. چون سرزمین آن سی تاحدود آموی دریا ادامه داشته بنابراین می‌توان گفت که صحبت از مردم مرو درمی‌انست که در آن زمان گویا به پارتی‌ها تعلق داشته است. يك مأخذ بعدی چینی که به دوره سالهای ۲۴ الی ۲۲۰ بعد از مسیح می‌پردازد^۳ می‌گوید که در

۱- گزارش جدیدتر چینی، یعنی Pan_ku بجای آنچه گفته شد چنین حاکی است که «سکه‌های طلا و نقره با تصویر شاه در يك طرف و نمایاندن شخص دیگری در طرف دیگر است» (Deguignes در مجله: *Mém. de l'Acad.* دوره یست و پنجم، صفحه ۲۷ و بعد)؛ او بدون موقع و بی جهت دفعتاً بیاد سکه‌های پادشاهان کی‌پین افتاده و از این رهگذر بگزارش سه - مات - سین صدمه و زیان رسانیده است و این معنی از توصیفی که او از سلاطین کی‌پین میکند بخوبی حاصل میشود. رجوع کنید به ریتز، جلد هفتم، قسمت سوم، صفحه ۶۷۳.

۲- Pan_ku به نقل از Deguignes در *Mém. de l'Acad.* دوره یست و پنجم، صفحه ۲۸ با گزارش Ma_twan.lin به نقل از رموزا در *Nouveaux mélanges Asiatiques* دوره اول، ۲۱۸ مطابقت دارد؛ متن Sse_ma_sien در *Nouv. Journ. Asiat.* دوره دوم صفحه ۴۲۵ بنظر می‌آید که نادرست و مغلوط باشد. ۳- وقایع دوران هان‌های متأخر به کوشش Deguignes، در تاریخ هونها، جلد اول، صفحه ۹۸ (ترجمه آلمانی) و Ma_twan.lin به نقل از رموزا در *Nouveaux mélanges Asiatiques* دوره اول، صفحه ۲۱۸.

سرحد شرقی مملکت شهر مو-لو^۱ واقع است که آنرا آن-سی صغیر هم می گویند. این نام همان مورو^۲ مذکور در وندیداد و مرو و رود امر و زین است که در زمان یونانی ها به آنتیوخیا (= انطاکیه) موسوم بوده است. آن-سی چیزی جز صورت تحریف شده نام یونانی نیست. ما میدانیم که آنتیوخای سوریه از طرف ایرانی ها اندیو^۳ نامیده می شد. از آن جا این نام به پارتی های فرمانروای آنجا منتقل شده است. در مغرب آن-سی در کرانه دریای مغرب (یعنی دریای خزر) تیاو-چی (ماد) قرار داشت که سرزمینی بود مزرع و دارای سکنه بسیار. ماد، حریم آن-سی بشمار می رفت و بعضی از قسمتهای آن تحت نظر رؤسای کوچک محلی اداره می شد که همه خراجگزار آن-سی بودند. سایر توصیفات و مشخصات این ناحیه آن طور که چانگک-کین اطلاعات گرد آورده خود را تشریح می کند، از قبیل آنکه این ناحیه سرزمینی گرم و مرطوب است و در آن جا برنج کاشته می شود، بیشتر بهمازندان و کیلان مربوط است تا به نواحی داخلی و مرکزی و در این نواحی ساحلی است که اتفاقات سیاسی مشروح رخ میدهد. در حقیقت در آن دیار يك پادشاه كوچك آتروپاتنی فقط حکومت نمی کند، بلکه در جوار او اقلاً يك پادشاه دیلمی نیز فرمان می راند. ما شاهی از چنین موردی در سال ۶۵ قبل از میلاد بدست داریم^۴ و گویا کیل ها و کادوسی ها درست مانند اواخر دوران سلطنت هخامنشیان و اوایل ساسانیان تحت فرمان امرای کوه نشین محلی بوده اند. این نشانه خوبی از استحکام و دوام مملکتی است که مهرداد پایه گذار آن بود. پارتی ها توانستند این نواحی ساحلی را که بزحمت بدان راه می توان یافت مطیع و منقاد سازند و چنین کار مهمی تنها از عهد حکومت های معدود و توانائی در تاریخ ایران برآمده است.

۳ Andiv - حمزة اصفهانی ، جلد اول ،

۲ Mouru - Mo-lu - ۱

صفحه ۵۵ (چاپ Gottwald). ۴- پلوتارخ در شرح حال پومپهئیوس ، قسمت ۳۶ که

elemayon باید نوشته باشد delemayon بجای

لی - کوم^۱ (کرگان = هیرکانیه) در شمال آن - سی واقع بود ، جادوگران این ناحیه و تیاو - چی از شهرت خاصی برخوردار بودند^۲ . از این گزارش چانگ - کین بخوبی و وضوح برمی آید که پارتی ها در آن زمان باز بیشتر به سرزمین موطن خود انکاء داشتند و ساتراپ نشین های سفلی را بدیده «حریم» خود می نگریستند . در قرون بعد چینی ها از ممالک غربی توسط راه های کاروان روی که از کی پین (دره کابل) به او - گهه - شان - لی^۳ (آراخوزیه) کشیده می شد اطلاعاتی بدست آوردند . از این اخبار و اطلاعات برمی آید که اوضاع و احوال بکلی تفاوت کرده بوده است . مطابق این اخبار مرز این دو کشور از طرف غرب تیاو - چی بوده و پادشاه آن فرمانروائی مقتدر است که جنگجویان فراوانی در اختیار دارد . پایتخت آن در حدود یکصد روز مسافت از سرحد شرقی فاصله دارد . از آن - سی فقط بطور ضمنی ذکری بمیان آمده . برای آنکه از او - گهه - شان - لی بدانجا برسیم باید بدو از طرف شمال برویم و بعد بسوی مشرق پیچیم . این خبر کاملاً درست است ، بشرطی که آن - سی را بمعنای وسیع و اصلی آن در نظر بگیریم و فرودستان پارتی در مرکیان (= مرو) و پایتخت آن ها آنتیوخیا را از مرز آن بشماریم ، اما بدون شك تیاو - چی همان مملکت پارت است ، زیرا حکومت پارت در آن هنگام مرکز ثقل خود را به ماد و ممالک غربی منتقل کرده بود . از این جا به احتمال زیاد برمی آید که تیاو - چی اسم نوع باشد . تصور می کنم همان طور که لفظ «کشور» در زبان رسمی هخامنشیان سهم بزرگی بعهده داشت و ما به صورت رایج فرس باستان آن یعنی دهیوش آشنا هستیم در اینجا هم تیاو - چی را بهمان مفهوم استعمال کرده باشند . طبق توصیف چانگ - کین قبایل چادر نشین بقراد ذیل بوده اند : یو - تشی های

۲ - بنظر می آید که لفظ Li - kom خود بهمین معنی

Li - kom - ۱

باشد که گاه باید آنرا به تردست و چشم بند ترجمه کرد و گاه به پیشگو و طالع بین .

۳ - U - ghe - shan - li

بزرگ (درسغد)، کانگ - کیوها^۱ (در کرانه واسط سیر دریا) و سرانجامین - تسائی^۲ (در خوارزم). یو - تشی های بزرگ در دوران خود از یکصد تا دوست هزار تیر انداز بمیدان می آوردند. بعدها تعداد این تیر اندازان را به یکصد هزار تخمین زدند که با تعداد خانوارها مطابقت داشت. درست پس از مهاجرت، خیمه و خرگاه پادشاه آنها در شمال آموی دریا واقع بود، حتی پس از آن که باختر را هم تصرف کردند وضع بر همین منوال بود. اما بعدها بکلی به باختر آمدند و لان - شی را پایتخت خود قرار دادند. اسم کشور یو - تشی های بزرگ، بکلی نام قدیمتری یعنی تا - هیارا از یادها برد. بهنگام تسخیر، این قوم از یک پادشاه فرمان می برد، اما بعد، این سرزمین به پنج شاهزاده نشین تقسیم شد که به هی - هو^۳ موسوم بود بدینقرار: هی - او - می^۴، شوانگ - می^۵، کوا - می^۶، شوانگ - هی - تون^۷ و کلو - فو^۸ که در جنوب غربی آن کشور قرار داشت. چون از قسمت اخیر مراد کابل است، بنابر این می توان گفت که این تقسیم جدیدتر از حمله سکاها به آسیا پس از مرگ فرهاد دوم است. هنگامی که چانگ - کین در این نواحی مسافرت می کرد، قوم کانگ - کیو که از یو - تشی های بزرگ در جنوب و هیونگ - نوها در مشرق درائر وجود یک عده از حکومت های کوچک جدا بود، در طرفین ساحل میانه سیر دریا در ناحیه فرغانه و شمال آن باین سو و آن سو در حرکت بود. اینها هشتاد تا نود هزار تیر انداز به میدان جنگ می آوردند. در شمال غربی آنها ین - تسائی ها در کرانه دریای شمال که ساحل مستحکمی نداشت ساکن بودند و مراد از آن همان دریای آرال است.^۹ اینها همسایه های شمالی آن - سی و (آن طور که از مجموع این گزارش

Hi - eu - mi - ۴ Hi - heu - ۳ Yen - tsai - ۲ Khang - kiu - ۱
۸ - اگر موضع Kau - fu - ۷ Hie - tun - ۶ Shwang - mi - ۵

مربوط به گزارش Sse - ma - tsien در *Nouv. Journ. Asiat.* دوره دوم، ۲۲۴ در مقایسه با ریتر، کتاب هفتم، قسمت سوم، صفحه ۶۲۶ مورد توجه قرار گرفته بود از بسیاری از فرضیات جلوگیری می شد.

بر می آید) همسایه های شرقی لی-کان یا کرگان بوده اند. پس می توان گفت که خوارزم را در تصرف داشته اند. سر بازان این قوم چادر نشین را به ده هزار تیرانداز تخمین میزنند، اما بنظر می آید که این رقم در ثبت تحریف شده باشد. از اخبار و اطلاعاتی که بعدها در سال ۴۴ قبل از مسیح چینی ها بر اثر لشکر کشی به سرزمین کانگ-کیو بدست آوردند می بینیم که وضع بکلی دگرگون شده است. از حکومت های کوچکی که مرزهای شرقی و جنوبی کانگ-کیوها را حفظ می کردند دیگر صحبتی در میان نیست. اینها بلا واسطه همسایه هیونگ-نوها و یو-تشی های بزرگ هستند هر چند که مقر اصلی قوم اخیر در مقام قیاس با گذشته قدری بیشتر بطرف جنوب کشیده شده است. دیگر آنکه همسایه های شمالی آن-سی مانند گذشته ین-تسائی ها نیستند، بلکه کانگ-کیوها هستند. ین-تسائی ها هر چند قومی مقتدر بودند باز از کانگ-کیوها تبعیت میکردند و هنوز حکومت کوچک ین^۱ که در شمال ین-تسائی ها واقع بود به کانگ-کیوها باج می داد و باج این مملکت عبارت بود از پوست موش. این محصول را هم نمی شود در نقطه ای که جنوبی تر از سلسله جبال موخا جار^۲ باشد، جستجو کرد. از آن گذشته تعداد تیراندازان کانگ-کیو به یکصد و بیست هزار افزایش یافته بود یعنی بهمان نسبت که بعداً تعداد جنگجویان یو-تشی های بزرگ کمتر قلمداد میشود. تعداد خانوارهای این قوم نیز به همین اندازه بود و جمعیت اینها را به ششصد هزار تن تخمین میزنند. همانطور که این قوم از نظر آداب و عادات با یو-تشی های بزرگ شباهت داشت از نظر تشکیلات نیز با آن یکسان بود: کانگ-کیوها هم به پنج شاهزاده نشین تقسیم شده بودند، شاهی که بر همه ریاست فائقه داشت امیر سو-هیائی^۳ بود. طبق اظهار سه-ما-تسین^۴ قشلاق او در شهری به همین نام واقع در

۱- Yen ۲- Muchadschar ۳- Su - hiai ۴- رجوع کنید

مشرق وان - بزرگ (یعنی درجائی که اولی-آئای امروزیین قرارداد) واقع بوده و محل ییلاقى او در موضعی بسیار دورتر در مغرب لو-یونی-نی^۱، یعنی به فاصله هفت روز مسافرت با اسب از شهر پی-تین^۲ قرار داشته است. قسمت شرقی کشور اغلب مطیع و منقاد هیونگک - نوها بوده و از پیش تاختن این قوم ترك بخوبی چنین برمیآید که کانگک - کیوها و همچنین قوم زیر دست و مطیع آنها ین-تسائی بازهم بیشتر به طرف مغرب روی آورده اند. چینی ها قوای ین-تسائی ها را حد اقل در این زمان به یکصد هزار کماندار کارداران برآورد می کنند. قوم ین-تسائی در جهت مغرب، یعنی تا تسین بزرگ^۳ (= حکومت رومی ها) پراکنده می شود. اما این موضوع در این زمان تنها در مورد آاُرزی^۴ ها به تمام و کمال صدق می کند. آن قسمت از این قوم که در مغرب می زیست در ناحیه واقع بین تانائیس سفلی و ساحل غربی دریای خزر ساکن بود، اما عشیره اصلی که بنام آاُرزی های علیا موسوم بود در شمال آنها در قسمت کرانه شمالی دریای خزر تا نزدیکی های قسمت سفلی سیر دریا^۵ اقامت داشت و در دوران حکومت فارتاسس^۶ در بسفور (۶۳-۴۷) نه تنها آاُرزی های غربی، بلکه آاُرزی های علیا نیز در نبردهای کشور مجاور دخالت کردند؛ آاُرزی های غربی در آن هنگام دویست هزار سوار بمیدان فرستاده بودند اما گویا تعداد سربازان آاُرزی های علیا از این مقدار هم بیشتر بوده است. چون

Aorser - ۴ Tsin - ۳ Pi-thien - ۲ Lo-yuni-ni - ۱

قوم خانه بدوشی که در فاصله دریای آزوف تا سواحل شمالی و غربی دریای خزر پراکنده بود. این قوم با ارمنستان و ماد تجارت پر رونقی داشت. اینها با شتر مسافرت میکردند و مال التجاره های هندی، ایرانی و بابلی را با پوست نواحی شمالی و فلزات معاوضه می نمودند. دوره اقتدار این قوم در فاصله قرن اول قبل از میلاد تا قرن اول بعد از میلاد مسیح بوده است. رجوع کنید بدائرة المعارف پاولی ویسوا (مترجم). ۵ - استرابون، کتاب یازدهم، قسمت ۵۰۶: بطليموس، کتاب ششم، قسمت چهاردهم، بند دهم.

دولت بسفور از زمان فارسس تحت‌الحمایهٔ رومی‌ها بود بدین‌طریق اطلاع چینی‌ها از بن-تسائی از این‌طرف هم تأیید می‌شود. پس ماحق داریم ادعا کنیم که به‌هویت اصلی صاحبان این دو اسم پی برده‌ایم. طبق منابع جدیدتر چینی^۱ که به قرون اولیهٔ بعد از میلاد مسیح راجع می‌شود، بن-تسائی‌ها بعدها به آ-لان-نا^۲ موسوم شدند و این خود تأیید دیگری است برای اثبات نظر ما، زیرا آ-لان‌ها درست در همان مواضع و مواقف ظاهر می‌شوند که قبلاً آ-آ-رزی‌ها در آن‌جا ساکن قلمداد شده‌اند؛ اسامی جانشین یکدیگر می‌شوند: آ-آ-رزوی‌ها برای آخرین بار در سنهٔ ۴۹ بعد از میلاد مسیح در صحنهٔ تاریخ بعنوان قومی فعال ظاهر می‌شوند^۳. برای اولین بار لوکان^۴ (بین ۶۰-۶۵) از آ-لان‌ها یاد می‌کند. پس از آنکه اسامی مذکور در اخبار چینی از نظر جغرافیائی دارای دقت شد، می‌توان اطلاعات دقیق‌تری از اقوامی بدست آورد که حکومت یونانی - باختری را سرنگون ساخته‌اند. اسامی چهار قبیله‌ای که استرابون در مقام ارتباط باهم یاد می‌کند همه ظاهراً توسط بطلمیوس با استفاده از منبعی که احوال و اوضاع را در بدو شروع حمله تشریح می‌کند ذکر می‌شود: در سرزمین سکاها، ساگاراوک‌ها^۵ خارج از کوه‌های آموی دریا (ارتفاعات طرف راست قسمت سفلی آموی دریا)، در داخل این منطقه، یعنی درخود سغد، پازیک‌ها^۶ و در اواسط سیردریا، یاتی‌ها^۷ و طخاری‌ها^۸. در موضعی دیگر او طخاری‌ها را ملتی بزرگ در باختر می‌نامد و این اظهار باوضع بعدی مالکیت آن حدود و ثغور مطابق است^۹. نام طخارستان در دوران قدیم‌ترین جغرافیون عرب به سرزمینی اطلاق می‌شد که در مشرق بلخ واقع بود و طالقان،

۱- سالنامه‌های هان‌های دوم بنقل از Deguignes در تاریخ هون‌ها، جلد اول، صفحهٔ ۸۴ (ترجمهٔ آلمانی). ۲- A-lan-na ۳- رجوع کنید به سالنامه اثر تاسیتوس، کتاب دوازدهم، صفحات ۱۵ به بعد. ۴- Lucan ۵- Sagarauken ۶- Pasiken ۷- Jatier ۸- Tachorer ۹- VI. ۱۱، ۶ - VI. ۱۲، ۴، ۱۴، ۱۳

اندراب، بدخشان و پنجپیر (پنجشیر) را شامل می‌شد، اما در زمانی قدیمتر از آن قسمت غربی باختر هم از متعلقات آن بود. اوروزیوس^۱ در توصیفی که از جهان می‌کند و در آن به آثار جغرافیائی آگریپا^۲ (متوفی در سال دوازده قبل از میلاد مسیح) و آوکوستوس تکیه دارد، از ساکاراوک‌ها ذکر می‌آورد و موقف آنان را در کنار کوهستان پارتاوا، بین دهه‌ها و پارتی‌ها، یعنی در موضعی که از دره رود اترک چندان دور نیست می‌داند. از طرف دیگر از اینجا آشکار می‌شود که آنها در جوار پارتی‌ها می‌زیسته‌اند و یکی از پارتی‌های مدعی تاج و تخت نزد آنها پناه بسته است. از دو قوم دیگر هیچ اطلاعی ذکر نمی‌شود، جز اینکه پادشاهان طخاری از عشیره آسیائی بوده‌اند^۳؛ دیگر در اینکه طخاری‌ها و یو-تشی‌های بزرگ هر دو قوم واحدی بوده‌اند، شك نمیتوان کرد. اختلاف اسامی را هم بسادگی چنین میتوان توضیح داد که یکی از این دو نام به عامه مردم اطلاق می‌شده و نام دیگر مخصوص طبقه حاکمه بوده است: نظیر این اختلاف اسم طبقات مختلف، نزد قبایل چادر نشین ترک به وفور تمام دیده می‌شود^۴. بنابراین از مجموع گفته‌ها چنین بر می‌آید که آسیائی، آسی‌یی، یاتی^۵ و یو-تشی همه و همه کوششهایی هستند برای ذکر اسم گروهی از طخاری‌ها که حکومت را در دست داشته‌اند و ظاهر چنین است که تلفظ این اسم بسیار مشکل بوده است. در عوض گزارش‌های کلاسیک که دو قوم اصلی را می‌شناسند، یعنی طخاری‌ها را بیشتر در طرف مشرق و ساکاراوک‌ها را بیشتر در طرف مغرب می‌پندارند، گزارش‌های چینی در سرزمین حکومت سابق یونانی‌ها فقط يك قوم را می‌شناسند، یعنی طخاری‌ها را و در جوار آنها در مرز میان

۱- اوروزیوس (Orosius) کتاب اول، قسمت دوم، صفحه ۲۰. ۲- Agrippa

۳- رجوع کنید به: Prologi اثر تروگوس، ۴۲. ۴- کافی است که در اینجا دو اسم متفاوت ترک‌ها و عثمانی‌ها را یادآور شویم. اما نمونه‌ای که از این همه قاطع تر است نام کوشان است. این اسم، نام گروهی است که بعدها در میان یو-تشی‌های بزرگ و حکومت

تنها از پارتی‌ها نام میبرند. حال هرگاه گزارش‌های کلاسیک را آمیخته بدروغ ندانیم دیگر کاری نمیتوانیم کرد جز آنکه بپذیریم قبل از ۱۲۸ یعنی سالی که چانگ-کین در این نواحی بوده يك قسمت از سرزمین دولت یونانیان به تصرف و اشغال ساکاراواک‌ها درآمده و ماساهدی هم بر این مدعا از استرابون^۱ درست داریم و آن اینست که بگفته اوقسمتی از باختر پس از غلبه بر سکاها بدست پارتی‌ها افتاد. از آن گذشته ما میدانیم که این قوم، ساکاراواک‌ها بوده‌اند و ناحیه‌ای که از چنگکشان خارج شده مرو بوده است. یکی از درهم‌های فرهاد دوم دارای عبارت مرکیان^۲ است و این خود سندی است بر صحت این مدعا. نمیتوان پذیرفت که وقایع نگاران دقیق چینی از وجود قوم نام‌آوری همچون ساکاراواک‌ها بی‌خبر مانده باشند. پس تنها ممکن است از مقتدرترین قبیله‌ماوراء جیحون یعنی کانگ-کیوها همسایه‌های شمالی طخاری‌ها صحبت در میان باشد. اینها نیز مانند ساکاراواک‌ها از آن سوی سیردریا^۳ آمده بودند. هم‌ین-تسائی‌ها و هم کانگ-کیوها درازمنه مختلف از طرف جنوب با پارتی‌ها هم مرز شده‌اند. اما کانگ-کیوها درست در عهدی همسایه بوده‌اند که ساکاراواک‌ها شواهدی از آن بدست میدهند. ین-تسائی‌ها قبلا در آثار مورخین کلاسیک تحت عنوان دیگر، یعنی بنام آاُرزی‌ها ظاهر میشوند؛ بالاخره تروگوس (که کمی بعد از سال دوم قبل از میلاد مسیح اثر خود را نوشته است) به عنوان یکی از آخرین وقایع تاریخ سکاها زوال ساکاراواک‌ها را ذکر میکند^۴ و این خبر کاملاً درست است که پس از سال دوم قبل از میلاد که پادشاه کانگ-کیوها گروهی را به چین به سفارت فرستاد^۵، آمد و شد بین هر دو کشور بکلی متروک شد و از کانگ-

۱- کتاب یازدهم، صفحه ۵۱۵. ۲- رجوع کنید به کتاب سکه‌های پارتی اثر پرسی گاردنر، صفحه ۳۳. ۳- رجوع کنید به: Ma - twan - Iin بنقل از رموزا در جلد اول *Nouv. mél. Asiat.* ۲۲۷ و همچنین به نوشته کلاپروت (Klaproth) در *Magasin Asiatique* صفحه ۱۰۶. ۴- رجوع کنید به: *Prologi* اثر تروگوس، ۴۲. ۵- رجوع کنید به: Deguignes در تاریخ هونها ضمن مقدمه، صفحه ۳۴؛ P. Hyacinth بنقل از ریتر، کتاب هفتم، قسمت سوم، صفحه ۶۵۹.

کیوها دیگر در سالنامه‌های چینی ذکر می‌آید، در حالی که نامدتی باز از آ آ رزی‌ها نام برده می‌شود. تصور می‌رود که کنگ - کیواسم قوم نباشد، بلکه نام سرزمین باشد و همانست که در خرده‌اوستا^۱ از آن بنام کانگها^۲ و در شاهنامه فردوسی^۳ کنگ دز یاد شده است. اما پازایی‌ها یا پازیک‌ها سرانجام نمی‌توانند قومی دیگر باشند، مگر آ پازیک‌ها که در تاریخ قدیم پارتی بکرات نام آنها بعنوان قومی که بین چادر نشینان اسم و رسم و شهرت دارند ذکر می‌گردد. ساکاراوک‌ها اینان را مطیع و منقاد ساختند و در لشکر کشی‌های خود آنها را باینسو و آتسو بردند، درست همان‌طور که مغول با عشایر متعدد ترك رفتار کردند. چون جنگ پارتی‌ها و استقرار اینها در مرگیان در پیش بوده است تسخیر باختر باید قاعدتاً مدتی پیش از سال ۱۲۸ انجام شده باشد. خیلی محتمل است که این واقعه با فاصله خیلی کمی بعد از اینکه آخرین امید یونانی‌ها بر باد رفت و اقدامات دمتریوس دوم بجائی منجر نشد، رخ داده باشد. این نتیجه از یک شهادت منفی چانگ - کین که ارزش آن از اطلاعات گرانبهای مثبت او کمتر نیست نیز بر می‌آید و آن چنین است که او هیچ خبر و اطلاعی از تفاوت موجود بین یونانی‌های فرمانروا و اهالی فرمانبردار ایرانی نژاد بدست نمی‌دهد. فاصله زمانی به تنهایی برای توجیه این سکوت کفایت نمی‌کند. ما می‌توانیم از این نکته دلیلی بدست آوریم که عنصر یونانی بطور قابل ملاحظه‌ای روبرو به ضعف رفته بود و همان‌طور که در سایر موارد حکومت‌های یونانی بوضوح می‌بینیم چندان جنبه شرقی بخود گرفته بوده که بهیچوجه توجه ناظر بیگانه را بخود جلب نکرده است.

منابع و مآخذی که برای روشن کردن دوره مقدونی از آنها استفاده می‌توان کرد:

اخبار مربوط به اسکندر به دو طبقه تقسیم می‌شود: منابع رسمی مقدونی

- ۱- اوستا ترجمه اشپگل (Spiegel) جلد سوم، صفحه ۵۱. Kangha - ۲
- ۳- در ترجمه فرانسوی شاهنامه توسط Mohl جلد سوم، صفحه ۲۷۲ یاد شده است.

بخصوص آثار بطليموس و آريستوبول اهل کاساندر^۱ مورد استفاده آريان و (اگر مجموعاً در نظر بگیريم) پلوتارخ بوده است. تاريخ ديگرى هم هست که جنبه رسمى ندارد و يك نفر يونانى بنام کليتارخ^۲ آنرا براى عامه مردم يونان نوشته است. ديودور منتخب صحيح و بدون دخل و تصرفى از اين اثر را بدست مى دهد؛ همين اثر پايه و مأخذ آنارى شد که بعدها کورتیوس، يوستين و حتى بومپهئوس تروکوس از آن سود جسته اند. اما در ضمن آنها نوشته هاى خود را با استفاده از قسمتهائى از آثار طبقه اول وائرى ديگر که با اسکندر آشکارا سر دشمنى دارد و خصوصيات آن مشکوک است و خالى از خلطها و جعل هاى عمدى نيست تکميل کرده اند. از ميان مورخين جديدتر درويزن مطالب خود را با استعانت از مورخين طبقه اول که درموارد نظامى و جغرافيايى قابل استفاده هستند تهيه کرده است. گروت^۳ در وقايع نگارى خود آثار طبقه دوم را هم مورد امان نظر قرار داده و در عمل نيز عليرغم سبک روماتيك آميخته به صنايع لفظى آن و با وجودى که در بسيارى از موارد از زير بار نقد وقايع شانه خالى کرده باز نمى توان از آن چشم پوشيد، زيرا سبق ذهن در تحرير آن دخيل نبوده است. براى تکميل واطلاع بسيارى از مطالب که مورخين رسمى و دولتى آنها را باختصار نوشته و يا مسکوت گذارده اند ميتوان به منابع طبقه دوم رجوع کرد. اين منابع از جهت اظهار نظر هاى سست و غير قابل اعتمادى که در باره اسکندر کرده اند از نظر ما اهميتى ندارند، اما چون حاوى موادى هستند که براى نقد و قضاوت لازم است، از ماخذ ديگر ذيقيمت تر و برترند. وظيفه مورخ در اينجا نيز مانند لغت دان و زبان شناسى است که براى تهيه متن مصحح نويسنده و سخنورى دوفوع نسخه خطى در دست دارد: يکى از آنها خوب است و ديگرى پراز تصحيف

و تغییر. اما این دو نسخه بکلی از یکدیگر مستقل و متمایز هستند. پس باید نخست بکوشد تا نسخه مغلول را تا آنجا که میسر است بصورت اصلی بازگرداند و آنگاه با استفاده از آن و مأخذ قراردادن نسخه نوع اول، متن نویسنده را - در مورد فعلی، تاریخ حقیقی را - ترکیب کند و فراهم آورد.

دیودور، آریان که منتخب آثار او توسط فوتیوس^۱ بدست ما رسیده و پلوتارخ در شرح حال اومنس و دمتریوس که همگی آثار خود را با استفاده از مورخ برجسته هیرونوموس^۲ اهل کاردیا^۳ تهیه کرده اند در باره تاریخ اعقاب بلا فصل اسکندر راهنمای خوبی برای ما هستند. در کنار اینها از تروگوس و یایوستین که مأخذ کم ارزش را بصورتی ناقص مورد استفاده قرار داده است بزرگوار می توان نام برد. از مؤلفین جدید باید پیش از همه درویزن را یاد کرد و پس از او باید گروت را نام برد. او به وقایع، از منظر مقدونیان نمی نگرد و بر طبق طرحی که برای اثر خود تهیه کرده توجه اصلی خود را معطوف وقایع مغرب می کند. برای فاصله زمانی از ۳۰۱ الی ۲۲۰ قبل از میلاد فاقد هر گونه گزارش مربوط بهم از دوران باستان هستیم، زیرا یوستین که ادعا می کند چنین گزارشی را تهیه کرده است در اینجا نیز مانند دوران قبل از آن کاری انجام نداده است.

در تاریخ هلنیسم اثر درویزن اطلاعات و اخبار پراکنده بهتر از هر جای دیگر گردآوری شده و بهم مربوط گردیده است. از سال ۲۲۰ به بعد ما اثر شایسته پولی بیوس را در دست داریم. اوایل این اثر کامل است، اما قسمت اعظم بقیه کتاب بصورت منتخب بدست ما رسیده. از زمان جدید، تاریخ های مفیدی که راجع به نواحی و موضوعات خاص است موجود است، اما از يك تاریخ عمومی و کلی دوران اخیر اقتدار مقدونیان در آسیا حتی بدانطور که تا اندازه ای انتظار آدمی را برآورد، در حال حاضر بهیچ وجه اثری در دست نیست.

۲ = دوره اشکانی

فرهاد دوم^۱ که پس از پدرش مهرداد اول بسال ۱۳۸ قبل از میلاد مسیح بر-
تخت سلطنت پارت جلوس کرد، دنباله اقدامات پدر را گرفت. هم او بود که مرکیان
را از جنگ فاتحان سکائی باختر بیرون کشید و ما سکه‌هایی در دست داریم که
رقم^۲ آنها یاد این لشکر کشی را زنده نگاهداشته است. اما هنوز يك کار باقی
بود و آن این بود که آخرین کوشش سلوکی‌ها را برای تجدید اقتدارشان در
مشرق با ناکامی مواجه سازند. این تلاش سلوکیان یکی از خطرناکترین اقدامات
آنان بشمار می‌رفت و یکی از کارآمدترین سلاطین آن دودمان چنین کاری را وجهه
خود قرار داده بود. آنتیوخوس هفتم توانسته بود به جنگ داخلی سوریه خاتمه
دهد و قدرت سلطنت را بار دیگر استوار سازد، حتی بیت المقدس را تسخیر کند

۱- روی سکه‌ها عنوان رسمی آن چنین است :

Arsaces Theopator Euergetes Epiphanes Philhellen

۲- رقم سکه‌ها بدین قرار است : Margianē, Traxianē (از تراکیسانه معلوم
نشد مراد چه ناحیه‌ای بوده است) و goru kadastrateia... بگمان من لفظ اخیر حاکی
از اسم محل ضرب سکه ولنت « در دشت » است که بصورتی نادرست ضبط شده ؛ رجوع
بفرمائید به سکه‌های پارتی، صفحه ۳۳ اثر پرسی‌گاردنر .

و یهودیان را که بعنوان قومی مستقل شناخته شده بودند، باردیکر چنان باطاعت از خود وادارد و مطیع و منقاد سازد که آنها حتی برای لشکر کشی های او نیز حاضر شدند سرباز بدهند. در سال ۱۳۰ او با لشکریانی به تعداد سیصد هزار تن که از آن میان فقط هشتاد هزار تن مرد جنگی و بقیه از خدمه و عقبه بودند با جنگ پارتی ها رفت. همانطور که در گذشته برای برادرش اتفاق افتاده بود بسیاری از پادشاهان کوچک شرقی بدو پیوستند و اینان همه از شمار آن دسته بودند که یوغ فرمانبرداری پارتیان را خوش نداشتند. در سه نبرد همواره پیروزی با او بود. در نبرد نخستین، سردار پارتی بنام اینداتس^۱ در کنار رود لوکوس^۲ (زاب بزرگ) از آنتیوخوس شکست خورد؛ بابل و پس از آن همدان دروازه های خود را به روی او گشودند. کلیه اقوامی که در آن دوران منکوب و مغلوب پارتیها شده بودند طوق رقیّت آنان را از گردن برداشتند. وضع چنان شد که ناکهان پارتی ها خود را در سرزمین اصلی خود محدود و محصور یافتند. پادشاه سوریه ماد را برای مقرزمستانی خود و لشکریانش تعیین کرد. تعداد زیاد لشکریان، او را ناگزیر ساخت که آنانرا در فضای وسیعی پراکنده سازد. هنگامی که برف ها رو به آب شدن میرفت، فرهاد دوم سفیری نزد آنتیوخوس فرستاد تا بداند تحت چه شرایطی به عقد قرارداد صلح توفیق خواهد یافت: او آزادی برادرش دمتریوس، خارج شدن از کلیه ممالک و سرزمین های تسخیر شده را خواست و برای آنکه سرزمین اصلی پارت در اختیار آنان بماند تقاضای پرداخت باج کرد. پیش از آنکه پادشاه پارت این پیشنهادها را بپذیرد ب فکر افتاد که بار دیگر در جنگ بخت خود را بیازماید، اما او یکی از تقاضاهای آنتیوخوس را بنحوی پذیرفت و انجام داد که بی شک آنتیوخوس بدان صورت موافق نبود؛ او دمتریوس را آزاد کرد و به سوریه

فرستاد تا از این رهگذر در غیاب آنتیوخوس دشمنی برای او ایجاد کرده باشد؛ بی‌بند و باری سپاهیان سوری بضرر آنتیوخوس تمام شد. رفتار غرورآمیز و گستاخانه سربازان با میزبانان خود و اقدام به سر بازگیری در شهرها باعث خشم بسیار اهالی گردید. مادی‌ها بار دیگر درخفا با پارتی‌ها رابطه برقرار کردند و در روز معینی تمام واحدهای لشکریان سوری که در شهرهای مختلف متفرق بودند مورد هجوم قرار گرفت. آنتیوخوس در حالی که برای رساندن کمک به نزدیک‌ترین واحد خود میرفت با پادشاه پارتی مصادف شد که با یک نیروی متفوق صد و بیست هزار نفری بسوی او می‌آمد. برخلاف رأی صاحب‌منصبان لشکری که می‌گفتند باید سرعت به ناحیه نزدیک کوهستانی عقب نشست و از برخورد با نیروی سوارحریف برحذر بود، او درمقامی که لشکریان او درست قدرت عمل و حرکت نداشتند^۱ دست بجنگ زد. فقط مقدار اندکی از سوریان که از فرط خور و خواب و تن‌آسائی^۲ خوی جنگاوری و پرخاشجوئی را از دست داده بودند، از سرمشق شایسته‌ای که پادشاه بآنان داد پیروی کردند. سردار او بنام آتنه ثوس^۳ (همان کسی که قسمت اعظم گناه بی‌بند و باری و ستمگری سربازان را بگردن داشت) قبل از همه از میدان گریخت و تمام لشکر نیز بزودی فرار را برقرار ترجیح داد. نبرد باشکست‌تام و تمام لشکریان آنتیوخوس پایان یافت. آنتیوخوس نیز درحالی که مجروح بود خود را از معرکه نجات داد و برای آنکه زنده بدست خصم نیفتد خود را از صخره‌ای بزیر انداخت. این فاجعه که برای همیشه خیال دولت پارتی را از طرف سوریه راحت کرد، در حدود فوریه ۱۲۹ قبل از میلاد، رخ

۱ - Loco angusto « موضعی تنگ ». رجوع کنید به: Porphyrius بنقل از

اوزیوس در *Chronica Armenorum* جلد اول، صفحه ۳۵۰ (چاپ Aucher).

۲ - کار خودخواهی سربازان تا بدانجا کشید که بچکه‌های خود میخهای زر و سیم زدند.

۳ - Athenaeus

داد^۱. فرهاد دوم فرمان داد تا جسد آنتیوخوس را با احترام تمام دفن کنند و بعدها آنرا در تابوتی سیمین به سوریه فرستاد و با خانواده آنتیوخوس که بدست او افتاده بود رفتاری شاهانه کرد: یکی از دو دختر او را بزنی گرفت و فرزند ارشد او سلوکوس را به سوریه فرستاد تا برمسند شاهی بنشیند و با اجرای مقاصد آنتی او در این دیار مساعدت کند، زیرا فرمانی که او بلافاصله پس از پیروزی بر آنتیوخوس صادر کرد تا دمتریوس آزاد شده را دوباره دربند کنند و بحضورش بیاورند قدری دیر بمقصد رسیده بود. خطری که از جانب مشرق متوجه او بود باعث شد که توجه پادشاه از اوضاع و احوال غربی منحرف شود. او بهنگام اضطراب رضایت خاطر سکاها^۲ را جلب کرده بود که از او در مقابل آنتیوخوس حمایت کنند. اما چون آنها پس از اختتام امر رسیدند پادشاه از پرداختن مزدی که تعهد کرده بود سر باز زد. نتیجه اش این شد که این قوم شروع به ویران کردن سرزمین پارت نمود. فرهاد دوم قبل از آنکه برای سرکوب این قوم برود یکی از اهالی گرگان را بنام او هه مروس^۳ که گوشه خاطرش باو تعلق داشت^۴ بجانشینی خود تعیین کرد و این شخص با شهرهائی که در جنگ اخیر با آنتیوخوس همداستان شده بودند بشدت هر چه تمامتر رفتار کرد. با اهالی مسنه جنگ کرد و ساکنان بابل

۱- این نتیجه از آنجا حاصل میشود که لیویوس و همچنین اوروزیوس در کتاب پنجم، قسمت دهم، صفحه ۳۱۰ و Obsequens در قسمت بیست و هشتم کتاب *De Prodigien* بما می آموزند که لشکر کشی در سال کنسولی ۱۳۰ واقع شده و اینکه آنتیوخوس در سال ۱۳۸ پادشاهی رسید و ۹ سال حکومت کرد با این خبر مطابقت دارد. اطلاعات المپاد که از طرف Porphyrius ذکر شده از محاسبه سالهای سلطنت بدست آمده است و دارای چنان اهمیتی نیست که معمولاً تصور میشود. ۲- چون یوستین در کتاب ۴۲، قسمت دوم، بند اول و دوم طخاریها را بوضوح از این دسته جدا کرده است پس باید گفت که اینها ناگزیر ساگارا و اوکا بوده اند. ۳- Euhemerus ۴- در وندیداد از ساده بازی بعنوان یکی از معاصی کبیره یاد شده است (جلد اول، ۶۴ ترجمه اشپیکل).

وسلو کیه را بشدیدترین وجهی گوشمال داد، جنگ با سکاها بخوبی و خوشی پایان یافت. اینان سراسر ناحیه پارت را به آب بستند و تائین النهرین تاختند و هر چه را سر راهشان بود خراب و با خاک یکسان کردند، چنان کاری که از پانصد سال قبل از آن سابقه نداشت. در نبرد حیاتی، سربازان سابق آنتیوخوس که فرهاد آنها را بخدمت پذیرفته و بعد با آنها بنای بدرفتاری و درشتخوئی را گذارده بود به سکاها پیوستند؛ لشکریان پارتی بکلی شکست خورده معدوم شدند و خود فرهاد نیز در نبرد کشته شد. این اتفاق نمی تواند قبل از سال ۱۲۸ رخ داده باشد، اما بیشتر احتمال دارد که قدری پس از آن حادث شده باشد^۱.

پس از فرهاد، اردوان^۲ اول پسر سوم فریپاتیوس^۳ که مردی سالخورده بود به سلطنت رسید. مآخذ اصلی که ما در دست داریم چنین میگویند که سکاها به فتح خود خرسند شدند و پس از ویران کردن ناحیه پارت به وطن خود باز گشتند. اما بسیاری از حقایق حاکی از آنست که امور بدین سادگی ها هم که بنظر میرسد برقرار نشده است. نخست آنکه جانشین فرهاد و ازگون بخت ناگزیر از پرداخت باج به سکاها بود؛ دیگر آنکه گویا قسمت جنوبی زرنگ بطور مداوم در اشغال اقوام سکائی باقی بوده و نامی را که امروز بر خود دارد، یعنی سکستان یا سیستان از آنها گرفته است. این ناحیه از طرف ایزیدور خارا کسی که در حدود میلاد مسیح اثر خود را نوشته، بهمین صورت نامیده شده و معلوم است که این ناحیه مدت ها قبل از آن تحت اشغال این قوم بوده است. ما سراجام از سکه ها به وجود شاهان مختلف اشکانی پی میبریم که فقط معارضین اردوان اول و پسرش مهر داد دوم بوده اند و القاب

۱- Joannes Antiochenus قطعه شصت و ششم، فقره دوم به نقل از مولر، کتاب چهارم،

۵۶۱. ۲- هنگامی که تابوت محتوی استخوانهای آنتیوخوس بسوریه فرستاده شد هنوز اسکندر دوم (یوستین، کتاب سی و نهم، قسمت اول، بند ششم) پادشاهی میکرد؛ اما باید دانست که این پادشاه تازه در سال ۱۲۸ بسلطنت رسید.

۳- Phriapatius

۴- یوآنس آنتیوخنوس، قطعه شصت و ششم، فقره دوم.

مظنطن این شاهان ممکن است بر اثر پیروزیهای پراکنده‌ای که در اینجا و آنجا بر سگزیان (= سکاها) غاصب و ستمگر بدست آورده‌اند پدید آمده باشد، اما بهر حال چنین القابی با وضع رقت‌بار مملکت در آن اوان تضاد فاحش دارد. یکی از آنها که جوانك بیست ساله‌ایست خود را اشك نیکه فوروس^۱ میخواند، دیگری یعنی اشك اور که تس دیکائوس فیل‌هلن^۲ بخود باردیگر لقب «شاه‌شاهان» میدهد. از زمان مهرداد اول هیچ فرد دیگر چنین عنوانی را اختیار نکرده بود و چون در بین همه پارتی‌ها وی برای نخستین بار به تبعیت از هلیو کلس خود را «عادل» نامیده‌است پس شاید بتوان فرض کرد که او به همراه سگزیان از حدود و ثغوری که تحت تسلط هلیو کلس بوده بدین نواحی آمده باشد. گویا اهالی سلوکیه که از ظلم و تعدی او به مروس بجان آمده بودند با استفاده از موقع برضد اوقیام کردند و پس از آنکه او را بچنگ آوردند چندان شکنجه دادند که زیر شکنجه مرد. گروهی به سفارت نزد پادشاه پارتی رفتند و از او خواستند که آنها را عفو کند و کاری را که شده است نادیده گیرد. اما اردوان تهدید کرد که چشم همه اهالی سلوکیه را بیرون خواهد آورد. ولی مرگ پادشاه مانع عملی شدن این تهدید گردید: او در جنگ با طخاری‌ها از ناحیه بازو زخمی شد و بر اثر همان زخم پس از مدت کوتاهی سلطنت مرد.

پسر و جانشین او بنام مهرداد (دوم) کبیر^۳ بار دیگر مجدود عظمت مملکت را احیاء کرد. تاریخ جلوس او را به تخت سلطنت تقریباً از آنجا می‌توان تعیین کرد

۱- Arsaces Nikephoros ابدأ دلیلی در دست نداریم که این شخص را اوهمروس

بدانیم (نیکه فوروس بمعنای پیروزمند است) (مترجم). ۲- Arsaces Euergetes Dikaos Philhellen بررسی گاردنر در صفحه ۳۰ و ۳۱ بحق انتساب این سکه‌ها را بمهرداد اول مورد تردید قرار میدهد و تصور میکند پس از مرگ او این سکه‌ها توسط دسته دیگری که بروی کار آمده ضرب شده باشد. ۳- روی سکه‌ها اشك تئوس اور که تس‌اپی فانس فیل‌هلن:

که بروی یکی از سکه‌های پادشاه معارض او، یعنی اشک نیکه فوروس تاریخ ۱۲۳ قبل از مسیح دیده شده است. آنگاه که از گزارش مختصر دوران حکومت وی بر می‌آید او با شجاعت تمام با همسایگان خود جنگ‌های متعددی کرد و بسیاری از قبایل را به حکومت پارت منضم ساخت، با سگزیان نیز چندین بار با موفقیت تمام روبرو شد و انتقام شک و سرشکستگی نیای خود را گرفت. گویا هدف او استرداد نواحی ازدست رفته بوده است. در مشرق وضع حکومت تغییری نکرده بود؛ این عقیده را که چون نام‌های پارتی بین فرمانروایان قوم هندو سکائی در دره کوفن^۱ رواج داشته پس مهرداد دوم آن نواحی را تسخیر کرده بود، از آنجا می‌توان رد کرد که از او - کهه - شان - لی^۲ (قندهار) که با فاصله زیاد در مغرب آن ناحیه قرار گرفته در اخبار و گزارش‌های چینی مربوط به او اسط قرن اول قبل از مسیح بعنوان حکومتی مستقل یاد می‌شود. اما به اقرب احتمال می‌توان گفت مهرداد همان کسی است که اگر هم بین النهرین را فتح نکرده باشد، بطور حتم رود فرات را بعنوان سرحد قطعی غربی مملکت تعیین نموده است. مقارن اواخر دوران حکومت او مملکت چنان مقتدر شده بود که مهرداد توانست در امور ارمنستان بزرگ دخالت کند. در یکی از جنگ‌های اولیه شاه ارمنستان ناگزیر شده بود فرزند خود تیگران دوم را به پارتی‌ها بعنوان گروگان بدهد. بعدها شاه پارتی از وجود این شخص برای مقابله با شاه ارمنستان آرتوازد^۳ (محتمل است که برادر تیگران باشد) استفاده کرد و در سال ۹۴ قبل از مسیح او را بر تخت سلطنت پدرانیش نشاند. شاه جدید برای جبران این کمک قرار شد که هفتاد دره از ارمنستان را به پارتی‌ها واگذار کند. مهرداد دوم از سلسله اشکانیان نخستین کسی بود که به برقراری روابط با روم اقدام

کرد. هنگامی که سولا^۱ در سال ۹۴ قبل از میلاد مسیح بعنوان فرمانروای کیلیکیه^۲ به کاپادوکیه آمد مهرداد سفیری نزد او فرستاد تا بلکه با رومیان قرارداد مودت و اتحاد منعقد سازد. در ملاقاتی که در کنار رود فرات در حضور پادشاه کاپادوکیه، آریوبرزن^۳ رخ داد سولا با غرور بسیار رفتار کرد، اما سفیر که نتوانسته بود احترام پادشاه بزرگ را چنان که در خور اوست نگاهدارد بمحض بازگشت بسزای سهل انگاری خود رسید و کشته شد. محتمل است که مهرداد با کسب داشتن این سفیر می خواسته است از نظر تحقیق مقاصدی که برای سوریه در سر داشته از وضع و نیت رومیان اطلاع حاصل کند. زیرا درست در همین زمان پارتی ها باملکه لائودیسه که در کوماگنه^۴ (کماژن) یا یکی از نواحی مجاور آن حکومت می کرد^۵ در حال جنگ بودند. پسر عموی ملکه، یعنی آنتیوخوس دهم نیز از او حمایت می کرد، اما در جنگ با پارتیان کشته شد، پس از سالهای معدود هنگامی که دمتریوس سوم که در دمشق حکومت می کرد برادرش فیلیپ را در بر^۶ محاصره کرد، استراتون متحد او که در بر^۷ ستمگریها

۱- Sulla ۲- Cilicien ۳- Ariobarzanes ۴- Kommagene این سرزمین در شمالی ترین نقطه سوریه واقع بوده. ۵- فلاویوس (Josephus Flavius) در *Archeologia Judaica* جلد سیزدهم، فصل سیزدهم، بند چهارم. در عوض نسخه معتبر لیدن (cod Lugd. Bat.) زیاد می نویسد: *tē tōn Galikēnōn basilissē*. متن پیش پا افتاده تر، از او بعنوان ملکه Gilead یاد می کند. تردیدی نداریم که مراد از او لائودیسه تئافیلادلفوس: (Laodice Thea Philadelphos) دختر آنتیوخوس هشتم پادشاه سوریه است. موم زن (Mommsen) در اخبار انجمن باستان شناسی آتن، جلد اول، صفحه ۳۲ (*Mittheilungen des archaeol. Instituts in Wien*) او را جدۀ اعلای پادشاهان بعدی کوماگنه (Kommagene) می شمارد. اما من شخصاً جسارت اصلاح این لفظ را ندارم. بلکه حدس می زنم مراد یکی از نواحی مجاور آن دیار و مثلاً Kallinikēnōn باشد. ۶- Berōa نام قدیمی حلب است. رجوع شود به دائرة المعارف پاولی و ویسوا (مترجم).

می کرد امیری از امرای عرب بنام عزیز و مهرداد سیناسس^۱ فرماندار پارتی بین-النهرین را بکمک خواست. اینها با قوایی متفوق سر رسیدند و شهر را از قید محاصره آزاد کردند و دمتریوس را با کلیه سپاهیانش مجبور به تسلیم ساختند (سال ۸۸). فرماندار پارتی او را به خدمت مهرداد فرستاد و او تاهنگام مرگ در دربار مهرداد ماند. این سومین نفر از دودمان سلوکی بود که بر او این ماجرا می رفت، زیرا سلوکوس، دایی او نیز هنگامی که در سوریه نتوانست دیگر در برابر دمتریوس دوم مقاومت کند، در سال ۱۲۸ به دربار فرهاد دوم بازگشت. بنظر چنین می آید که مهرداد بزرگ بلافاصله پس از این واقعه وفات کرده باشد. ما بهیچ وجه محق نیستیم در باره حکومت پرافتخار او بیش از اندازه غلو کنیم. زیرا ضعف و زوالی که ناگهان در کار حکومت روی داد ناگزیر از دوران حکومت او آغاز شده بود.

اردوان دوم^۲ پس از او به سلطنت رسید. بعد از اردوان یک نفر غیر پارتی

۱- Mithridates Sinaces ۲- قسمت ذیل از کتاب چهل و یکم اثر تروگوس

بنام *Prologi*:

Successores deinde eius Artabanus et Tigranes cognomine Deus a quo subacta est Media et Mesopotamia; dictusque in excessu Arabiae situs بر اثر حدس وایان Vaillant (که مورد قبول عموم واقع شده، ولی با همه مدارک خط شناسی و تاریخی مخالف است) به مهرداد اول پادشاه پارتی نسبت داده میشود، ولی در واقع به تیرگران مشهور مربوط است و تمام مطالبی هم که در این موضع گفته شده در مورد او صدق می کند. اما این مطالب نمیتواند در کتاب چهل و یکم ذکر شده باشد، بلکه جای درست آن کتاب چهل و دوم *prologi* میباشد. او بعد از کلمات: *Orgines Armeniorum et situs* این جمله را در حاشیه کتاب یادداشت کرده که بعد آنرا سهواً بموضعی نادرست انتقال داده اند. اردوان جانشین مهرداد دوم بوده. سکه های اشک او رگه تس ایی فانس فیل هن را که تصویر آن سر و وضعی آشفته و مغشوش دارد و فاز آنهم از جنس پستی است باید متعلق باودانست. پرسى گاردنر (صفحه ۳۸) این سکه ها را یا از زمره سکه هایی میداند که مهرداد بعدها در دوره پریشانی و گرفتاری ضرب زده است و یا آنها را متعلق به یکی از خاصین می شمارد.

بنام تیگران از ارمنستان بخود لقب شاهنشاه داد و چنان قدرت پارتی‌ها را ضعیف کرد که از این نظر هیچ کس دیگر بیای او نرسید. هنگامی که او بسال ۸۶ در يك قسمت از سوریه بعنوان پادشاه پذیرفته شد، مردم در این انتخاب خود باز بقایای اتحاد او را با پارتی‌ها در نظر گرفته بودند^۱، اما دیری نپائید که در اثر جنگهای داخلی و نبرد باملل مجاور چنان کار پارتی‌ها به ضعف گرائید که دیگر قدرت برابری با ارمنیان را نداشتند^۲.

ما تنها در باره آخرین پرده این دوران ضعف و پریشانی اطلاعات ناقصی در دست داریم. بسال ۷۷ اشك سیناتروسس^۳ در هشتاد سالگی از سرزمین ساکارا و کها بازگشت تا بر تخت سلطنت بنشیند. مدت سلطنت او هفت سال بود؛ اما نمی‌توان سهولت پذیرفت که این مورد تنها مورد غصب حکومت در آن دوره بوده است. سکوت سکه‌ها در این زمینه عکس این مطلب را ثابت نمی‌کند، بلکه بیشتر حاکی است که در آن دوران چنان وضع فلاکت باری حکمفرما بوده که کسی به سکه عنایتی نداشته است. از مطالعات سکه شناسی پارتی بموارد دیگری نیز بر می‌خوریم که این موضوع را تأیید می‌کند. تیگران ماد را تصرف کرد، ولی باید در نظر داشت که اسلاف تیگران ناحیه ماد را قبلاً به آتروپاتن^۴ محدود کرده بودند، اما او به این اکتفا نکرد و به ناحیه ماد بزرگ که از مستملکات پارتی‌ها بود تاخت و کاخ آدراپانان^۵ را که مقر پارتی‌های مقیم باتانا (اکباتان، همدان) بود و در ده کیلومتری مغرب شهر اخیر قرار داشت^۶ ویران کرد. از پارتی‌های مقیم همدان مراد آن شاخه‌ای از خاندان اشکانیان است که این

۱- یوستین، کتاب چهارم، قسمت اول، بند سوم. ۲- پلوتارخ در شرح حال

لوکولوس، قسمت سی و ششم. ۳- Arsacide Sinatruces بروی سکه‌ها:

Arsaces Autokrator Philopator Epiphanes Philhellen

۴- در حدود آذربایجان (مترجم). ۵- Adrapanan ۶- ایزیدور خارا کسی،

قسمت ششم بنقل از مولر در: *Geographi Graeci minores* جلد اول، ۲۵۰.

شهر را مقر خود قرار داده بود. مهرداد اول هنوز در گرگان اقامت داشت، اما فرهاد دوم در ماد^۱ مقیم شد و تا زمان مهرداد سوم مقر حکومت در همین مقام باقی ماند. هفتاد دره‌ای که تیگران ناگزیر شد به پاس کمک و مساعدت باشکانیان واگذار بار دیگر از چنگ آنان خارج گشت. در ناحیه نینوا و اربلا نیز تیگران خرابی‌هایی بیارآورد و مملکت آدیابن را که تا آن زمان تحت الحمايه پارتی‌ها بود و همچنین بین النهرین را با قلعه مستحکم نصیبین متصرف شد. آخرین جنگ از این سلسله جنگ‌ها را تیگران با سیناتروس^۲ کرد. محتمل است که این جنگ تا سال ۷۳ که مهرداد اوپاتور^۳ از شهر پونتوس^۴ بدون اخذ نتیجه از هر دو پادشاه استمداد کرد، ادامه داشته است^۵.

طبق گزارش دوتن از مورخین، سومین جنگ مهرداد^۶، فرهاد سوم پسر سیناتروس کمی قبل از ورود پومپه‌ئیوس و طبق اظهار يك مورخ دیگر^۷ اندکی قبل از ورود لوکولوس در سال ۷۰ جانشین او شد؛ تاریخ اخیر ارجح است، زیرا از طرف يك مورخ بیطرف دیگر^۸ نیز تأیید میشود. پادشاه جدید^۹ نیز در قبال تقاضای کمک که از جانب تیگران و مهرداد متحداً در سال ۶۹ از او شد، بی اعتنا

۱- این نتیجه از منتخب کتاب دیودور که توسط Vales انتخاب شده است، بدست می

آید (صفحه ۶۰۳). ۲- Sallust در *Historia* جلد چهارم، قسمت ۱۹.

۳- Mithridates Eupator ۴- صورت مشرقی این لفظ بنطقیس است (مترجم).

۵- (Memnon) بنقل از codex نوشته Phōtius (۲۲۴) صفحه b ۲۳۴ چاپ Bekker.

۶- Appian در شرح حال مهرداد قسمت ۱۰۴ و کاسیوس دیو، کتاب ۳۶، قسمت ۴۵.

۷- ممن در همان مرجع، صفحه ۲۳۹ a (۱۳)، چاپ Bekker ۸- Phlegon.

۹- فرهاد سوم، شاهنشاه، اشک دیکائیوس ابی فانس تئوس اوپاتور نیل‌هان:

Arsaces Dikaïos Epiphanes Theos Eupator Philhellen که سکه‌های او را پرسی گاردنر در صفحه ۳۹ بهمهرداد سوم منسوب میدارد؛ اما دلایل او در قبال شواهد روشن از قبیل آنکه فرهاد لقب شاهنشاه (پلوتارخ در شرح حال پومپه‌ئیوس، قسمت ۳۸؛ کاسیوس دیو در کتاب سی و هفتم، قسمت ششم) و عنوان تئوس (فلگون در اثر مذکور در فوق) را پذیرفته بوده است اهمیتی ندارد.

مائد، هر چند که از طرف ارمنستان بازای نبرد با روم، بین النهرین، آدیابن و دره‌های بزرگ، یعنی تمام قسمت‌هایی که از جنگ پارتی‌ها خارج شده بود، بازبدها و اگذار می‌شد. از این گذشته هنگامی که لوکولوس پس از اطلاع از این وضع واسطه‌ای بنزد او فرستاد، از فرط نفرتی که نسبت به تیگران در دل احساس می‌کرد با رومیان قرارداد اتحادی بست. اما هنگامی که سستیلیوس^۱ یکی از متخصصین مهم جنگ برای اعلام رسمیت اتحاد فی‌مابین بنزد او آمد و شاه دریافت که کارسفر بیشتر جنبه جاسوسی و خبرگیری دارد تا سفارت، قدری از کرده خود پشیمان شد. سرانجام صلاح کار را این دید که در این معرکه بی‌طرفی اختیار کند. اما یومپه‌ئیوس قبل از وارد شدن به صحنه جنگ با فرهاد سوم با همان شرایط که پادشاهان متحد با او پیشنهاد کرده بودند قرارداد اتحادی بست و او را به حمله به ارمنستان تشویق و تحریص کرد. در این اوان فرصت از هر جهت برای اقدام مناسب مینمود، زیرا تیگران کهتر، یعنی فرزند و شریک سلطنت تیگران مهتر با پدر، کارش به مجادله کشید و نزد پارتی‌ها گریخت. فرهاد او را پذیرفت و یکی از دختران خود را با و بزی داد و بسر کردگی او در سال ۶۶ به ارمنستان لشکر کشید. تیگران کهنسال به کوهستان گریخت، پارتی‌ها تا آرتاکساتا^۲ پیش ناخندند و به محاصره شهر آغاز کردند؛ اما چون این کار بدر از او کشید، فرهاد به موطن خود بازگشت و قسمتی از لشکر یانش را با اختیار تیگران کهتر گذاشت. ولی این جوان بتنهائی از عهده پدر بر نیامد، بکلی از او شکست خورد و بنزد یومپه‌ئیوس که در صدد لشکر کشی به ارمنستان بود گریخت. اما تیگران مهتر از این پس با یومپه‌ئیوس از در التماس و زاری درآمد و بر خلاف انتظار از او برای مصالحه شرایط مساعدی دریافت داشت، یومپه‌ئیوس نیز پسر را به پدر تسلیم کرد، تیگران کهتر به بهانه‌ای بسیار ناچیز به بند کشیده

شد. فرهاد که در این اثنا متصرفات قدیمی پارتی را که از طرف رومیان باو وعده شده بود اشغال کرده و به کردونه^۱ تاخته بود، نماینده نزد پومپهئوس فرستاد تا از داماد خود شفاعت کند (سال ۶۵). اما چون پومپهئوس دیگر به اتحاد با پارتی ها احتیاجی احساس نمیکرد، از پذیرفتن این تقاضا خودداری ورزید و در عوض خواست که کردونه بعنوان ناحیه ای که متعلق به تیگران است فوراً از جانب فرهاد تخلیه گردد. اما چون نمایندگان از خود اختیاری نداشتند شرحی در این زمینه به شاه نوشت، ولی منتظر رسیدن پاسخ ننشست، بلکه بلافاصله پارتی ها را بوسیله افرانیوس^۲ از کردونه بیرون کرد و آن ناحیه را به تیگران داد. پارتی ها در این ماجرا دست به اسلحه نبردند، اما طبق خبری که در دست است تا حدود اربلی تیس مورد تعقیب قرار گرفتند^۳. بلافاصله پس از آن، یکی از ایردستان پومپهئوس با گذشتن از بین النهرین رهسپار سوریه شد، هر چند بین النهرین طبق قرار داد بوضوح تمام از مستملکات حکومت پارتی شمرده شده بود. در نامه پومپهئوس از عنوان «شاهنشاه» که قبلاً از طرف او برای فرهاد برسمیت شناخته شده بود اثری نیست. بدون تردید این کار بدان دلیل بوده که پومپهئوس از تیگران که ادعا داشت شاهنشاه منحصر بفرد است و شاید هم اسلاف ناتوان و ضعیف فرهاد او را واقعاً بدین عنوان شناخته بوده اند، ملاحظه کرده است. ما سه تن از چهار تن پادشاهی را که در اثر خدماتشان از طرف جهانیان محقق برای احراز این لقب غرورآمیز قلمداد شده اند میشناسیم:

- ۱ - Korduene نام دیگر آن، بیت کردو (Beth - Kardu) است که امروز بدان جزیره ابن عمر گویند و نواحی مجاور آن در ساحل چپ رود دجله (مترجم). ۲ - Afranius
- ۳ - در گزارش اوروزیوس کتاب ششم، قسمت چهارم، صفحه ۳۸۰ این عملیات تبدیل به لشکر کشی شده است که طبق آن باید از قرار پومپهئوس به موضعی که پنجاه روز تاهمدان، پایتخت حکومت اشکانی فاصله داشته رسیده باشد. آنطور که از ارتباط بین وقایع برمی آید چنین خبری معلول گزارش تملق آمیز یکی از مورخین قدیم نیست، بلکه از آنجا ناشی شده که اوروزیوس حوادث را باهم مخلوط کرده است.

اینها عبارتند از: پادشاهان آتروپاتن (آذربایجان)، آدیابن و کردونه. پادشاه چهارم قاعدتاً میبایست پادشاه اورهونه^۱ (=الرها) باشد و اینها همه سرزمینهای بودند که تا این زمان از تحت الحمایه های دولت پارت بشمار میرفتند. هنگامی که فرهاد تمام نواحی ازدست رفته و بخصوص این ممالک کوچک را بار دیگر بحکومت پارتی بازگرداند، چنانکه سکه های او حاکی است لقب شاهنشاه را که قبل از وی مختص مهرداد اول بود پذیرفت، زیرا دیگر تیگران حق استفاده از آنرا ازدست داده بود. باوجود پرخاشجویی رومیان فرهاد دربدو امر بدین اکتفا کرد که نامه ای به پومپهئیوس بنویسد و از او توسط سفرای خود بخواهد که به معاهده فیما بین احترام بگذارد و مرز فرات را که در قرارداد ذکر شده برسمیت بشناسد، اما باز جواب سر بالا شنید.

بهر حال در بهار سال ۶۴ هنگامی که پومپهئیوس در سوریه بود، او بار دیگر به جنگ تیگران رفت^۲ و او را شکست داد. تیگران بی جهت پومپهئیوس را بکمک طلبید و چنین جواب شنید که او نه صلاحیت جنگ با پارتی ها را دارد و نه تازمانی که مهرداد دست به اسلحه دارد مسئولیت چنین جنگی را قبول خواهد کرد، اما هنگامی هم که فرهاد با کسبیل داشتن سفیر خواست او را تحت تأثیر قرار دهد، سه نفر را مأمور کرد که در مورد اختلاف بین این دو پادشاه (که باغلب احتمال کردونه بوده است) نظر بدهند. تیگران و فرهاد هر دو آنقدر از عقل سلیم برخوردار بودند که حکمیت

۱ - Orrhoene ناحیه ای در بین النهرین که از شمال، مغرب و جنوب به رود فرات و از مشرق به خبورا محدود بوده است. این نام از الرها گرفته شده. از این موضع به صورت خسرون هم یاد شده است (مترجم).
 ۲ - کاسیوس دیو در کتاب سی و هشتم، قسمت ششم از یک منبع استفاده کرده است و در کتاب سی و هشتم، قسمت پنجاه و یکم از منبع دیگری و متوجه نشده است که آن منبع جنگ بین تیگران و فرهاد را از ابتدای امر در نظر میگیرد: فرزند ناخلف تیگران کسی جز تیگران کهتر نیست و نخستین شکست فرهاد چیزی نیست جز تقسیم شدن لشکریان و ماندن جزئی از آن نزد شاهزاده ارمنی.

را بپذیرند و به جنگ پایان دهند. از طرف رومیان بیش از اندازه اقداماتی برای تحریک پارتی‌ها شده بود، اما اینان ضعیف‌تر از آن بودند که بتوانند کار را با رومیان به جنگ بکشانند؛ دولت آنان تازه می‌خواست از عواقب ناگوار طغیانهای داخلی و جنگهای ناسرانجام خارجی بیست ساله اخیر بیاساید.

بیش از یک قرن دنیم تازمان مهرداد کبیر، وحدت درخاندان اشکانی برقرار ماند و این طولانی‌تر از آنست که معمولاً در شرق پیش می‌آید. اما به مرور زمان از پدید آمدن عوامل ضعف و تباهی که همواره حکومت‌های استبدادی شرقی دچار آن می‌شوند گریز نبود. فرهاد سوم که پارتی‌ها تجدید عظمت حکومت و سلطنت خود را مدیون او بودند، در حدود سال ۵۷ قبل از میلاد بدست دوپسرش کشته شد. از این دوپسر ارد^۱ اول یا هورودس^۲ (درزند: هورئوزه^۳) به تخت نشست. برادر او مهرداد سوم فرمانفرمای ماد شد.

دیوچنین گزارش می‌دهد و گزارش او در قبال اخبار منحرف سایر مورخین با مطالعه سکه‌ها^۴ تأیید می‌گردد، زیرا بر سکه‌ها ارد شاهنشاه و مهرداد شاه بزرگ نامیده شده‌اند؛ فرد اخیر در اثر ستمگری بسیارش^۵ از جانب پارتی‌ها

۱- Orodes ۲- Hyrodes ۳- Huraodha ۴- سکه‌هایی که

پرسی گاردنر آنها را متعلق بفرهاد سوم میداند از آن پسر او، مهرداد سوم، یعنی اشک فیلو- پاتور (و یا: تثوپاتور) اورگتس ایپی فانس فیل هلن می‌باشد (Arsaces Philopator) (Euergetes Epiphanes Philhellen) لقب تثوپاتور بوضوح تمام حاکی است که پادشاه فرزند اشک تنوس بوده است. ارد اول همان اشک فیلوپاتور (یا: اورگتس) دیکائیوس ایپی فانس فیل هلن (Arsaces Philopator Dikaio Epiphanes Philhellen) مذکور بروی سکه‌ها است. این شایسته توجه است که هر دو شاهزاده لقب فیلوپاتور را که به‌شریک حکومت یا ولیعهد رسمی داده می‌شد، بعدها با لقبی دیگر عوض کردند و این کار خود بطور غیرمستقیم می‌تواند مؤید قتل پدر باشد. ۵- اینکه مهرداد سوم با ارامنه جنگ کرده است از اظهار نظریوستین، کتاب چهل و دوم، بند چهارم، قسمت اول استنباط نمیشود، زیرا مؤلف زندگی او را با مهرداد دوم مخلوط کرده است.

طرده شد و ارد، شاه منحصر بفرد گردید. مهرداد با یکی از طرفداران با وفایش موسوم به اورسانس^۱ به نزد گابی نیوس^۲ کنسول رومی سوریه رفت، اما کنسول رومی خود، قبلاً از رود فرات گذشته بود تا بضرب اسلحه بار دیگر او را به تخت سلطنت بنشانند، ولی در این اثنا از پومپه نیوس فرمانی دریافت کرد که پادشاه مخلوع، بظلموس یازدهم را به مصر بازگرداند (سال ۵۵ قبل از میلاد مسیح). تیراندازان پارتی که نافرمانی می کردند در این موقع بجائی دیگر فرستاده شدند و به سر بازان گفته شد که آنان فرار اختیار کرده اند. مهرداد ناگزیر از همت خود مدد گرفت و بخت خود را آزمود و موفق شد که برادرش ارد را براند. اما این موفقیت دیری نپایید: ارد باز به تخت سلطنت بازگشت و این نبود، مگر با مساعدت سورنا، زیرا این وظیفه از دیر باز در خانواده سورنا موروثی بود که شاهان را تاج گذاری کنند. سورنا جوانی بود که از نظر ثروت، اصل و نسب و مقام و حیثیت پس از شخص شاه در تمام کشور شخص دوم بشمار می رفت، اما از نظر شجاعت و کاردانی در سیاست، شخص اول مملکت بود. سورنا به سلوکیه حمله برد، مهرداد به بابل گریخت و پس از مدتی در محاصره ماندن از فرط کرسنگی ناگزیر از تسلیم شد. مهرداد خود را بدست برادر سپرد و وی فرمان داد تا او را در حضورش بکشند.

دامنه این حوادث باید تا سال ۵۴ قبل از میلاد مسیح کشیده شده باشد و باید دانست که دشمن از مدتی پیش از این تاریخ به خاک پارت نفوذ کرده بود. کراسوس خلف گابی نیوس در سوریه بدون اینکه زحمتی بخود بدهد و بهانه و مستمسکی برای جنگ که بگمان او برایش غنائم سرشاری در برداشت بیابد به بین النهرین حمله کرد و ساتراپ آن ناحیه را بنام تالومنون (۹) سیلاس^۳ که در رأس

سواران معدودی در نزدیکی ایشنه^۱ به مقابله شتافته بود شکست داد و در مدتی کوتاه تعدادی از شهرهای برجسته را از قبیل نی سه فوربوم، ایشنه، کره که اهالی آنها از پارتی ها نفرت داشتند و به رومیان بدیده رها شده می نگرستند تصرف کرد. اگر در نظر بگیریم که هم زمان با این احوال در اثر اقدامات مهرداد سوم در ایالت بابل قیام و طغیان بوجود آمد، آنگاه متوجه می شویم چرا کراسوس را اینقدر سرزنش می کنند که بلافاصله درنی سه فوربوم از فرات نگذشت و یکسره برای تسخیر شهر بابل و سلوکیه اقدام نکرد^۲. او ترجیح داد به مقر زمستانی خود، یعنی سوریه باز گردد و در شهرهای بین النهرین هفت هزار پیاده و هزار سوار بعنوان ساخلو باقی بگذارد. گرفتاریهایی که این قسمت از لشکریان برایش فراهم کردند باعث شد که دست او برای لشکر کشی در سال بعد بسته شود و نتواند به تقاضای پادشاه ارمنستان آرتاوازد^۳ دوم از کشور او عبور کند و از مساعدت های بسیار او برخوردار شود. هنگامی که کراسوس در صدد بود از مقر زمستانی خود خارج شود در سرزمین سوریه با سفیر پادشاه پارتی مصادف شد. پادشاه پارتی توسط او عواقب عهد شکنی و نقض قرارداد صلح را به کراسوس یادآوری می کرد: تجهیز سپاهیان پارتی اکنون کامل بود. سورنا که ساتراپ بین النهرین، سیلاس نیز با او همراه بود، رومیان باقی مانده را هم از آن نواحی بیرون کرده بود و میتوانست بالشکری که فقط از سواران ترکیب می شد به مقابله با کراسوس بیاید.

ارد، به ارمنستان حمله برد تا آرتاوازد پادشاه آن دیار را که به رومیان وعده مساعدت و همراهی داده بود گوشمال دهد و مانع شود که قول از قوه به فعل

۱- Ichnae شهری یونانی در بین النهرین در ساحل رود بلخ که توسط مقدونیان احداث شد و سر راه جاده ای بود که از Alagma به نی سه فوربوم (Nicephorium) میرفت (مترجم).

۲- پلوتارخ در شرح حال کراسوس، قسمت هفدهم. ۳- Artavasdes

آید و بدین کار نیز توفیق یافت. در بهار سال ۵۳ قبل از میلاد مسیح کراسوس به همراه هفت فوج^۱، تقریباً چهار هزار سوار و بهمین اندازه سربازان سبک اسلحه مجموعاً چهل و دو الی چهل و سه هزار تن از گذرگاه رود فرات^۲ گذشت و به توصیه آبگار دوم شاه اورهونه (الرها) که باردوی او آمده بود از رود دور شد و بخط مستقیم بطرف مشرق ازدشت گذشت و بجانب سورنا روی آورد. هنگامی که رومیان از رود بالیسوس (در دوران جدید: نهر بلیخ) گذشتند، در ظهر روز نهم ژوئن (اما در واقع در آن عهد در حدود ششم ماه مه) به لشکر سورنا مصادف شدند

۱- در اثر سهوی که آریان مرتکب شده و مجموع سپاهیان را صد هزار تن دانسته ما میتوانیم اطمینان حاصل کنیم که این رقم صحیح است و رقمی که فلوروس ذکر می کند، یعنی یازده فوج صحت ندارد. او تعداد افراد فوج را همانطور که در زمان قیصرها معمول بوده شش هزار تن میداند و بهمین اندازه هم عقبه برای هرفوجی ذکر میکند. وقتی ما رقم ۸۰۰۰ سرباز مقیم شهرهای بین النهرین را هم علاوه کنیم همین عدد حاصل میشود. بهر ترتیب که محاسبه کنیم هیچ يك از دو رقم بدست نمی آید، نه یکصد هزار تن و نه چهل و دو الی چهل و سه هزار تن. شاید غلط چاپی معلول این ابهام باشد (مترجم).

۲- درباره لشکر کشی کراسوس اخبار مساعدی در دست ماست و دو خبر اصلی مستقل از یکدیگر بما رسیده است. یکی متعلق به پلوتارخ در سرگذشت کراسوس، قسمتهای ۱۹ الی ۳۳ و دیگری از کاسیوس دیو، کتاب چهلّم، قسمتهای ۱۷ الی ۲۴، این دو خبر معایب یکدیگر را رفع میکنند و نقایص هر يك توسط دیگری برطرف میشود. پلوتارخ روایت قدیمتر را که حاوی جزئیات فراوان و بسیار مؤثر است ذکر میکند. اما این روایت از نظر اسامی امکنه و صحنه وقایع، روشن نیست و خردۀ بسیار بر آن می توان گرفت. از این نظر روایت جدیدتر که دیو آنرا ذکر میکند شایان توجه بیشتری است، اما در اینجا هم قرائنی در دست هست که دیو طبق رسم مألوف خود در اخبار و اطلاعاتی که بدست آورده بسلیقه شخصی تغییرات و تحریفاتی وارد کرده است. تمام اخباری که به لیویوس راجع میشود [فلوروس، کتاب سوم، قسمت یازدهم و Festus Rufus (منتخب) قسمت ۱۷ و اوروزیوس کتاب ششم، قسمت ۱۳، صفحه ۴۱۲] در تمام جزئیات با پلوتارخ مشترک اند، اما باید دانست که پلوتارخ اطلاعات خود را مستقیماً از لیویوس نگرفته، بلکه در این گفته ها يك مورخ دیگر یونانی انکاء دارد که محتمل است نیکلاؤس دمشقی باشد.

و این بر خورد در میان راه بین کره و ایستنه و بیشتر متمایل به شهر اخیر بود و بهیچوجه آنطور که گزارش قدیمتر موجود حکایت می کند، این تلاقی دریا بانی که تازه در آن طرف خبر را آغاز می شود رخ نداد^۱. در بدو امر فقط سواران زره دار پارتی که تعدادشان چندان زیاد نبود خود را نشان دادند. قسمت عظیم لشکر را سورتا در پشت ارتفاعی مستور از جنگل پنهان کرده بود. کار جنگ چنان شد که دیگر رومیان نمی توانستند از آن دست بکشند. پوبلیوس کراسوس فرزند کنسول سوری برای آنکه از محاصره شدن لشکریانش جلوگیری کند با سواران رومی حمله را آغاز کرد و از گریز میحیلانه پارتی ها که از حیل های جنگی آنان بود فریب خورد و تا فاصله ای بعید به تعقیب آنان پرداخت. بدین ترتیب دسته او از سایر سپاهیان جدا ماند و بسوی تپه ای رانده شد و در آنجا از اطراف به محاصره درآمد و از همه جوانب بر او تیر باریدن گرفت. قسمت اصلی لشکریان رومی تحت فرمان کراسوس (پدر) از رسیدن این خبر جرأت و جسارت خود را از دست داد؛ اینها قبلاً ضرباتی از دست سپاهیان پارتی خورده بودند. غلامان سوار سبک اسلحه پارتی بلا انقطاع از اطراف بر آنان هجوم می آوردند و از فاصله ای که بدانها دسترسی نبود آنها را بیاد تیر هائی می گرفتند که هرگز خطا نداشت. هر گاه اینان می کوشیدند باتنگ کردن صفوف و نگاه داشتن سپرها بنزدیک هم پوششی در برابر خصم درست کنند، سواران زره پوش آزاده پارتی که مسلح به نیزه های بلند و سنگین بودند، واحد

۱- Chabara بطليموس این شهر را در بین النهرین در ساحل فرات ذکر میکند. رجوع کنید به دائرة المعارف پاولی و ویسا (مترجم).
 ۲- آثاری از این خبر صحیح در گزارش پلوتارخ دیده میشود. او از سرزمینی باطلاقی که مانع میشد قوای پارتی، حریف را از همه طرف محاصره کند اظهار اطلاع مینماید (شرح حال کراسوس، قسمت ۲۵). از میان گزارش های جدیدتر، راولینسون در صفحه ۱۶۳ و صفحات بعد تنها کسی است که با بصیرت در این باره اظهار نظر کرده است.

آنانرا درهم می شکستند و سر بازان رومی علیه این دسته بدان دلیل که از نظر سلاح از آنها عقب تر بودند عمل قابل ملاحظه ای نمی توانستند انجام بدهند. تابش آفتاب، تشنگی و کرد و غبار هم بر آنچه گفته شد مزید گردیده بود. اگر پارتی ها بمحض تاریک شدن هوا دست از جنگ نمی کشیدند، لشکریان رومی در این روز بکلی معدوم شده بودند؛ پارتی ها چون عادت داشتند در فاصله زیادی از خصم اردو کنند، بهنگام غروب دست از نبرد کشیدند. کراسوس با بیجا گذاشتن کلیه کسانی که زخم سخت برداشته بودند، بهنگام شب آهنگ بازگشت کرد و باموفقیت تمام به کره رسید. لشکریان رومی بکلی مایوس شده و روحیه خود را ازدست داده بودند، حتی فرمانده قوای عقل خود را ازدست داده بود و علی الدوام در این اندیشه بود چگونه از کره که رومیان در آنجا بطور موقت تا اندازه ای در امن و امان بودند، بگریزد و به سوریه برسد.

گزارش جدید تر حاکی است که نخستین کوشش برای فرار بعثت روشن بودن هوا در اثر تابش ماه شب چهارده عملی نگردید و تازه هنگامی کراسوس عزم بازگشت کرد که ماه در محاق بود؛ چون ماه جدید بایست و ششم ماه مه مصادف می شود، پس باید از هنگام نبرد بیست روز تمام گذشته باشد و لشکر در این مدت فرصت داشته است که کمی ییاساید. این مدت دراز را بسهولت نمی توان با گزارش قدیم تر مربوط کرد^۱، پس بناچار باید گفت که امتیاز با گزارش قدیم تر است.

در عقب نشینی شبانه که در جهت شمال از طریق کوه های ارمنستان انجام شد قسمت های مختلف سپاهیان رومی از هم جدا ماندند. هر دسته ای میکوشید که از

۱ - محتمل است که دیو خود این اخبار را بهم مربوط کرده باشد. بعید نیست دیو کوشیده باشد اغراقی را که در یک خبر هست، یعنی اینکه رومیان در ظلمت شب راه گم کرده اند با ذکر این حقیقت که در آن شب تمام بوده است از میان ببرد و تعادلی بین هر دو مطلب ایجاد کند.

هر طریق ممکنست خود را برهاند. کاسیوس خزانه‌دار که یکی از کوشنده‌ترین افسران کراسوس بود به کمره بازگشت و از آن مقام به سوریه گریخت. خود کراسوس در موضعی باطلاقی که پراز کودال بود راه کم کرد. معهذا کوشش‌ها و مجاهدات واحدی از سپاهیان که در آن نزدیکی بود با توفیق قرین شد و او را از مهلکه نجات بخشید. او تازه به‌زیناکا^۱، یعنی نزدیک‌ترین محل به کوهی که به ارمنستان تعلق داشت رسیده بود که بیشتر در اثر روحیه بسیار خراب و مایوس لشکریان تابعیت خوش‌باوری خود پیشنهادهای صلح سورنا را پذیرفت و بار دیگر به دشت فرود آمد. کراسوس را براسبی که قرار بود او را به میعادگاه برساند نشانند. حرکات سپاهیان پارتی که او را احاطه کرده بودند ملازمان او را باین فکر واداشت که پارتی‌ها می‌خواهند شخص کراسوس را در اختیار خود داشته باشند و کوشیدند تا بلکه او را از چنگ پارتی‌ها خارج کنند. کار به مجادله کشید و ضمن آن بود که کراسوس بدست یکی از پارتی‌ها کشته شد.

از مجموع لشکریان کراسوس تعداد کسانی که توانستند جان سالم بدر برند و از طریق ارمنستان به سوریه برسند بزحمت به ده هزار تن رسید^۲. در حدود بیست هزار تن در جنگ کشته شدند و ده هزار تن دیگر به اسارت پارتی‌ها درآمدند که در آرتیوخیا پایتخت ناحیه مرکیان (= مرو) مسکون شدند، سورنا سرودست کراسوس را بنزد ارد، به ارمنستان فرستاد. این نشان پیروزی کافی بود برای اینکه ارد با آرتاوازد قرار داد صلح ببندد و خواهر او را برای فرزند ارشد خود پاکر^۳ نامزد کند.

مصیبت بزرگی که لشکریان رومی بدان دچار شدند در وهله اول مانند نبرد آلیا^۴ در سالیان پیش از آن، معلول این بود که با قومی طرف بودند که تدبیر و حیل‌های

۲- آپیان در *Bellum Civile* کتاب دوم، قسمت ۱۸.

۴- *Allia*

۱- *Sinnaka*

۳- *Pacorus*

جنگی آنها برایشان کاملاً مکتوم و ناشناخته بود و در وهله دوم می توان آنرا گناه ضعف هدایت لشکر دانست. اما رومیان علی الدوام بدنبال خائنی می گشتند که این بدبختی را سبب شده است. در مورد فعلی بجای يك تن دو نفر را بعنوان خائن شناختند؛ یکی از آنها آندروماخوس کره ای بود که واقعاً خیانت کرده و کراسوس را بهنگام فرار بسوی شمال گمراه کرده بود و یارتی ها (که مایل بودند در شهرهای یونانی به حکام مستبد متکی باشند)^۱ اختیار مطلق موطنش را بدست او سپردند. اما باید دانست که خیانت او هنگامی انجام شد که همه چیز از دست رفته بود و در آخر کار دیگر کراسوس نفوذ و قدرتی نداشت. از طرف دیگر آبگار دوم شاه اورهونه (الرها) این دلالت نامبارك را کرده بود که سرزمین بین النهرین را در نورددند. اما این راهنمایی هم چیزی عجیب و دور از ذهن نبوده، زیرا این جاده، جاده ای بودعادی و معمولی و این کار عاقلانه ای نبود که کراسوس راهی را انتخاب کند که سواران متفوق لشکر خصم به بهترین نحو بتوانند براو بتازند و از طرف دیگر پیمودن طول رود فرات در جهت جریان آب هم از نظر نظامی مخاطراتش بهیچوجه کمتر نبود. اینهم که مشاور و منصح بمحض اینکه جریان حوادث، وضعی نامطلوب بخود گرفت فرار را برقرار ترجیح داد، امری بود کاملاً طبیعی. اظهار نظر دیوهم دایر بر اینکه اورهونی ها (الرهائی ها) در این نبرد از پشت به رومیان تاخته اند، چون در گزارش قدیمتر ابدآ از آن ذکر نشده، پذیرفتنی نیست. بنظر می آید که خود یارتی ها به حوادث بادیده دیگری نگاه کرده باشند. طبق فهرست پادشاهان مملکت کوچک اورهونه که دیونیزوس اهل تل محر^۲ مؤلف آنست، حکومت آبگار دوم

۱- حتی شهر Zenodotia تنها شهر بین النهرین که کراسوس ناگزیر شد آنرا با حمله بگیرد، دارای فرماندار مستبدی بنام آپولونیوس بود. ۲- Telmahre هرگاه ابتدای حکومت را از سال ۱۳۶ قبل از میلاد مسیح با استفاده از *Chronicon Edessenum* که منبعی قدیمتر است در سال ۱۳۲ قرار بدهیم و دوران حکومت هر یک از پادشاهان را به چهار سال قبل از آن راجع کنیم تا سال ۹۱ میلادی با شواهدی که از هر دوران بدست است، وقایع موبو تطبیق میکند.

در همان سال ۵۳ قبل از میلاد مسیح پایان یافته و پس از آن بمدت يك سال کشور بدون شاه بوده و این جز باین معنی نمیتواند بود که هنگامی که پارتی‌ها پس از پیروزی، بین النهرین را تا ساحل فرات مطیع خود ساختند آبگارا را بعلت ارتباطی که با رومیان داشت از حکومت خلع کرده‌اند.

اما سر نوشت فاتح کره از این نیز دلگدازتر بود. کمی پس از این واقعه ارد، سورفا را که حیثیت و شهرتش از حد يك زیر دست و فرمانبردار عادی فراتر رفته بود کشت. پارتی‌ها چندان که باید از پیروزی خود بهره نبردند. در سال ۵۲ قبل از میلاد پارتی‌ها باقوائی اندك به سوریه حمله بردند، ولی کاسیوس به آسانی حمله آنها را دفع کرد. در سکس تیلیس^۱ (و در حقیقت ژوئیه) سال ۵۱ آنها با قوائی زیاده‌تر بسر کردگی اسمی شاهزاده پا کر، که تازه از سنین کودکی پا فراتر گذارده بود و در حقیقت بفرماندهی اوزاسس^۲ بار دیگر از فرات گذشتند و امید پیروزی نیز برای آنها کم نبود، زیرا رومیان هنوز هم باندازه کافی در سوریه لشکر نداشتند و قوای محلی نیز از نظر ظلم و تعدی که حکام روا میداشتند با آنها بر سر مهر نبودند و حتی در برخی از نواحی مانند فلسطین^۳ آشکارا با دشمنان رومیان سر و سری داشتند. این بار هم پارتی‌ها سرزمین هموار را در نوریدند، اما عدم لیاقت آنان در جنگهای محاصره‌ای باین نتیجه منجر شد که از آنتیوخیا دست خالی برگشتند. کاسیوس در نزدیکی آنتیگونیای راه را بر پارتی‌ها بست و در ماه سپتامبر (در واقع ماه اوت) همان سال آنها را چنان شکست داد که اوزاسس ضمن آن زخم برداشت و چند روز بعد بر اثر آن مرد. پا کر، پس از این واقعه زمستان را در کورستیکا^۴ بسر برد و کنسول جدید رومی بنام بی بولوس^۵ که در

۱- Sextilis ششمین ماه سال رومی است که از ماه مارس شروع میشود و بنابراین

با ماه اوت فرنگی مطابق است (مترجم). ۲- Osaces ۳- Judāa

۴- Cyrrestica شامل قسمت اعظم نواحی کوهستانی بین کوه علم داغ و رود فرات در

قسمت جنوبی کوماگنه است. دائره المعارف پاولی و ویسوا (مترجم). ۵- Bibulus

این بین به سوریه وارد شده بود تا آن زمان که پارتی‌ها در آن کشور بودند جرأت نکرد از آنتیوخیا (انطاکیه) خارج شود. اما از آنجا که اورونداپاتس^۱ ساتراپ بین‌النهرین از حکومت ارد، ناراضی داشت، فرزند او، یعنی پاکر را پادشاه خواند و بنام او ضد ارد قیام کرد، اما ارد پسر خود را که در اثر این واقعه بدو مظنون بود با همه لشکریان از سوریه فراخواند و در ماه ژوئن (در واقع ماه مه) سال ۵۰ قبل از میلاد مسیح کشور سوریه بکلی از پارتی‌ها تخلیه شد.

از جدائی بین پسر و پدر با موفقیت جلوگیری شد. آنطور که از سکه‌ها^۲ برمی‌آید ارد پسرش پاکر را در سلطنت با خود شریک ساخت. با وجود این پارتی‌ها در حین جنگ‌های داخلی روم که مقدمه زوال آنان بود باین اکتفا کردند که با دخالت‌های گاه‌گاه خود قدری بطرف ضعیف‌تر مساعدت کنند، آنهم نه بحدت و شدت مورد لزوم: تقاضای کمکی که پومپهئوس از ارد کرد بدون نتیجه ماند، زیرا او در عوض این کمک می‌خواست که رومیان از سوریه دست بکشند و این نمیتوانست مورد قبول پادشاه روم واقع شود.

هنگامی که سسیلیوس باسوس^۳، یکی از طرفداران پومپهئوس در سوریه بر ضد سزار قیام کرد و نزدیک بود سردار او را بنام آنتیستیوس وتوس^۴ شکست دهد، ناگهان لشکری نیرومند از پارتی‌ها به سرکردگی پاکر سر رسید و این سردار را از مخمصه نجات داد، اما لشکر پس از چندی بمحض فرا رسیدن زمستان باز از آنجا خارج شد (دسامبر سال ۴۵ قبل از میلاد)، بعد در سال ۴۳ يك فوج کمکی از سواران تیرانداز پارتی در سوریه بکمک کاسیوس رفت، ولی هنگامی که او خواست با همدستی بروتوس^۵ بمقابله با تریوم ویرن^۶ برود، آنها را مرخص

۱ - Orondapates

۲ - رجوع کنید به بررسی گاردنر، صفحه ۴۱.

۳ - Cācilus Bassus

۴ - Antistius Vetus

۵ - Brutus

۶ - Triumvir

کرد و به وطن فرستاد. در همین اوان کوینتوس لاینوس^۱ بعنوان سفیر این هر دو بحضور پادشاه پارتی آمد تا با او در باب کمک، بصورت وسیع تر و بیشتر مذاکره کند. اما ارد در اخذ تصمیم شتابی نداشت. در همین اوان خبر مربوط به نبرد واقع در فیلی پی^۲ رسید و لاینوس چاره‌ای نداشت جز اینکه نزد پادشاه پارتی بماند. تازه در سال ۴۰ قبل از میلاد، ارد در اثر القائنات این مرد پناهنده متقاعد شد که او را به همراه پا کر با لشکریانی زیاد برای تسخیر سوریه بفرستد. از قوای اشغالی رومی که از سربازان پیشین بر وتوس و کاسیوس تشکیل می‌شد و آنتونیوس آنها را در لشکر خود به خدمت گرفته بود آن قسمت که در خاک آپامیا مأمور بود پیش از همه به لاینوس پیوست. دسیدیوس ساکسا^۳ که به نیابت از طرف آنتونیوس، سوریه را اداره می‌کرد در نبردی شکست خورد و از فرط ییمی که از سربازان خود داشت نیمه شب از اردو گریخت. پس از آن آپامیا و کمی بعد از آن پایتخت سوریه، انطاکیه و بالنتیجه سراسر سوریه بدست پارتی‌ها افتاد. ساکسا به کیلیکیه گریخت، اما دستگیر و کشته شد. پس از این واقعه پا کر جاده بزرگی را که در کنار دریا بود در نوردید و کلیه شهرهای فینیقی بجز صور^۴ با و ابراز انقیاد کردند. در همان اوان ساتراپ برزفرانس^۵ به گالیلیا^۶ وارد شد. در سراسر فلسطین وطن پرستان که از تعدیات دوتن منفور بنام فازائل^۷ و هرودس^۸ از اهالی ایدومیا که ظاهراً از طرف حاکم نالایقی بنام هور کانوس^۹ مملکت را برای رومیان اداره می‌کردند، ولی در واقع تنها پروای کیسه خود را داشتند بجان آمده بودند، قیام کردند. تنها فرستادن يك گروه ۵۰۰ نفری از سواران پارتی به بیت المقدس کفایت کرد که در این موضع دشمنان این دو تن بر سر کار بیایند و آنتیگونیوس که یهودی بود به سلطنت منصوب شود. دوران حکومت پارتی‌ها از نحوه اداره اقتصادی

Decidius Saxa —۳

Philippi —۲

Quintus Labienus —۱

Phasacl —۷

Galilaa —۶

Barzaphranes —۵

Tyrus —۴

Hyrceanus —۹

Herodes —۸

روزگار کنسولها که کاملاً^۱ بآئین مملکت داری جمهوری روم بستگی داشت متمایز است. پا کر بامهربانی و داد گستری قلوب سوریان را جلب کرد. در این بین لابی-نوس کیلیکیه و آسیا را تاحدود لیدی و ایونی مطیع خود ساخت.

پلانکوس^۲ که از طرف آنتونیوس به حکومت آسیا منصوب شده بود^۳ ناگزیر به حفظ جزیره اکتفا کرد. بسیاری از شهرها به میل و دلخواه خود به لابی نوس تسلیم شدند، مگر استراتونیسا^۴ که مقاومت ورزید و محاصره آن هم از طرف لابی نوس بجائی نرسید. لابی نوس مالیاتها را جمع کرد و به گردآوری سرباز پرداخت و از رومیانی که در آسیا ساکن بودند افواجی ترتیب داد و لقب عجیب و غریب پارتی کوس ایمپراطور^۵ را اختیار کرد؛ اما بزودی آشکار شد که قدرت پارتیها حتی یارای برابری با نیروی شکاف خورده رومی را ندارد.

در سال ۳۹ و ن تیدیوس باسوس^۶، یکی از سرداران آنتونیوس بنحوی غیر منتظر وارد آسیا شد و لابی نوس را که فقط دهاتیان جدیدالاستخدام در خدمت او بودند از مملکت بیرون کرد و تا توروس^۷ به تعقیب او پرداخت. در این موضع نیروی کمکی پارتی هم رسید، ولی بدون آنکه منتظر لابی نوس بشوند در موضعی که از هر جهت برای ون تی دیوس مناسب بود با بی احتیاطی حمله بردند و طعم نخستین شکست را چشیدند. این شکست به زوال و پراکندگی لشکریان لابی نوس منجر شد. از لشکریان لابی نوس مقداری متفرق و بقیه تسلیم شدند و فرمانده سپاه نیز در کیلیکیه پنهان شد، اما بالاخره به چنگ حاکم مصری قبرس افتاد و کشته شد.

۱- Plancus - ۲ - مقایسه بفرمائید با ماخذ و گاه شماری لشکر کشیهای رومی - پارتی در سالهای ۷۱۳ الی ۷۱۸ (برلین ۱۸۷۹) صفحه ۵۳ بعد تألیف آ. بورکلاین:

A. Burklein. *Quellen und Chronologie der römisch-parthischen Feldzüge in den Jahren 713-718* (Berlin 1879).
۳- Stratonicea

۴ - Parthicus imperator - اکهل (Eckhel) دیناری را بدست میدهد که دارای چنین رقمی است. ۵- Ventidius Bassus ۶ - Taurus کوهی است در ترکیه (مترجم).

ون تی دیوس بدو^۱ کیلیکیه را پس گرفت و نایب خود پومپه دیوس، سیلو^۱ را فرستاد تا معابر آمانوس^۲ را اشغال کند. اما در اینجا فرنه پات^۳ یکی از سرداران زیر دست پا کر که مرد فعال و برجسته ای بود عرصه را بر او تنگ کرد. ولی ون تی دیوس بموقع مناسب بداد اورسید و چون دیگر قوای رومی تفوق داشت حادثه را بنفع خود خاتمه داد. در کنار تپه تراپزون^۴ در شمال دره اورونتس^۵ قوای پارتی شکستی قطعی خورد، فرانی پاتس کشته شد و در نتیجه این شکست دوم پارتی ها سوریه را بکلی تخلیه کردند. ون تی دیوس بار دیگر سوریه و فلسطین را مطیع کرد، ولی در حالی که باین کار مشغول بود و لشکریان را به اردوگاههای زمستانی فرستاده بود پارتی ها بالشکری متجاوز از بیست هزار مرد که در آن بین، سواران زره پوش آزاده بخصوص خیلی قوی بودند باز به سوریه حمله بردند. ون تی دیوس بکمک یکی از فرماندهان که قبلا برای پارتی ها جاسوسی می کرد فرمانده لشکریان پارتی، یعنی پا کر را فریب داد و باعث شد که آنها بجای آنکه از گذرگاه فرات عبور کنند از بی راهه ای در جهت جریان رود از فرات بگذرند و البته چون عمل پل سازی دشوار بود متجاوز از چهل روز وقت آنان تلف شد و هنگامی به محل نبرد رسیدند که سه روز بود افواج مورد نظر ون تی دیوس از آن طرف توروس از کاپادوکیه رسیده و آماده کارزار بودند. در نزدیکی شهر گین داروس^۶ و معبد هر کول که در همین حوالی بود بظاهر در سالروز شکست کراسوس، یعنی نهم ژوئن سال ۳۸ نبردی رخ داد که به شکست تام و تمام لشکر پارتی انجامید. پا کر، پادشاه جوان درحین نبرد و ضمن رزمی شجاعانه کشته شد. رومیان سراو را در سوریه گردانند تا شهرهائی را که هنوز سر مخالفت داشتند مرعوب کنند و بآنها نشان دهند که هیچ امیدی دیگر برای ادامه مقاومت نیست. در عمل نیز سراسر کشور بدون زحمت نرم و تسلیم شد.

Phranipates - ۳

Amanus - ۲

Pompaedius Silo - ۱

Gindarus - ۶

Orontes - ۵

Trapezon - ۴

تنها آرادوس^۱ بود که پس از محاصره ای طولانی تسخیر شد و در فلسطین نیز هر چند آنتیگونیوس خود از پیش نسبت به ون تی دیوس اظهار اطاعت و انقیاد کرده بود در اثر تحریکات هرودس جنگ خونینی در گرفت و شهر بیت المقدس بمدت سه ماه تمام محاصره شد تا اهالی مجبور شوند بار دیگر یوغ اطاعت رومیان و شخص مورد حمایت آنان را بگردن بگذارند.

مرگ فرزندانلدن برای ارد که مردی سالخورده بود ضربتی سخت و جانفرسا بود. او در زمان حیات خود از میان سی تن از پسرانش آنرا که از همه بزرگتر بود بنام فرهاد به سلطنت منصوب داشت. دوران سلطنت فرهاد با کشتن برادر که اصل ونسبی والاثر داشت و مادرش دختر آنتیوخوس بود و بدین سبب او را برای خود خطرناک می دید آغاز گشت. اما کار بدینجا پایان نیافت و فرهاد، پدر را که از اظهار خشم و نفرت علنی نسبت باین عمل خوداری نمی ورزید و یک بار هم توطئه مسموم کردن او به نتیجه نرسیده بود، در سال ۳۷ قبل از میلاد مسیح خفه کرد. دوران سلطنت ارد را می توان بالاترین مرحله قدرت اشکانیان دانست و خود اشکانیان نیز بدین موضوع واقف بوده اند. القاب رسمی که او پس از رسیدن به مقام سلطنت مطلق و بلا معارض اختیار کرد، یعنی شاهنشاه اشک اور که تس (ماخوذ از فرهاد دوم) دیکائوس (بدو آیین لقب از طرف یکی از معارضان سلطنت که شاید پدر سیناتروس و جداعالی فرمانروایان بعدی بود، مورد استفاده قرار گرفت) ای فانس (مانند مهر داد اول) فیل هلن (مانند فریپاتیوس)^۲ از طرف کلیه اعقابش حفظ شده است. هم او بود که مرکز ثقل مملکت را بازم به نقطه ای غربی تر منتقل کرد و سلوکیه و یاتیسفون

Arasces Euergetes Dikaos Epiphanes Phihellen — ۲ Aradus — ۱

لقب فیل هلن (یونانی دوست. م) برای ارد اسم بامسمائی بود تا آنجا که او بزبان یونانی صحبت میکرد و به ادبیات یونانی علاقمند بود. مشهور است که در جشن نامزدی یکی از پسرانش اثری از او رپید نمایش داده شد.

را که در مشرق سلوکیه واقع بود بعنوان پایتخت خود برگزید .

در زمان لشکر کشی کراسوس ، پایتخت در همین جا بود و خبری که پا کر را دومین مؤسس تیسفون قلمداد می کند^۱ فقط می تواند مربوط به پسر ارد باشد و بس . شاید ضرب سکه ای که فرد اخیر را بعنوان کتیس تس^۲ نام می برد با این مطلب بی ارتباط نباشد .

فرهاد چهارم با دست زدن به تبه کاریهای دیگر پایه سلطنت خود را مستحکم کرد . از برادران خود همه کسانی را که بنحوی بر ازندگی داشتند بقتل رساند و فرزند ارشد خود اوهم دچار همین سرنوشت شد تا اینکه از خاندان اشکانی دیگر کسی زنده نباشد و بدین ترتیب اشراف و نجبای ناراضی بتوانند کس دیگری را بجای او بر تخت سلطنت بنشانند . بسیاری از اعظم مملکتی خود را از ظلم و ستم او نجات دادند و بخارج از مملکت گریختند . آنتونیوس وضع را مساعد یافت تا به يك جنگ انتقامی بر ضد دولت پارتی دست بزند^۳ . قسمت آذربایجان ایالت

۱ - Ammianus Marcellinus کتاب ۲۳ ، قسمت ۶ ، بند ۲۳ . شخصی بنام وردان که در اینجا بعنوان پایه گذار نخستین شهر معرفی می شود ظاهراً شخصیتی افسانه ای بوده است . ۲ - Ktistes رجوع کنید به پرسى گاردنر ، صفحه ۳۹ . ۳ - راجع به جنگ آنتونیوس با پارتی ها ، ما سه گزارش در دست داریم که همه از يك منبع متأثرند (شاید ترجمه حالی که دلیوس Dellius نوشته است) . بهترین گزارش از آن پلوتارخ است (شرح حال آنتونیوس ، قسمتهای ۳۲ الی ۵۱) که با آنتونیوس سر مهر دارد . اخباری که از طرف مورخین کوچک رومی بما رسیده و همه از لیویوس تبعیت کرده اند از نظر جزئیات با گزارش پلوتارخ هماهنگ هستند ، اما از نظر دید کلی و طرز تلقی عمومی بیشتر از دیو (کتاب چهارم ، قسمتهای ۲۳ الی ۳۱) پیروی میکنند . این هر دو ، موضوع اردوی اوکتاویان را که بضرر آنتونیوس است ذکر میکنند . اینکه این هر سه روایت با هم قرابت دارند از آنجا آشکار میشود که ولیوس (Vellejus) و فلوروس (Florus) کسی را که اختطارش باعث نجات رومیان از شکست کامل و فاحش شد ، یکی از سربازان سابق کراسوس می شمارند ، اما پلوتارخ که از قدیمترین مأخذ نه بصورت مستقیم ، بلکه با وساطت يك مورخ دیگر یونانی (نیکلائوس ؟)

ماد که در سال ۶۷ قبل از میلاد مهرداد داماد تیگران پادشاه ارمنستان در آنجا بالاستقلال وبدون انكاه به پدرزش حکومت می کرد^۱ و در سال ۶۵ داریوش فرمان روای آنجا با گسیل داشتن سفیری نسبت به پومپهئوس اظهار انقیاد نمود^۲، بعدها با ارمنستان يك جا تحت نفوذ پارتي ها قرار گرفت و آنتونیوس تصمیم گرفت چون آرتاوازد فرمانروای ارمنستان در اثر شکست پا کر به دست کانی دیوس^۳ باز تحت الحمايه رومیان قرار گرفته بود^۴ ابتدا به آتر و پاتن (آذربایجان) حمله برد و بعد از آنجا قلب دولت پارتي را هدف قرار دهد، زیرا او اطمینان داشت که مرز فرات کاملاً مستحکم و محفوظ است و بنابراین حمله از آنجا امید موفقیتی نمی تواند داشته باشد. در حین آنکه می کوشید با مذاکره صلح پادشاه پارتي را بفریبد، درخفا به تجهیز سپاه و تسلیح آن مشغول بود و در سال ۳۶ قبل از مسیح آنتونیوس با شانزده فوج که سه چهارم کلیه تعداد لشکریان عادی او بود، یعنی مجموعاً باشت هزار مرد مرکب از بیست و چهار هزار پیاده نظام قوای کمکی شرقی، ده هزار تن اسپانیائی و گالی^۵ که به افواج ملحق شده بودند و همچنین شش هزار سوار ارمني به آذربایجان تاخت و بدون تأخیر به محاصره پایتخت مستحکم آن موسوم به فرا اسپا^۶ که زنان و فرزندان پادشاه ماد، آرتاوازد پسر شاه آریوبرزن^۷ در آن

استفاده کرده است این خبر را تاحدی اصلاح میکند و میگوید که این شخص یکی از خویشاوندان مونهزس (Monāses) بوده است؛ سرانجام دیو که اطلاعات خود را از لیویوس ولی نه منحصرأ از او، بدست آورده است این قاصد را مردی حيله گر می شمارد که رومیان را به بیراهه مشکل و طاقت فرسائی میکشد.

۱- دیو، کتاب ۳۶، قسمت ۱۶. ۲- آپیان در سرگذشت مهرداد، قسمت ۱۰۶ و پلوتارخ در شرح حال پومپهئوس، قسمت ۳۶. ۳- Canidius ۴- پلوتارخ در شرح حال آنتونیوس، قسمت ۳۴. ۵- Gallien در روزگار رومیان به ناحیه ای اطلاق میشد که شامل فرانسه، بلژیک، ایتالای علیای فعلی میشود (مترجم). ۶- Phraaspa طبق تحقیقات ه. راولینسون باید تخت سلیمان فعلی باشد. ۷- Monum. Ancyr. ستون ششم، خط ۱۲.

ساکن بودند پرداخت. شخص پادشاه به کمک پادشاه پارتی که انتظار حمله را از موضعی دیگر داشت شتافته بود. فرهاد فقط چهل هزار سوار پارتی منجمله ۴۰۰ آزاده که از ملازمان شخص او بودند و شاید ده هزار سوار مادی^۱ را برای مقابله با لشکر دشمن در اختیار داشت. اما او از این تعداد بسیار خوب استفاده کرد. این هردو پادشاه قبل از آنکه یکی از نواب آنتونیوس بنام اوپیوس استاتیانوس^۲ که با دوفوج، اسباب و لوازم سنگین محاصره و بار و بنه لشکریان را حمل می کرد به آنتونیوس ملحق شود، در محل حاضر شدند. او از همان راه رفت که آنتونیوس رفته بود، یعنی از دشت هموار بی درختی عبور کرد (جاده ای که از مرند در جهت جنوب بطرف مشرق دریای اورمیه کشیده می شود و از آنجا بموازات رود جغتو به تخت سلیمان می رود). شبی از شبها هنگامیکه لشکریان استاتیانوس از پیاده روی خسته شده بودند از طرف لشکریان پارتی به سرکردگی مونه زس غافگیر شدند و همه یکسره به تیر پارتی ها گرفتار آمدند و مجموعاً هفت هزار و پانصد تن^۳ از آنان به هلاکت رسیدند و دم و دستگاه و لوازم محاصره آنان به چنگ پارتی ها افتاد. بمحض رسیدن این خبر آرتاوازد، شاه ارمنستان چنان متوحش شد که با سیزده هزار تن قوایش بلافاصله به کشور خود بازگشت، بدون اینکه برای پیوستن به آنتونیوس بخود جرأتی بدهد. پارتی ها در اینجا حمله ای به قوای محاصره کننده شهر فرا اسپا کردند، اما از طرف آنتونیوس عقب زده شدند، ولی باز مراجعت کردند و بدون وقفه اسباب زحمت و ناراحتی رومیان را که هر چه را بود و نبود در آن حوالی خورده و مصرف کرده بودند و برای تأمین آذوقه ناگزیر

۱- یوستین، کتاب ۴۱، قسمت دوم، بند ششم و پلوتارخ در شرح حال آنتونیوس، قسمت ۴۴. تعداد سواران مدی از طرف آپولونیدس بوضوح ۱۰۰۰۰ تن ذکر شده. بنقل از استرابون، کتاب ۱۱، بند ۵۲۳. ۲- Oppius Statianus ۳- اینکه پلوتارخ در شرح حال آنتونیوس (قسمت ۳۸) افراد دو فوج را جمعاً به ده هزار تن تخمین زده است از اظهارات خود او از بندهای ۴۳ و ۵۰ نتیجه میشود.

از رفتن به مناطق دور بودند فراهم آوردند. اگر دسته‌های تأمین آذوقه از افرادی محدود تشکیل می‌شد که اینها بدست پارتی‌ها گرفتار می‌شدند و اگر تعدادی زیاد براه می‌افتادند ناگزیر می‌شدند که از قوای محاصره بکاهند و بدین ترتیب حمله و شبیخون قوای مادی تسریع و تسهیل می‌گردید. از اینها گذشته باید در نظر داشت که این عملیات در ماه اکتبر انجام می‌شد. بنابراین برای آنتونیوس چاره‌ای نماند جز اینکه با فرهاد وارد مذاکره شود. فرهاد قول داد که اگر قوای رومی بلافاصله خارج شود با آنها صلح کند، اما هنگامی که آنتونیوس بجای گذاردن دستگاه و لوازم مخصوص محاصره شهر براه افتاد فرهاد بهیچوجه ب فکر وفای به عهد نیفتاد، بلکه با شدت و حدت به تعقیب دشمن پرداخت. رومیان از راهی دیگر سوای راهی که آمده بودند، یعنی راه طرف راست که کوهستانی بود (یعنی از شهر فعلی میانه) بازگشتند، اما حتی در اینجا هم پارتی‌ها پا به پای آنها آمدند و هر روز اینها ناگزیر بودند حملات و دستبرد های دشمن را دفع کنند. ولی هرگز رومیان بخود جرأت ندادند که از جنبه شدید دفاعی دست بردارند و بحمله بپردازند. يك بار که یکی از فرماندهان بی‌تدبیر فریب خورد و دست به جنگی شدید و جدی زد، شکست سختی نصیبش شد که بر اثر آن از رومیان سه هزارتن کشته و پنج هزارتن زخمی شدند. اما تلفاتی که اینها بهنگام عقب‌نشینی در سرزمینی ناشناس بر اثر گرسنگی و تشنگی دادند بیش از تلفات آنها از اردوی دشمن بود. کار بجائی کشید که ناگزیر شدند از ریشه درختان و گیاهان ارتزاق کنند. تغذیه بد و آب کثیف باعث شد که اغلب به اسهال خونی دچار شوند و رشته انضباط از هم بگسلد. در عرض بیست و هفت روز آنها بیش از چهارصد کیلومتر راه، فاصله بین فرا اسپا^۱ تا اراکس^۲ (یعنی رود حدفاصل بین ناحیه

ماد و ارمنستان) را طی کردند. در کنار این رود بود که پارتی ها دست از تعقیب آنان برداشتند. تا اینجا تلفات لشکریان رومی عبارت بود از يك چهارم مجموع جنگجویان (بیست و چهار هزار نفر) و يك سوم مجموع عقبه لشکر. اسباب و لوازم و بار و بنه سپاهیان نیز یکباره از دست رفت. هشت هزار تن دیگر در اثر عبور از فلات ارمنستان به سبب سرما و کولاک جان سپردند. زخمیان به تعداد زیاد و گروه گروه می مردند. اگر آرتاوازد پادشاه ارمنستان به رومیان اجازه نداده بود که زمستان را در کشور او بسر برند قوای رومی بکلی تلف می شد. این لشکرکشی برای رومیان عواقب وخیمی در برداشت و این شکست قبل از همه به دلایل ذیل بود: یکی آنکه اصولاً رومیان بنا به عادت دیرین خود از اوضاع جغرافیائی و وضع آب و هوای ممالکی که برای کشور گشائی مطمئن نظرشان بود بی اطلاع بودند. علت دیگر عجله بسیار زیاد آنتونیوس در شروع به عملیات است و سرانجام همچنان که برای ناپلئون اول در لشکرکشی به روسیه اتفاق افتاد بدلیل بی نظمی و عدم انضباطی که در رفتار سربازان حتی قبل از شروع به عقب نشینی ظاهر شد. حتی در کنار شهر فرا اسپا آنتونیوس خود را ناگزیر دید کلیه فرماندهان دو گروهی^۱ را که سنگری را به خطر افکنده بودند و از نفرات آنها از هر ده نفر يك نفر را اعدام کند و جیره تمام آن فوج را محدود به جو نماید و فرمانده کل آنها را با دشنام از خدمت براند. باید دانست که افراد این دو گروه همه در حین عقب نشینی تسلیم دشمن شدند^۲ و عاقبت هم کار به سرکشی و طغیان

۱- Cohorten در قشون رومی واحدهی به تعداد يك دهم فوج بوده است، یعنی از ۴۲۰ نفر تا ۶۰۰ نفر (مترجم).
 ۲- پلوتارخ در شرح حال آنتونیوس، قسمت ۴۲ از فرط خوش بینی این واقعه را نادیده میگیرد. مأخذی که در اختیار او بوده باید این موضوع را ذکر کرده باشد، زیرا در غیر این صورت پشیمانی سربازان که از آن بحث میشود بدون دلیل جلوه میکند.

مختصری کشید و سربازان اشیاء نقره سردار خود را غارت کردند و او را چندان مأیوس ساختند که به فکر خود کشی افتاد. اما رومی‌ها مثل همیشه بدنبال يك نفر خائن می‌گشتند و چنین استنباط کردند که آرتاوازد ارمنی که حد اکثر می‌توان گفت از فداکاری در این جنگ دریغ ورزید، در بدو امر آنتونیوس را به چنین اقدامی اغوا کرده و بعد هم عمداً به کمک استانیانوس نرفته است. این اتهام اخیر بحد اتهام نخستین بدون پایه و اساس نیست، اما بهر حال برای هیچیک از این دو اتهام دلیلی نمی‌توان اقامه کرد. برای پارتی‌ها نتایج غیر مستقیم جنگ مهمتر از خود جنگ بود. شکست و ناکامی آنتونیوس متمم شکست کراسوس بود. گویا ثابت شده بود که پارتی‌ها را در سرزمین خود از هیچ جانب نمی‌شود مورد حمله قرار داد و در این عقیده نباید زیاد تردید کرد که همین اندیشه باعث شد حکومت پارتی در طول يك قرن ونیم از گزند طمع رومیان محفوظ بماند. ناحیه کوچک آتروپاتن (آذربایجان) ناگزیر بود که همه سختی‌ها و مصیبت‌های جنگ را تنها تحمل کند و سپر بلای سرزمین پارت بشود. اما عدم تعادل قوا که از مدتی پیش مشهود بود، به زیان حکومت آتروپاتن تمام شد. بهنگام تقسیم غنائم جنگی این اختلاف در قوا خوب آشکار شد و آرتاوازد پادشاه ماد در این ماجرا خود را مغبون یافت. بهمین دلیل او با فرهاد قطع رابطه کرد و در سال ۳۵ قبل از مسیح وارد مذاکره با آنتونیوس شد. آنتونیوس که بعلت خیانت موهوم و فرضی آرتاوازد ارمنی، او را بامکر و حيله اسیر کرده بود و ارمنستان را تحت نفوذ خود داشت با آرتاوازد پادشاه ماد در سال ۳۳ قبل از میلاد در کنار رود اراکسس (ارس) ملاقاتی کرد و با او معاهده مودتی بست که بر طبق آن قسمتی از ارمنستان یعنی ناحیه سومباسه^۱ را که قبلاً به ماد تعلق داشت باو وا گذاشت و قوای کمکی رومی را برای جنگ با پارتی‌ها در اختیار او قرار داد و در عوض از سربازان مادی

برای مقابله با او کتاویانوس^۱ استفاده کرد. آرتاوازد چندان مجهز و آماده کارزار شده بود که توانست پارتی‌ها را که می‌خواستند ارتاشس^۲ دوم پسر آرتاوازد ارمنی را که پس از مصیبت اسارت پدرش به نزد آنها گریخته بود، دوباره بر تخت سلطنت ارمنستان بنشانند و ادار به عقب‌نشینی کند. اما همین که آنتونیوس قوای کمکی خود را برای جنگ آنتی‌فراخواند، ولی قوای کمکی مادی را همچنان نزد خود نگاهداشت، آرتاوازد از پارتی‌ها شکست خورد و اسیر آنان شد و ماد و ارمنستان بدست پارتی‌ها افتاد و رومیانی که در ارمنستان باقی مانده بودند، همه معدوم شدند و ارتاکرس در سال ۲۰ قبل از میلاد بسلطنت رسید. اما چون اندکی پس از آن در دولت پارتی قیامی برای تصرف تاج و تخت صورت گرفت، پادشاه ماد آزادی خود را بازیافت و با کلیه کسانش به دولت روم پناهنده شد^۳. ولی پادشاه ارمنی قبل از این تاریخ در سال ۲۹^۴ با رومیان صلح کرده بود، زیرا وضع داخلی حامیان قبلی او بهیچوجه مورد اطمینان نبود.

پس از پیروزی بر آنتونیوس، فرهاد بر ظلم و ستم سابق خود افزود و حتی در سال ۳۳ کار نارضائی مردم به طغیان علنی کشید و در فاصله بین ماه مارس تا ژوئن ۳۲^۵ قبل از مسیح سکه‌هایی از پادشاه ناشناسی در دست است که معارض فرهاد بوده است^۶. پس از او نوبت سلطنت به تیرداد دوم رسید و درست مقارن جنگهای آنتی، جنگ داخلی بین او و فرهاد به منتهی درجه رسید. در اواخر سال سی‌ام

۱- Octavianus ۲- Artaxes صورت یونانی کلمه ارمنی ارتاشس یا ارداشس که معادل فارسی آن اردشیر است (مترجم). ۳- دیو، کتاب ۵۱، قسمت ۱۶؛ مقایسه کنید با کتاب ۵۵، قسمت ۱۰ a ۴- سکه‌ای که اکهل (Doctr. num. vet. VI, 82) بدان اشاره می‌کند؛ بادیو، کتاب ۵۱، قسمت ۱۶ مقایسه بفرمائید؛ بند بیست تا بیست و دو قسمت نهم از کتاب دوم اثر هوراس بنام کارمینا بهمین جا مربوط می‌شود. ۵- رجوع بفرمائید به پرسی‌گاردنر، صفحه ۴۴ و صفحه بعد از آن. او این سکه‌ها را متعلق به تیرداد دوم میدانند. ۶- محتمل است این پادشاه همان پسر فرهاد باشد که بدست پدر کشته شد.

قبل از میلاد تیرداد شکست خورد و به سوریه پناهنده گردید. اما فرهاد با کسب داشتن سفیری، به او کتاویانوس که در سوریه زمستان را بسر می آورد اعتراض کرد، ولی با وجود این همه، او به تیرداد اجازه اقامت در سوریه داد. تیرداد دوم به محلی نزدیک جزیره فرات که فعلاً بنام کوهه^۱ معروف است و (شاید با تأیید و کمک قبایل بیابان گرد عرب) به دولت پارت حمله ور شد^۲ و چنان فرهاد را غافلگیر کرد که او به پیروی از مهرداد اشکانی همه زندهای همخواه خود را امر به کشتن داد تا هیچیک از آنها بدست دشمن نیفتد و آنگاه فرار را برقرار ترجیح داد^۳ و کوچکترین پسر فرهاد بدست تیرداد افتاد. تیرداد در ژوئن سال ۲۷^۴

۱- Koha معلوم نشد مراد مؤلف کجاست؟ یا قوت در معجم البلدان چنین جزیره ای را ذکر نمی کند (مترجم).
 ۲- اذ این پس من وقایع را بترتیبی ذکر میکنم که وایان (Vaillant) و لونگرو (Longuerue) یاد کرده اند. هریک از دیو و تروگوس اخبار خود را با استفاده از یکدیگر تکمیل کرده اند و این کار هم صحیح بوده است. زیرا اولی تاریخ روم را نوشته و دومی تاریخ پارت را، اما شاید دقیق تر باشد که باعتبار لاخمان که تاریخ تألیف اثر هوراس را بنام کارمینا (کتاب سوم، قسمت هشتم) روز اول مارس ۲۹ میداند، قبول کنیم که تیرداد تنها یکبار رانده شده است و تروگوس در باره زمان و مکان ملاقات او با آگوستوس دچار سهو شده است. پس میتوان چنین نتیجه گرفت که اولاً: تاریخ نخستین پیروزی بر قوم کانتابری (Cantabrer) که با این سال مصادف می شود در این روز رخ نداده چه رسد به آنکه در روم خبر آن منتشر شده باشد. ثانیاً: چون در آن زمان جنگ بین فرهاد و تیرداد مقارن با جنگ آتی به منتهی درجه خود رسیده بود و آرتاوازد پادشاه ماد در آغاز سال سی ام هنوز بر سر کار بود، پس ناچار باید تاریخ فتح ماد و ارمنستان را از طرف فرهاد، سقوط او و همچنین فرارش را بنزد سکاها و منصوب شدن او را دوباره تسلط همه و همه در سال ۳۰ بدانیم که این کار غیر ممکن است و یا اینکه انتصاب مجدد فرهاد را توسط سکاها به پیش از فوریه سال ۳۱ راجع کنیم (سکه ای از این سال که متعلق باوست در دست است) و با این هم با تاریخ سرودن قصاید هوراس که هیچکدام آنها قبل از نبرد آتی (آکتیوم) تحریر نشده است مطابق درنمی آید.
 ۳- ایزیدور (§11) به نقل از مولر در جغرافیای یونان صغیر، جلد اول، صفحه ۲۴۸.
 ۴- سکه هائی از فرهاد چهارم و کسی بنام اشک اورگه تس-
 او توکراتور اپی فانس فیلهن Arsaces Euergetes Autokrator Epiphanes Philhellen در دست است که فقط میتواند تیرداد دوم باشد. رجوع کنید به پرسى گاردنر، صفحات ۴۲ و ۴۴.

قدرت را بدست گرفت. فرهاد از مملکت گریخت و مدتی بدون فایده از قبایل مجاور کمک خواست و سرانجام نظر موافق سکاها را جلب کرد.

از هنگامی که قبایل تبتی، سرزمینهای واقع در شمال هندوکوه را از چنگ یونانیها خارج کرده و برای نخستین بار در مسائل مربوط به مغرب دخالت کرده بودند يك قرن میگذشت. در این مدت دراز در مشرق ایران وضع مالکیت نواحی با مقایسه با زمان گذشته فرق عمدهای نکرده بود. از دوران او کراتیدس به بعد مرکز ثقل دولت یونان بمرور زمان بیشتر به نواحی جنوب هندوکوه و سرزمینهای هندی منتقل گردید و این امر بهیچوجه در از دست رفتن سغد و باختر تأثیری نداشت. بمحض اینکه این دو ناحیه منتزع گردید دره کابل که از تأسیسات و آثار اسکندر فراوان در آن یافت می شد مرکز قدرت یونانیان و فرهنگ و تمدن یونانی شد و مدهای مدید این وظیفه را عهده دار بود. همان طور که محل پیدا شدن سکهها (که در قسمت اعظم آنچه خواهد آمد مدرک و مأخذ منحصر بفرد ما بشمارند) برمی آید^۱ مقارن مرگ او کراتیدس سرزمینهای هندی تحت تسلط آپولودوتوس قرار گرفت و باختر نصیب هلیوکلس^۲ گردید. این دو تن هر يك در مدت معینی بر قسمت اعظم مشرق ایران حکومت کردند. مع هذا آپولودوتوس آخرین پادشاه یونانی است که قندهار و سیستان را تحت تسلط داشته است. از این گذشته حکومت دره کابل که توسط آنتیال سیدس اداره می شد و سرزمین مجاور آن، که زیر نظر لوزیاس^۳ بود و دریالت پیشاور قرار داشت در ابتدای برجا بود. پس از مدتها که محتملاً جنگهای داخلی شدیدی در جریان بوده همه امر همچنان پای این نواحی در يك مملکت بزرگ یونانی - هندی جمع شده بهم پیوستند. این حکومت جدید از کابل گرفته تا رود ستلج^۴ و در جنوب، زمانی حتی

۱ - اطلاعاتی را که من ذیلا بدست میدهم بیشتر مدیون کایننگهام هستم و از مقالات او در مجله سکه شناسی اخذ کرده ام: Num. Chron N. S. X, 65 ff. 205 ff. XII, 157 ff.
 ۲ - Heliokles
 ۳ - Lysias
 ۴ - Setledsch

تا باروگازانیز وسعت داشته است. پایتخت این مملکت چاکالا ویا باعنوان رسمی اش اوتودمیا بوده است. درواجو-پوران^۱ مذکور است که هشت تن از پادشاهان جاوانا^۲ جمعاً هشتاد و دو سال سلطنت می کنند، اما چون این عدد درست با تعداد پادشاهانی تطبیق میکند که طبق مواضع پیدا شدن سکه های شان بر تمام مملکت حکومت کرده اند (دمتریوس، اوکراتیدس، آپولودوتوس، استراتوی اول، استراتوی دوم، زیلوس^۳، منادر، دیونیزوس) بنابراین، منبع هندی را در ذکر شماره سالهائی که از هنگام رانده شدن دمتریوس از باختر و قرار دادن مقر حکومت خود در پنجاب (حدود ۱۷۵) آغاز و به زوال حکومت او پایان می یابد می توان قابل اعتماد شمرد و چنین نتیجه گرفت که این مملکت حدود سال ۹۳ زوال یافته است. از میان این هشت تن، منادر که چهره اش بر روی سکه ها گاه جوان و گاه پیر^۴ ضرب خورده است از همه مقتدرتر بوده و بدلیل تفاوت در چهره ها می توان گفت که مدت درازی سلطنت کرده است. مدت فرمانروائی او بر طبق يك تخمین غیر مطمئن باید از ۱۲۵ الی ۹۵ بحساب آید.

او بیش از همه اسلاف خود فتوحات کرد. از رود هیاسیس گذشت و تا ایزاموس^۵ پیش تاخت و این موضع را باید برخلاف آنچه قبلاً تصور میرفت در

۱- Vâju-Purâna - رجوع کنید به: H. H. Wilson. *Vishnu Purâna* IV, 201 ff. (2. edit) ۲- Javana ۳- Zoilus ۴- اعتقاد اسکندر کبیر، تألیف زالت، صفحه ۳۴. ۵- Isamus از بین وجوه ممکن فراوان که میتوان اسم ظاهراً تحریف شده Isámoy (استرابون، کتاب یازدهم، بند ۵۱۶) را بدانها تصحیح کرد، تنها پیشنهاد کائینگهام (اثر مذکور در فوق، جلد دهم، صفحات ۲۲۰ به بعد) یعنی Soány (که همان çôna باشد) معقول و متین بنظر می رسد. اما این پیشنهاد با متن نسخه خطی که به دست ما رسیده تفاوت فاحش دارد. به گمان من سخن از همان رودخانه داخلی هند است که آریان در شرح هندوستان (بند چهارم) آنرا Sámbo می نامد، ولی بقطع و یقین نمیتوانیم چنین ادعا کنیم.

نقطه‌ای خیلی دور در مشرق جست. سکه‌های او به تعداد زیاد تا حدود ماثورا^۱ و رامپور یافته شده است. در منابع هندی^۲ هم مذکور است که یونانی‌ها آ. جودیا^۳ کشور پنجاله^۴ و ماثورا را مطیع خود ساختند و حتی پایتخت قدیمی آن پتالی-پوترا را نیز متصرف شدند و چنین توسعه غیر طبیعی مملکت را بدون اینکه دارای مبنا و پایه ترقی قومیت و ملیت باشد با در نظر گرفتن آنکه یونانی‌ها در اقلیت محض بودند می‌توان چنین توجیه نمود که عامه مردم از امتیازات بسیاری برخوردار بوده‌اند و طبقه حاکمه نیز روشن بینی و موقع شناسی خاصی داشته است و بدین ترتیب هنگامی که در یکی از رسالات بودائی که با مناندر بر سر مهر است می-خوانیم که یکی از اخلاف اسکندر کبیر به مذهب بودا گرویده است حیرت نمیکنیم. همان رساله^۵ حاکی است که محل تولد مناندر، آلاساندا (یعنی اسکندریه واقع در کنار هندوکش)^۶ یا آنطور که در موضعی دیگر میگوید روستای کالاسی^۷ (که محتمل است در همان نزدیکی قرار داشته) بوده است و درست در همین منطقه هم هست که دین بودا از قدیم الایام پا گرفته است. حتی آگاتوکلس که در حدود سال ۱۸۰ الی ۱۶۵ پادشاه آراخوزیه (رخج) وزرنگ بوده بروی یکی از سکه‌های خود^۸ تصویر معبد بودائی را رسم کرده بود.

يك منبع یونانی عدل و داد مناندر را در مملکتداری می‌ستاید و يك مرجع هندی^۹ چنین میگوید: «در سراسر هند (جامبودیپا)^{۱۰} هیچ کس نیست که از

- Mathurā - ۱ - Gārgi - Sanhitā به نقل از Kern در *Varāha-Mihira* - ۲ -
صفحه ۳۷ و این رساله‌ای است نجومی از قرن اول میلادی. - ۳ - Ajôdhjâ
Pantschâla - ۴ - میلندا-پراسنا (Mlinda - prasna) به نقل از هاردی (Hardy)
در صفحه ۵۱۶ کتاب ذیل: *A manual of Buddhism* - ۵ - Alexandria am
Kaukasus - ۶ - Kalasî - ۷ - رجوع کنید به اعقاب اسکندر کبیر تألیف زالت،
صفحه ۹۵. - ۸ - میلندا-پراسنا به نقل از تورنور (Turnour) در:
Dschambudvîpa - ۹ - Journ. of the Asiat. Soc. of Bengal V. (1836) p. 532

نظر قدرت، نیرو، علم و عمل با راجه میلیندا برابر باشد؛ او ثروت و مال خواهد داشت و از نظر قدرت نظامی در حد اعلا ی نیروی خود خواهد ماند. هنگامی که مناندر در اردو چشم از جهان فرو بست همه احتراماتی که یک نفر بودائی در حق مردی بزرگ بجای می آورد در مورد او معمول شد.

در شهرهای مملکت او، برای بدست آوردن استخوانهایش اختلاف پدید آمد و سرانجام چنین توافق شد که خاکستر او را همچون خاکستر بودا بین شهرها تقسیم و در هر شهر با احترام او مزاری برای یادبود برپا کنند.

میتوان پنداشت که در این مورد تنها علاقه و وفاداری به مناندر دخیل نبوده، بلکه ملاحظات سیاسی هم دست اندر کار بوده است. استخوانهای مناندر هم مانند جسد اسکندر در بردهای دیادوخن^۱ حائز اهمیت بوده است. محرز آنست که این اختلاف مهمتر از آن بوده که از سخنان مؤلفین یونانی برمی آید و بر این مدعی سکه ها شاهد خوبی است. از آن هنگام که او کراتیدس بدست پسرش کشته شد بر روی سکه ها در فاصله زمانی که چندان از یک قرن بیشتر نمیتواند باشد، اقلاً نام بیست و سه پادشاه بچشم میخورد و فقط دو اسم از این بین تکرار میشود. از این نکته بخوبی برمی آید که تاج و تخت در اثر اعمال قدرت بسرعت دست بدست می گشته، در ارکان مملکت بکرات شکاف حاصل شده، سلسله های ثابت و روش حکومت پابرجائی وجود نداشته است و آنچه از همه بدتر است گویا طرز اداره امور مملکتی با قلدری و نظامی گری چندان فاصله ای نداشته است. از این بیست و سه پادشاه بظاهر نه نفر از مناندر جوان تر بوده اند که بر حسب مواضع پیدا شده سکه ها در چهار ناحیه مشخص از یکدیگر حکومت می کرده اند: دره علیای کابل، دره سفلی کابل، پیشاور و پنجاب. این دلیلی است مستند برای اظهار یکی از منابع هندی که در باره زوال جاوانا چنین میگوید: «یونانی هائی که با غرور

می‌جنگیدند در مدهیادجا^۱ نمادند. جنگ و حشتناک سختی که بین خودشان درگیر شده بود در صوفشان باقی ماند^۲.

در تمام مدت دزاد دولت یونانی - هندی در جوار آن دولتی دیگر وجود داشت که پادشاهان آن یا نام سکائی داشتند و یا نام پارتی؛ محل پیدا شدن سکه‌های آنها پنجاب و بخصوص قسمت غربی آن، یعنی آنجا که کوه‌های هیمالیا در کشمیر شروع میشود، بجاور^۳ در مغرب سند و گاهی هم در بامیان است. مؤسس این دولت، ماوس^۴ یکی از معاصران جوانتر دمتریوس و آپولودوتوس است که از نقوش آنها درسکه‌های خود تقلید کرده است. اخبار ماخذ چینی نیز مؤید این نظر است که قوم سه در حدود سال ۱۶۱ در کی‌پین یا سرزمینی واقع در کنار رود کوفن دولتی تشکیل داده است و بعد این گفته را بدین صورت اصلاح می‌کنند که این سکاها بدو در نقطه‌ای شرقی‌تر سکنی داشته و بعدها به تصرف و تملک کی‌پین توفیق یافته‌اند. زیرا از ماوس فقط در پنجاب سکه بدست آمده است، اینجا درست همان کشوری است که بین سند و هیداسپس (جیلام) واقع است و باید درست در زمانی که سه‌ها تاخت آوردند بدون جنگ و مقاومت تسلیم مهر داد اول پادشاه پارتی شده باشد. در فوق این احتمال داده شد که سه‌ها از پادشاه پارتی تبعیت کرده‌اند، اما این تبعیت بعلمت بعد مسافت دیری نپائیده است. در هر حال بهیچوجه منظور آن نیست که پادشاهان پارتی بر قوم سه فرمان میرانده‌اند: کلمه Maûēs صرف نظر از هجای اشتقاق آن همان Maúakēs است و این نام سر کرده سه‌ها در نبرد گوگمل بوده است^۵؛ Onōnēs پارتی است، اما از نظر تلفظ با Eunones نام یکی از پادشاهان آ آرزی^۶ متفاوت است. پنج نام بقیه چندان غریب بنظر می‌آید

۱- Madhjadêça ۲- Sanhitâ - Gârî - بنقل از کرن (Kern) در Varâha-Mihira
صفحه ۳۸. ۳- Badschâwar ۴- Maues ۵- آریان، کتاب سوم،
قسمت هشتم، بند سوم. ۶- Aorser رجوع کنید به سالنامه تألیف تاسی توس،
کتاب دوازدهم، قسمت پانزدهم.

که در صورت تعلق آنها به پارتهی‌ها لابد خیلی زننده و نامأنوس جلوه میکرده است. سه‌ها را بیشتر باید از قبایل چادرنشینی دانست که باقوم ایرانی قرابت داشته‌اند و قبلا استپ‌های واقع در شمال سغد را متصرف بوده‌اند. آنطور که سکه‌های پادشاهان این قبیله ثابت می‌کند سه‌ها تحت نفوذ و تأثیر تمدن و فرهنگ یونانی بوده‌اند. حکام آنها بنام ساتراپ و سردار خوانده می‌شدند و حتی درسکه‌هایی که بزبان ایرانی شرقی است خود را به القاب یونانی مینامیدند^۱ و بدون شك در این مورد از نمونه دولت یونانی-هندی تبعیت می‌کردند.

در دوران فرمانروائی آرس^۲ فرماندهی قوا بایکی از شیوخ هندی بود. از آنچه در فوق ذکر شد بطور کلی چنین استنباط میشود که دولت سکائی نسبت به مملکت یونانیان در نقطه‌ای شمالی‌تر واقع بود. رود کابل و خطی فرضی که در همان عرض بسوی مشرق کشیده می‌شد گویا مرز بین دو منطقه بوده است. یکی از معماهای فراوان تاریخ این نواحی در این دوران که از آن نوشته و روایتی در دست نیست اینست که چگونه در این نواحی کوهستانی دولتی بوجود آمده و در دوران دومین پادشاه خود آرس دارای چنان سطوت و شوکتی شده، از آن گذشته چگونه چنین دولتی در مجاورت دولت با عظمت یونانی مناندر توانسته است مدتی دوام بیاورد. از شرح بنادر دریای اریتره و فواصل آنها که در دست است ما چنین اطلاع حاصل میکنیم که سکاها قبل از پارتهی‌ها که در قرن اول مسیحی در قسمت سواحل رود سند سفلی مستقر شدند در آن ناحیه دولتی تشکیل دادند و نام سکا و یا هندوسکا از آن هنگام در آنجا ماند؛ از این مطلب آشکار میشود که چنین دولتی مدتی مدید در آن ناحیه پائیده است. ولی بعلمت بعد جغرافیائی بدان اطمینان و قطعیتی که معمولاً پنداشته میشود نمیتوان گفت مؤسس این دولت سه‌ها بوده‌اند.

اما این هم ممکنست که تسخیر این ناحیه در فرصتی که پس از به آب بستن ایران توسط سکاها بدست آمد از طریق سکستان و گذشتن از معبر بولان عملی شده باشد. حال از آنچه گفته شد باین نتیجه نمیتوان رسید که سه ها بطور مداوم در طول رود سند حکومت کرده و بین متصرفات یونانی شکافی ایجاد کرده باشند. اگر میشد قبول کنیم که توسعه قدرت سه ها مدتی بعد از پایان تسلط یونانی ها رخ داده کار خیلی آسان می شد. اما چنین فرضی بعلت گاه شماری سکه ها ممکن نیست. این سکه ها با اطمینان تمام پنج پادشاه بزرگ را پشت سر هم نام می برند (ماوس، آزس، آزیلی سس، اونونس، اسپالی ریزس)^۱، اما چون ابتدای کار این سلسله بطور قطع سال ۱۶۱ است، پس آزس نمیتواند جوان تر از مناندر فرض شود، چون این حقیقتی است که او یکی از سکه های آپلودوتوس را دوباره بنام خود ضرب زده^۲ و ما دیگر کوچکترین دلیلی در دست نداریم که نتوانیم بگوئیم حکومت او بلافاصله پس از آپلودوتوس بوده است. اقتدار قوم سه تحت فرماندهی آزس مصادف با دوران ضعف دولت یونانی - هندی بوده است و صحیح تر آنست که این دوران را قبل از حکومت مناندر بدانیم تا بعد از آن. مناندر گویا همان کسی است که قوم سه را بعقب راند.

در ادوار بعد حکومت های فرعی هم در داخل حکومت اصلی بوجود آمد و برادران و برادرزادگان پادشاهان نیز به نام خود سکه می زدند و این خود نشانه ای است که در اداره امور مملکت وحدت وجود نداشته است و اگر این را هم در نظر بگیریم که تعداد پادشاهان آنها معدود بوده، پس نمی توان محتمل شمرد که دوران تسلط سه ها پس از یونانیان مدتی دراز دوام یافته باشد.

آخرین پادشاهان یونانی که در مشرق سلطنت کرد هر مهئوس^۳ بود. او قسمت

۱- Maues, Azes, Azilises, Onones, Spalirises

۲- اعقاب اسکندر

کیرتالیف زالت، صفحه ۱۴۴. ۳- Hermäus

سفلی دره کابل، اطراف پیشاور و آن مقدار از نواحی پنجاب را که روبروی آن واقع بود در اختیار داشت. چون سکه‌های بدست آمده متعلق با و فراوانست^۱ و تصویر نیم تنه او در بعضی از سکه‌ها جوان و در برخی دیگر پیر به نظر می‌آید، پس می‌توان گفت که اومدنی دراز از سلطنت برخوردار بوده است. به اغلب احتمال گویا بخت مساعد یار بوده که از مآخذ چینی بر آخرین ایام سلطه یونانیها در مشرق پرتوی بتابد^۲. پس از آنکه آمد و شد بین چین و مغرب زمین در حدود سال ۱۰۵ برقرار گردید چینی‌ها به کی‌پین نیز رفتند. اما چون این مملکت از چین خیلی دور بود و لشکریان چینی نمیتوانستند به سهولت بدانجا دست یابند پادشاه این دیار موسوم به او - تو - لائو^۳ بدفعات بخود اجازه داد که مأموران چینی را غارت کند و بکشد و این اتفاقات در دوره سلطنت وو - تی^۴، یعنی از ۱۰۵ الی ۸۷ رخ داده است. اما پسر او - تو - لائو سفیری با هدایا بنزد پادشاه چین فرستاد، ولی ون - چونگ^۵ که فرمانده سرحدات بود او را باز گرداند. پادشاه قصد داشت که ون - چونگ را بکشد، اما خبر چینان این نیت را باطلاع او رساندند و ون - چونگ بر پادشاه پیش‌دستی کرد: با همدستی پسر پادشاه یونگ - خیو^۶ بنام این - مو - فو^۷ بدون آنکه کسی پیش‌بینی کند به کی‌پین حمله کرد، پادشاه آن دیار را کشت و این - مو - فو را بر تخت سلطنت کی‌پین نشاند. باو مهری و تکه‌ای ابریشم داده شد تا ابریشم را با آن مهر کند. بعدها یکی از سرداران چینی بنام چائو - ته^۸، خواست این - مو - فو را از سلطنت خلع کند؛ اما او را به زنجیر کشیدند

۱ - اعقاب اسکندر کبیر تألیف زالت، صفحه ۱۱۷. ۲ - مقایسه بفرمایند با سالنامه های هان های اول طبق نوشته P. Hyacinth به نقل از ریتز در Erdkunde جلد هفتم، قسمت سوم، صفحه ۶۸۲ و صفحات بعد از آن و منتخبات Ma_tuan - lin که قدری مفصل تر است به نقل از آبل رموزا در Nouveaux mélanges Asiatiques جلد اول، صفحه ۲۰۵ و صفحات بعد. ۳ - U_to_lao ۴ - Wu_ti ۵ - Wen_tschung ۶ - Yung_khiu ۷ - In_mo_fu ۸ - Tschao_te

و هفتاد تن از فرستادگان را بقتل رساندند. پادشاه بلافاصله پس از این عمل سفرائی به دربار چین فرستاد تا از کرده خود اظهار پشیمانی کند و معذرت بخواهد؛ اما این فرستادگان هنگامی بچین رسیدند که هیاو - یوان - تی^۱ پادشاه چین تصمیم گرفته بود ارتباط خود را بعلت بعد مسافت با کلیه ممالک غربی قطع کند. به این نامه جوابی داده نشد و سفر را از معابر صعب العبور کوهستانی به مملکت خود بازگردانیدند. تازه از هنگامی که مقام فرماندهی کل مرزهای غربی در چین بوجود آمد، یعنی در سال ۵۹ قبل از میلاد مسیح^۲ می توان ممکن پنداشت که چینی ها در کار فوآچی دورافتاده دخالت کرده باشند. سیاست کناره گیری هیاو - یوان - تی در اوائل دوره سلطنت او (شروع سلطنت سال ۴۹) اتخاذ گردید^۳. بدین ترتیب انتصاب این - مو - فو باید بین سالهای ۵۹ الی ۵۱ انجام پذیرفته باشد. منافع تجاری، اهالی کی پین را که این - مو - فو هنوز بر آنجا حکومت میکرد وادار کرد که در سال ۳۲ باز بار دیگر کوششی بکنند:

آنها بار دیگر باج فرستادند و از عملی که واقع شده بود معذرت خواستند. اما چینگ - تی^۴ باز از تجدید روابط سیاسی با کی پین خودداری ورزید. اگر مقدار سکه هائی را که متعلق به دره کابل هستند در نظر بگیریم و بیاد بیاوریم که اطلاعات ما درباره اسامی فرمانروایان این دوره تاریخی آن اندازه کامل است که حتی شاهانی را که چند روزی یش سلطنت نکرده اند می شناسیم، باید بگوئیم این ممکن و معقول نیست از حکومتی که اقلأ بیست سال تمام دوام داشته است یعنی از این - مو - فو هیچ آثاری از سکه ها بدست ما نرسیده باشد. اگر در اسامی این پادشاهان دقت شود فقط يك نفر را می بینیم که با این - مو - فو تطبیق میکند،

۱- Hiao_yuan-ti ۲- آبل رموزا در Mém. de l'Acad. دوره هشتم

(۱۸۲۷)، صفحه ۱۱۹. ۳- این نتیجه از تاریخ عمومی چین، جلد سوم، صفحه ۱۶۱

از مطالبی که ذیل سال ۴۶ عنوان گردیده حاصل می شود. ۴- Tsching-ti

اما درعین حال بهمان اندازه هم وضعیتش با هر مه‌ئوس مطابق است^۱. اگر بدانیم که سخن از امیری یونانی در میان است آنوقت براحتی میتوان از لفظ یونگ - خیو اسم نوع یوناکی^۲ یعنی «شهر یونانی» را استنباط کرد. بر طبق آنچه چینی‌ها درباره آغاز دولت کی‌یین اظهار کرده‌اند امیری که بدست هر مه‌ئوس از سلطنت خلع شد و پدر وی، او-تو-لائورا باید در میان سلاطین سه جستجو کرد. شاید هم که او-تو-لائو نام آرز باشد باضافه عنوان سلطنتی رایج در آن دیار^۳.

توصیفی که درباره نواحی شرقی ایران از منابع چینی در دست ماست متعلق به همین زمان مرادده آنها با کی‌یین است. چینی‌ها از راه جنوب، یعنی از راه بزرگ تجاری که از فی-شان^۴، آخرین سرزمین تحت حمایت آنها شروع میشود و از طریق معبر خطر ناک کوهستانی به طرف جنوب غرب میرود با مناطقی که در مجاورت این راه قرار داشت مرادده تجاری برقرار کردند. پس از گذشتن از معبر مذکور در فوق و عبور از ناحیه‌ای وسیع شخص مسافر به هیان-تو^۵ (هندوستان) وارد میشد و به کی‌یین و یا سرزمین کوفن، ناحیه‌ای که دشت‌های زیاد و آب و هوایی معتدل داشت و بسیار حاصلخیز بود می‌رسید. پادشاه کی‌یین مقر خود را در سون-سون^۶ (شاید Dionysou: دیونیزوپولیس^۷ اسم یونانی ناگارا^۸، جلال آباد فعلی بوده

۱- باید در نظر گرفت که در معمولی‌ترین لهجه پراکریت Prākrit به اسامی مذکور مفرد در حال فاعلی هم ô اضافه می‌شود، بدین جهت این نام Hermaiô تلفظ می‌شده است و در عین حال نباید فراموش کرد که چینی‌ها از تلفظ «ر» عاجز هستند. بهر حال اگر تنها مرجع تحقیق سکه‌ها می‌بود بر طبق آنها میبایست ابتدای کار هر مه‌ئوس را تقریباً به بیست سال پیش‌تر راجع کرد، ولی تعیین تاریخ از این طریق که فقط متکی به سکه‌های کم و بیش نادر است چندان غیر قابل اطمینان و متزلزل بنظر می‌آید که نمی‌تواند دلیل رد نظریه‌ای باشد. Jōnaki ۲-

۳- یعنی در صورت جدیدتر آن rān و بالتبجه Azô Râô - ۴ Phi-shan

۵- Hian-tu ۶- Sün-sün ۷- Dionysopolis ۸- Nagara

است) تعیین کرده بود. این پادشاه بسبب فرمانبران بسیار و لشکر مجهز و مقتدری که در اختیار داشت فرماندهی نیرومند محسوب میشد. اهالی این ناحیه مردمی پرکار بوده‌اند و در بعضی از انواع حکاکی، معماری، نساجی، قلاب دوزی و تهیه پارچه‌های ابریشمی مهارت داشته‌اند و به غذاهای ممتاز نیز علاقمند بوده‌اند. در بازارهای آنان خمره‌های طلا و نقره و همچنین ابزار و لوازم مسی وقلعی وجود داشته. این‌ها سکه‌های طلا و نقره ضرب میزدند که در یک طرف آن تصویر یک نفر سوار و در طرف دیگر سر آدمی دیده می‌شده است و این امر در بین پادشاهانی که در این دوره سلطنت کرده‌اند درست در مورد هیوستراتوس^۱ مصداق دارد. روی سکه‌های او تصویر نیم تنه پادشاه دیده می‌شود و در پشت سکه شبیه شاه، سوار بر اسب نمایان است^۲، اما تمام پادشاهان بعدی یونانی و من جمله هر مه‌ئوس و همه پادشاهان سکائی روی سکه، سوار بر اسب تصویر شده‌اند، در حالی که در پشت سکه شبیه یکی از خدایان رسم شده است. بدین ترتیب گزارش چینی‌ها بطور کلی صحیح خواهد بود، اما بشرطی که از لفظ «سراسان» چنین استنباط شود که منظور «تصویری شبیه به انسان» بوده و نویسنده اصطلاح دقیق بکار نبرده است. هیچ‌یک از این پادشاهان سکه طلا ضرب نکرده است. اما این خبر بیشتر با سکه اوکراتیدس با تصویر نیم تنه او در یک طرف و تصویر فرزندان زئوس در حال سواری در طرف دیگر مطابقت می‌کند^۳ و این خود مبین آنست که این سکه‌ها در آن عصر رواج داشته و در گردش بوده است.

سرزمین او - کهنه-شان - لی^۴ که فلاتی کرم است در جنوب غربی کی پین

۱- Hippostratus ۲- اعتقاد اسکندر کبیر تألیف زالت، صفحه ۱۲۰.

۳- اعتقاد اسکندر کبیر تألیف زالت، صفحه ۹۷. ۴- U_ghe_schan_li رجوع

بفرمائید به سالنامه‌های هان‌های اول طبق نوشته پ. هباسینت به نقل از Ritter در *Erkunde*

جلدهفتم، قسمت سوم، صفحه ۷۱۶: - Die Annalen der ersten Han nach P.

Hyacinth bei Ritter, *Erkunde* VII,3 S.716,

واقع بود. در اینجا راه جنوبی پایان میابد و از این جا ناگزیر میبایست به شمال و از آنجا بطرف مشرق پیچید تا به آن-سی رسید. این نشانه‌ها باقندهار و سیستان تطبیق میکنند چون پایان يك راه عظیم تجاری لابد میبایست يك شهر مهم تجاری باشد و چنین شهری جز اسکندریه در آراخوزیه نمیتواند باشد. آنچه هم راجع به راه دور و دراز گفته میشود، در این مورد مصداق دارد. باید در نظر آورد که آن-سی اصولاً مهمترین شهر تجاری پارتهای در مشرق و آنتیوخیا (= انطاکیه) مهمترین شهر تجاری آنها در مرگیان (= مرو) بوده است؛ این جاده اصلی پس از گذشتن از سیستان اول در جهت شمال به هرات میرفت و از آنجا بطرف مشرق می پیچید و به مرو میرسید. از آنجا که سرزمین او-گهه-شان-لی از چین بسیار دور است باین دلیل کمتر سفرای چینی به آنجا میرسیدند. مردم از خونریزی سخت گریزان بودند و سلاح های خود را به طلا و نقره می آراستند. سکه های آنها از یک طرف نقش سر آدم دارند و در طرف دیگر مرد سواری را نشان میدهند. به نظر نمیآید که دولت سکستان در آن دوران از خود دارای سکه ای بوده است. بر طبق اخباری که بدست ما رسیده سکه های اینها عیناً مانند سکه های کی پین بوده؛ محتمل است که سکه های این مملکت تنها پول رایج در او-گهه-شان-لی بوده. اما بهر حال این اندازه روشن است در دورانی که گزارش های چینی^۱ از آن اطلاعاتی بیا میدهند، یعنی در اواسط قرن اول قبل از میلاد در اینجا حکومت مستقلی وجود داشته و چون در آراخوزیه و زرننگ از جانشین آپولودوس سکه هائی بدست نیامده پس این دولت فقط میتواند متعلق به سکا هائی باشد که در سال ۱۲۸ ایران را به آب بستند. گزارش های بعدی چینی او-گهه-شان-لی را مطیع و منقاد آن-سی ذکر میکنند. ایزیدور اهل خارا کس هم که در سال اول قبل از

۱- سالنامه های هان های دوم به نقل از تاریخ هونها، جلد اول، صفحه ۹۸ (ترجمه آلمانی) - Die Annalen der zweiten Han dei Deguignes, Geschichte der Hunnen I, 98 (deutsche Übersetzung).

مسیح اثر خود را نوشت، آراخوزیه را یکی از ساتراپ نشین های پارتی ذکر میکند؛ پس این دو خبر از دو منبع مختلف با هم توافق دارند. در این فاصله زمانی شاید در دوره ای که حکومت خاندان اشکانی تحت فرمانروائی ارد به دوره قدرت و شوکت خود رسید پارتیها آراخوزیه را از چنگ سکاها خارج کرده و حکومت آنان را به سکستان محدود کرده باشند.

بتدریج نوشته سکه های هرمهئوس آخرین پادشاه یونانی از صورت اصلی یونانی خارج میشود و مرور زمان سکه های دیگری باخط ایرانی شرقی متعلق به پادشاهی بنام کوجولا-کاسو^۱ هم در جوار این سکه ها بجریان میافتد. سرانجام از شخص اخیر الذکر سکه هایی هم بدست میآید که صاحب سکه را بطور کامل کاکسولو-کادفیزو^۲ معرفی میکند. گزارش های^۳ چینی راجع به این فاتح ییگانه اطلاعاتی بماندند. تقریباً یکصد سال پس از فتح تاهیا (باختر) بدست یو-تشی ها واستقرار حکومت پنجگانه آنها در آن دیار، یعنی در سال ۳۹ الی ۲۷ قبل از میلاد امیر کوای-شوانگ^۴ بنام کیو-تسیو-خیو^۵ چهار امیر نشین دیگر (هی-هو)^۶ را مطیع خود کرد و حکومت جدیدش را کوای-شوانگ نامید. پس از این واقعه او با آن - سی ها یا پارتی ها وارد جنگ شد و کاو - فو^۷ را از چنگ آنها خارج کرد. گزارش های قدیمتر چینی در اثر سهو، کاو-فو را بجای یکی از امیر نشین های پنجگانه گرفته بودند؛ این ناحیه در جنوب غربی سرزمین یو-تشی ها قرار داشت و بسیار بزرگ بود. ساکنان این ناحیه از نظر اخلاق و آداب و سجایا به هندیها شباهت داشتند و اغلب به سر بازی و یا بازرگانی مشغول بودند. قبل از آنکه این قوم مطیع یو-تشی ها بشوند عده ای از آنها از پادشاهان هند اطاعت میکردند، بخشی دیگر گوش بفرمان حکومت کی پین داشتند و قسمت دیگر

۱- Kudschula-Kasô ۲- Kaxulo-Kadphizu ۳- سالنامه های
هان های دوم به نقل از Deguignes در مجله اخبار فرهنگستان (Mém. de l'Acad.) جلد
بیست و پنجم، صفحات ۲۷ و ۲۹. ۴- Kuei - shuang ۵- Kieu-tsieu-khio
۶- Hi-heu ۷- Kao-fu

مطیع پارتیها بودند، هر چند آنچه دربارهٔ وضع کاو-فو و موقع آن نسبت به کشور طخاریها گفته شده با خصوصیات شهر کابل جور در نمی آید، معینا هیچ تردیدی نمی توان داشت که کاو-فو همان کابل است لاغیر. کیو-تسیو-خیو ممالک مجاور خود، یعنی پو-تا^۱ و کی پین را نیز مسخر کرد. پو-تا یا پو-تا او^۲ در شمال او-کھے-شان-لی^۳ واقع بود. از این اسم میتوان به نام پکتوها^۴ یا پتنها^۵ پی برد که قدیم ترین مقر و موقف آنان غور^۶ بوده است. این اطلاع که او سرزمین کوفن^۷ را تسخیر کرده واجد کمال اهمیت است، زیرا از این راه معلوم میشود که کیو-تسیو-خیو همان کاکسولو-کادفیزو است که سکه های او در حدود کابل و جلال آباد بکثرت پیدا میشود. او بنام خود لقب کشانا-جاوو کو^۸ (بزبان یونانی Chorsé و نظیر آن) را اضافه میکند و این بظاهر بمعنای پادشاه یا هی-هو منسوب به کوای-شوانک^۹ است.

در عنوانی که بروی سکه ها با خط ایرانی شرقی برای خود اختیار کرده خود را «پای بند قانون» قلمداد می کند؛ منظور از قانون همان دین بوداست که طخاریها از مدت ها پیش بدان گرویده بودند. اینکه ایزیدور خاراکیسی، قندهار (ونه کابل) را از مستملکات پارتی می شمارد با خبری که او کابل را از چنگ پارتیها خارج کرده است کاملا مطابقت دارد. جنگی که بین پادشاه کوای-شوانک و پارتیها در گرفت همان جنگ است که سکاها برای نشان دادن فرهاد بتخت سلطنت بدان دست زدند، پومپهئیوس تروگوس بهنگام ذکر این وقایع گریزی زده و از

۱-Po-ta ۲-Po-tao ۳-Deguignes در تاریخ هونها، جلد اول، صفحه ۹۸ (ترجمه آلمانی). ۴-Paktyer پشتو-پکتو-پختو-پتن همه معرف قوم واحدی هستند (مترجم). ۵-Patanen ۶-Ghor سرزمینی است کوهستانی در جنوب هرات (مترجم). ۷- ناحیه کابل است (مترجم). ۸-Kaschana - Dschavugô - ۹- اقوام غربی با این نام بصورت کشان (Kaschan) و کوشان آشنا هستند.

سلاطین آسیائی، طخاریها و زوال ساکاراوك ها نیز سخن بمیان آورده. این کار بدان علت صورت گرفته که حکومت طخاریها در آن هنگام رو به قدرت داشته است. بنظر میآید هنگامی که فرهاد بنزد سکاکی ها پناه برد جنگهای داخلی بین آنها به نهایت شدت خود رسیده بوده و نتیجه آن در سر نوشت پناهنده اشکانی تأثیر قطعی داشته است. در روم، چون چنین اعمالی در سر نوشت تیرداد که تا آن زمان دست نشاندۀ رومیان بود تأثیر داشت، همه با دقت بدان توجه میکردند. هوراس بکرات باین اخبار اشاره میکند و اطلاعاتی که میدهد برخلاف معمول، زمینه‌ای درست دارد و مثل غالب اوقات بر پایه خیال بافیهای شاعرانه استوار نیست^۱.

در حین نزدیک شدن لشکر جرار سکاها که برای نشان دادن فرهاد به تخت سلطنت بحرکت درآمده بود تیرداد بدون جنگ و مجادله جا خالی کرد. در اول مارس ۲۶ در روم کسی از این ماجرا خبر نداشت. اما در ماه ژوئن فرهاد چهارم بدلیل سکه‌های موجود^۲ باز بر تخت سلطنت اجدادش نشسته بود. تیرداد با عده زیادی از طرفدارانش به آگوستوس که در آن زمان در اسپانیا مشغول جنگ بود پناه برد و پسر کوچک فرهاد را که بعنوان کروکان در اختیار داشت باو تسلیم کرد. هر دو رقیب یکی شخصاً و دیگری توسط سفیر کوشیدند آگوستوس را

۱- *Carmina* کتاب اول، قسمت ۲۶، بند ۳ تا ۵ و بخصوص کتاب سوم، قسمت ۲۹ از بند ۲۶ تا ۲۸: *Tanais discors* تغییرهای شاعرانه است و بیشتر به نبردهای طخاریها و ساکاراوك ها مربوط است تا به سکاکی که تصمیم بحمايت از فرهاد گرفته‌اند. حتی «نقشه‌های چینی‌ها» هم فقط عبارتی شاعرانه و محصول خیال‌بافی نیست؛ چینی‌ها در آن اوان با این ممالک ارتباط نزدیک داشتند و کمی قبل از آن، یعنی در سال ۴۴ در کانگ-کیو یا دولت ساکاراوك ها بواضح ترین وجهی مداخله کرده بودند؛ مقایسه کنید با تاریخ هونها اثر Deguignes، جلد اول، صفحه ۲۰۶ (ترجمه آلمانی). ۲- رجوع کنید به سکه‌های پادشاهان پارت تألیف پروکش اوستن، صفحه ۳۷:

تحت تأثیر قرار دهند. او در سال ۲۳ قبل از میلاد مسیح بدین صورت تصمیم گرفت که از تحویل تیرداد خودداری ورزد و در ضمن از اوهم حمایت نکند و فرزند فرهاد را نیز به نزد او باز گرداند. آگوستوس از این وظیفه حکمیت که دست تصادف بدو محول کرده بود استفاده کرد تا از فرهاد متقابلاً امتیازی بدست آورد. او از فرهاد قول گرفت که اسیران جنگی را که در جنگ کراسوس و آنتونیوس بچنگ او افتاده بودند و کلیه درفشهای رومی را باو تحویل دهد و این تحویل در سال ۲۰ هنگام اقامت آگوستوس در سوریه انجام پذیرفت. این خود جای پرسش است که اگر وضع داخلی دولت اشکانی در اثر سوء سیاست پادشاه آشفته نبود آیا پادشاه پارتی چنین کاری میکرد یا نه؟ از اکتبر ۲۳ دیگر ضرب سکه بچندین دهسال بعد موکول میشود و این خود نشان مطمئنی است از روزگاری متزلزل. تنها سکه‌ای که از تمام مدت بعدی سلطنت فرهاد در دست داریم سکه‌ای است بتاریخ ۱۰ قبل از میلاد مسیح^۱ که گویا بمناسبت خاصی ضرب خورده است و شاید این مناسبت خاص زمامداری مجدد او پس از برکناری موقت باشد. بین سالهای ۱۲ الی ۹ مهرداد چهارم بر تخت سلطنت اشکانیان جلوس کرده بود و او همان کسی است که هرودس پادشاه یهودی را بهمدستی با او ضد روم متهم کردند^۲. محتمل است که در همین ایام مادی‌های آتر و پاتن (آذربایجان) از دولت اشکانی مجزاشده و در بین سالهای ۲۰ قبل از میلاد مسیح الی ۲ میلاد مسیح از روم تقاضای فرستادن پادشاهی برای خود کرده باشند. رومی‌ها آریوبرزن دوم پسر آرتاوازد پادشاه سابق را برای پادشاهی با آنجا فرستادند^۳. فرهاد چهارم که در اثر تجربیات تلخ

۱- پرسی‌گاردنر، صفحه ۶۲. ۲- Josephus Flavius. *Archeologia* -

Judaica کتاب شانزدهم، فصل هشتم، بند چهارم. این موضع از نظر وایان دور مانده و برای تمام کسانی‌هم که بعد از او باین موضوع پرداخته‌اند ناشناس بوده است.

۳- رجوع شود به: *Monumentum Ancyranum* کتاب ششم، فصل نهم.

هوشیار شده بود پس از انتصاب مجددش در سال ۱۰ یا ۹ قبل از مسیح^۱ چهار تن از پسران بالغ خود را به همراه دو تن از زنان و چهار نفر از پسران آنها توسط مارکوس تیوس^۲ حاکم رومی بعنوان گروگان به نزد آگوستوس فرستاد و گمان کرد با این عمل خود امکان هر اقدامی را از طرف افراد ناراضی منتفی کرده است، زیرا بخوبی میدانست که این افراد ناراضی جز اینکه از خاندان اشکانی يك نفر مدعی برای تاج و تخت بتراشد کاری از دستشان ساخته نیست. فقط کوچکترین پسر پادشاه که از زن سوگلی خود ته آموزا اورانیا^۳ داشت، بعنوان ولیعهد پیش پدر ماند. ته آموزا اورانیا کنیزی ایتالیائی بود که آگوستوس او را به فرهاد بخشید و او فرهاد را به اقدامات ناشایست تحریک میکرد. اما این پسر همان بود که باموافقت مادرش این ستمگر فرتوت را کشت؛ این سومین نسلی بود که با پدرکشی بر تخت سلطنت می نشست^۴.

پادشاه تازه بنام فرهاد پنجم^۵ که نخستین سکه او تاریخ ماه مه سال دوم

۱- سکه ای که از سال هشتم و یا یکی از سالهای بعد از آن درست است و بروی آن یکفر غیر رومی کودک را به آگوستوس تحویل می دهد، مشکل باین واقعیه مربوط باشد، زیرا کسی که تقاضای کمک و یاری می کند بروی سکه دارای لباس پارتی نیست. اکهل تصور می کند او یکفر ژرمنی باشد. ۲- Marcus Titus ۳- Thea Musa Urania در دربار سلاطین شرقی در این دوره اسامی موزها بخصوص محبوبیت داشت: همسر آخرین پادشاه یونانی هرمهئوس موسوم به کالیوپ (Kalliope) بود و زن پادشاه ارمنستان تیگران چهارم ارانو (Erato) نام داشت. ۴- در سلسله بنی جلاب که تا اواسط قرن ما در نوگورت حکومت می کرد بظاهر همه سلاطین با پدرکشی به تخت سلطنت رسیده بودند. محمود شاه سوم که در سال ۱۵۳۸ الی ۱۵۵۴ در گجرات حکومت می کرد همه زنان خود را وادار به سقط جنین ساخت، زیرا می پنداشت تنها چاره و وسیله ای که در اختیار پادشاهانست تا از شر تبهکاری فرزندان آسوده باشند همین است و بس (مراد نویسنده از قرن ما، قرن نوزدهم می باشد م.) ۵- Monumentum Ancyranum کتاب پنجم، صفحه ۵۴؛ این پادشاه را معمولاً بصورت مصغر Phraataces می نامند.

قبل از مسیح را دارد، در آئین مملکت داری برخلاف پدر، سستی و نرمی پیش گرفت و از قیام ارامنه بر ضد پادشاهشان آرتاوازد سوم که تحت الحمايه رومیان بود پشتیبانی کرد. این پادشاه به همراه قشون رومی که در آن کشور بود از ارمنستان رانده شد و تیکران چهارم که مورد علاقه پارتی ها بود بر تخت سلطنت نشست. محتمل است که در همین اوان آریوبرزن، شاه دست نشانده آوگوستوس از آترپاتن (آذربایجان) رانده شده باشد، زیرا کمی پس از این واقعه خبری از او بعنوان پناهنده بی خانمان در نزد رومیان در دست است. تقریباً بنظر می آید که کارسلسله کهن سال آتورپات در آن زمان پایان رسیده و یکی از رشته های فرعی دودمان پارتی در آنجا بحکومت مشغول شده باشد^۱. آوگوستوس نوۀ خود گایوس سزار^۲ را به سوریه فرستاد تا به اوضاع مشرق سر و صورتی بدهد. اما با وجود مکاتبات تندی که بین رؤسای دو کشور انجام گرفت کار بین طرفین به جنگ نکشید، زیرا هیچیک از طرفین مایل به جنگ نبود: آوگوستوس از آنجهت که نمیخواست بدون نقشه امپراطوری روم را توسعه دهد و فرهاد از آنرو که حکومتش بر مبنائی لرزان استوار بود. ایجاد تعادل از این نظر تسهیل شد که تیکران به اسرع اوقات با رومیان صلح کرد. آنگاه بین گایوس سزار و فرهاد در یکی از جزایر فرات ملاقاتی دست داد و توافق حاصل شد که فرهاد از هر گونه ادعائی نسبت ب ارمنستان خودداری کند و برادرانش همچنان بعنوان گروگان در روم بسر برند (سال اول بعد از مسیح). فرهاد مادر خود، ته آموزا اورانیا را بزنی گرفت و از سال دوم میلادی نقش زن و شوهر توأماً بروی سکه ها دیده میشود. چنین ازدواجی که اوستا بخصوص آنرا تجویز کرده است بطور حتم باعث ناراحتی و عدم رضایت

۱- بهر حال استرابون در کتاب یازدهم، قسمت ۵۲۳ می گوید که این سلسله در زمان او (۱۸ بعد از میلاد مسیح) بر سر کار است. این مطلب روشن نیست که آیا او آخرین اخبار را در دست داشته یانه، زیرا حوادث بعدی خلاف آنرا ثابت می کند.

زیردستان و افراد ملت نشده. بلکه پا را از این هم فراتر میتوان گذاشت و پیش بینی می توان کرد که فرهاد با این اقدام می خواسته دل روحانیان متنفذ را بدست بیاورد. زیرا این پادشاه جوان منفور ملت (مراد از ملت در اینجا نجیب- زادگانست) بود. او در اثر طغیانی (پس از اکتبر سال چهارم میلادی) رانده شد و ناگزیر گردید به خاک روم وارد شود^۱ و آنطور که ظاهر است کمی پس از این واقعه مرد. سفرای پارتی که در سال چهار یا پنج میلادی از طرف آوگوستوس در روم و پس از آن از جانب بریوس در گرمانیه^۲ بحضور پذیرفته شدند، ظاهراً از طرف خود پادشاه برای حل گرفتاریها فرستاده شده بودند.

پارتی ها پس از این واقعه ارد دوم را که در تبعید بود به سلطنت پذیرفتند اما این پادشاه که ستمگر و زود خشم بود بزودی منفور مردم شد و ضمن شکار بقتل رسید. سکه ای از او در دست است بتاریخ ماه کیسه ۳۱۷ سلوکی (پائیز سال ششم میلادی).

هرج و مرج و خونریزی همه جا را فرا گرفت و پارتی ها تصمیم گرفتند هیأتی بسفارت به روم بفرستند و از آوگوستوس بخواهند از بین اعقاب متعدد فرهاد چهارم پادشاهی برای آنها بفرستد (قبل از سال نهم مسیحی). بزرگترین فرزند او و ن^۳ به پادشاهی انتخاب شد. و ن شاهزاده ای بود با افکار و عواطفی بدیع، اما از بینخ و بن باطرز تربیت و آداب و رسوم پارتی ها نا آشنا. او بجای آنکه براسب سوار شود بیشتر دوست داشت که بر تخت روان بنشیند؛ به شکار دلبستگی نداشت و از می کساری با اعیان و بزرگان پرهیز می کرد و اغلب با یونانیان معاشرت داشت و بزرگستان اجازه می داد که به سهولت به خدمت فرمانروا که تا آن زمان

۱- Monumentum Ancyranum کتاب پنجم، صفحه ۵۴. ۲- Germanien

سرزمین واقع بین رود رن، دانوب، خط وایکسل (نزدیک رود ادر و اقیانوس بوده است.

۳- Vonones (مترجم).

کسی جسارت نزدیک شدن با ورا نداشت بیایند، کارهای درباریان را تحت نظارت داشت و این کار از طرف آنها به تنگ چشمی و خست او حمل می گردید. همه اینها موجب شد که نارضائی پدیدار شود و به مقاومت مردم بینجامد. نسل پسری سلسله اشکانی یا قلع و قمع شده بود و یا در تبعید بسر می برد. بدین ترتیب کسانی که ناراضی بودند اردوان را که از طرف مادر با سلسله اشکانیان بستگی داشت و در میان دهه ها رشد کرده و بعدها به پادشاهی ماد (یعنی آذربایجان) منصوب شده بود به کشور خواندند. گویا این اتفاق در سال ده مسیحی و یا سال بعد از آن که سکه های هر دو پادشاه از آن سال موجود است رخ داده باشد. نخستین برخورد بسود اردوان تمام نشد و او ناگزیر به ماد بازگشت. درهمی که «ونن» هنگام پیروزی بر اردوان، ضرب کرد از دو نظر جالب توجه است: یکی از آن نظر که شخص فاتح با فروتنی چنین عنوانی را پذیرفته و البته این امر با خوی نرم و مهربان او توافق دارد و دیگر از آن جهت که در این سکه برای اولین بار اسم خاص جانشین اسم رسمی سلطنتی یعنی اشك شده است. از این پس بکرات به چنین مواردی بر میخوریم و این امر نشانه بارز و صادقی است که دیگر کار سلسله و دولت اشکانی بجائی و به دوره ای رسیده که ولیعهدان و پادشاهان معارض یکدیگرند و فردی از رعایای مملکت که سکه ای بدستش می رسیده می بایست بداند که کدام يك از معارضان سلطنت و طرف های دعاو آن را ضرب زده است. کوشش دیگر اردوان برای رسیدن به سلطنت دارای نتایج بهتری بود. در يك نبرد قطعی او، ونن را بطور کامل شکست داد و از فراریان کشتار بی سابقه ای کرد تا در اثر ایجاد رعب و وحشت امکان هر نوع مقاومت مجددی را از میان ببرد و در کسوت پادشاهی به تیسفون وارد شد. ونن گریخت و به سلوکیه رفت و از آنجا به ارمنستان پی سر و سرور شتافت و از طرف اهالی آن دیار به پادشاهی برگزیده شد (سال شانزده مسیحی).

اردوان سوم نمی توانست تحمل کند که رقیبش در مجاورت او مستقر شود و بهمین جهت رومیان را تهدید کرد که در صورتیکه از و ن ن جانبداری کنند به جنگ دست خواهد زد. نجبای دوناچییه از نواحی ارمنستان بنام واسپوراکان^۱ و باگروند^۲ به اردوان اظهار تمایل کرده بودند و او میخواست این موضوع را مستمسک قرار دهد و ارمنستان را تصرف کند. اما تی بریوس^۳ که از جنگ پرهیز داشت باعث شد که و ن ن از ارمنستان دست کشید و به سوریه رفت و اردوان توانست در حین اقامت گرمانیکوس^۴ در مشرق رضایت او را برای توقیف و ن ن در کیلیکیه جلب کند. و ن ن در همین محل در حین فرار در سال ۱۹ میلادی بقتل رسید. از این جا بخوبی آشکار می شود که کار مملکت در اثر جنگهای داخلی به جائی کشیده بود که در آن زمان در نواحی باطلاقی واقع در حول وحوش نئاردا^۵ و نصیبین^۶ دولتی غاصب و متجاوز از طرف یهودیان تشکیل شده و یازده سال تمام برقرار مانده بود و شاه بزرگ نیز چون مقداری از ساتراپ نشین ها را از دست داده بود و بقیه را در شرف از دست دادن میدید صلاح کار را چنین دید که با سر کرده قطاع الطریق ها قراردادی منعقد کند تا از این رهگذر بابل را در غیاب خود امن و امان نگاهدارد. این واقعه در سال ۲۱ اتفاق افتاد و اردوان در تمام مدت سلطنت خود ناگزیر از مقابله با سرکشی ها و نافرمانی هایی از این قبیل بود. اما این فرمانروای سیاستمدار و رومند نه تنها کلیم خود را از آب بیرون کشید، بلکه حتی توانست بر اثر جنگهای موفقیت آمیزش همسایگان را نیز با احترام وادارد و از این هم گذشته پسر ارشد خود را بنام اشک در ارمنستان به سلطنت برساند و به بهانه اینکه قومی ایرانی در کاپادوکیه ساکن اند مدعی آن ناحیه بشود و رومیان را بطور علنی بمبارزه بخواند. نبرد بخاطر احراز تسلط قطعی در ارمنستان عامل

Tiberius — ۳

Nisibis — ۶

Bagrewand — ۲

Nearda — ۵

Vaspurakan — ۱

Germanicus — ۴

تعیین کننده نحوه روابط دو دولت پارت و روم در سراسر نخستین سده حکومت پارتی‌ها بشمار می‌آید. تی‌بریوس هم که به صلح بسیار دلبسته بود باز نمی‌توانست دست بروی دست بگذارد و ببیند که تعادل قوا به ضرر روم بهم بخورد و بهمین دلیل دست به اقدام موفقیت‌آمیزی برضد اردوان زد. فرسمن^۱ پادشاه گرجستان قرار شد که برادرش مهرداد را وادار کند تا مدعی تخت و تاج ارمنستان بشود. اشك بدست خدمه‌ای که رشوه گرفته بودند بقتل رسید، گرجیان تمام آن ناحیه را به آب بستند و پایتخت آنجا را بنام آرتاکساتا متصرف شدند (سال ۳۵). هنگامی که پس از این واقعه اردوان، ارد پسر دیگرش را با لشکری از پارتی‌ها بخون - خواهی برادر و جانشینی او فرستاد، فرسمن قوای خود را در اثر اتحاد با پادشاه آلبنها تقویت کرد و به وسیله‌ای مؤثرتر دست زد که قدری دوطرفه و محیلانه بود. این وسیله باعث شد که پادشاهان گرجی چه در دوران قدیم و چه در عصر جدید^۲ به دفعات مقامی را در اوضاع روزگار احراز کنند که بسیار بالاتر از مقام کشور کوچک آنهاست: او دروازه قفقاز را بروی قومی غارت‌گر و دلیر که در شمال شرقی قفقاز سکونت داشت، بازکرد. این قوم بنام سمرت‌ها^۳ - مرجع دیگری^۴ از آنها بنام آلان^۵‌ها یاد می‌کند - مشهور بود و رؤسا و مشایخ آن هر جا از پول و غارت نشانی یافت می‌شد سرسپرده بودند و عرض خدمت میکردند. در نبردی خوئین ارد ضمن جنگ تن به تن با فرسمن مجروح گردید و انتشار خبر قتل او باعث گریختن يك لشکر تمام شد.

هنگامی که اردوان در سال ۳۶ بار دیگر با جنگ در ارمنستان بخت خود را

۱- Pharasmanes ۲- توسعه مهم قدرت پادشاهان مسیحی گرجستان در قرن دوازدهم فقط و فقط بر اثر اتحاد با قبایل کوه‌نشین بوده است. ۳- Sarmaten ۴- Josephus در *Archeologia Judaica* قسمت هیجدهم، فصل چهارم، بند چهارم طبق نسخه‌های خطی؛ لفظ Schuda در اینجا مسلماً الحاق است. ۵- Alanen

آزمود در پشت سردچار توطئه‌ای شد که محصول همکاری تی‌بریوس و گروهی از بزرگان پارتی بود. ناراضی‌ها که پشت و پناهشان سیناسس^۱ متمکن و نیرومند بود از تی‌بریوس خواستند که ازین افراد متعدد خاندان اشکانی که در روم بسر می‌بردند پادشاهی برایشان بفرستد:

انتخاب به نفع فرهاد یکی از پسران فرهاد چهارم تمام شد و پس از مرگ غیرمنتظره اوتیرداد، یکی از نواده‌های فرهاد چهارم بجایش به سلطنت رسید. در این موقع بزرگان یکی پس از دیگری از اردوان روی گردانند و او بناچار صلاح را در این دید که بخودی‌خود وبدون جنگ و ستیز جا بپردازد و به بزرگان برود تا بتواند از آنجا بار دیگر روابط قدیمی خود را با قبایل بیابان گرد همسایه برقرار کند. تیرداد سوم به مملکت پارت وارد شد و لوسیوس ویتلیوس^۲ نایب‌الحکومه سوریه در رأس قوای رومی در داخل مملکت تا آنجا اورا مشایعت کرد که عده زیادی از طرفدارانش با و اعتراض کردند. پادشاه جدید بین‌النهرین (که اورنوس پادشاه^۳ فرمانروای آنجا به رومیان متمایل بود) آپولونیاتیس و کالونی تیس را متصرف شد و به سلوکیه لشکر کشید. در سلوکیه نیروی ملی محلی بایهودیانی که از بابل رانده شده بودند تقویت شده بود و اینها از حکومت و فرمانروائی جمع معدودی از نجبای قدیمی یونانی که از سیصدتن تجاوز نمی‌کردند و بتوسط اردوان بر سر کار آمده بودند رضایت نداشتند. تیرداد با گستردن عدل و داد و دادن آزادی، محبوب‌خاص وعام شد.

پس از فتح سلوکیه او در تیسفون بدست سورنا تاج بر سر گذارد. اما این عمل باعث برانگیختن خصومت فرهاد و هیر^۴ فرمانروایان برجسته‌ترین ساتراپ‌نشین‌های مملکت (ظاهراً مادعلیا و مادری) گردید، زیرا برای انجام دادن مراسم

تاجگذاری کسی منتظر آنان نشده بود. اینها و عده‌ای دیگر که بمقام مهر تبه‌والای سیناس و پدرش ابداکازس^۱ در دربار جدید حسادت می‌ورزیدند اردوان سوم را از کرگان بازگرداندند. اردوان در رأس قوایی که از دهه‌ها و سکه‌ها متشکل بود با تیرداد وارد جنگ شد، اما او پایتخت را بدون جنگ تخلیه کرد و به بین‌النهرین رفت تا آنجا را مرکز عملیات خود قرار دهد، ولی در این جا لشکریان او متفرق شدند و برای او چاره‌ای نماند جز اینکه به سوریه پناهنده شود (۳۶) این که پادشاه پس از انتصاب مجددش آشکارا نفرت و عداوت خود را به تی‌بریوس اظهار می‌کرد چیزی عجیب نیست، اما این شگفت‌انگیز است که همین شخص در سال ۳۷ با ویلیوس در وسط‌پلی^۲ که بروی فرات زده شده بود ملاقات کرد و قراردادی را امضاء کرد که بنفع رومیان بود و پسر خود داریوش را نیز بعنوان گروگان به نزد تی‌بریوس فرستاد. توجیه این کار چنین است که اردوان مستمراً خود را در معرض خیانت نزدیکان و درباریان میدید. از توطئه دیگر تازه‌ای که بر ضد او ترتیب داده شده بود باز بهمان صورت قبل نجات یافت، یعنی او بخودی خود جای پرداخت و به‌ایزاتس^۳ پادشاه آدیابن پناهنده شد. پارتی‌ها - سی‌ناموس^۴ یکی از پسر خوانده‌های اردوان را به سلطنت خواندند، اما وساطت و اقدام ایزاتس باعث شد که او از سلطنت کناره گیرد و پارتی‌ها باز ناگزیر از قبول اردوان سوم گردند. گذشته از آنکه اردوان در قبال زحمات ایزاتس از او همچون پادشاهان بزرگ تجلیل کرد، سرزمین نصیبین را هم که از جنگ ارامنه خارج ساخته بود با هدیه نمود. این سرزمین از برکت

۱- Abdagases
 ۲- این بودگزارشی که یوزفوس در این باره می‌دهد و احتمال صحت در آن می‌رود. گزاری که سوئتون و دیو (Dio, Sueton) می‌دهند مبنی بر اینکه اردوان از فرط علاقه به گایوس سزار به چنین اقدامی دست‌زده و بخاک روم وارد شده و بتصویر سزار کرنش کرده، با گزارش قبلی موافقت ندارد. گویا یکی از مورخین متعلق عهد گایوس منبع اصلی این خبر بوده است.
 ۳- Izates
 ۴- Cinnamus

اقدام جنون آمیز گایوس سزار که پادشاه آنجا مهر داد را فریفت و به روم کشاند و در آنجا او را توقیف کرد به تصرف پارتی ها در آمد. اردوان کمی پس از انتصاب مجددش مرد و چون از حدیث او با رومیان در سال ۳۹ اخباری در دست^۱ است، پس محتمل است که مرگ او بسال ۴۰ اتفاق افتاده باشد.

گودرز^۲، حتی در زمان حیات اردوان در مملکت مقام دوم را احراز کرده بود. او در یکی از کتیبه های یونانی کوه بیستون خود را «ساتراپ ساتراپ ها» و Geopothros می نامد که بحق آنرا به معنی «پسر کیو» دانسته اند^۳ و بر روی سکه ای با این عنوان «گوترزس» شاه شاهان آریان ها فرزند که^۴، کالومنوس^۵ اردوان^۶، اسم آریان ا درادوار قدیم منحصرأ به ایران شرقی اطلاق می شده و کالومنوس ظاهراً همان عنوان و لقب است که از طرف ساتراپ سیلاس بصورت تالومنوس (Talymenos) بکار برده میشد. این ساتراپ همان کسی است که ارد اول او را به جنگ کراسوس فرستاد. بنابراین امکان دارد که این لفظ دارای معنایی از قبیل «شريك حکومت»^۷ باشد: پس میتوان او را همکار و شريك حکومت اردوان در ساتراپ نشین های علیا دانست که هنگام فرار او به آدیابن نمایندگی او را بعهده گرفته است. از این شواهد مستند چنین بر می آید که گودرز بر خلاف گفته یوزفوس و (بطور غیر مستقیم) تاسی توس پسر اردوان نبوده، بلکه پسر خوانده او بوده است. این امر خود میتواند

- ۱- رجوع کنید به: Josephus, *Archeologia Judaica* 18,7,2 - ۲- Gotarzes
- ۳- راولینسون در مجله انجمن جغرافیائی سلطنتی: *Journ. of the R. Geogr. Soc.* جلد نهم (۱۸۳۹)، صفحه ۱۱۴ و صفحات بعد. - ۴- Gôttersês - ۵- Ge
- ۶- Kalymenos - ۷- رجوع کنید به مقاله من در دائرة المعارف ارش و گروبر
- (Ersch und Gruber's) قسمت اول، جلد هفتاد و پنجم، صفحه ۴۴ و همچنین به مقاله اولسهاوزن Olshausen در گزارشهای ماهانه فرهنگستان برلین: *Monatsberichten der Berliner Akademie* (1878 S. 176). چون قرائت Kalumenos (Ke) مبتنی بر اشتباه ساده ای بوده است، بنابراین از تمام تفسیر و تغییرهائی که بر آن پایه شده باید چشم پوشید.

دلیل مقنعی باشد که چرا وردان که ظاهر آفرزند خود اردوان بوده بجای او بر تخت سلطنت نشسته است نه کودرز. سکه‌ای بتاریخ سپتامبر ۴۰ او را بهمین نسبت می‌نامد^۱. اما در سال بعد، یعنی سال ۴۱ کودرز بعنوان پادشاه ظاهر می‌شود. او با قتل عام برادر خود اردوان و زن و فرزندان او و سایر ستمگری‌ها و اعمال زورها چندان منفور و مغضوب مردم شد که مردم برادر او وردان را برای معارضه با او بیادشاهی خواندند.

این شخص با سرعت و شتابی که از خصوصیات خودش بود فاصله‌ای را که از چهارصد و شصت کیلومتر کمتر پنداشته نمیشود، بادوشبانه روز سواری بلا انقطاع طی کرد و کودرز را که غافلگیر شده بود وادار به فرار نمود و ساتراپ نشین‌های سفلی را متصرف شد. ابتدای تاریخ سکه‌های او، ژوئیه ۴۲ است، باز گشت وردان به تخت سلطنت در يك زمان تاریخی^۲ که دارای مطالب مفیدی نیز دربارهٔ دوران حکومت او هست مورد بحث واقع شده و این امر بمنزله تجدید حیات سلسله اشکانی تلقی گردیده و از کودرز مانند يك متجاوز بیگانه سخن به میان رفته است. وردان بلافاصله برای محاصره سلوکیه رفت. سلوکیه از سال ۳۶ باینطرف که دروازه‌هایش بر روی تیرداد گشوده شد، همواره در حال قیام و طغیان بر ضد حکومت پارتی بود. وردان ناگزیر شد که از این کار چشم پیوشت و بسوی مرزهای شمال شرقی مملکت به مقابله با کودرز بشتابد که بكمك دهه‌ها و اهالی گریان باز بعنوان مدعی تاج و تخت خود نمائی میکرد. این جنگ‌های داخلی مداوم و بدون انقطاع به رومیان فرصت داد که بار دیگر ارمنستان را از چنگ پارتی‌ها خارج کنند و مهرداد فرد مورد علاقه خود را که بدست کلودیوس از توقیف نابجا آزاد شده بود باز بر سر کار بیاورند. رومی‌ها و گرجی‌ها توأماً به کشور حمله کردند و پس از شکست ساتراپ پارتی بنام

۲- *Philostraton Vita Apollonii*

۱- رجوع کنید به پرسی گاردنر، صفحه ۴۸.

قسمت اول، بند بیست و هشتم.

دمونا کس^۱، ارامنه بدون مقاومت تسلیم گردیدند^۲، اما هنگامیکه هر دو دشمن در دشت‌های واقع در مغرب باختر که همچنان به پارتی‌ها تعلق داشت آمادهٔ نبرد در برابر یکدیگر قرار گرفته بودند، کار به مصالحه انجامید. علت آشتی آن بود که گودرز دشمن خود را از توطئه‌ای که علیه او تهیه دیده بودند آگاه کرد. نتیجهٔ مصالحه این بود که وردان به شاهی شناخته شد و گودرز به گرگان بازگشت.

سلو کیه بالاخره پس از آنکه هفت سال تمام در برابر پارتی‌ها که از فن محاصره چندان آگاه نبودند مقاومت ورزید، سرانجام تسلیم وردان که با گودرز مصالحه کرده و بازگشته بود شد (سال ۴۳). سلو کیه شهری بود با منابع سرشار و در زمان پلی-نیوس ششصد هزار سکنه داشت^۳. اگر واقعاً پارتی‌ها چنین خیال کرده بودند که با کمک پایتخت خود تیسفون شیرۀ جان سلو کیه را بمکند و آن را در خود حل کنند بهمان صورت که روزگاری سلو کیه بر بابل عرصه را تنگ کرده بود، باید گفت که در محاسبات خود اشتباه کرده بودند، اما این خبر مقبول‌تر بنظر می‌آید^۴ که اشکانیان چون بجای سلو کیه تیسفون را برای مقر زمستانی خود تعیین کردند با این عمل خود می‌خواستند از ایجاد مزاحمت برای شهر یونانی سلو کیه توسط سر بازان خود که قسمت اعظمشان چادر نشینان زمخت و خشنی بودند، جلوگیری کرده باشند. از طرف دیگر اهالی سلو کیه از مدتی پیش در حال طغیان و عصیان بودند؛ اما کار این طغیان سرانجام به آشتی و مصالحه بین سوریان و یونانیان انجامید. (سال ۴۱). بر اثر این مصالحه قتل عامی از یهودیان بعمل آمد و مردم تا آنجا که میتوانستند از این قوم کشتند و معدودی که جان سلامت بردند از شهر رانده شدند.

۱- Demunax ۲- از اینجا بعد من وقایع را بترتیبی که (Longuerue) آورده و سکه‌ها نیز به نحو درخشانی مؤید آنست ذکر می‌کنم. ۳- در کتاب تاریخ طبیعی (Naturalis Historia) کتاب ششم، فقره ۱۲۲. ۴- به نقل از استرابون، کتاب شانزدهم، قسمت ۷۴۳.

اما بعد از آنکه این مطرودین به تیسفون پناه بردند باز مردم سلوکیه آنها را راحت نگذاشتند و پاس احترام پادشاه بزرگ را نگاه نداشتند و همچنان با آزار و اذیای آنها پرداختند.

همه این وقایع باضافه خود پسندی اهالی سلوکیه باعث شد که از حسن نیت فرمانروایان نسبت به این شهر عظیم یونانی بمقدار معتنا بهی بکاهد و میتوان پذیرفت که وقتی چندی بعد بلاش اول شهر بلاش کرد^۱، را در موضعی که از جهت رفت و آمد از هر نظر مساعد بود بنا کرد (در حوالی محلی که بعدها به حیره موسوم شد) چنین در نظر داشت که با ایجاد رقیبی برای سلوکیه آنها را از اهمیت بیندازد. تسامحی که در نوشته های یونانی روی سکه ها مشهود است نشانه بارزی است که هلنیسم در دوره پارتی ها در اواسط قرن اول میلادی در قبال عکس العمل خاص شرقی روبرو ضعف میرود. این عارضه بخوبی از درهم های اشکانی (که سکه های رسمی و مستقل اشکانیان است)^۲ آشکار است و از دوره اردوان سوم آغاز میشود و روبرو افزایش می گذارد. از دوران بلاش اول خط پهلوی نیز در جوار خط یونانی بی چشم می خورد و از زمان مهر داد ششم معاصر تراژان برتری با خط پهلوی میشود.

وردان سخت در خیال استرداد ارمنستان بود، اما بعلت وضع تهدید آمیز وی بیوس مارسوس^۳ که از سال ۴۲ الی ۴۴ میلادی نایب الحکومه سوریه بود، ناگزیر شد اجرای نقشه خود را به تعویق بیندازد. جنگ های داخلی مکرر و بلاوقفه بقیه عمر او را کاملاً بخود مشغول داشت. نجبا و برکزیدگان نافرمان قوم بار دیگر کودرز را بعنوان معارض سلطنت وارد میدان کردند. سکه ای از او در دست هست که تاریخ فوریه سال ۴۵ را دارد. وردان به جنگ اوشثافت و در نبردی که به پیروزی

۱- Volagesocerta

۲- سکه های سه درمی در شهرهای یونانی ضرب خورده اند.

۳- Vibius Marsus

او انجامید دشمن را ناگزیر به گذشتن از رود اریندس^۱ کرد و گودرز شکست خورده را تا بیابانهائی که شمالی ترین ایالات حکومت پارت را احاطه کرده بود تعقیب کرد. او که از غرب به شرق می‌تاخت قبایل چادرنشینی را که در این ناحیه ساکن بودند قلع و قمع کرد تا اینکه به رودخانه سیندس^۲ رسید. این رود سرحد بین دهه‌ها و آری‌یائی‌ها (هراتی‌ها) بود و چون پارتی‌ها علافه‌ای به اکتشافات در این نواحی بسیار دور نداشتند ناگزیر لشکر کشی پیروزمندانه او به این نقطه محدود شد. باری او مراجعت کرد و بنای یادبودی برای خود برپا داشت. در متن لوحی بمطیع ساختن اقوامی که تا آن زمان به هیچ پادشاه اشکانی باج نداده بودند مباحثات کرد. هر چند که این لشکر کشی پیروزمندانه وردان برای تأمین امنیت نواحی مرزی که علی‌الدوام معروض دستبرد چادرنشینان بود، موفقیت‌آمیز می‌تواند بشمار رود، اما از آنجا که این حوادث در چشم معاصران وردان بسیار با شکوه و جلال جلوه کرده است می‌توان گفت که چون اخبار و اتفاقات ناحیه اصلی سرزمین پارتی‌ها از مدتها پیش تحت تأثیر وقایع نواحی غربی قرار گرفته بود و این ناحیه چندان مورد عنایت پادشاهان اشکانی نبود، حصول چنین فتحی در همان نواحی که صحنه تاریخ قدیم اشکانیان بود بسیار جالب توجه بنظر آمد و مورد تجلیل قرار گرفت. به وردان هم مانند دوتن از اسلافش این ملامت وارد است که با زیر دستان خود سخت به خشونت و ستمگری رفتار میکرد. این رفتار خشونت‌آمیز پس از فتوحات او بمنتهی درجه خود رسید و از حد تحمل زیر دستان خارج گشت تا اینکه کار به توطئه‌ای انجامید که او در بهترین سالهای

۱- Erindes بطليموس در کتاب ششم، فصل دوم، بند دوم از این رود بنام Charindas یاد کرده. رودخانه Kerind (کردند) که از کوههای البرز سرچشمه می‌گیرد و در جوار استرآباد بدریا می‌ریزد حتی امروز نیز مرز بین دویالت مازندران و استرآباد است (درن در کتاب کاسپا صفحه ۱۰۴).
 ۲- Sindes این رودخانه مشکل است جز تجن رود دیگری باشد.

زندگانی خود فدای آن شد. اما در این مورد باید از نظر دور نداشت که :

۱- در ابتدای هر تغییر سلسله‌ای و من جمله در مورد اردوان اعمال زور و فشار برای تحکیم فرمانروائی غیر قابل اجتناب است.

۲- سرداران و جنگاوران نجیب زاده که سر مشق زیردستان بودند در اثر جنگ‌های لاینقطع که همیشه با تغییر سلسله همراه بود بکلی خوی اطاعت و فرمانبرداری را از یاد برده بودند و تنها با مشت آهنین می‌شد آنها را بر جای خود نشانند، باری وردان در حین شکار به قتل رسید. آخرین سکه‌ای که از او در دست است مورخ اوت سال ۴۵ می‌باشد. اهمیت این شخص بیش از همه از اینجا پیداست که تاسی توس در تاریخ خود هر چند که وردان بطور مستقیم با رومیان سروکاری نداشته است به تفصیل تمام و با دقت بسیار از او سخن بمیان می‌آورد و این مورخ بزرگ رومی از او به تحسین و تمجید بسیار یاد می‌کند. بار دیگر بر سر جانشینی او گفتگو در گرفت، سرانجام بر سر کودرز توافق بعمل آمد و سکه‌های او از تاریخ سپتامبر ۴۶ به بعد بدون وقفه و بطور پیوسته موجود است^۱. او این بار هم به هیچوجه بهتر از دفعه گذشته عمل نکرد و در سال ۴۷^۲ عده‌ای از ناراضی‌ها پنهانی قاصد به روم فرستادند و از کلودیوس خواستند که مهرداد پسر ون را برای آنها به شاهی بفرستد. تازه در سال ۴۹ با این تقاضا موافقت شد و مهرداد (یعنی مهرداد پنجم) از طرف گایوس کاسیوس نایب‌الحکومه سوریه تا زوگما^۳ مشایعت شد و در این موضع بزرگان پارتی و آبکار^۴ پنجم شاه اورهونه (الرها) بدو پیوستند.

- ۱- رجوع کنید به سکه‌های پادشاهان پارت تألیف پروکش اوستن، صفحه ۵۴.
 ۲- فرستادن قاصد تنها واقعه‌ایست که با تاریخ روم ارتباط پیدا می‌کند و تاسی توس گویا از همین فرصت استفاده کرده و کلیه وقایع قبل از سال ۴۷ را برشته تحریر کشیده است؛ زیرا برخلاف آنچه در بادی امر از نوشته‌های او استنباط می‌شود واقعه تسخیر مجددار منستان نمی‌تواند بهانه ذکر این اخبار باشد.
 ۳- گذرگاه رود فرات (مترجم).
 ۴- Abgar

مهرداد از شخص اخیر که در نهان با گودرز همدست بود فریب خورد و چندین روز در ادسا ماند. از این گذشته باز بار دیگر وقت گرانها از این طریق تلف شد که راه ارمنستان را که در آن وقت بعلت سرمای زمستان صعب العبور شده بود اختیار کردند. پس از آنکه لشکریان مهرداد در اثر برف در کوهستانها دچار لطمات و صدمات بسیار شدند او به دشت بین‌النهرین فرود آمد و در اینجا بود که کارن^۱ ساتراپ آن ناحیه که مغز متفکر این لشکرکشی بشمار می‌آمد بدو پیوست. پس از عبور از رود دجله نیز از طرف ایزاتس پادشاه آدیابن که همچون آبگار متفق دو رو و محیل بود چنین اقدامی بعمل آمد. مهرداد همچنان پیش تاخت و نینوا و اربلا را نیز گرفت، در حالی که گودرز در موضعی مستحکم در پشت رود کورماس^۲ در کنار کوهستان زانبولوس^۳ در کمین خصم نشسته بود که به قصد و عمد از تلافی با مهرداد پرهیز کرد. در این بین کارگزاران او نهایت کوشش را بکار می‌بردند تا طرفداران مهرداد را از او دلسرد سازند. در واقع هم هنگامی که پادشاهان اورهونه و آدیابن با لشکریانشان میدان را خالی کردند گودرز به جنگ دست زد و پس از این که بنحوی موفقیت آمیز قوای کارن را محاصره کرد جنگ با شکست تام و تمام مهرداد پایان یافت (۵۰ میلادی). در اثر خیانت اطرافیان، شخص مهرداد بدست دشمن افتاد که گوشهای او را برید، ولی از سر خویش درگذشت. این نر می و گذشت در یک مملکت شرقی سابقه ندارد و بیش از هر مدرک دیگر بخوبی ثابت میکند که حس ملیت ایرانیان تاجه پایه با کسانی که تحت لوای رومیان بایران می‌تاختند سرخصومت و ناسازگاری داشته است.

۱- Karenes ۲- Kormas ۳- Sanbulus معلوم نیست مراد از این مواضع درست کجاست. زانبولوس با وجود آنکه محل آئین پرستش هر کول بود باز نمی‌تواند با کوه Kreft که در کنار ساروق (یکی از شعبات زربنه رود یا جغتو. م) قرار دارد، یعنی رودخانه مرزی بین کردستان شرقی و آذربایجان، یکی باشد.

گودرز در اثر بیماری مرد و مرگ او قبل از سال ۵۱ نبوده است، زیرا آخرین سکه‌ای که مطمئناً باو تعلق دارد دارای این تاریخ است.

ونن دوم برادر اردوان سوم که تا آن زمان پادشاه آتروپاتن (آذربایجان) بود جانشین گودرز شد. حکومت کوتاه و بدون حادثه او آنطور که از سکه‌ها برمی‌آید حداکثر در سپتامبر ۵۱ آغاز شد و حداقل تا اکتبر ۵۴ ادامه یافت.^۱ تضادی را که در این مورد با تاسی توس که میگوید بلاش اول در سال ۵۲ و یا حداکثر تا سال ۵۳ هم پادشاه بود (و در شواهد او هم تردیدی جایز نیست) پیش می‌آید تنها با این فرض می‌توان رفع کرد که بگوئیم ونن او را در زمان حیات خود نیز در حکومت شرکت داده بوده است.

بلاش اول بزرگترین پسر ونن دوم از یکی از زنان درجه دوم ملطی^۲ بود. با وجود اصل و نسب پست تر مادرش با موافقت برادرانش حکومت را در دست گرفت و برای اینکه این اتفاق و وحدت که در خاندان اشکانی به ندرت سابقه داشت مورد مخاطره قرار نگیرد، با شتاب تمام خواست به برادرانش خارج از ناحیه پارت پاداش و مابه‌الازائی بدهد. پا کر، به فرمانروائی ماد آتروپاتن که پدرش قبلاً در آنجا حکمفرمائی کرده بود رسید و ارمنستان نیز برای تیرداد در نظر گرفته شد. قرار بود که پس از شاهنشاه مرتبه دوم و سوم از آن اینان باشد.^۳ در آن زمان چهارمین ناحیه‌ای که هنوز از مستملکات پارتی ها بشمار میرفت عبارت بود از سرزمین های ساحلی رود سند در مشرق ایران. پنجمین ناحیه تحت سلطه

۱- بررسی گاردنر در صفحه ۵۱ به غلط این سکه‌ها را به بلاش اول نسبت می‌دهد. اگر کسی بخواهد ابتدای سال را ماه هورپرئتوس فرض کند در آن صورت آخرین سکه ونن مورخ مارس ۵۴ می‌شود (Hyperberetäus نام برجی است در تقویم مقدونی که در همه جا با سپتامبر و در انطاکیه با اکتبر مطابقت م).
 ۲- این نتیجه از مقایسه بین سالنامه اثر تاسی توس (Annales کتاب دوازدهم، فصل چهل و چهارم) و شرح حال کراسوس اثر پلوتارخ قسمت سی و دوم حاصل می‌شود.
 ۳- تاسی توس در اثر مذکور در فوق، کتاب پانزدهم، قسمت دوم.

اشکانیان مملکت سکاها (بطور دقیق، ماسخوت)^۱ در دامنه شمالی هندوکش بود که در سال ۱۹ میلادی یکی از اشکانیان بر آن حکومت میکرد^۲. نام بردن چهار مملکت تحت فرمان اشکانیان از طرف مورخین ارمنی^۳ (گویا ناحیه ماد بعدها به قسمت اصلی مملکت ملحق و منضم شده بوده) کاملاً صحیح است. وضع و فرصت مناسبی برای انتصاب تیرداد در ارمنستان وجود داشت، زیرا قتل مهرداد توسط برادرزاده اش رادامیستوس^۴ اوضاع را مغشوش و بنای حکومت را متزلزل ساخته بود. هنگامیکه پارتی‌ها (محتملاً در سال ۵۲) به ارمنستان حمله بردند غاصب تخت و تاج بدون مقاومت و جنگ جای پرداخت و تیرداد دو پایتخت آرتا کساتا و تیکرانوسرت^۵ را تصرف کرد، اما بیماری مسری که در میان لشکریان پارتی شیوع یافت آنها را وادار ساخت در بهار سال ۵۳ ارمنستان را تخلیه کنند و باز بار دیگر رادامیستوس بر سر کار آمد. ولی هنگامیکه در سال ۵۴ بر اثر قیام ملی رانده شد، بار دیگر پارتی‌ها مملکت را تصرف کردند و با مقاومتی نیز مواجه نشدند. ولی از طرف روم کاربدین سادگی خاتمه نیافت، زیرا حکومت روم نمی‌خواست به آسانی و بدون قید و شرط ارمنستان را که از توابع او بود به حکومت پارتی بازگذارد. این وضع بخصوص برای ادعای رومیان مساعد بود که در همان اوان یکی از پسران وردان^۶ بعنوان معارض تاج و تخت بلاش ظهور کرد. بلاش در کار لشکرکشی برای جنگ با ایزاتس پادشاه آدیابن بود تا این فرمانروا را که در گذشته در مناسبات پیچیده بین پارتی‌ها و رومی‌ها نقشی دو جانبه بعهدہ گرفته بود، به اطاعت از پارت وادارد، اما در همین اوضاع و احوال باو خبر رسید

۱- Maschuth - ۲- تاسی توس در همان اثر، کتاب دوم، قسمت شصت و هشتم. ۳- آگاتانگلوس به نقل از Langlois جلد اول، ص ۱۰۹؛ Sebêos در همانجا کتاب اول، ص ۱۹۹. ۴- Radamistus ۵- Tigranocerta ۶- برای تغییر: aemulus Vologesi filius Vardanes (بجای Vardanis) در سالنامه اثر تاسی- توس، کتاب سیزدهم، قسمت هفتم، دلیل کافی در دست نیست.

که لشکر عظیمی از دهه‌ها و سکه‌ها به پارت تاخته‌اند و همه‌جا را ویران میکنند. ظاهراً هر دو واقعه بهم ارتباط داشته است. از پسر وردان که محتملاً نانه^۱ نام داشته سکه‌هایی از تاریخ دسامبر ۵۵ الی ژوئیه ۵۸ در دست است؛ سکه‌های بلاش تازه از سال ۶۱ شروع میشود و این خود بخوبی مبین آنست که او خیلی دیر توانست بر خصم توانای خود پیروز شود و تسلط خود را تحکیم بخشد. او بطور موقت خود را ناگزیر از تخلیه ارمنستان دید و حتی تا بدانجا موافقت کرد که برجسته‌ترین اعضای خاندان اشکانی را به دومی تیوس کوربولو^۲ که از طرف نرون مأمور تنظیم و ترتیب امور آن سامان بود، بعنوان کروکان بسپارد (سال ۵۵ م.). تازه در اوایل سال ۵۸ عملیات جنگی برای استرداد ارمنستان از طرف بلاش با تأکید و جدیت بیشتر آغاز شد، بدون اینکه در سال‌های بعد جنگی علنی و رسمی بر سر این مطلب بین حکومت پارت و روم درگیر شود. ظاهراً این افسانه از جانب طرفین پذیرفته شده بود که جنگ يك امر خصوصی مربوط به تیرداد است و بس. پارتیها برای این کار دلایل و انگیزه‌های بیشتری داشتند تا رومیان. علت آن بود که در سال ۵۸ کروکان یکی از قدیمترین اجزاء کشور از آن منتزع شد و یاغیان سفرائی در سال بعد به خدمت قیصر روم فرستادند تا با او عهد مودت ببندند. هنگامیکه در سال ۵۸ و ۵۹ کوربولو، آرتا کسانا را منهدم کرد و تیگرانوسرت را متصرف شد و در سراسر ارمنستان سلطه رومیان را مستقر کرد، مقاومت پارتیها بسیار اندک و ناچیز بود. تیگران پنجم از شاهزادگان یکی از رشته‌های فرعی هرودیه‌ها^۳ که به کاپادوکیه رفته بودند از طرف نرون در سال ۶۰ بعنوان پادشاه به ارمنستان فرستاده شد و قسمتی از قوای رومی نیز برای حمایت از او در ارمنستان مستقر

۱ - Nanes نقش BNANO بروی یکی از سکه‌های مذکور در کتاب پرس-گاردنر، صفحه ۵۱ بحق نمیتواند دارای معنایی باشد جز: B[asilēōs] Nano [u]

۲ - Domitius Corbulo ۳ - Herodianer

کردید. سرانجام بلاش ناگزیر گردید قرارداد صلحی با گرگان منعقد سازد و طوری که از حوادث بعدی برمی آید - استقلال آنرا برسمیت بشناسد. او اکنون تاج سلطنت ارمنستان را رسماً بر سر تیرداد گذاشت و او را با لشکریانی که فقط از گارد شاهنشاه و محافظان او تشکیل میشد تحت سرپرستی مونهزس و نیروهای مونوبازوس^۱ دوم پادشاه آدیابن بمقابله باتیگران که به آدیابن تاخته بود فرستاد. تیگران بسهولت عقب نشست و در شهر تیگرانوسرت محاصره شد. بلاش خود پس از اتمام کار تسلیح و تجهیز بدنبال آنان شتافت، در نصیبین بایکی از افسران کوربولو مواجه شد و کار به متار که کشید که طبق آن پارتی‌ها از محاصره تیگرانوسرت دست کشیدند و برای برقرار ساختن صلح سفرائی به نزد نرون فرستادند. طبق يك قسمت مخفی از قرارداد^۲ در عوض قرارداد قوای کمکی رومی که نزد تیگران

۱- Monobazus ۲- هردو گزارشی که ما درباره این واقعه در اختیار داریم یعنی اخبار تاسی توس و دیو از يك منبع متأثرند که خاطرات کوربولو باشد. این کتاب نیز مانند همه شرح حالهائی که رومیان از خود نوشته اند مالا مال از دروغ است. دیو از این خاطرات، منتخب مختصر، ولی مطابق با اصلی بدست داده؛ تاسی توس بیشتر به تفصیل کوشیده است، اما در کار خود نظر انتقادی را نیز وارد کرده و معلوم است که بمرجع خود اعتماد کامل ندارد و این نکته از کتاب پانزدهم، فصل شانزدهم اثر او بنام سالنامه (Annales) بخوبی برمی آید. او بدون اینکه ذکر بکند دروغهای خیلی واضح و روشن را بکنار گذاشته است و از این قبیل است شتاب باور نکردنی کوربولو برای رساندن کمک به پتوس Pātus (دیو، کتاب شصت و دوم، قسمت بیست و دوم). در بسیاری از موارد دیگر او تا اندازه‌ای گزارش منبع خود را با ارائه دلائل دیگری بجای دلائل غیر قابل قبول مأخذ تعدیل می کند. همه این دلائل چندان بحال کوربولو مساعد نیست. با وجود همه اینها لحن مأخذ که روی هم رفته از کوربولو جانبداری می کند باقی مانده است. علت هم آنست که در خاطرات کوربولو همه جا قضا یا نفع او تمام شده است و چون ظاهراً تاسی توس منبعی موثق تر از این در اختیار نداشته، نمی توانسته از آن صرف نظر کند. انتقاد ما باید کاملاً متکی بحقایق و وقایعی باشد که بدست ما رسیده و بهمین دلیل حاصل نقد ما اینست که در حقیقت باید افتخارات و قهرمانی‌های فراوان کوربولو را تا حد اقل ممکن تقلیل داد.

بود و او بدون آن نمی توانست خود را بر جای نگهدارد، از ارمنستان فراخوانده شود. علت اصلی این گذشت که برای کوربولو چندان مایه مباحات نیست آن بود که اهالی ارمنستان چون از نظر اعتقادات، آداب و اصل و تبار بیشتر با پارسیهای مجاور خود قرابت داشتند فرمانروائی يك دست نشاندۀ رومی را فقط تا آنجا که همراه با قوائی متفوق بود تحمل می کردند و بس. اما تیگران از جد اعلای خود هرودس خود بندگی و گوش بفرمانی را در قبال روم به ارث برده بود، لکن فاقد آن نیرو و سطوت بود که بتواند مانند هرودس ملتی ناراضی و خشمگین را در قید اطاعت خود نگاهدارد. پیشنهادات صلح بلاش با مخالفت روم مواجه گردید و دیگر از این لحظه جنگ علنی بین دو حکومت آغاز شد. سه زنیوس پتوس^۱ که پس از کوربولو فرماندهی کل را بدست گرفته بود بنحوی غیر معقول سر بازان رومی را پراکنده کرد و در اواخر سال ۶۲ دست به عملیاتی زد تا شهر تیگرانوسرت را که مورد تهدید بلاش بود آزاد کند و پس از ضرب شستی که دید بسرعت بازگشت. پادشاه پارتی به معابر توروس دست یافت و واحدهای قوای رومی را بطور مجزا از هم، درهم شکست و پتوس را در اردوی خود، یعنی رانده آ^۲ در ساحل جنوبی آرسانیاس^۳ (همان آرادزانی^۴ است که در زبان ارمنی به فرات علیا اطلاق میشود) در نزدیکی آرساموستا^۵ محاصره کرد و چون کوربولو که در همان موقع در سوریه توقف داشت عمداً به کمک او نیامد تا گزیر از تسلیم گردید. رومیان مجبور به تخلیه ارمنستان شدند و از این هم گذشته کار بجائی کشید که بالاجبار پلی هم بروی رود آرسانیاس برای خصم پیروز زدند، کوربولو باین اکتفا کرده

۱- Cäsennius Pätus ۲- Randeia ۳- Arsanias نهري است

کوچک در مشرق معابر تاوروس که به فرات می ریزد و امروزه ارزن یا ارجیس خوانده می شود. از این نهر سواره می شد گذشت و قلعه رانده آ در کنار آن قرار داشت. رجوع کنید به دائرة المعارف پاولی و ویسوا (مترجم). ۴- Aradzani ۵- پایتخت ارمنستان صغیر است (مترجم).

بود که گذرگاه فرات را با قوای خود پیوشاند و برای ایجاد تأمین بیشتر جهت این مواضع استحکاماتی در آن طرف رود فرات، یعنی در سرزمین دشمن برپاسازد. در ملاقاتی که بامونه‌زس دست داد، کوربولو موافقت کرد که این استحکامات را خراب کند و در عوض این امتیاز متقابل را از پارتی‌ها گرفت که آنها ارمنستان را تخلیه کنند و منتظر بمانند تا سفرائی که نزد نرون رفته‌اند باز گردند و نظر او را ابلاغ کنند. در روم تصمیم به ادامه جنگ گرفته شد و کوربولو برای بار دوم فرماندهی کل را به عهده گرفت. بلافاصله پس از گذشتن او از رود فرات در نزدیکی ملطیه^۱ و هنگامیکه می‌خواست از سوفنه^۲ عبور کند نمایندگان بلاش و تیرداد با پیشنهادات جدی صلح او را ملاقات کردند. در ملاقاتی که بین تیرداد و کوربولو (در رانده آ) رخ داد، تیرداد آمادگی خود را برای رفتن به روم و ادای احترام نسبت به قیصر ابراز داشت. این‌طور موافقت شد که تیرداد در حضور هر دولشکر تاج را از سر خود بردارد و بعد آنرا از دست قیصر روم بگیرد و بر سر بگذارد. بعدها مونیوبازوس و بلاش گروگانهای بعنوان وثیقه و فای‌عهد به کوربولو دادند. مسافرت تیرداد به روم تا سال ۶۶ به تعویق افتاد، در این سال بود که او از طرف نرون با کمال جلال و شکوه به پادشاهی ارمنستان منصوب شد و تاج بر سر نهاد. آخر و عاقبت این جنگ که هم از طرف رومیان و هم از جانب پارتی‌ها به‌کندی و بدون هیجان جریان داشت بنفع طرفین بود: درست است که رومیان حق خود را نسبت به ارمنستان بعنوان یکی از کشورهای که تحت الحمايه آنها است تثبیت کرده بودند، اما پارتی‌ها نیز به نتیجه ای رسیدند که پادشاهان آنها در طول يك نسل در طلب آن بودند، یعنی اینکه ارمنستان را بدست یکی از منتسبین به سلسله اشکانی سپردند و چنین اتحادی با وجود آن همه روابط نزدیک فی‌مابین بسی قوی‌تر از اعمال حق رومیان بود. پس از مرگ نرون روابط بین بلاش و

و سپاسیانوس^۱ بسیار دوستانه بود و این روابط دوستانه تا سال ۷۵ میلادی بخوبی دوام یافت. در این اثنا ایران توسط آلان‌ها که از کمی پیش ازدشت‌های واقع در دامنه شمال غربی قفقاز گرفته تا نائیس و دریای مئوتیس^۲ را تصرف کرده بودند دچار استیصال و اشکال فراوان شده بود. پادشاه گرکان در سال ۷۲ دروازه‌های دربند را بروی این قوم بدوی غارتگر کشود و آنها به مادریشان و همه‌جا را با خاک یکسان کردند. پادشاه ماد، پا کر به صعب‌العبورترین نواحی مملکت گریخت، درحالی که حرمسرای او بدست آلان‌ها افتاد. ارمنستان نیز به‌روز ماد دچار شد و غارتگران درحالی که غنایم زیادی به‌چنگ آورده بودند باز کشتند. در سال ۷۵ آلان‌ها به خود مملکت پارت هجوم بردند و بلاش را در وضعی قرار دادند که ناگزیر شد از سپاسیانوس بخواهد برای او تحت سرکردگی یکی از پسرانش قوای کمکی بفرستد. اما قیصر روم از دخالت در جنگی که به روم ارتباط نداشت خودداری ورزید. گویا بر اثر فتنه همین آلان‌ها بوده که سپاسیانوس و پسرانش در همان سال به استحکام قلاع مهرداد، پادشاه گرجستان و قوم یامسدائی^۳ پرداختند^۴. امتناع سپاسیانوس باعث سردی روابط او و بلاش شد و بر اثر آن مذاکرات سیاسی تند و خشنی بین طرفین در گرفت. تراژان فرماندار سوریه^۵ آماده شد تا با حمله پارتی‌ها مقابله کند^۶. صلابت توأم با اعتدال و سپاسیانوس که سیاست صلح طلبی یول قیصر را ادامه میداد مانع شد که بار دیگر آتش دشمنی

۱- Vespasianus ۲ - Mäotischer See نام دریای آزوف در عهد باستان.

این نام از اسم قومی که در کنار این دریا ساکن بود مأخوذ است (مترجم).

۳- Jamasdaïten ۴- کتیبه یونانی Metskheta در ژورنال آزیاتیک، جلد

ششم، دوره سیزدهم، صفحه ۹۳. ۵- سکه‌ای از سال ۷۷ که متعلق بدوست در دست

است. ۶- پیش از این چیزی در پیروزی پارتی‌ها (Parthica laurus) به نقل از

پلینیوس کهتر در قسمت چهاردهم Panegyricus بدست نیامد.

و جنگ بین دو دولت شعله ور شود.^۱

از سالهای ۴۲ و ۵۴ شواهدی در دست است که باخترا سرحد شرقی حکومت پارت بوده است.^۲ اما در سال ۵۹ سفرائی که از گرگان بدربار روم فرستاده شده بودند توانستند از یکی از نقاط ساحلی خلیج فارس به موطن خود بازگردند، بدون اینکه وارد سرزمین پارت شده باشند.^۳ و این بدان معنی است که تمام ساتراپ - نشین های علیای حکومت پارتی از آن مجزا شده بوده اند. اهالی گرگان در دوره آنتونیوس پیوس^۴ بعنوان قومی مستقل ظاهر میشوند و بدربار او سفیر می فرستند^۵ (باید در حدود سال ۱۵۵ باشد). اینها در سال ۷۲ تمام سواحل جنوبی دریای خزر را مالک بودند و اقلاً در اوایل کارشان با کشوری که پادشاهان پارتی بر آن حکومت میکردند هم سرحد بوده اند. این دولت بعد از سال اول قبل از مسیح یعنی تاریخ تألیف اثر ایزیدور خاراکسی بجای دولت قبلی سکائی در سکستان بروی کار آمده بود. سکه ها نام هفت پادشاه از این سلسله را در اختیار ما میگذارد که بنظر میآید قدیمترین آنها شخصی بنام اشك بوده و لقب دیکائیوس داشته. مقتدرترین پادشاه این سلسله کندفر^۶ است که يك منبع افسانه ای^۷ او را همان پادشاه میداند که طوماس حواری در سال ۲۹ تحت لوای او به هند آمد؛ او بر سرزمین وسیعی فرمان می راند که قسمت اعظم آن قبلاً بدولت اشکانی تعلق داشته است: محل پیدا شدن سکه های او قبل از همه هرات، سیستان، قندهار و همچنین بگرام است و بندرت سکه هایی از او در پنجاب هم یافته شده است. یکی از

۱- در قسمت دهم از کتاب نهم *Victor Epitome de Caesaribus* چنانکه از قرینه آن برمی آید بجای *ac bello* باید نوشت *ab illo* ۲- *Annales* اثر تاسیوس کتاب یازدهم، فصل هشتم و همچنین: *سالمات یوزفوس فلاویوس* در اثر مزبور، کتاب بیست و دوم، فصل چهارم، بند دوم. ۳- تاسیوس در اثر مذکور در فوق، کتاب چهاردهم، فصل بیست و پنجم. ۴- *Antonius Pius* ۵- *Victor Epitome de Caesaribus* کتاب پانزدهم، فصل چهارم. ۶- *Gondophares* این اسم به صورت گوند و فرنه هم آمده است (مترجم). ۷- *Acta S. Thomae apostoli*

طغراهای سکه‌های او بروی درهم‌های ارد اول و اردوان سوم^۱ هم دیده شده است. بدین ترتیب دوران حکومت او و محتملاً ابتدای کار این سلسله را شاید بهتر باشد بعد از بروی کار آمدن زنان خاندان اشکانی در سال ۱۶ میلادی دانست. کتیبه‌ای از تخت بهی^۲ (شمال شرقی پیشاور) که متعلق به بیست و ششمین سال حکومت او است این سال را با صدمین سال عصر و دورانی مقایسه می‌کند که گمان می‌رود مراد از آن آغاز گسترده شدن دین بودا در ناحیه کابل^۳ باشد^۴. اما این دولت قوام و استحکامی نداشت. بموازات گندفر نقش برادر زاده او هم بروی سکه‌ها دیده می‌شود و از این گذشته بسیاری از دولت‌های فرعی نیز در سلسله او دیده می‌شوند. از شرح بنادر سواحل دریای اریتره (۷۰ بعد از میلاد مسیح) چنین برمی‌آید که سرزمین قبلی هند و سکائی‌ها در ساحل قسمت سفلی سند با پایتخت آن، میناگر باین پارتی‌ها تعلق داشته، ولی آنها بلا انقطاع یکدیگر را از مملکت می‌رانده‌اند و این عارضه در مورد ممالک شرقی نشانه بارز آن بشمار می‌آید که عمر حکومتی بسر آمده است. یکی از جدیدترین پادشاهان هندی - پارتی بنام سانابار^۵ قدری بعد از سال ۷۸ میلادی حکومت می‌کرده است^۶. مؤلف این کتاب شرح بنادر، از قوم پر خاشجویی نیز که در باختر ساکن بودند و از خود پادشاهی داشتند مطالبی شنیده بوده است: مراد او طخاری‌هاست که مهمترین فتوحاتشان در این دوره بوده. کیو - نسیو - خيو بنیان‌گذار دولت، طبق اخبار چینی^۷ در هشتاد سالگی

- ۱- اولدنبرگ Oldenberg در *Zeitschrift für Numismatik* دوره دوازدهم، ۲۹۱. ۲- Takhti Bahi ۳- Kophen ۴- دین بودا پانصد سال پس از خود او در این ناحیه اشاعه یافت (Tschilue-lu) به نقل از C. F. Neumann در *Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes* دوره سوم، ۱۲۹ بنابراین می‌توان این تاریخ را با ۵۷ بعد از میلاد مسیح مطابق دانست.
- ۵- Sanabares ۶- زالت، اعقاب اسکندر، صفحه ۱۵۸. ۷- سالنامه‌های هان‌های دوم به نقل از Deguignes در *مجله اخبار فرهنگستان کتیبه‌ها* Mém. de l'Acad.

مرد و پسر او بنام یَن- کااو-چین^۱ جانشین او شد و سرزمین سند را مسخر کرد و حاکمی برای آن دیار تعیین نمود. بقرار اظهار این منبع یو-تشی ها در آن هنگام نیرومندتر از هر زمان دیگر بوده اند و کشور دوردست تونگ-لی^۲ که پایتخت آن شاو-کی (شا که تا یعنی اجودیا، اوده)^۳ سه هزار لی یا هزار و هفتصد کیلومتر از طرف جنوب شرقی با سرزمین سند فاصله داشت، از آنها اطاعت می-کرده است، پس Kozulo - Kadphizu که با کیو-تسیو-خیو مطابق است بر طبق سکه ها به پادشاهی جای پرداخت که خود را بزبان یونانی: Kozola Kadaphes Choransy Zaooy و بزبان ایرانی شرقی (آریائی) خشانزا جائواو کوجولا کافسو^۴ و «تاج قانونی واقعی» نامید، یعنی اینکه علناً اسم و لقب سلف خود را قبول کرده. سر او شباهت بسیار به تصویر سر آوگوستوس بروی دینارهای بین سالهای چهار قبل از مسیح تا دو میلادی دارد^۵. سکه های مسی از او در مانیک بالا^۶ واقع در پنجاب پیدا شده است، اما فاتح حقیقی هندوستان بر حسب سکه های موجود پادشاهی است که بعدها، یعنی تقریباً در حدود اواسط قرن اول میلادی بنام اوامو-کدفیزس (Ooemo Kadphisēs) (بزبان ایرانی شرقی هیماکاپی چو^۷) سلطنت میکرده است و بار دیگر ضرب سکه طلا که از زمان او کراتیدس متروک شده بود در زمان او تجدید میشود و این خود سندی برای قدرت و سطوت طخاری ها در آن زمان بشمار میرود. از سکه های او در کابلستان و پنجاب به وفور پیدا شده

→

des Inser. جلد بیست و پنجم، صفحه بیستم و بعد. متأخرین بدون هیچ دلیل موجهی این خبر را نادرست پنداشته اند. شاید علت آن باشد که ما-توان-لین در منتخب غیر کافی و شافی خود از این مأخذ، آنرا ذکر نکرده است.

Shao-ki (Sākêta = ۳- Tung - li ۲- Yen - kao - tschin ۱-
Chaschanasa Dschauê Kudschula Kaphsô ۴- Ajôdhja, Oude)
Hima Kapiçô-۷ Manikjala ۶- ۵- ذالت در اعقاب اسکندر کبیر، صفحه ۵۶.

است. گاهی نیز ازسکه‌های او در بنارس نیز بدست آمده است. بكمك يكي از مآخذ هندی^۱ اشکالی که برای تطبیق دادن گزارش های چینی با تاریخ سکه‌ها در کار بوده از میان میرود. از این مآخذ چنین درمی یابیم که در کار فتح هندوستان از طرف طخاری ها وقفه ای حاصل شده است. پس از ذکر نام هفت پادشاهی که درساکه تا^۲ سلطنت کرده اند او به ذکر وقایع ادامه می دهد و می گوید پس از یونانیان پادشاهی غارتگر از قوم چاکا^۳ بسیار نیرومند شد، بعد نوبت به پنج تن از پادشاهان محلی رسید که از آن میان چهار تن نخستین فقط سالیان معدودی حکومت کردند؛ آنگاه پادشاهی به سلطنت رسید که نام او ذکر نشده بلکه از او بطور کلی بعنوان يك آگنی وچیا^۴ یاد شده. او بیست سال بر مملکتی خوشبخت فرمان راند. پس از او باز نوبت به نامنی وهرج و مرج رسید وچاکائی ها باز قتل و هدم و غارت را از سر گرفتند. سکه ها نیز حاکی هستند که در این دوران وقفه ای در تسلط اجانب ایجاد شده و فرمانروائی بر اوضاع مسلط بوده که چون همه جا با گوشواره خاص هندیان ظاهر شده او را هندی می شمارند. این فرمانروا شاید به پیروی از يك عقیده خرافی اسم خود را هیچ جا ذکر نمی کند^۵، بلکه خود را تنها، شاه شاهان و منجی و رها کننده می نامد. سکه های این پادشاه بمقدار بسیار زیاد در بگرام یافته شده و همچنین در پنجاب و ماکوا^۶ و بطور تك تك در مشرق این نواحی؛ بدین ترتیب میتوان گفت که او همسایه و شاید معاصر کندفر بوده است. حال اگر سه منبع خبری را که در دست داریم با یکدیگر مقایسه کنیم تصور می کنیم قضیه باین صورت روشن بشود که: کوزولا - کادافز و همچنین

۱- Gârgi - Sanhitâ به نقل از کرن در Varâha - Mibira صفحه ۳۹.

۲- Sâkêta ۳- Çaka ۴- Agnivêcja ۵- آیا این همان پادشاه

نیست که Sueton در کتاب خود بنام de regibus از او یاد می کند، یعنی کسی که «بدون نام فرمانروائی کرد» (qui regnavit sine nomine) (Anton نامه نوزدهم)؟

۶- Makwa

ین- کا او- چین و پادشاه غارتگر چا کا یکنفرند و آن منجی بزرگ بدون نام نیز با پادشاه بدون نام آگنی و چیا مطابقت دارد و این هردو نیز يك نفراند. اما گویا اوامو کد فیزس نیز همان کسی باشد که چاکاها بسر کردگی او باز قتل و غارت را شروع کردند. شخص اخیر الذکر سلف بلافاصله کانر کی^۱ یا آنطور که نزد هندیان معروف است کانیشکا مؤسس نامدار سلسله توروشکا است که با نشستن او بر تخت سلطنت در سال اول عصر چاکائی (۷۹ میلادی)^۲ وضع سیاسی مشرق قوام و دوام می یابد.

پس از جنگهایی که با آلان ها رخ داد، دیری نگذشت بلاش اول که فرمانروائی شایسته و ممتاز بود مرد. او پس از مدتهای مدید باز وضعی صحیح در قبال برادرانش اتخاذ کرد و با پشت کار و ابرام بسیار جنگ با روم و دشمنان داخلی را در آن واحد بیایان برد و پایتخت جدیدی بنیاد و سرانجام نیز شایستگی خود را از این طریق ثابت کرد که امر به جمع آوری آنچه پس از این همه پریشانی و اغتشاش از اوستا باقی بود نمود و دستور داد هر چه را از روایات درسینه های مردم محفوظ است تدوین کنند^۳. در ماه ژوئن ۷۸ در آن واحد دو پادشاه بروی سکه ها ظاهر می شوند، یکی آنکه ریش دارد و بلاش دوم است که در حدود بیست و پنج سال دارد و دیگری پاکر دوم است که از او هم جوانتر بنظر می آید و ظاهراً برادر و همکار او در حکومت بوده است. سکه های شخص اخیر بدون وقفه تا سال ۸۴ ادامه دارد. آخرین سکه شخص نخستین راجع است به ماه کیبسه^۴ ۳۹۰ تقویم سلو کی (پائیز سال ۷۹ میلادی)^۴ و پس از آن برای مدتی مدید دیگر اثری از او دیده

۱- Kanērki ۲- توسط اولدنبرگ در مجله سکه شناسی : *Zeitschrift für Numismatik* جلد هشتم، صفحه ۲۹ و صفحات بعد به ثبوت رسیده است. ۳- دینکرت به نقل از Haug، لغات پهلوی - پازند، صفحه ۱۴۶ (۱۵۰) - (Pahlav - Pazand) Glossary از پادشاه در اینجا بطور کلی بعنوان ولاش (Valāsch) خلف اشکان یاد شده است. ۴- چون سال ۳۱۷ سلو کی نیز دارای ماه کیبسه بوده است، بنابراین می توان نتیجه گرفت که ترتیب سال های کیبسه دار هشت سال هشت سال (Oktoeteris) نبوده، زیرا اساس این تقویم بر آن نهاده شده که هرگز دو سال کیبسه نباید دنبال هم بیاید.

نمی‌شود. اردوان چهارم بجای او نشست و سکه‌ای بتاریخ ژوئیه ۸۱ از او نام می‌برد. تا آنجا که اطلاعاتی در دست است می‌توانیم بگوئیم مناسبات و رفتار اشکانیان با پادشاهان رومی جنبه شخصی داشته و اغلب مبتنی بر ساده لوحی بوده. عزاداری عمیق اردوان سوم بهنگام مرگ گرمانیکوس، نامه توهین آمیز وی ادبانه همین پادشاه به تی‌بریوس که ضمن آن باو نصیحت می‌شود انتحار کند تا از نفرت و کینه زیردستانش برهد، تقاضای مداوم بلاش اولازسنای روم برای حفظ یادبود نرون همه مؤید این نظر است. هنگامی که در همین اوان در سال ۸۰ در آسیای صغیر شخصی که اسم واقعی او ترنتیوس ماکسیموس^۱ بود، خود را بدروغ نرون نامید مورد حمایت و پذیرش اردوان چهارم واقع شد. البته می‌توان پذیرفت که علاقه او نسبت به سلسله یول در این اقدام دخیل بوده؛ اما در عین حال می‌توان بخوبی پی برد که او می‌خواسته با رومیان که بدفعات با ایجاد پادشاهان معارض و مدعیان تاج و تخت حکومت پارت را دچار اختلال و اغتشاش کرده بودند، مقابله به مثل کند. این بازی تا به سال ۸۸ دوام یافت. اگر تهدیدات اردوان دایر بر اینکه نرون دوباره زنده شده را علیرغم تی‌وس بضرر اسلحه بر تخت بنشانند تحقق نیافت و حتی پادشاه جعلی پس از چندی تحویل رومیان گردید، علت را باید در هرج و مرج روزافزون حکومت پارت جست. نشانه این هرج و مرج آنست که در عرض نه سال تمام بطور کلی ضرب سکه علی‌الاطلاق متروک ماند. پس از سپری شدن این دوران در ژوئیه سال ۹۳ پاکر دوم را تنها پادشاه پارت می‌بینیم. پا کر چون با دسه بالوس^۲ برضد پادشاهان روم منافع مشترک داشت با او روابط دوستانه برقرار کرد و او یک ناوای رومی را که در یکی از گشت‌های خود کمی

۱ - Terentius Maximus

۲ - Decebalus پادشاه سرزمین دا کرها

(Dacier یا Daker) است. کشور Dacia بین دنی‌یستر، سلسله جبال کارپات و دانوب در

مغرب Waitzen و جنوب آن بوده‌است. رجوع کنید به: Friedrich Lübker, s Reallexikon

(مترجم).

قبل از شروع اولین جنگ با تراژن در سال ۱۰۱ میلادی با سارت گرفته بود به پا کرد هدیه کرد.

افق سیاسی پارتی ها در آن زمان بسی وسیع تر بود و آمد و شد با اقصی نقاط شرق از هر زمان دیگر بیشتر رونق داشت. گسترده شدن مناطق تحت سلطهٔ چینی ها به طرف مغرب، علت ایجاد چنین وضعی بود. پادشاه یو-تشی ها با گسیل کردن سفیری به چین از يك شاهزاده خانم چینی خواستگاری کرد. اما چون شخص سفیر از طرف فان-چائو^۱ حاکم تاتارستان چین اجازهٔ ورود نیافت، پادشاه در سال ۹۰ لشکری متشکل از هفتاد هزار تن سوار تحت قیادت شاهزاده زی^۲ بجنگ او فرستاد؛ شاهزاده از کوهستان تسونگ-لینگ^۳ گذشت و متوجه کوچا^۴ شد، اما در برابر سردار کاردانی مانند فان-چائو کاری از عهده اش بر نیامد و سرانجام بعلت کمبود آذوقه تسلیم شد که در اثر آن پادشاه یو-تشی ها خراجگزار و بندهٔ زیر دست خاقان چین گردید^۵. در سال ۹۴ فان-چائو از طرف خود بالشکری که متشکل از قوای ممالک کوچک سلطنتی تابع خاقان چین بود بحمله دست زد. پادشاه یو-تشی ها را که به کوانگ موسوم بود کشت و پادشاه کوچارا که با او همدست بود معزول ساخت و از آنجا تا دریای شمال (منظور دریای آرال است) پیش تاخت و بیش از پنجاه کشور سلطنتی را مطیع و منقاد کرد و ولیعهد های این کشورها را بعنوان گروگان بدربار فرزند آسمان فرستاد^۶. از این جا بخوبی و روشنی می توان دریافت که تلاش طخاری ها برای تملک هندوستان باعث شد آنها از احوال مملکت آباء و اجدادی خود در شمال هندو کوه غافل بمانند و از این نظر عیناً کارشان به اسلاف یونانی خودشان شباهت دارد و اینکه سکه های پادشاه مقتدری چون اِو-م-کد فیزس فقط در جنوب هندو کوه یافته شده است با آنچه

Phan-tscho - ۱ Sie - ۲ Tsung-ling - ۳ Kutscha - ۴

۵- تاریخ عمومی چین، جلد سوم، صفحه ۳۹۳ و صفحه بعد. ۶- تاریخ عمومی

چین، جلد سوم، صفحه ۳۹۷.

گفته شد مطابقت دارد. در سال ۹۷۰ فان-چائو، کیو-کان-اینگ^۱ را به همراه بسیاری از صاحب منصبان مأمور کرد تا حتی المقدور خود را به تسین بزرگ^۲ (دولت روم) برسانند^۳. این شخص سراسر کشور یو-تشی را طی کرد و واقعاً تا دریای مغرب^۴ هم رسید، ولی در اینجا برائش شنیدن داستانهای همسایگان غربی آن - سی ها (منظور پارتهای هاست) که در کنار این دریا ساکن بودند در باره مشقات و طول فرضی سفر دریائی ترسید و بازگشت. با وجود این عدم موفقیت، موون - کیو^۵ پادشاه آن-سی در سال ۱۰۱ میلادی شیرها و غزالهائی از آن نوع که به فو-پا^۶ موسومند بعنوان «باج» به حضور خاقان چین فرستاد. پایتختش هو-تو^۷ نام داشت که گویا صورتی از کارت^۸ باشد؛ کارت نام شهری بوده در کرگان^۹ که نمیتواند

۱- Kiu - kan - yng ۲- Gross - Thsin ۳- سالنامه های هانهای دوم به نقل از Deguignes در اخبار فرهنگستان کتیبه ها، مجلد بیست و پنجم، صفحه ۳۰ و صفحه بعد (Mém. de l'Acad. des Inscr.) و Foē-kouē-ki بقلم آبل رموزا صفحه ۳۹ و صفحه بعد. ۴- گمان نمی رود که سخن از دریای خزر باشد، بلکه بیشتر احتمال دارد که این ها به دریای مدیترانه رسیده باشند؛ زیرا گویا سفر کان-اینگ طبق راه نامه ای انجام گردیده که فعلاً در دست است. در این کتاب مبدأ حرکت، مغرب کشور آن - سی هاست، آنگاه راه بطرف آ-مان (ارمنستان) می رود و باز هم در مغرب آن تا سه-پین Sse - pin (سوفنه) کشیده می شود و بعد بطرف جنوب می پیچد و از رودی می گذرد (فرات) و از آنجا باز بسوی مغرب در جهت یو-لو Ju - lo (صورت تحریف شده سوریه) سیر می کند و سرانجام به نقطه ای می رسد که از آنجا می توان به کشتی نشست و به تسین بزرگ رفت و نهصد و شصت لی (۵۵۲ کیلومتر) از سرحد غربی کشور آن-سی فاصله دارد (رجوع کنید به: Ma-tuan-lin به نقل از آبل رموزا در Nouveaux mélanges Asiatiques جلد اول، صفحه ۲۱۸ و بعد).

۵- Müon - kiu ۶- Fu - pa ۷- Ho-to Deguignes ; در موضع مذکور در جلد اول تاریخ هونها *Geschichte der Hunnen*، صفحه ۹۸ (ترجمه آلمانی) بر حسب سالنامه های هانهای دوم؛ سفارتی که ما - توان - لین در موضع مذکور از آن سخن می گوید همین است منتهی آنکه تاریخ آنرا سهواً به قبل راجع کرده اند. ۸- Karta ۹- استرابون، کتاب یازدهم، قسمت ۵۰۸.

شهر دیگری باشد مگر پایتخت قدیم آن سرزمین موسوم به زادراکارت^۱. باری صحبت از یکی از پادشاهان گرکان است که سرزمین اصلی پارت واقع در مشرق دروازه های خزر مطیع او بوده است. مقارن اواخر دوران حکومت پا کر، باز برای تخت و تاج مدعی پیدا شد که بروی سکه های مسی سالهای ۱۰۷ و ۱۰۸ تصویر اودیده میشود^۲. شاید این همان پادشاهی باشد که چینی ها ذکر کرده اند؛ این هم احتمال دارد که او همان خسرو^۳ باشد که بعدها بروی کار آمد.

مسلم آنست که در مغرب زمین، پا کر دوم نماینده قدرت پارت بشمار می رفته؛ او در سال ۱۱۰^۴ تخت بلا صاحب ادسارا به آبگار هفتم بارعزت^۵ فروخت و اندکی پس از آن مرد، برادرش خسرو که نخستین سکه ای که مطمئناً متعلق به اوست تاریخ ۱۱۰ دارد جانشین او شد، اما بلافاصله در برابر او دو مدعی برای تاج و تخت پیدا شد.

بلاش دوم پس از سی و سه سال سکوت باز از سال ۱۱۲ بروی سکه ها ظاهر میشود. بروی یکی از سکه های سال ۱۱۳ در جوار این هردو، مهر داد ششم نیز ظهور می کند. آن يك محتمل است برادر خسرو باشد، اما در نسبت برادری این يك بهیچوجه تردیدی نیست. هیچ يك از این سه تن بر دوتن دیگر غلبه نکرد و جنگ داخلی نیز تمامی نیافت. در این اوضاع و احوال خسرو بی تدبیری کرد و اکسدارس^۶ را که از طرف پدرش پا کر به سلطنت ارمنستان رسیده بود - بظاهر

۱- Zadrakarta رجوع کنید به آریان، کتاب سوم، فصل بیست و پنجم. (زادراکارت یا زدر کرته استر آباد فعلی است م.) ۲- Percy Gardner صفحه ۵۴. ۳- Osroes ۴- طبق مقدمه سرگذشت شهادی شریل (Scharbil) [به نقل از Cureton در مجموعه اسناد قدیم سریانی Ancient Syriac documents صفحه ۴۱] که بر حسب آن پانزدهمین سال سلطنت تراژان با سومین سال حکومت آبگار هفتم مصادف بوده باید تاریخ شروع سلطنت همه پادشاهان بعدی ادسا (الرها یا اورفه م.) را که دیونیزوس تل محری ذکر کرده بمقدار بیست و سه سال کمتر شمرد، بنابراین قبل از او خلائی بمدت نوزده سال به وجود می آید. ۵- bar Izat یعنی پسر عزت. ۶- Exedares

این امر هم با مخالفت جدی رومیان مواجه نشده بود. راند و ارمنستان را به یکی دیگر از فرزندان پا کر بنام پارتامازیریس^۱ سپرد و با این کار خود بهانه به رومیان داد که در این امر دخالت مستقیم کنند. در اکتبر ۱۱۳ تراژان از روم بطرف مشرق رهسپار گردید و در آتن با سفیر خسرو که خواستار ادامه صلح و موافق با بخشیدن تاج و تخت سلطنت به پارتامازیریس بود مصادف شد، اما به سفیر جواب داده شد که پادشاه پاسخ شایسته را در موقع و محل خواهد داد. قیصر روم که با سیاست معتدل خاندان های یولیوس^۲ و فلاویوس^۳ که اصل مسلم آن حفظ مرزهای دانوب و فرات بود قطع رابطه کرده بود بدلخواه و تشویق سنا که چون او با پارتی ها سر ستیزه داشت با لقب اوپتیموس^۴ داده بود و از آن گذشته بدلیل آنکه او باز به سنن تعصب آمیز و افراط در وطن پرستی دوران جمهوری باز گشته بود بهیچوجه نمی خواست این فرصت بسیار مساعد را برای کسب افتخارات جنگی و توسعه خارج از اندازه دولت روم در مشرق بضرر پارتی ها از دست بگذارد. او در سال ۱۱۴ از مرز ارمنستان گذشت و بدون جنگ آرساموستا^۵ را تصرف کرد. پادشاهان و ساتراپهای ارمنستان غربی همه پیش از آن تجلیل کنان با استقبال او آمده بودند. پارتامازیریس نامه ای خاضعانه نوشته بود و خود نیز شخصاً در الکیا^۶ بحضور قیصر که در برابر لشکریان رومی به تخت جلوس کرده بود آمد و تاج از سر بگرفت و باین امید واهی بود که شاید باز تاج را همانطور که تیرداد از نرون گرفته بود از دست او بگیرد، اما تراژان در حین اجرای این مراسم برای هفتمین بار بعنوان

۱- Parthamasiris ۲- Julier ۳- Flavier ۴- Optimus

۵- در کتاب شصت و هشتم، فصل نوزدهم اثر دیو باید نوشته شده باشد méchris

Arsamosatōn (یعنی تا آرساموستا . م) زیرا اگر واقعاً آرساموستا بدست پارتی ها افتاده بود، دیو که متن اصلی اثر او در این قسمت در دست است نمیتوانست از تسخیر مجدد این شهر مهم رومی باین اختصار تا این حد بصورت ضمنی سخن بگوید. ۶- Elegea موضعی در تلافی رود فرات و کوه توروس در قسمت زیرین ملطیه (مترجم) .

امپراطور مورد تجلیل و تهنیت سپاهیان قرار گرفت (قبل از اوت ۱۱۴)^۱ و به شاهزاده پارتی یادآور شد که اردنستان را تبدیل به يك ایالت رومی خواهد کرد و بازم باین تحقیر و توهین اکتفا نرزید و فرمان داد که فوراً با همه همراهان پارتی خود از مملکت خارج شود و تعدادی از نظامیان را نیز همراه او روانه کرد تا در اجرای این دستور نظارت داشته باشند.

پارتامازیریس برای اینکه آزادی خود را بازیابد با این نظامیان در آویخت اما مغلوب آنان شد و بفرمان تراژان بقتل رسید^۲. قیصر تازه به قدرت رسیده، میخواست با این طرز رفتار خشونت آمیز رومیان که در مسائل بین المللی از ظرافت گفتار و رفتار بی بهره بودند بجهانیان اعلام کند که من بعد برخلاف اسلاف خود که بر تخت قیصرها جلوس کرده بودند و با اشکانیان چنان رفتار می کردند که گوئی با قدرتی هم شأن و هم سنگ خود طرف معامله اند با ضعفا و زیردستان بر طبق سنن قدیم رومیان به خشونت و ستم رفتار خواهد کرد و ستمگری با زیردستان شاخص رفتار و اعمالش خواهد بود. در واقع هم کلیه اردنستان به تصرف درآمد و پادشاهان اقوام مجاور که در شمال این ناحیه واقع بودند، همه فرمان برداری و اطاعت خود را نسبت به قیصر اعلام داشتند. قیصر روم از طریق ادسا آهنگ بازگشت کرد. پادشاه این ناحیه نیز بنام آبگار به استقبال او شتافت و از او تجلیل کرد. بین النهرین نیز در سال ۱۱۵ صحنه جنگ و تاخت و تاز بود. دشمن اصلی تراژان پادشاه آدیابن موسوم به مبارزاس^۳ بود. سلف این پادشاه در جنگهایی که بین نرن و بلاش اول و برادرانش رخ داد تقریباً همچون فردی برابر و هم شأن، شانه بشانه آنان در جنگ شرکت جست و همین که قدرت مرکزی

۱- طبق دیلم نظامی کارنوتوم در مجموعه کتیبه های لاتینی، جلد سوم، صفحه ۸۶۹ که مورخ اول سپتامبر ۱۱۴ است (Corpus Inscriptionum Latinarum). تراژان سالهای قدرت خود را از پانزدهم دسامبر ۹۶ حساب می کند. ۲- فرونتو (Fronto) در Principia historiae صفحه ۲۰۹، چاپ نابر (Naber). ۳- Mebarsapes

اشکانیان از بین رفت تمام بار دفاع در مقابل حملهٔ ییکانه بردوش او افتاد: ناحیهٔ نصیبین که باو تعلق داشت از چنگش خارج شد؛ هم‌پیمان او بنام مانوس^۱ از اهالی سنجار^۲ هنگامی که رومیان به سرکردگی لوزیوس کویتوس^۳ نزدیک می‌شدند از مقابل آنها گریخت و به آدیابن آمد که پس از آن شهرهای او بدست این سردار رومی افتاد. در تمام این جنگها از خسرو سخنی در میان نیست. تنها خبری که در این میان بما رسیده این است که اوضد مانیزاروس^۴ امیر کردونی‌ها^۵ که پس از زوال قدرت پارتامازیریس قسمتی از ارمنستان و بین‌النهرین (محتلاً ناحیه حصن کیف و ماردین)^۶ را تصرف کرده بود لشکرکشی کرد. مانیزاروس که خود را از جانب خسرو در فشار دید به تراژان روی آورد و قرار شد که اراضی را باو واگذارد. اما چون از وفای بعهد سر باز زد، تراژان بجنگ او رفت و کردونی‌ها و مار کومدی‌ها^۷ را که در سرحد ارمنستان و ماد ساکن بودند مطیع خود کرد. بهنگام بازگشت برای بسر آوردن زمستان در آنتیوخیا (انطاکیه) باز با اسپوراسس^۸ امیر آنته موزیا^۹ جنگید و شهر او را بنام باتنه^{۱۰} متصرف شد. حال دیگر بین‌النهرین ابالتی رومی بشمار می‌آمد و قیصر روم در پائیز سال ۱۱۵ لقب افتخار آمیز پارتیکوس^{۱۱} را پذیرفت. در بهار سال ۱۱۶ بسوی کوهستان کردونی^{۱۲}

-
- ۱- Mannus ۲- Singara شهری در بین‌النهرین، در منطقه‌ای کم‌آب (مترجم).
 ۳- Lusius Quietus ۴- Manisarus ۵- Karduerener کردونی‌ها نیاکان کردهای کنونی بوده‌اند (مترجم). ۶- Mardin ۷- Eutropius در کتاب هشتم، فصل سوم؛ روفوس فستوس، منتخب، قسمت بیستم. مار کومدی‌ها (Marcomedi) و مادی‌هایی هستند که مارک (March) نامیده می‌شوند؛ این صورت، جمع لفظ ارمنی مار (Mar) بمعنای مادی است. ۸- Sporaces ۹- Anthemusia
 ۱۰- Batnä شهری بود بین بروا (حلب) و هیراپولیس (المنبج). رجوع کنید به دائرة- المعارف پاولی و ویسوا (مترجم). ۱۱- Parthicus ۱۲- در اثر دیو، کتاب شصت و هشتم، فصل بیست و ششم باید Kardynenōn را بجای tō Kárdynon òros که نادرست می‌نماید گذاشت.

رهسپار شد (باید در نزدیکی جزیره ابن عمر باشد) ، بسبب ملاحظه‌ای که از دشمن داشت بروی رود دجله پل شناوری زد و از آن گذشت (مراد اذ دشمن باید فقط آدیابنی‌ها باشند) زیرا آنها بی‌جهت می‌کوشیدند که رادع و مانعی پیش پایش بگذارند . سراسر مملکت مبارزایس مطیع و منقاد او شد و سومین ایالت رومی تحت نام آشور بوجود آمد . آنگاه تراژان با عبور مجدد از دجله به بابل تاخت و در این تاخت و تاز ابداً با هیچ نوع مقاومتی از جانب پارثی‌ها مواجه نگشت زیرا اغتشاشات داخلی همچنان در کشور آنان ادامه داشت . قوای بحری نیز به موازات قوای بری رومیان در فعالیت بود و رودخانه فرات را در جهت جریان آب درمی‌نوردید^۱ . در موضعی که دو رود فرات و دجله بیش از سایر جاها بهم نزدیک می‌شوند کشتی‌ها را بر روی غلتک انداختند و به رود دجله آوردند ، از دجله گذشتند و تیسفون را گرفتند . دختران خسرو و تخت سلطنت بدست تراژان افتادند ، شخص خسرو به ارمنستان گریخت که قسمت شمالی آن تاحدی آرام شده بود . تراژان بهمین مناسبت برای سیزدهمین بار بعنوان امپراطور تجلیل شد و این واقعه حداکثر در اوت ۱۱۶^۲ اتفاق افتاده است ، زیرا که در این لشکرکشی هفت بار تمام مستمسک بدست این مرد خودخواه افتاد که از خود تجلیل کند ، در صورتی که حتی يك مرتبه هم جنگی جدی و واقعی ضمن این لشکرکشی رخ نداد . پس از آن او با کشتی‌های جنگی رود دجله را درنوردید و بدون جنگ و ستیز شهر تجاری مسنه را که در اعتلای رونق خود بود تسخیر کرد . پادشاه مسنه بنام آتامبلوس^۳ چهارم در طوفانی که در نزدیکی مصب دجله گریبانگیر رومیان شد

۱- این موضوع به وضوح از جانب دیو ذکر نشده ، ولی از مجموع اخبار مستفاد می‌شود .
 ۲- این مطلب از دیپلم نظامی و سپادن در مجموعه کتیبه‌های لاتینی ، جلد سوم ، قسمت دوم ، صفحه ۸۷۰ مورخ هشتم سپتامبر ۱۱۶ برمی‌آید - *Corpus Inscriptionum* (*Attambelus* - *Latinarum*)
 ۳- *Attambelus*

سخت بآنان کمک کرد و آنگاه سفری تجسسی به خلیج فارس درپیش گرفت که هدف آن فقط می‌توانست جزایر بحرین باشد و بس. هنگامی که او باین سفر مشغول بود تمام سرزمین‌هائی که کمی قبل بعنوان ایالات رومی شناخته شده بود از چنگ رومیان خارج شد و قوای اشغالی رومی یا رانده شدند یا بقتل رسیدند. کانون قیام و طغیان بین‌النهرین بود؛ قیام کنندگان مهرداد ششم را از اشکانیان که مدعی تاج و تخت بود به سرکردگی خود پذیرفتند^۱ و او تاحدود کوما گنه رفت. اما در یکی از این سفرها از اسب فرافتاد و جان سپرد. بعد از او ساناتروسیوس^۲ دوم پسرش جانشین او شد و عموی او خسرو از ارمنستان لشکری برای کمک باو تحت سرپرستی پسرش پارثاماس پات^۳ فرستاد. ظاهراً درخاندان اشکانی صلح و آشتی برقرار شده بود و بهمین دلیل این دو عموزاده متفقاً بجنگ با رومیان اقدام کردند. از دو سرداری که ترازان از بابل برای جنگ با یاغیان فرستاد، یعنی لوسیوس و ماکسیموس، نفر اخیر شکست فاحش خورد و خودش نیز در نبرد کشته شد. اما لوسیوس از حسادت که بین ساناتروسیوس و پارثاماس پات وجود داشت استفاده کرد و بشخص اخیر وعده داد که تاج پارت را بکمک رومیان برایش تأمین کند و بالتیجه پارثاماس پات شبانگاه بالشکریانش از لشکرگاه خارج شد و بر رویان پیوست. در نبردی که پس از این واقعه رخ داد ساناتروسیوس بکلی شکست خورد و خود او در حین فرار بقتل رسید. لوسیوس اکنون بار دیگر نصیبین را بدست آورد و به ادسا حمله برد و آنرا ویران ساخت^۴.

۱- آنچه در ذیل می‌آید به تبعیت از مالالس (Joannes Malalas) است. او هردو قسمت، یعنی کتاب اول، صفحه ۳۵۲-۳۵۱ (En ps chrōnps - eythēōs ēpestráteysen) و صفحات ۳۵۷-۳۵۸ را به این مضمون: (chai ēuichēsen ay'toy's.pánta àchribōs) از کتاب Parthika اثر Arrian اقتباس کرده و هردو موضع را بصورتی نادرست بهم مربوط کرده است. ۲- Sanatručius ۳- Parthamaspatēs ۴- دوران حکومت آبگار هفتم در سال ۱۱۷ خاتمه یافت.

شهر سلوکیه^۱ نیز که مقابل گذرگاه رود فرات بود بدست نواب او اروسوس کلاروس^۲ و یولیوس الکساندر بهمین سرخوشت دچار شد. بنابر این طغیان و قیام خاموش گردید، اما تراژان فهمید که پارت را هم نمیشود مانند سایر قطعات بزریر سلطه مستقیم رومیان درآورد و دیگر اینکه از آن فاصله بعید نمیتوان به مدتی مدید فتوحاتی بدین وسعت را اداره کرد و بهمین دلیل در دشت بزرگی در نزدیکی تیسفون در حضور رومیان و پارتی ها تاج پادشاهی پارت را بر سر پارثاماس پات نهاد. این وقایع باید در طول پائیز سال ۱۱۶ و زمستان سال ۱۱۷ رخ داده باشد. پس از این اقدام تراژان بسوی شهراتره^۳ که در وسط بیابان بین النهرین واقع بود حرکت کرد. محاصره کنندگان این شهر در ناحیه ای که در آن نه آب پیدا میشد و نه درخت و نه علوفه درزیر آفتاب سوزان و معرض هجوم مگس های بی شمار سخت در مضیقه بودند. تراژان پس از اقدام بحمله ای که بنحوی خونین درهم شکسته شد خود را ناگزیر دید از محاصره صرف نظر کند. قیصر کمی پس از این واقعه بیمار شد و بسوریه بازگشت. قیام عمومی یهودیان و وخیمتر شدن وضع خودش، او را مجبور کرد اندیشه هر لشکرکشی جدیدی را به بین النهرین از سر بیرون کند. او درحین مراجعت به روم در هفتم اوت ۱۱۷ بدرد زندگی گفت. پارثاماس پات فرد مورد حمایت تراژان نیز توانست بین پارتی ها جای پائی مستحکم کند و خسرو پدر او باز بر امور مسلط شد. در این اوضاع و احوال هادریانوس^۴ سه ایالت جدیدالتأسیس را که عبارت باشند از آشور، بین النهرین و ارمنستان ازدست داد، زیرا اداره این ایالات بدون حضور دائمی لشکر رومی امکان نداشت. او ایالت اخیر را از آنان مجزا ساخت و باز بار دیگر رود

۱- توسط دیراور Dierauer در تحقیقات بودینگر در باب تاریخ مملکت سلطنتی روم، جلد اول، صفحه ۱۷۵ ثابت شده : - Büdinger's Untersuchungen zur Römischen Kaiser-geschichte.
۲- Erucius Clarus ۳- Atrā ۴- Hadrianus

فرات سرحد مملکت شد. پارثاماس پات نیز از پارت دست کشید (و این امر بسیار بعید است که از تاریخ تخلیه لشکریان رومی خیلی دیرتر باشد) و کمی بعد بازاء آنچه از دست داده بود اورهونه را از هادریانوس دریافت کرد^۱. شکست سیاست افراطی و تعصب آمیز تراژان تا آنجا که ممکن باشد فلاکت بار بود. تنها نفعی که در این میان عاید رومیان شد آن بود که بجهانیان نشان دادند حکومت پارت بر اثر جنگهای داخلی تا کجا و تا چه اندازه دچار ضعف شده است. از اینجا کار ضعف و نفاقت حکومت بخوبی آشکار است که بین سالهای ۹۶ و ۱۲۰ درهم های نقره خیلی بندرت ضرب شد، اما از سکه های چهار درهمی اصلاً و ابداً خبری نبود. حتی در این موقع نیز از جدائی ها و دودستگی های داخلی پرهیز نشد: در کنار خسرو که باز بر سر کار آمده بود بلاش دوم نیز بضر سکه همچنان ادامه داد حال خواه بعنوان شریک حکومت و خواه بصورت مدعی تاج و تخت در گوشه ای از مملکت. در دوران حکومت هادریانوس روابط دو ملت همسایه کاملاً دوستانه بود. یکی از پادشاهان پارتی که در سال ۱۲۳^۲ وضعی تهدید آمیز بخود گرفته بود در اثر مذاکره با هادریانوس آرام و قرار گرفت. شاید کار بدین صورت مصالحه شده باشد که پارثاماس پات که بعنوان فرمانده ناحیه مرزی اورهونه مانند خاری در چشم پادشاه پارتی بود از آنجا رانده شود و خاندان قدیم اشکانی باز بر سر کار بیاید. در سال ۱۳۰^۳ هادریانوس دختر خسرو را که در جنگ با سارت در آمده بود آزاد و از او و امرای مجاور دعوت کرد تا در جلسه ای برای مشاوره شرکت کنند

۱- از پارثاماس پات در فاصله بین سالهای ۱۱۹ و ۱۲۳ بعنوان پادشاه ادسا یاد می شود؛ در واقع گاه شماری نادرست و برعکس دیونیزوس تل محری باعث شده است که خیال کنند او همان پارثاماس پات نیست و مناسبت درست و رابطه صحیح اسپارتیانوس هادریانوس پنجم با او تا کنون ناشناخته بماند.

۲- رجوع بفرمائید به: « مسافرت های هادریان قیصر »

اثر دور، صفحه ۴۸: J. Dürr, Die Reisen des Kaisers Hadrian.

۳- رجوع بفرمائید به دور، اثر مذکور در فوق، صفحه ۶۱.

ودر عین حال باو وعده داد که تخت سلطنتی را باز باو پس بدهد. اما چون او از آمدن سر باز زد موضوع تخت سلطنتی حتی تا زمان آنتونینوس پیوس هم مایه مذاکرات و مناقشات یهوده پارتی ها شد.

بر اثر مرگ خسرو که با احتمال، کمی پس از این اتفاقات روی داد بلاش دوم منحصر آزمان مملکت را در دست گرفت. در دوران سلطنت او در سال ۱۳۵ آلان ها که فارازمانس دوم پادشاه گرجستان معا بر قفقاز را برایشان گشوده بود به ماد تاختند و به هدم و غارت آن ناحیه پرداختند. حمله این بربرهای غارتگر و راهزن حس همدردی بخشی از ارمنستان و کاپادوکیه را برانگیخت، اما قسمتی از آنها بر اثر هدایای بلاش (ولو که زوس)^۱ و قسمتی دیگر بواسطه عمل آریانوس^۲ فرمانروای کاپادوکیه که خود را برای دفاع مهیا میساخت بمراجعت تشویق شدند. بلاش بلافاصله با کسیل داشتن سفیری به نزد قیصر از فارازمانس شکایت کرد. اما شخص اخیر خود به روم رفت و توانست آتش غضب قیصر را فرو نشاند. عموماً این بلاش را پادشاهی پارتی می شمارند، اما با در نظر گرفتن کلیه جوانب و ارتباط بین قضایا این شخص باید همان پادشاه ناشناخته ای باشد که در سال ۱۱۷ از طرف هادریانوس^۳ بسلطنت ارمنستان منصوب شد. در بین سالهای ۱۴۰ الی ۱۴۳ دیگری جانشین او گردید^۴. بلاش دوم پارتی که در مراجع و مآخذ مکتوب نامی از او برده نمیشود بر طبق سکه ها در نوامبر ۱۴۸ پس از ۷۱ سال حکومت و قریب ۹۶ سال زندگی وفات یافت.

جانشین او بلاش سوم چنین وانمود کرد که میخواهد ارمنستان را تسخیر کند، اما کار بمخاصمه و مصادمه نکشید و در ملاقاتی که بین آنتونینوس پیوس که در سوریه بسر میبرد و بلاش در بهار ۱۵۵^۵ روی داد خطر بروز جنگ جدیدی

۱- Vologāsus ۲- Arrianus ۳- Spartianus Hadrianus

۴- رجوع بفرمائید به اثر اکهل، کتاب هفتم، فصل چهاردهم. ۵- Aristides در ۴

برطرف شد و یا بهتر بگوئیم ببعد موکول گردید. زیرا پادشاه پارتی از نقشه‌های خود منصرف نشد، بلکه با حداثت و شدت به تسلیح لشکر پرداخت و پس از مرگ آنتونینوس پیوس با حمله‌ای به ارمنستان جنگ را آغاز کرد (۱۶۲)^۱. سوهوموس^۲ که از خاندان اشکانی و تحت حمایت رومیان بود رانده شد و پا کر بر تخت سلطنت نشست. الیوس سه وریانوس^۳ نایب الحکومه رومی کاپادوکیه به ارمنستان تاخت اما در نزدیکی الکیا از طرف خسرو سردار بلاش محاصره شد و افواج تحت فرمان او یکسره نابود گردید. شخص نایب الحکومه نیز کشته شد. پارتی‌ها پس از این واقعه کاپادوکیه و سوریه را ویران کردند. نایب الحکومه ناحیه اخیر بنام آتیدیوس کورنلیانوس^۴ در حین فرار بقتل رسید و اهالی بی پناه شهرچندان مورد تعدی قرار گرفتند که آنچه از دوستان سال پیش سابقه نداشت رخ داد، یعنی آنکه از اطراف و اکناف سروصدای تجزیه طلبی و قصد انفکاک از روم بلند شد. در اواخر سال لوسیوس وروس^۵ که برادرش مارکوس اورلیوس^۶ فرماندهی جنگ را بعده او محول ساخته بود بانطاکیه رسید. او در طی سراسر جنگ در اینجا ماند و ریاست فائده را در جنگ بعده گرفت، در حالی که سرداران او و قبل از همه آوید یوس کاسیوس^۷ با پشت کار بسیار جنگ را درجهه ادامه میدادند. اما قبل از همه

→ *Oratio Sacra* جلد اول، صفحه ۴۹۳؛ مقایسه بفرمائید با Waddington در اخبار فرهنگستان کتیبه‌ها، جلد بیست و ششم (۱۸۶۷)، صفحه ۲۶۰ بید: *Mém. de l'Acad. des Inscr.*

- ۱- روایات تاریخی راجع به این جنگ با اهمیت آن نسبت عکس دارد؛ اما شرح بسیار خوبی از آن در اثر ناپ (E. Napp) بنام: *De rebus imperatore M. Aurelio Antonino in Oriente gestis* چاپ بن، سال ۱۸۷۹ در دست است که من از آن در تفصیلات فوق استفاده کرده‌ام. ۲- Sohāmus ۳- Aelius Severianus ۴- Attidius Cornelianus ۵- Lucius Verus ۶- Marcus Aurelius ۷- Avidius Cassius

میبایست فکری بحال انضباط ازدست رفته سرbazان که در اثر جنگهای بدانجام
 اخیر بکلی روحیه خود را ازدست داده بودند بشود، درچنین مقتضیاتی میتوان فهمید
 چرا وروس پیشنهاد صلح کرد. اما این پیشنهاد ازجانب بلاش رد شد. جنگ در
 دوجبهه مجزا ازهم جریان داشت و عنوان رسمی این جنگ چنین است «جنگ
 ارمنی وپارتی»^۱. ارمنستان دوباره بدست استاتیوس پریسکوس^۲ تسخیر شد و او
 پا کر را ازسلطنت خلع کرد و آرتاکساتا را گرفت (۱۶۳)؛ بار دیگر سوهوموس
 بیادشاهی منصوب شد و مارتیوس وروس که پس از پریسکوس فرماندهی را بدست
 گرفته بود مأموریت یافت سوهوموس را به تخت ارمنستان بنشاند و او بامذاکره و
 بدون توسل بجنگ باین کار موفق شد (۱۶۴). در این اثنا آویدیوس کاسیوس
 مکلف بود درخودسوریه حمله پارتی هارا دفع کند. درنبرد خونینی که در نزدیکی
 اروپوس رخ داد بلاش از سوریه رانده شد. چون از جنگهای حوالی سورا^۳ و
 گرفتنی سه فوریوم و داوسارا^۴ (نزدیک ادسا) سخن بمیان میرود پس محتمل
 است که کاسیوس درفاصله بین دو شهر نخستین، از فرات گذشته و از آنجا بطرف
 بین النهرین شمالی پیش تاخته باشد (۱۶۳)^۵. در اینجا جنگ متوقف شد. ادسا
 ناگزیر میبایست با محاصره تسخیر شود. پادشاه آن مئونی هشتم در سال ۱۶۴

- ۱- رجوع بفرمائید به مجموعه کتیبه های لاتینی: *Corpus Inscriptionum Latinarum*
 جلد ششم ۱۳۷۷، ۱۴۵۷، ۱۴۹۷. برای ترتیب وقایع صورت مذکور از طرف لوسیان در
 کتاب «درباره تاریخ نویسی» *de Conscribendis historiis* فصل سی ام دارای اهمیت
 قاطع است: ... آنچه در ارمنستان، آنچه در سوریه، آنچه در بین النهرین، این (جا) در کنار
 دجله، این (جا) در ماد: *hosa en Armenia, hosa en Syria, hosa en Mesopo*
 (۲- *Statius Priscus tamia, tō epi, Tō Tigredi, tō en Media*)
 ۳- *Sura* ۴- *Dausara* ۵- رجوع بفرمائید به لغت یونانی *Suidas* ذیل
 لفظ *zeugma*؛ درباره تاریخ نویسی (*de conscribendis historiis*)، فصل بیست و نهم اثر
 لوسیان؛ جلد دوم، قسمت اول، صفحه ۱۲۱ کتاب *epistulae ad verum* اثر فروتوچاپ
 ناب. ۶- *Ma'nu*

آنطور که دیونی زوس میگوید بسرزمین رومیان رفت و در آنجا پس از تسلیم شهر کویا بچنگ دشمن افتاد و شخصی بنام واعیل بر ساهرو^۱ جانشین او شد. نصیبین هم با سرسختی بسیار در برابر رومیان مقاومت کرد. هنگامی که متحدین بلاش- که پادشاهان کوچک محلی بودند و بهمان نسبت که برضعف اشکانیان افزوده می شد خود رأی تر و مستقل تر می شدند- او را تنها گذاشتند و رها کردند، او از جنگی که بخاطر بین النهرین درگیر شده بود دست کشید و با سردارش بنام خسرو از رود دجله گذشت و بازگشت. کاسیوس چون سایه بدنبال او آمد و به بابل تاخت. سلوکیه که هنوز نیز عروس شهرهای مشرق بشمار میرفت و چهارصد هزار سکنه داشت رومیان را به خوشی و خوشروئی پذیرا شد، اما رومیان به بهانه بی اساس و ناچیز اینکه اهالی سلوکیه با آنان به غدر و خیانت رفتار کرده اند باخشونت بسیار شهر را تصرف کردند، دست به غارت و تعدی گشادند و سرانجام نیز آنرا به دم آتش دادند. از آنجا کاسیوس به تیسفون روی آورد و قصر مسکونی بلاش را با خاک یکسان کرد. اگر عمل اخیر را چنین توجیه کنیم که بخاطر هتک حیثیت از بلاش در مقابل زیردستان و فرمانبرداران شرقی محملی داشته است در مورد تخریب سلوکیه دیگر چنین مستمسکی در دست نیست و آنرا جز به تبهکاری و حشمتناکی نمیتوان تعبیر کرد. بر اثر چنین کاری هلنیسم از دست کسانی که خود را مدافع و مجاهد آن می شمردند زخم جانکاه و هولناکی برداشت، کاسیوس پیروزمند و مغرور به سوریه بازگشت (۱۶۵) اما باید دانست که به سپاهیان او بر اثر تغذیه غیر کافی و نقصان آذوقه و بیش از همه بر اثر طاعون که بلافاصله پس از سقوط شهر سلوکیه در سرزمین های متعلق به پارتی ها شایع شد و از آنجا به تمام جهان سرایت کرد لطمه شدیدی وارد آمده بود. در این حیص و بیص مارتیوس وروس از ارمنستان خارج شد و به ماد آذربایجان تاخت و موفقیتی بدست آورد که بهیچوجه از پیروزیهای

کاسیوس دست کم نداشت. بر اثر این فتح هر دو پادشاه اضافه بر القابی که قبلاً داشتند، یعنی القاب آرمینیا کوس^۱ و پارتیکوس ما کسیموس^۲ لقب مدیکوس گرفتند و از اینجا میتوان استنتاج کرد که ماد در آن زمان حکومتی مستقل بوده است. و چون این لقب در اسناد متعلق به قبل از بیست و هشتم اوت ۱۶۵^۳ گاه و بیگاه بچشم می خورد بنا بر این باید گفت که لشکر کشی به ماد در همان سال بوده است. قرارداد صلحی که باین جنگ چهار ساله خاتمه داد تازه در سال ۱۶۶ عملی گردید. بدون شك مهم ترین ماده این قرارداد آن بوده است که بین النهرین از دست پارتی ها خارج شود و بتصرف رومیان در آید. لوسیوس وروس برای نواحی که تخت و تاجشان بدون صاحب بود پادشاهانی تعیین کرد و پس از تمشیت امور مشرق زمین مظفر و پیروز به روم باز گشت. مثنو از شمار همان پادشاهان است که جدیداً به سلطنت رسیدند. او در سال ۱۶۶ باز بر تخت سلطنت جلوس نمود و از همان زمان تصویر قیصر و اعضای خاندان او را بروی سکه ها نقش کرد و خود را فیلورومئوس^۴ خواند و اهالی کره نیز بدو تاسی جستند. رومیان از پیروزی خود در این جنگ که مهمترین جنگ بین آنها با پارتی ها بشمار می آمد حداکثر استفاده را کردند، اما در ضمن باید دانست که در هیچ یک از جنگهای پیشین نیز این همه از نواحی وسیع دچار زیان و خسران نشده بود و پارتی ها نیز از آن هنگام که چنین قدرتی برای حمله در خود سراغ کرده بودند این قدر به دشمن صدمه نزده بودند. بهر حال باید دانست که این آخرین قدرت نمایی پارتی ها بشمار میرفت و سقوط و انحطاط حکومت پارت از این زمان بدون درنگ و وقفه تسریع میشود.

از نظر ارتباطات و مرادوات نیز رومیان کوشیدند پارتی ها را تحت الشعاع

۱- Armeniacus ۲- Parthicus Maximus ۳- رجوع بفرمائید

به سکه اسکندری وروس (Verus) در کتاب اکهل موسوم به *Doctrina Numorum Veterum* صفحه ۷۶، جلد چهارم، کتیبه سینگیا Signia به نقل از Orelli شماره ۸۵۹.

۴- Philoromäus (طرفدار روم م.)

قرار دهند. از مدت‌ها پیش پادشاهان تسین بزرگ (سلاطین رومی) آرزو داشتند که باچینیان روابطی برقرار سازند، اما آن-سی‌ها (پارتی‌ها) که پارچه‌های چینی ویش از همه ابریشم به ساکنین تسین بزرگ می‌فروختند کوشا بودند که راه‌ها را مخفی نگاهدارند و از پدید آمدن روابط مستقیم بین دو دولت از ترس آنکه مبادا به عواید تجاری آنها لطمه‌ای بخورد جلوگیری کنند. در همان سال عقد قرارداد صلح، یعنی ۱۶۶ هیأت سفرائی از جانب شاه آن-تون^۱ (مارکوس آنتونیوس) که از راه دریائی تون کینگ سفر می‌کرد بدربار هوان-تی^۲ پادشاه چین رسید. اما نتیجه مطلوب آنان، یعنی برقرار ساختن روابط مستقیم حاصل نشد و هنگامی که کمی قبل از انقراض سلسله اشکانی در سال ۲۲۶ رومیان نمایندگان تجاری خود را به چین جنوبی فرستادند بازهمان اوضاع و احوال قدیم ادامه یافت و تغییری در آن داده نشد^۳. طبق اظهار منابع چینی پارتی‌ها و هندی‌ها نیز تجارت پررونقی بایکدیگر داشته‌اند^۴.

خاندان اشکانی سرانجام چهل و دو سال دیگر سلطنت کرد که ضمن آن دیگر کارپادشاهی‌ها در اثر جنگهای داخلی مختل نگردید و این حسن ختام کار آن سلسله محسوب میشد: بلاش سوم بر طبق سکه‌های موجود در سال ۱۹۱ (قبل از سپتامبر) وفات یافت و بلاش چهارم جانشین او شد. در حین جنگهای داخلی دولت روم که مقدمه بروی کار آمدن سرداران و نظامیان بود او با پس‌سه‌نیوس نیگر^۵ روابط

۱- An-thun ۲- Huan-ti ۳- سالنامه های هان های دوم بنقل از

Deguignes در اخبار فرهنگستان کتیبه‌ها، دوره سی و دوم، سال ۱۷۶۸ (Mém. de l'Acad. des Inscr.) صفحه ۳۵۸ و مشروح‌تر از آن بیان - ای - تیان Pian-i-tian به نقل از آبل-رموزا در همان اخبار فرهنگستان کتیبه‌ها، جلد هشتم، سال ۱۸۲۷، صفحه ۱۲۴ و نوشته پوتیه Pauthier در Journal Asiatique دوره سوم، جلد هشتم، سال ۱۸۳۹، صفحه ۲۸۰ و صفحات بعد. ۴- بیان-ای-تیان به نقل از پوتیه در موضع مذکور، صفحه ۲۷۸.

کاملاً صمیمانه داشت و این را تحمل کرد که یکی از بندگانش، بارسنیوس اهل اتره که پیادشاهی رسیده بود فوجی از تیرافکنان عرب را برای کمک باو در جنگ با سپتیموس سوروس^۱ در نزدیکی نيساب^۲ (۱۹۴) گسیل دارد. اما هنگامی که وضع نیکر رو به وخامت گذاشت و پارتی‌های تحت فرمان بلاش، یعنی اهالی آدیابن از قیام بین‌النهرین ضد تسلط رومیان پشتیبانی کردند او باز بروی خود نیاورد و اقدامی نکرد. اینها با اتفاق اورهونه‌ای‌های سرکش و یبانی مواضع مستحکم را گرفتند و قوای اشغالی را از دم تیغ گذراندند و نصیبین را محاصره کردند. روشن است که اگر شاهنشاه چنین اقدامی را منع می‌کرد آنها باز به اقدامات خود ادامه می‌دادند، زیرا حس اعتماد بنفس و استقلال در این مناطق پادشاهی مرزی که در جنگهای اخیر با رومیان بدون کمک دیگران بدفاع از خود پرداخته بودند بهمان نسبت افزایش یافته بود. در تابستان ۱۹۵ سوروس به بین‌النهرین آمد. پادشاه اورهونه، آبگاره‌هشتم بلافاصله فرمان‌او را گردن گذاشت. اعراب بدست خود سوروس و اهالی آدیابن توسط سردار اوقلع و قمع شدند. در سال ۱۹۶ سه دسته از لشکریان رومی از سه راه مختلف به سرزمین اصلی آدیابن تاختند^۳ و آنجا را تصرف کردند، اما این فتح نه تنها آسان و بدون رنج نبود، بلکه چندان دشوار بود که رومیان فکر این را هم بخود راه ندادند که ادعا کنند این فتح سهل الحصول بوده است. برخلاف آن، قسمت داخلی عربستان (که باز هم از مرزهای رومی دورتر بود و مراد از آن در حقیقت ناحیه سنجار میباشد) به ایالت رومی بین‌النهرین ملحق و منضم شد^۴. شخص قیصر که با ده‌ای نظامی خود به

۱- Septimus Severus ۲- Nicāa ۳- بجای لفظ مغلوط - tēn

archēn در کتاب هفتاد و پنجم، فصل سوم باید نوشت tēn Arbēlītīn؛ سخن سوروس و خرده‌گیری که دیو از آن می‌کند باین مقام مربوط نیست، بلکه به ارتقاء نصیبین به مقام مهاجر-

نشین راجع می‌شود. ۴- هرگاه هرودیانوس (کتاب سوم، فصل نهم) در اینجا از عربستان

اهمیت موقع و موضع پی برده بود در تمام مدت عملیات نظامی در نصیبین ماند . او این ناحیه را به مستعمره روم تبدیل کرد و آنجا را یکی از زرادخانه‌های اصلی سپاه روم قرارداد. پارتی‌ها هیچ عکس‌العملی از خود نشان ندادند اما در آن هنگام که آتش جنگ بین سوروس و آلینیوس^۱ شعله‌ور شد آنها با قوائی متفوق به بین‌النهرین تاختند ، آن سرزمین را تسخیر کردند و در نصیبین ، لتوس^۲ را در قید محاصره در آوردند . پس از آن که آلینیوس شکست خورد و منهزم شد سوروس آزادی عمل یافت و باز در سال ۱۹۷ به سوریه لشکر کشید . هنگامی که در سال ۱۹۸ او در صحنه جنگ ظاهر شد پارتی‌ها کار را به جنگ نکشاندند ، از محاصره نصیبین دست کشیدند و باز گشتند. سوروس توانست با فراغت هر چه تمامتر وسایل و لوازم جنگ بعدی را که ضمن آن یکی از برادران بلاش هم بنام تیرداد او را همراهی میکرد فراهم نماید . قسمتی از سفاین و یک لشکر بری مقارن اواخر تابستان ۱۹۹ در طول رود فرات براه افتاد . سوروس بمحض رسیدن به بابل به - اجرای طرحی پرداخت که تراژان خیال اجرای آنرا داشت ولی آنرا بلا اجرا گذارده بود . او دستور داد که ترعه نهر ملک را لای روبی کنند و از آن طریق سفاین را به دجله برانند . پارتیها بهیچوجه در اندیشه چنین چیزی نبودند و بکلی غافل گیر شدند : سلوکیه و کوخه^۳ که از طرف ساکنان آنها تخلیه شده بود بدست

→ خوشبخت سخن بمیان می‌آورد باز هم گفته چنین مورخ کم مایه‌ای ملاک اعتبار نمی‌بود، اما چون Capitolin. Macrin. در فصل دوازدهم اعرابی را در بین‌النهرین ذکر می‌کند که آنها را خوشبخت می‌نامیدند (Arabes quos Eudaemonos vocant) پس می‌توان از این مطلب نشانه‌هایی یافت که کوچ بزرگ قبایل جنوب عربستان بطرف شمال که به تأسیس دولت حیره انجامید در آن موقع صورت گرفته بوده است .

۱- Albinus ۲- Lātus ۳- Koche در منتخب دیو ، کتاب هفتاد

و پنجم ، فصل نهم بجای آن از شهر بابل سخن بمیان می‌رود که باید معلول سهو باشد ، زیرا از شهر بابل در ابتدای این قرن جز تل مخروبه‌ای بجا نبود .

رومیان اشغال شد و تقریباً در زمستان سال ۱۹۹ سوروس تیسفون را گرفت و به خونریزی وحشتناکی در آنجا دست زد و یکصد هزار نفر را اسیر کرد و با خود برد؛ شهر نیز برای غارت به سر بازان سپرده شد. پادشاه بزرگ ناتوان وضعیف بمحض نزدیک شدن دشمن فرار را برقرار ترجیح داد اما سوروس از تعقیب او و نفوذ بیشتر بداخل مملکت چشم پوشید. بعلمت اشکانانی که در کار تأمین آذوقه لشکریان در کشوری بیگانه موجود بود به سر بازان جیره کافی نمی رسید و آنان ناگزیر از خوردن ریشه درختان شدند و به بیماری اسهال خونی گرفتار آمدند. سوروس آهنگ بازگشت کرد. سفاین جنگی از رود دجله بطرف بالا بحرکت درآمد و نیروی بری نیز بموازات آن در ساحل براه افتاد. سوروس هنگامی که میخواست بسوی بین النهرین پیچد کوشید تا اثره را با حمله ای بگیرد، اما دفاع دلیرانه اهالی شهر نقشه او را نقش بر آب کرد و تلفات بسیاری به لشکریان او وارد آورد. قبل از اول آوریل سال ۲۰۰ سپاهیان رومی از لشکر کشی به مملکت پارت مراجعت کردند^۱. سوروس بلافاصله بکارارمنستان پرداخت. در ۲۰۱ به لشکر کشی مرتب و آماده و اندیشیده ای برضد اثره دست زد تا جبران ناکامی گذشته را بکند و مجهز به مهمات و آذوقه فراوان و کافی به محاصره شهر که در زمان تراژان «نه بزرگ و نه ثروتمند» بود ولی حالا دیگر گنجینه های معبد آفتاب آن، ورد زبانها بود آغاز کرد. رواه و ثقاة کلاسیک اثره ای ها را از اعراب می شمارند، اما چون اسم پادشاه آنها بارسنیوس غیر عربی است شاید بتوان گفت که وضع آنها نیز مشابه وضع حاکم، درپالمیر^۲ بوده است. پالمیر یک شاهزاده نشین سوری بود که قدرت آن بیشتر مبتنی بر همکاری با قبایل بدوی مجاور آن بود؛ اینها با

۱ - رجوع بفرماتید به: *Corpus Inscriptionum Latinarum* مجلد ششم،
 صفحه ۲۲۵ a ۲ - *Palmyra* رجوع بفرماتید به تعلیقات نلدکه بر تاریخ طبری (ساسانیان)
 Nöldke zu Tabari's Geschichte der Sasaniden S. 34.

سوار نظام خود که علی‌الدوام مأمورین حمل آذوقه را مورد حمله قرار می‌دادند و همچنین تیراندازان برجسته‌ای که در اختیار داشتند رومیان را سخت مستأصل کردند و در مضیقه گذاردند؛ بر سر متجاوزین نفت ریختند و قسمت زیادی از لوازم کار محاصره را آتش زدند. سوروس بیست روز تمام پشت دروازه شهر بود و پس از دوبار حمله که در دو روز پشت سر هم انجام گردید و باشکست و تلفات وحشتناکی مواجه شد خود را ناگزیر دید که از محاصره دست بکشد و به سوریه مراجعت کند. از این پس حاکم اثره مردی نام‌آور و محبوب شد. حیثیت و اعتبار رومیان در مشرق زمین بکلی متزلزل گردید، اما بر آبروی حکومت پارتی‌ها نیز که در حال احتضار بود از این رهگذر چیزی افزوده نشد. بلاش چهارم در سال ۲۰۹ وفات کرد و پسرش بلاش پنجم جانشین او شد و زمام امور را بدست گرفت. در دوران حکومت او در سال ۲۱۲ اغتشاشات و ناامنی در پارسه روی کرد که دارای عواقب وخیمی شد و در سال ۲۱۳^۱ برادر او اردوان بعنوان شاه بزرگ مدعی تاج و تخت شد. سالیان دراز جنگ بین دو برادر بطول انجامید. تیرداد یکی از شاهزادگان پارتی که از مملکت گریخته بود بمحض اینکه دید اوضاع و احوال مساعد است و ممکن است در وطن، کار او بجائی برسد بطور پنهانی از دربار آرتوینوس گریخت و به همراهی یکی از اهالی سیسیل بنام آنتیوخوس پیش برادرزاده‌اش بلاش رفت. آرتوینوس باین هردو نفر اعتراض کرد و چون بر این اعتراض نتیجه‌ای مترتب نشد از این واقعه بعنوان بهانه استفاده کرد و اعلان جنگ داد (۲۱۵). بلاش از این اعلان جنگ ترسید و هردو فراری را تحویل داد. مقارن این ایام اردوان پنجم بر برادرش مسلط شد. در منابع مدون از این پس تنها از او نام بمیان می‌آید

۱- مانی در کتاب شاپورکان می‌گوید در سال ۵۲۷ منجمین بابلی (= بهار ۲۱۶ تا بهار ۲۱۷)، چهار سال پس از ابتدای سلطنت شاه اردبان بدنیآ آمده است؛ مقایسه بفرمائید با بیرونی ترجمه زانثو، صفحات ۱۲۱ و ۱۹۰.

و در سال ۲۱۶ هم باید او پایتخت اصلی مملکت و اطراف آنرا به تصرف درآورده باشد، زیرا در روستای مردینو واقع در کنار ترعه علیای کوتاه^۱ گاه شماری بر حسب سالهای حکومت او رایج بوده^۲. اما بلاش بازهمچنان در شهرهای یونانی بابل بعنوان شاه شناخته می شد و سکه های سه درهمی او بدون انقطاع تا سال ۲۲۲ حاکی از این مطلب است. منبع قدرت اصلی اردوان بیشتر در قسمت شمالی مملکت بود. در اخبار بسیار قابل اعتماد عربی درباره بروی کار آمدن ساسانیان از او بعنوان پادشاه ماد و ممالک مجاور آن یاد می شود و چون تنها از او درهم در دست است میتوان بصحت این خبر اعتقاد پیدا کرد. آنتونیوس از دختر اردوان خواستگاری کرد، اما جواب رد شنید و همین جواب رد را دلیل کافی و کامل شمرد که بدستاوین آن صلح را زیر پا بگذارد و بکشور اردوان بتازد. پدرش سوروس در بستر مرگ باو توصیه کرده بود که سر بازان را بنوازد و پاس دارد و بدیگر مردم بدیده بی-اعتنائی و حقارت بنگرد و او نیز بهتر از این نمیتوانست باین وصیت عمل کند که همیشه سر بازان را به چپاول راحت و بی دردسر امیدوار و دلخوش سازد. از دو روایت قابل اعتنائی که درباره لشکر کشی سال ۲۱۶ بدست ما رسیده یکی خبر دیو است که میگوید آنتونیوس باقتل و غارت به ماد وارد شد و بسیاری از حصارها و قلاع را منهدم کرد. گزارش اسپارتیانوس حاکی است که او به سرزمین های کادوسیان و بابلیان تاخته است. ظاهراً بیش از هر چیز این احتمال را باید پذیرفت که اسامی اخیر الذکر بیشتر معلول لحن مطمئن و مبالغه آمیز وقایع نگاری است و مراد از آنها همان آتروپاتنی ها و آشوریها است و از آن گذشته باید بپذیریم که رومی ها از همان راه آمدند که روزگاری یکی از رجال ثلاثه، یعنی آنتونیوس آمده بود و آنها از طرف شمال به ماد و از جانب مشرق به اربلا وارد شده اند. اینکه

۱ - Kutha جبل ابراهیم در جنوب سلوکیه، رجوع بفرمائید به تعلیقات تولد که

بر تاریخ طبری (ساسانیان)، صفحه ۱۶. ۲- مانی بنقل از بیرونی، صفحه ۱۹۰.

هرودیانوس میگوید فیصر از رود دجله و فرات عبور کرده مطلبی نیست که بتواند نظریه فوق را رد کند (زیرا گواهی چنین مرد نادرست و کزافه کوئی اعتبار ندارد) اما ملاحظات ذیل میتواند مانع قبول نظریه فوق باشد اول : برای آنکه آنتونینوس توانسته باشد از این راه برود بایستی ارمنستان در اختیار او باشد و چنین مطلبی صحت نداشته است . دوم آنکه لشکرکشی از گنجه^۱ به اربلا از طریق معابر زاگرس چنان کار فوق العاده نظامی محسوب میشود که حتی اگر به وضوح وبدون ابهام نیز ذکر از آن بمیان رفته بود عقل سلیم نمیتوانست آنرا بپذیرد . بنابر این جز قبول این مطلب چاره ای نیست که در زمان دیو ، ماد بطرف مغرب توسعه داشته و اراضی اراپاخی تیس^۲ و کالآخنه^۳ (همان ها که در زمان تراژان بنام مار کومدی ها نامیده میشدند) را شامل می شده^۴ و اسامی مذکور از طرف اسپارتیانوس بطریقی نادرست خوانده شده است . در مأخذ یونانی او شاید چنین بوده است : *Dià kordūaias kai Arbēlon* و آنتونینوس بدین ترتیب از کردونه و کالآخنه بسوی اربلا تاخته باشد . او در اینجا به قبور پادشاهان آدیابن اسائیه ادب کرد ، زیرا این قبور را بجای مزار پادشاهان اشکانی گرفت وبدون اینکه مزاحمتی برایش ایجاد شود به بین النهرین بازگشت . پارتی ها یا مقاومتی ابراز نداشتند و یا اگر پایداری کردند چندان نبود که قابل ذکر باشد . آنتونینوس در صدد بود دستبرد دیگری بآنها بزند که اجل مهلتش نداد و در هشتم آوریل ۲۱۷ بقتل رسید.

- ۱- Gazaka و یلهلم گایگر در جغرافیای اقتصادی و سیاسی ایران که در جلد دوم اصول فقه اللغة ایرانی چاپ شده در صفحه ۲۸۹ می نویسد : پایتخت آتروپاتن (آذربایجان) یعنی گرا یا گراکا را در جنوب شرقی دریاچه ارومیه باید جست . طبق نظر پلینیوس (تاریخ طبیعی کتاب ششم ، فصل شانزدهم) این شهر در میان دوشهر همدان و آرتاکساتا واقع بوده است . در دائرة المعارف پاولی و سوا این شهر با گنجه برابر دانسته شده است (مترجم) .
- ۲- Arrapachitis ۳- Kalachene ۴- همین نتیجه از کتاب هفتاد و پنجم ، فصل سوم حاصل می شود .

جانشین آنتونینوس، یعنی ماکرینوس نخستین کاری که درپیش داشت آن بود که حمله اردوان را دفع کند، زیرا اردوان همچون اسلاف ناتوانش به خفت و خواری تن نداد، بلکه از فرصت استفاده کرد و با تجهیز کافی و وسایل وافیه با تفوق قوا به بین‌النهرین حمله برد. ماکرینوس پادشاه روم کوشید تا با پس دادن اسرای جنگی موافقت طرف خود را برای صلح جلب کند، اما پیشنهاد او مورد مخالفت پادشاه پارتی قرار گرفت و در نزدیکی نصیبین بین دولشکر که مقابل یکدیگر قرار گرفته بودند بر سر آب آشامیدنی نزاع در گرفت و نزاع تبدیل به جنگی شد که بضرر رومیان پایان یافت. ماکرینوس باز در جنگ دیگری که رخ داد شکست خورد^۱ و چون پارتی‌ها با طرف گشت زدند و حتی سوریه را نیز در این گشت‌های خود در امان نگذاشتند، او ناگزیر دشت هموار بین‌النهرین را بدشمنان وا گذاشت و خود به سوریه بازگشت. از سوریه باز وارد مذاره شد و در زمستان ۲۱۷/۲۱۸ درازای ۵۰ میلیون دینار^۲ خسارت که ماکرینوس پرداخت صلح برقرار شد، اما این صلح مورد علاقه اردوان نیز بود زیرا قشون پارتی به لشکر کشی‌های دور و دراز عادت نداشت و از آن گذشته برای چنین عملیاتی نیز باندازه کافی آذوقه در اختیارش نبود. از نظر اوضاع داخلی نیز يك بار دیگر بخت به اردوان روی آورد: گویا توانست در سال ۲۲۲ برادرش را بکلی براند، زیرا برادر او از حامیان راب‌آبا^۳ بود که در سال ۲۱۹ سمت مدیریت مدرسه سورا واقع در کنار فرات سفلی^۴ را داشت و اقلاً چند سالی بر بابل حکومت کرده بود.

پارسه که زوال اشکانیان از آنجا آغاز شد در تمام طول مدت فرمانروایی

۱- متن اصلی دیو، کتاب هفتاد و هشتم، فصل بیست و ششم در این جا افتادگی دارد و موضعی از گزی فی لیبوس Xiphilinus نیز که متمم آنست در چاپهای جدید موجود نیست.

۲- بیش از چهل میلیون مارك امروزی (منظور زمان تحریر کتابست . م).

۳- Rab Abba ۴- مراجعه بفرمائید به: Jost, Geschichte des Judenthums

این سلسله وضع خاصی داشته است و از آن بسیار کم سخن می آید. تنها در این اواخر باید دانست که ها قدری ابهام و تیرگی که در آن باره از دیرباز موجود بود از بین برداشته میشود. در قلمرو پارسه قدیم دونوع خاص سکه پیدا شده است که بدوره قبل از ساسانیان راجع میشود. يك دسته از اینها^۱ سکه های نقره منحصرأ با متن پهلوی هستند و در پشت آنها آتشگاهی نمایانده می شود. در این دسته سه دوره مختلف مشخص است: در دوره اول صاحبان سکه ها عنوان مبهم فرتیکرا^۲ دارند و در جوار آتشگاه در فشی ظاهر است. در دوره دوم لقب ملکا^۳ دیده میشود. بجای درفش در اینجا ستونی بچشم می خورد که مرغی بر آن نشسته است (مظهری از وره نرغنو^۴ و لاجرم اشاره ای به آتش بهرام). در دوره سوم ملکا جامه ای پارتی دربر دارد، آتشگاه به تنهایی دیده می شود و اغلب مغی نیز در کنار آن هست. از شاهزادگان و امرائی که نام آنها بر روی سکه ها آمده (هفت تن در دوره اول، سه تن در دوره دوم و ده تن در دوره سوم)، بعضی دارای اسامی هخامنشی هستند مانند ارتخشتر^۵ و داریاو^۶ (شاید بآن دلیل که ادعا می کرده اند از تیره پادشاهانی باین نامها هستند)، برخی دیگر آنطور که در دوره ساسانیان رایج بوده دارای نامهای مذهبی از قبیل نرسه^۷ و یزدیکرت^۸ هستند و بقیه نامها از قبیل اسامی است که در افسانه های مقدس پیش می آیند مانند منوچتر^۹. دسته دوم^{۱۰} عبارتند از سکه های مسین که در اوایل بزبان یونانی و در ادوار بعد بزبان پهلوی

- ۱- رجوع کنید به: A. D. Mordtmann در مقاله: Persepolitanische Münzen در مجله سکه شناسی: (Zeitschrift für Numismatik) دوره چهارم، صفحه ۱۵۲ و صفحات بعد. ۲- Fertikarâ ۳- Malkâ ۴- Verethraghno ۵- Artachschathr ۶- Dârijâv ۷- Nerseh ۸- Jezdikert ۹- Manōtschethr (منوچهرم) ۱۰- رجوع کنید به مقاله: A. D. Mordtmann در مجله سکه شناسی (Zeitschr. f. Num.) دوره هفتم، صفحه ۳۰ و صفحات بعد بنام «مقالاتی دیگر در باب معرفت به سکه های پارسه پولیس»:

Weitere Beiträge zur Kenntniss der persepolitanischen Münzen.

هستند. همپای این تغییر زبان در نوع نقوش خدایانی که در پشت بسیاری از این سکه‌ها دیده میشوند نیز دگرگونی نمایانست: سکه‌های بزبان یونانی دارای نقش سرایس^۱ و سکه‌های غیر یونانی دارای نقش میترا هستند. قدیم‌ترین این سکه‌ها متعلق است به کامناس سیرس که ما درجائی دیگر در این کتاب با اوسر و کار داشته‌ایم. از اخلاف او دونفر بنام «هورثوده شاه» و «فرهاد شاه» بخصوص سکه‌های بسیاری ضرب زده‌اند. هر کدام از این دو نام بار دیگر ظاهر میشوند. بدین دلیل تصور کرده‌اند که باهمان ترتیب پادشاهان مشهور اشکانی، یعنی از ارد اول تا ارد دوم سروکار دارند، اما چنین چیزی ممکن نیست، زیرا در چنین صورتی اینها خود را شاه شاهان می‌نامیدند. ولی بهتر است قبول کنیم اینها یکی از تیره‌های فرعی خاندان اشکانی بوده‌اند که نام پادشاهان بزرگ معاصر را بعاریت گرفته‌اند. بهمین ترتیب تصور اینکه این پادشاهان در همان کشور پادشاهان سکه‌های دسته اول سلطنت کرده‌اند غیر قابل قبول است. مواضع پیدا شدن سکه‌های کامناس سیرس همانطور که قبلاً یادآوری شد در محلی غربی‌تر واقع بوده است. گویا اخلاف او بیشتر بجانب جنوب شرقی رانده شده‌اند و بر قسمتی از پارسه در جوار سلاطین محلی حکومت کرده‌اند. کامناس سیرس به‌روی سکه‌های مورخ ۸۲ و ۸۱ قبل از مسیح بصورت مردی سالخورده تصویر شده است و بعید است که تا زمانی خیلی دیرتر در قید حیات مانده باشد. ده نفر از اعقاب او که وجودشان بکمک سکه‌ها ثابت شده است تا سال ۳۶ بعد از میلاد بلاوقفه حکومت کرده‌اند و در این فاصله زمانی است که از اهالی الیمائی برای آخرین بار بعنوان مردمی مستقل یاد می‌شود^۲. روی گردانیدن و اعراض از هلنیسم که در دوره پنجمین

۱ - Serapis یکی از خدایان مصری که بردنای زیرین و ارواحی که از قید تن آزاد شده‌اند فرمان می‌راند. نام اصلی آن Osar - Hap است، یعنی آپسی که پس از مرگ به ازیریس بدل گردیده (مترجم).
 ۲ - بعنوان متحد تیرداد سوم در اثر تاسی توس بنام سالنامه (Annalen)، کتاب ششم، صفحه ۴۴.

نفر آنها، یعنی فرهاد اول آغازشد، در اینجا در حدود کمی قبل از میلاد مسیح عملی کردید. از آنچه گفته شد این نتیجه حاصل میشود که هیچ الزامی در کار نیست تا بنا بر نظر «موردتمان» بین دوره دوم و سوم حکمرانی سلاطین محلی فاصله یکصد ساله‌ای فرض کنیم که بقول او سلسله پادشاهان بزرگ اشکانی در آن سالها حکومت را بدست داشته اند (۸۰ قبل از مسیح تا ۲۰ میلادی)، بلکه از همه طبیعی تر قبول آنست که شاه داریاو (اول) پسر شاه زاتوردات^۱، یعنی نخستین پادشاه دوره سوم بلافاصله بدنبال آخرین پادشاه دوره دوم یعنی «شاه زاتوردات» (دوم) بسلطنت رسیده است. تنها خبر تاریخی که ما از این پادشاهان پارسی در اختیار داریم خبری است که ایزیدورخارا کسی^۲ ذکر کرده مبنی بر اینکه در زمان پدرانش (و چون او در سال اول قبل از مسیح اثر خود را تألیف کرده بنا بر - این تقریباً از ۸۰ الی ۵۰ قبل از مسیح) پادشاهی بنام اردشیر^۳ سلطنت میکرد که در سن ۹۳ سالگی بدست برادرش کوچهر (گوزیترس^۴) بقتل رسیده است. این نام (بصورت گوزهر)^۵ فقط متعلق به آخرین پادشاه از نسل و دودمان بازرنگی^۶ بوده که قبل از بروی کار آمدن ساسانیان در استخر فرمانروائی می کرده اند^۷. پس این همان سلسله است. عمر دراز اردشیر می تواند دلیلی بر آن باشد که او مدتی دراز سلطنت کرده است. از سه نفری که بنام اردشیر موسوم بوده اند و ما توسط سکه ها از وجود آنها اطلاع حاصل کرده ایم دومین نفر که در اثر سکه های بسیار و تفاوت ظاهر از دو نفر دیگر ممتاز است خیلی احتمال دارد همان کس باشد که ماجویای او هستیم. پدر و سلف او «داریاو» اول که از همه این پادشاهان بیشتر سکه ضرب زده است و بهمان دلیل هم دوران حکومت او نمی تواند کوتاه باشد مدت سلطنتش به اولین دوره تسلط و اقتدار پارتی ها راجع میگردد و این حتماً طبیعی تر و معقول تر

۱- Zaturdat ۲- رجوع بفرمائید به: Lucian. Macrob. 15

۳- Artaxerxes ۴- Gosithres ۵- Gôzihr ۶- Bâzrangî

۷- Andreas به نقل از نولدکه در صفحه چهار کتاب تعلیقات بر تاریخ طبری (ساسانیان).

است که او برای اولین بار در آن دوران به جامه پارتی ها ملبس شده باشد تا بقول موردتمان یکصد و شصت سال پس از آن. ازهر دوره ای که مقدم بر دوران حکومت پارتی ها بوده دوره دوم که کوتاهتر است و با قبول عنوان پادشاهی از طرف ماناواز اول شروع می شود بخودی خود دوران استقلال محسوب می گردد و از هنگام جدائی از سلوکیان تا زمان وابستگی به پارتی ها بطول انجامیده و دوران اول که طویلتر است دوران تسلط مقدونیان بشمار می آید. پس از ارتخشر دوم سکه ها حاکی از وجود هشت حکومت در حد اقل شش نسل است که به ساسانیان ختم نمی شود بلکه فقط تقریباً تا اواسط قرن دوم دوام می یابد. در اینجا آنچه گفته شد کاملاً با این حقیقت هماهنگ است که از یک طرف فاصله زمانی از آخرین پادشاهی که نامش بروی سکه ها یاد شده، یعنی توردات^۱ دوم (= تیرداد) تا ظهور این سلسله نمی تواند چندان زیاد باشد، زیرا سکه های او از نظر حروفی که بروی آنها نقش شده درست همانند قدیمترین سکه های ساسانی است و از طرف دیگر تا اندازه ای باید در این بین فاصله موجود باشد، زیرا آخرین پادشاه بازرنگی او نبود، بلکه گوزهر بود و دیگر آنکه در ابتدای حکومت ساسانیان درپارسه کاملاً اوضاع هرج و مرج برقرار بود و سلطنتی که شامل همه آن نواحی بشود وجود نداشت^۲. از نشانه هایی که بروی سکه هاست و اسامی که در دست است چنین برمی آید که پارسه یکی از مراکز اصلی دین زرتشت بوده است. در پایتخت آن استخر که از تخت جمشید دور نبود آتشکده مشهور ربه النوع ناهید (= اناهید)^۳ قرار داشت. ریاست این آتشکده با ساسان بود که با ازدواج با رام بهشت^۴ زنی از خاندان سلطنتی بازرنگی پایه های عظمت خانواده خود را استوار کرد. با احتمال بسیار می توان گفت که

۱- Tüdat ۲- تیمور نیز در فارس درست با چنین وضعی مواجه شد: قلمرو سلطنتی بنی مظفر ملک عام آن خانواده بود و در هر شهر بزرگی یکی از امرای این خاندان فرمان می راند. ۳- Anāhēdh ۴- Rāmbehischt

روحانیون متنفذ از بروی کارآمدن آنها سخت حمایت کرده‌اند. از این ازدواج فرزندی بنام پابک^۱ بوجود آمد که برای پسرش اردشیر (ارتاگزرجز) مقام فرماندهی دارا بگردد را دست و پا کرد. این جوان پر حرارت و جاه طلب آنطور که ظاهر است از سال ۲۱۲ به بعد پادشاهان کوچک آن حوالی را یکی پس از دیگری مغلوب کرد و کشت و بر اثر توصیه و اقدام او پدرش پابک نیز بر ضد گوزهر پادشاه استخر که در حصار سفید در حدود چهل کیلومتری شمال شیراز اقامت داشت قیام کرد و او را بقتل رساند و با کمال فروتنی از اردوان پادشاه بزرگ کتباً استدعا کرد که به اجازه او پسر بزرگترش را بجای گوزهر بسلطنت برساند. اما جواب نامساعدی رسید که پابک بدان اعتناء نکرد، ولی بهر حال کمی پس از آن زندگی را بدرود گفت. چون پس از پابک، شاپور برادر بزرگتر اردشیر پادشاه استخر شد نزدیک بود بین برادران جنگ درگیرد، اما مرگ تصادفی شاپور مانع این امر شد. اردشیر بدو با توسل بقدرت و زور در موارد مختلف در خاندان خود تفوق احراز کرد و پس از جنگی شدید پادشاه کرمان را بنام بلاش از سلطنت خلع کرد و بچنگ پادشاهان نواحی ساحلی رفت و آنان را کشت و سراسر پارسه را تحت تسلط خود درآورد. تازه در این هنگام، یعنی در سال ۲۲۴ که اردشیر در کور (فیروزآباد امروز) بود و به مرمت این شهر و بنای کاخی و آتشکده‌ای برای خود اشتغال داشت، اردوان پادشاه پارتی دریافت که دیگر کار از حد گذشته است و نیروی^۲ پادشاه اهواز (یعنی یکی از جانشینان پادشاهان قدیم الیمایی) را برای سرکوب اردشیر فرستاد و خواست که او را در قید و زنجیر بحضورش بیاورد. در باره جنگی که به وقوع پیوست و دولت پارتی‌ها را بر انداخت کاسیوس دیو، کار را باختصار تمام برگذار کرده می‌گوید که اردشیر (ارتاگزرجز) پارتی‌ها را در سه نبرد شکست داد و اردوان را کشت. گزارش مفصل‌تری که از جانب طبری بما

رسیده دقیق تراست ^۱. ابرسام ^۲ بزرگ فرمذار ^۳ یا وزیر اعظم اردشیر که پادشاه او را در شهر گور ^۴ گذاشته بود، نیروی را متواری کرد. هنگامی که اردشیر در استخر این خبر را شنید از مرزهای پارسه خارج شد و بجنگ شاذ - شاپور پادشاه اسپهان (که باید سرزمین پرتکین باشد) رفت و او را کشت. آنگاه او بر نیروی غلبه کرد و اهواز پایتخت او را در کنار دجله صغیر متصرف شد: این از نظر دیو دومین فتح محسوب است. لشکرکشی بعدی او با باندو ^۵ پادشاه میشان (مسنه) بود که او نیز کشته می شود و با مرگ او دولتش پایان می رسد. اما از خیلی پیش از این واقعه، روی سکه های این مملکت کوچک که قبلاً تجارتی پر رونق داشت آثار انحطاط و اغتشاش ظاهر است. آخرین تاریخچه که بر این سکه ها بچشم می خورد سال ۱۶۷ است ^۶. شایان توجه است که کمی پیش از آن در سال ۱۴۳ در کنار سکه های پادشاهان مسنه سکه های شخصی بنام مرداتس ^۷ پسر فوباس ^۸ پادشاه عمانی ها نیز در جریانست. این عمانی ها که پلینیوس ^۹ آنها را ساکنین بیابان مغرب خاراکس می داند فقط میتوانند مهاجرین و کوچندگان عمان و شاید همان قبیله الازد باشند که بر طبق سنت اعراب ^{۱۰} قسمتی بهمان نام الازد در عمان باقی ماندند و قسمتی دیگر در مهاجرت بزرگ اقوام جنوب عربستان از طریق بحرین بطرف شمال رهسپار شدند و سرانجام در انبار ^{۱۱} و حیره سکنی گرفتند. این خود نشانه تازه ایست که آثار اولیه این نقل و انتقال مهم در اواسط قرن دوم در نواحی

۱- تاریخ ساسانیان، ترجمه نولدکه، صفحه ۱۱ و صفحات بعد.

۲- Abarsâm ۳- Framadhâr - Buzurg ۴- Gôr ۵- Bandu

۶- مقایسه بفرمائید با نوشته زالت در مجله سکه شناسی، جلد هشتم، صفحه ۲۱۲ و صفحات

بعد (Zeitschrift für Numismatik). ۷- Meredates ۸- Phobas

۹- کتاب ششم، قسمت ۱۴۵ ۱۰- مقایسه بفرمائید با: Caussin de Perceval،

۱۱- Essai sur l'histoire des Arabes avant l'Islamisme II p. 5. ff. - الانبار

شهری در ساحل چپ فرات در قسمت شمال شرقی عراق (بابل). رجوع بفرمائید به دائرة المعارف اسلامی (مترجم).

دجله و فرات محسوس بوده است. هرگاه مورخین عرب چنین میگویند که این چادر نشینان در اثر ضعف پادشاهان کوچک دوره اشکانی به چنین اقدامی تشویق شده‌اند دلیل محکمی در دست ندارند و گویا بین دو حقیقت موجود ارتباطی در ذهن خود برقرار کرده‌اند. اما بهر حال باید گفت که این ارتباط ذهنی صحیح است. هنگامی که اردشیر پس از فتح مسنه پیارسه بازگشت توسط سفیری به اردوان پیشنهاد کرد زمان و مکان مناسبی برای یک نبرد قطعی تعیین کند و اردوان نیز بیشتر به پیروی از خصال مردانگی و نه بر اثر تدبیر و درایت، این پیشنهاد را پذیرفت. اردشیر قبل از موعد معین به رزمگاه که از طرف دشمن تعیین شده بود یعنی به دشت هرمزد جان رفت و برای لشکریان خود موقع و مقام شایسته و مساعدی در نظر گرفت و کودالی بدور موضع دلخواه کند و چشمه‌ای را اشغال نمود. هنگامی که اردوان سر رسید شاپور پسر اردشیر جنگ را آغاز کرد و بلافاصله شخص اردشیر از مقام خود به اردوان حمله برد، او را کشت و لشکریان پارتی را شکست داد و منهدم کرد. اردشیر از اسب فرود آمد و بر سر اردوان لگد زد و در بیست و هشتم آوریل ۲۲۷ بعنوان شاه مورد تجلیل و تهنیت قرار گرفت. از دو سنه‌ای که برای محاسبه ابتدای روزگار سلطنت ساسانیان در دست است، یعنی ۲۲۴ و ۲۲۷^۱ از طرف دانشمندی که برای نخستین بار آنرا عنوان کرده است رقم نخستین بر مبنای واقعه‌ای قرار داده شده که هم‌اکنون ذکرش گذشت و رقم دوم به تاریخ فتح تیسفون راجع است. اما بهتر میبود اگر رقم دوم را بر شالوده مرکه اردوان قرار میدادیم و رقم اول را از تاریخ تصرف گور که به کار تسلیم پیارسه خاتمه داد و باعث شد بین اردشیر و برادرش اختلافی رخ دهد حساب کنیم. محتمل است که او در آن هنگام استقلال مملکت و انفکاک آنرا از سلطه

۱- رجوع فرمائید به اظهار نظر نولدکه در تعلیقات مربوط بر تاریخ طبری (قسمت ساسانیان)، صفحه ۴۰۹ و بعد.

پادشاه بزرگ اعلام کرده باشد. ملاحظات ذیل مؤید این نظر است: اول، طبری^۱ چهارده سال و ده ماه حکومت اردشیر را بوضوح از تاریخ سقوط اردوان حساب می‌کند. دوم، کلیه منابع و همچنین دوتن از معاصرین، یعنی دیو و هرودیانوس، اردوان را آخرین پادشاه پارتی می‌شناسند و البته در صورتی که این حکومت باز سه سال دیگر به حیات خود ادامه داده بود نمی‌شد این اظهار را بنحوی تبیین کرد. سوم، در غیر این صورت باید قبول کرد که اردشیر سه سال تمام بصورتی اسرارآمیز پس از سقوط اردوان خاموش نشسته و وقت را به سکوت بر گزار کرده است. البته روایت ملی و محلی چنین می‌گوید که او پس از آن نبرد حیاتی و مهمانی نخست همدان و ماد و آذربایجان و ارمنستان و آشور را گرفت و بعد نوبت به بابل رسید، اما این ترتیب در برابر اطلاعات دیو قوتی ندارد و شاید تنها بدین منظور پدید آمده که ناکامی شاه را در ارمنستان از انظار مستور دارد. دیو، پس از مرگ اردوان وقایعی را که تا سال ۲۲۸ اتفاق افتاده است و شاید هم وقایع اتفاقیه همین سال را بدین ترتیب ذکر می‌کند: محاصره بدون سرانجام اتره (که شرط قبلی تصرف آشور محسوب است)، حرکت بسوی ماد و باطاعت در آوردن قسمت بزرگی از ماد و پارت، حمله به ارمنستان و متواری شدن سپاه ساسانی بدست ارمنیان و قسمتی از مادیها (قاعده آذربایجانی‌ها) و پسران اردوان، بازگشت اردشیر. در اینجا دیگر شك نباید کرد که گرفتن تیسفون (که دیو آنرا نتیجه بدیهی سقوط اردوان پنداشته و مسکوت گذاشته) و اشغال بابل از نخستین اقداماتی باشد که پس از پیروزی در آن نبرد، اردشیر بدان مبادرت ورزیده است. در آن جا پس از مرگ اردوان، برادرش بلاش پنجم که مورد خشم و سخط او بود بار دیگر اقتدار را بدست گرفت^۲. يك سكه سه درهمی متعلق باو مورخ سال ۵۳۹ سلوکی، یعنی

۱ - موضع مذکور حاشیه نمره ۱ در صفحه قبل، صفحه ۲۱ و صفحه بعد.

۲ - طبق نظر بررسی گاردنر، صفحه ۵۹.

آخرین سکه‌ای که یکی از افراد خاندان اشکانی ضرب کرده حاکیست که پایتخت تا پائیز سال ۲۲۷ مقاومت می‌کرده. درهمی که بنظر می‌آید دارای نام پادشاهی بنام ارتابازوس باشد^۱ بظاهر متعلق بیکی از پسران اردوان است و گویا درماد ضرب خورده باشد.

هنگامی که دیو بما می‌گوید قسمتهائی از پارت در آن زمان مطیع اردشیر شده بود باید ذهن ما متوجه کومیسنه^۲ و خوارنه (= خوار) بشود. مؤسس سلسله ساسانی تازه در یک لشکر کشی بعدی به نقاط واقع در شرق این نواحی رسید که ضمن آن بنا بقول طبری^۳ سکستان، گرگان (هیرکانیه)، نیشابور و مرو را مطیع و منقاد ساخت. او نه هیچ می‌گوید که این سرزمین‌ها در آن روزگار متعلق به پارتی‌ها بوده است و نه با در نظر گرفتن انحطاط روزافزون آنها از اواسط قرن دوم، یعنی از زمانی که از هیرکانیان بعنوان قومی مستقل سخن بمیان می‌آید می‌توان فرض کرد این نواحی در این فاصله دوباره با قلمرو سلطنتی پارتی‌ها متحد شده باشند. باغلب احتمال از سال ۵۸ به بعد کومیسنه، شرقی‌ترین ساتراپ نشین دولت اشکانی بوده است.

اما مشرق ایران در این دوران تحت حکومت سلاطین طخاری در حال رونق و شکفتگی بود. منابع هندی نام این سلاطین را کانیشکا^۴، جوشکا^۵، هوشکا^۶ و نام سلسله آنها را توروشکا^۷ نامیده‌اند. از این پادشاهان از نخستین کس که نام واقعی او طبق سکه‌ها کانرکی بود در کتیبه‌های بین سالهای ۷۹ الی ۸۷ ذکر می‌آید^۸، اما مطمئناً دوران حکومت او بیش از این بوده است. از دومین

۱- به قرائت نوشته‌های این سکه که به خط محلی نوشته شده است نمی‌توان کاملاً اعتماد کرد. ۲- Komisene در حدود سمنان و دامغان فعلی (مترجم). ۳- تاریخ ساسانیان، چاپ نولدکه، صفحه ۱۷. ۴- Kanischka ۵- Dschuschka ۶- Huschka ۷- Turuschka ۸- رجوع فرمائید به مقاله اولدنبرگ در مجله سکه‌شناسی (Zeitschrift für Numismatik) دوره هشتم، صفحه ۲۹۱.

پادشاه در نوشته ها و سکه ها چیزی یاد نشده و بهمین دلیل گویا دوران کوتاهی حکومت کرده باشد. سرانجام از سومین نفر که نامش روی سکه ها او را کی^۱ و در کتیبه ها هویشکا^۲ ضبط شده، در کتیبه های سالهای ۱۱۱ تا ۱۲۹ ذکر می آید. کتیبه ها گذشته از این، شخصی را بنام وازودوا^۳ جانشین او معرفی می کنند. این همان کسی است که بروی سکه ها نامش بازودئو^۴ ضبط شده. شاید او از سال ۱۲۲ بکار مشغول بوده، اما بطور حتم از سال ۱۶۱ تا ۱۷۶ سلطنت کرده است. از آن گذشته کتیبه ها به دوام و قوام این سلسله تا سالهای ۲۱۳ تا ۲۵۹ (یا ۳۵۹) شهادت میدهند. همه سکه ها بنام او «کورانو»^۵، یعنی نام قبیله اش را نیز اضافه می کنند، ولی این نام روی یکی از کتیبه ها بصورت گوشانا^۶ آمده است. مؤسس این سلسله کانیشکا طبق اظهار منابع هندی بر کابل و سراسر هندوستان فرمان میرانده است. در واقع نیز سکه های او در سراسر شمال هندوستان فراوان یافته می شود و بخصوص بیش از سایر جاها در بنارس، پنجاب و پیشاور می توان از این سکه ها یافت. شهر اخیر آنطور که از ظواهر بر می آید پایتخت بوده است و کنندارا بعنوان مقر دائمی حکومت او شناخته شده است. چه در وقایع نگاری این مملکت و چه در روایات بوداییان شمالی، کشمیر همواره بصورت سرزمین اصلی جلوه گر می شود. اما در عوض این روایت که کانیشکا فتوحات خود را از طرف مشرق تا آن سوی کوهستان تسونک لینک^۷ توسعه داده و اینکه امرای مغرب هوانگهو از کسان خود با و کر و گان داده اند بنظر می آید ناشی از شباهت های صرفی و لغوی لغات هندی باشد^۸. خبر دیگری نیز سخت با این روایت قرابت دارد و آن اینست که کر و گانها نیز با دربار در یک موقع محل اقامت خود را تغییر

۱- Ooṛki ۲- Huvischka ۳- Vāsudēva ۴- Bazodēo

۵- Korano ۶- Guschana ۷- Tsongling ۸- رجوع فرمائید به :

میداده‌اند و زمستان را درچیناپاتی^۱ (در ناحیه کنگرا) ، تابستان را در کابی چا^۲ (شمال بگرام) ، بهار و پائیز را در گندارا می‌گذرانده‌اند. این خبر دوم بر اثر خبر اول پیدا شده است و از این نظر محل اعتماد و اطمینان نیست. برای تبیین این گفته ظاهراً کافیست یادآور شویم که عادات و آداب چادر نشینان هنوز در آن دوره رواج داشته است. این قلمرو حکومتی از دولتی که پیش از آن یونانیان در آن نواحی تأسیس کرده بودند بزرگتر بود، اما مع هذا از قوام و استحکام بیشتری نیز برخوردار بود: طخاری‌ها پادشاهان هندی را کشتند و سرداران و سپاهیان را بجای آنان بکار گماردند تا بر مردم حکومت کنند^۳. دلاوری طخاری‌ها و ضعف هندیان در قبال آنها بخوبی به چشم می‌خورد. از نکته ذیل بخوبی روشن می‌شود که فاتحان چقدر بر اوضاع مسلط بوده‌اند و عنان امور را سخت در دست داشته‌اند: بفرمان کانیشکامتون آریانی بکلی از روی سکه‌ها بر افتاد و بجای آن فقط و فقط خط یونانی در سکه‌ها رسمی شد و آنهم از این جهت که بکمک این خط بتواند حروف صدا دار زبان خودش را بنمایاند. حتی سلف او، اواموکد فیزس خدایان شرقی را جانشین خدایان یونانی کرد. نام این خدایان از دوره او روی سکه‌ها دیده می‌شود. تنها استثنائی که در این مورد بنظر میرسد هلیوس^۴ است. اما در زمان کانیشکا رب النوع ایرانی میرو^۵ یا میورو^۶ جای آنرا گرفت. روی سکه‌های او و اعقابش نقوش معابد متنوعی دیده میشود که تصویر جالبی از عقاید مذهبی مردم ساکن نقاط مرزی ایران و هند را در آن روزگار در نظر ما مجسم می‌کند. ما در اینجا ارباب انواع قدیم ایرانی را که مورد توجه مردم بوده‌اند می‌بینیم از قبیل: مائو^۷

۱- Tschinapati ۲- Kapiça ۳- یان - ای - تیان به نقل از پوتیه

در ژورنال آسیاتیک، سال سوم، دوره هشتم (۱۸۳۹)، صفحه ۲۶۴؛ Ma-tuan-lin بنقل از Stan. Julien در همان مجله، جلد چهارم، دوره دهم (۱۸۴۷)، صفحه ۹۵.

۴- Helios ۵- Miiro (در فارسی امروزی مهر م.) ۶- Mīoro ۷- Mao

خداوند ماه، میر و خداوند خورشید، نانا^۱ خداوند جنگ، او آدو^۲ خداوند باد، وره ثرغنو (= بهرام) بصورت اورلاگنو^۳، اهورامزدا برترین خداوند دین زرتشتی بصورت آورو^۴، ایزد و منتزعات از آن که طبق عقیده رسمی، ملکوت از آنها تشکیل شده است از قبیل اونیر^۵، یعنی انیران، روشنائی هائی که آفرینش آنها ابتدا ندارد و بخودی خود پدید آمده اند^۶، فرو^۷ که با «فر» فارسی وهوانو^۸ ی زند، یعنی اعلیٰ حضرت پادشاه^۹ قابل تطبیق است. گذشته از آنها از ارباب انواع هندی شیوا را بصورت مذکر ارکو^{۱۰} و بصورت مؤنث آردوخ رو^{۱۱} می بینیم. بقیه خداوندان هندی که از این طریق نامشان بمارسیده بدینقرارند: اسکندو کومارو بیزاگو^{۱۲} خداوند جنگ که در اینجا جنبه ثنوی یافته است، مازنو^{۱۳} که اگر بر حسب لفظ بخواهیم قضاوت کنیم باید بگوئیم او هم خداوند جنگ بوده است و سرانجام نیز به مشتی از ارباب انواع برمی خوریم که دارای اسامی کاملاً نامأنوس و غیر قابل توضیح هستند، مانند راثورثرو^{۱۴} یا راثه ثرومکارو^{۱۵} که باید آنرا از سرزمین طخاری ها آورده باشند و چون مدتی این خداوند نك و تنها مانده تصرفی اوارا در نام او کرده اند و پس از تبدیل اراکیلو^{۱۶} به الیو^{۱۷} اورا در حلقه خداوندان وارد ساخته اند، زیرا اسم کوچک او ماثونویزان^{۱۸} و عنوان خوارنو^{۱۹} سوء ظن

- ۱- Nana ۲- Oado ۳- Orlagno از طرف Benfey در مجله انجمن شرق شناسی آلمان، جلد هشتم، صفحه ۴۵۹ ثابت شد: *Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft* ۴- Avro ۵- Onîr ۶- Benfey در همان موضع، جلد هشتم، صفحه ۴۶۵. ۷- Pharro ۸- Hvarenô ۹- من این تعبیر را بجای توضیحاتی که تا بحال رایج بوده و واره (Vāra) را بمعنای باران و فرازه (frādhā) را بمعنای آفریننده می گرفته اند، پیشنهاد می کنم، زیرا توضیحات قبلی چندان رضایتبخش بنظر نمی رسد. ۱۰- Orko ۱۱- Ardochro ۱۲- Skando komaro bizago ۱۳- Maasēno ۱۴- Rao Rēthro ۱۵- Raēthrū Makaro ۱۶- Érakilo ۱۷- Élio ۱۸- Maaonno bīzanē ۱۹- Choarnū

مارا که نکند این خداوند جز نام خود سایر خصوصیاتش را هم از هلیوس وام گرفته باشد رفع می کند. خداوند دیگری عبارتست از ساراپو^۱ که وطن معینی ندارد و جهان وطن او بشمار می رود و آئین او چه از اینجا و چه از بندرگاههای الیمایی در اثر مرادده با اسکندریه باطراف و اکناف پراکنده شده و آخرین جزء اساطیر یونانی در شرق اقصی محسوب می گردد. همه اقوام و قبایل وحشی و بدوی در قبال دین، اهل تسامح و تساهل هستند. بنابراین هیچ نباید موجب شکفت شود که در معبد کائیشکای پادشاه، مجسمه بودا و یا چنانکه از سکه ها^۲ بر می آید [بیز] اگو بودو ساکام (اونی)^۳ نیز راه یافته است. اما اهمیت مطلب بیشتر در اینجا است که کائیشکا بعنوان يك فرد متعصب بودائی شهرت دارد. طبق افسانه ای که در دست است او بدو^۴ به قوانین و احکام بودائی بدیده تحقیر نگریست، اما چون بودا در رؤیا و در هیأت پسرک چوپانی بر او تجلی کرد به دین بودا گروید. این محل تأمل است که کائیشکا هنگام گرویدن به دین بودا آیا جز این چیزی در سر داشته که خدای تازه ای به مجموعه خدایان پیشین خود بیفزاید. اما در این مورد اطمینان هست که بودائیانی که سخت متعصب بودند و تشکیلات منظم و مرتبی داشتند بیش از پیروان سایر مذاهب از لطف و مرحمت شاه استفاده کردند و دیگر چندان بخود دغدغه راه ندادند که چرا دین بودا تنها دین رایج آن کشور نیست^۵. در واقع نیز در اثر ترکیب خاص قلمرو سلطنتی توروشکا که ملل مختلفی را با یکدیگر متحد ساخته بود کار تبلیغی بودائیانی توسعه فراوان یافت و در

۱- Sarapo ۲- در قرائت این سکه ها خطا و سهوی رخ داده بود که زالت A. v. Sallet آنرا در کتاب اعتقاد اسکندر (Die Nachfolger Alexander's) صفحه ۱۸۹ به بعد به شایستگی اصلاح کرد. ۳- [Biz] ago Būdo Sakam[ūni]
 ۴- در ایران نیز در مناطق تحت سلطه مغول وضع بر همین منوال بود. در نیمه دوم قرن سیزدهم چندین خان از طرف نسطوریان، کاتولیک های رومی و مسلمانان احاطه شده بودند و هر دسته ادعا می کرد که خان به دین او گرویده است.

دوران حکومت اینان چنان رونق و وسعتی گرفت که تا آن زمان سابقه نداشت از جانب این پادشاهان محل‌های مخصوص اجتماعات برای پیروان بودا و صومعه‌ها و برج‌هایی برای حفظ و نگاهداری آثار اولیاء به تعداد زیاد ساخته شد و در این بین ویهارا^۱ مشهور است که کائیشکا آنرا بمناسبت گرویدن خود به دین بودا در پوروشاپورا^۲ (پیشاور امروز) برپا کرد که حتی تا قرن یازدهم نیز بر جای بود؛ معبدی که از متعلقات این بنا بشمار می‌رفت هشتاد متر ارتفاع داشت و دارای قبه‌ای از مس طلا اندود بود که از بیست و پنج قبه کوچکتر روی یکدیگر قرار گرفته تشکیل می‌شد. ده ظرف چینی حاوی بقایای بودا را در اینجا حفظ می‌کردند. کائیشکا شورائی مرکب از پانصد تن از آباء دین بودا را به کشمیر خواند تا مجموعه سخنان بودا را که تری بیتاکا^۳ نامیده می‌شود گرد آورند و تفسیر شایسته‌ای بر آن بنویسند. در دوره بطليموس^۴ دولت کاسپیرائی اوئی^۵ که مراد از آن طخاری‌هاست (و کشمیر نیز متعلق بدان بود) از طرف شرق از هیداسپس (جیلام) تا کوهستان ویندهیا^۶ ادامه داشته و منجمله شهر ماتورا را نیز شامل می‌شده که در آنجا کتیبه‌های بسیاری از این سلسله بدست آمده‌است. در سال ۱۵۹ که هیأتی از طرف دولت طخاری‌ها به چین به سفارت رفت قدرت و سطوت آنها بسیار قلمداد می‌شود^۷ و حتی بین سالهای ۲۲۰ الی ۲۶۵ نیز این مملکت بهمان حدود و ثغور قدیمی خود باقی‌است^۸. در طول قرن سوم کشمیر از دست رفت، ولی نواحی مغربی تا آخرین لحظه متعلق به طخاری‌ها بود. سکه‌های اعقاب وازودوا که بمقدار

۱- Vihāra ۲- Puruschapura ۳- Tripitaka ۴- بطليموس،

کتاب هفتم، فصل اول، بند چهل و هفتم. ۵- Kaspīrāioi ۶- Vindhya رشته کوهی است که در سراسر هند از گجرات گرفته تا گنگ کشیده شده (مترجم).

۷- رجوع بفرمائید به: Pian-i-tian به نقل از پوتیه در ژورنال آسیاتیک، جلد سوم، دوره هشتم (۱۸۳۹)، صفحه ۲۶۳. ۸- بیان - ای - تیان در موضوع مذکور، صفحه ۲۶۸.

زیاد از آن در کابل یافته شده مؤید این نظر است. نخستین پادشاه توروشکا در ابتدا خود را بازیلتوس بازیلتون کانرکو^۱ نامید، اما بعدها زبان یونانی را برای بکار بردن بر سکه‌ها منع کرد و فقط خط یونانی را پذیرفت تا بدان وسیله حروف صدادار زبان محلی را منعکس سازد. از آن هنگام به بعد نام او به راثونانو راثو کانرکی کورانو^۲ تبدیل شد و این عنوانی است که اعقاب او هم آنرا حفظ کردند. یکی از معاصران او از همان قوم و قبیله، خیلی بدان اهمیت میداد که خود را با القاب مطمئن بنامد. اما این کار او باتوفیق هم عنان نبود. روی سکه‌های او چنین منقوش است: تورانوتوس ارثوسا کانورانو^۳. این هر دو حاکی از آنست که اطلاع به زبان یونانی در مشرق ایران در حدود یکصد میلادی تاچه درجه دچار زوال و انحطاط بوده است. وازودوا، که نام او خود شاهد جالبی است برای آنکه چگونه به تدریج مغلوین بر غالبین نفوذ می‌کنند، آخرین امیری است که خط یونانی را از روی فهم و اراده روی سکه‌ها بکار برده است. در دوره اعقاب او خطوط کج و معوج بی‌معنی بروی سکه‌ها ظاهر می‌شود. همین وازودوا در کتیبه ماتورا لقب فارسی «شاهی» را اختیار می‌کند. زامودرا کوپتا^۴ یکی از شاهان کوپتا در نیمه دوم قرن چهارم در کتیبه الله‌آباد خودستانی می‌کند که از «شاهنشاه چاکا، یکی از اعقاب شاهی که از خدا زاده بود» باج گرفته است^۵ و این عیناً مانند عنوانی است که ساسانیان اختیار کرده بودند. از آن گذشته دوره‌ای از سکه‌ها که با پادشاهان توروشکا آغاز شده است در آخر کار به تقلیدی از سکه‌های شاپور اول مبدل گردیده^۶. پس می‌توانیم به دوره‌ای از نفوذ ایرانی در دولت

۱- Basileus basileōn kanērki یعنی کانرکی شاه شاهان (مترجم).

۲- Raonano Rao Kanērki Korano — ۳ Tyrannūntos ērāū Sāka

Korranū رجوع بفرومائید به: اولدنبرگ در مجله سکه‌شناسی، جلد هشتم، صفحه ۲۹۵.

۴- Samudragupta — ۵ رجوع بفرومائید به: اولدنبرگ، اثر مذکور در فوق، جلد

هشتم، صفحه ۳۱۵. — ۶ رجوع بفرومائید به: زالت، اعقاب اسکندر کبیر، صفحه ۶۳.

طخاری‌ها پی‌بیریم که از قرن دوم آغاز می‌شود و در دوره ساسانیان قوت می‌گیرد و بخود حق می‌دهیم بپذیریم که از این طریق بکرات عناصر ایرانی (فی المثل نام مهران^۱ برای خداوند آفتاب) به هندوستان راه یافته باشد. آخرین این سکه‌ها اغلب از ناحیه بلخ است چنانکه بنظر می‌آید قدرت طخاری‌ها در حال افول بوده و باز به‌سوی مبداء اصلی خود که بلخ باشد بازگشته است. در اینجا دیگر بقدرت قدیم طخاری توسط گروه جدیدی از همین قوم خاتمه داده شد. پایتخت یو-تشی‌های بزرگ (همان نامی که از دیرباز از طرف چینی‌ها به طخاری‌ها داده شده بود) در سرزمین اصلی و قدیم آنها در دوران بعد لو-کیانگ^۲ - شی^۳ اندکی در مغرب یو-تی-شا^۴ (یعنی بدخشان) بوده^۵. در این مقام بود که طخاری‌ها مورد حملات متوالی یوان - یوان‌ها^۶ که از طرف شمال در نزدیکی آنها ساکن بودند قرار گرفتند. این قوم دولت وسیعی در تاتارستان تأسیس کرد که از زمان اولین خان (دوران حکومت از ۴۰۲ الی ۴۱۰) تا سرزمین ایللی^۷ بطرف مغرب و از آنجا بطرف شمال غربی توسعه یافته بود^۸. این قوم در اثر تطاول‌ها و دستبردها تمام ملل و قبایل مجاور را ناراحت کرده بود. اوضاع و احوال آن روزگار به - مقتضیات قرن دهم که در آن ترک‌ها از طریق درواز^۹ به نواحی علیای آموی دریا دستبرد زدند شباهت داشت. در آن هنگام یو-تشی‌ها باز هم بطرف مغرب مهاجرت کردند و تحت قیادت پادشاه خود موسوم به کی-تو-لو^{۱۰} در شهر یو-لو^{۱۱} متوطن شدند که مراد از آن با وجود مبالغه‌ای که در فاصله آن (۲۱۰۰ لی، یعنی تقریباً

۱- Mihira (مهران) ۲- Lu - kiang - schi ۳- Po-ti - scha

۴- رجوع بفرمائید به : Klapproth صفحه ۱۳۳ و صفحه بعد از آن در کتاب - *Tableaux historique de l'Asie* ۵- Juan-juan ۶- Ili ۷- مقایسه کنید با Deguignes در تاریخ هونها، جلد اول، صفحه ۴۵۹ (ترجمه آلمانی از Dähnert).

۸- ناحیه‌ای کوهستانی در آسیای مرکزی که بسختی قابل عبور است و در شمال غربی پامیر

قرار دارد (مترجم). ۹- Ki - to - lo ۱۰- Po - lo

۱۷۰۰ کیلومتر) تا بدخشان^۱ شده فقط بلخ می تواند باشد و بس. کی-تو-لو که امیری جنگاور و دلیر بود آنگاه از کوههای بزرگ (هندوکش) در جنوب عبور کرد و بقسمت شمال هندوستان تاخت و در آنجا پنج ناحیه سلطنتی در شمال کان-تو-لو^۲ (کنندارا) را مطیع خود ساخت^۳ و به پسرش فرمان داد تا در شهر فو-لو-شا^۴ (پوروشاپورا) مستقر شود. این شهر واقع در جنوب غربی پو-لو (این شهر سوای آنست که قبلاً ذکرش بمیان آمد. شاید همان پولی برکنار راه جنوب، در جنوب غربی یار کند^۵ باشد) بود و بدین ترتیب این شخص نخستین پادشاه قومی شد که آنرا یو-تشی صغیر می نامند^۶. چون پیشاور پایتخت کائیشکا بود ما در اینجا گزارشی راجع پیاپیان کار دولتی که او تأسیس کرده بود در دست داریم. مستملکات این دولت در داخل هند قبلاً بدست سلاطین سلسله گوپتا که در آن هنگام در ذروه قدرت خود بودند افتاده بود. بالنتیجه حائز اهمیت است که زمان این واقعه را بطور دقیق تر معلوم گردانیم. هنگامی که بین سالهای ۴۲۳ و ۴۵۲ بازرگانان آشنا به فن ساختن شیشه های رنگینی که در اثر تابش نور رنگشان عوض می شود از کشور یو-تشی های بزرگ پایتخت تا-تونگ-فو آمدند، این قوم در موقف جدید خود مستقر شده بود^۷. اما استقرار در مرو مطمئناً قبل از سال ۴۳۱ بانجام رسیده است و در همین سال است که قدرت عظیم یوان-یوان ها بدست قیصر چین شمالی درهم شکسته می شود و اخباری که از ناحیه مغرب بما

۱- اینکه Stan. Julien پنداشته مراد از Po - ti - scha پیشاور می باشد ناشی از سهواست. ۲- Kan - tho - lo ۳- Ma - tuan - lin ترجمه Stan. Julien به نقل از Vivien de St. Martin در کتاب *Les Huns Blancs* صفحه ۴۳ و صفحات بعد. ۴- Fu - leu - scha ۵- Jarkand ۶- Ma - tuan - lin در موضع مذکور، صفحه ۴۵ و صفحات بعد. یو-تشی های صغیر را نباید با قومی به همین نام اشتباه کرد که در طی کوچ بزرگ ششصد سال پیش از آن در نزدیکی تبت باقی ماندند. ۷- ما-توان-لین در موضع مذکور، صفحه ۴۴.

رسیده است کاملاً با این امر مطابقت دارد. هون‌های سیداری^۱ که برای اولین بار در سال ۴۵۶ در آثار پریسکوس^۲ از آنها نامی بمیان آمده جز همین قوم، قوم دیگری نمی‌توانند باشند که بنام رئیس خودشان کی-تو-لو یا کیدارا^۳ نامیده شده‌اند و این امر تازگی ندارد. کوشاهانی هم پیش از آن نام خانواده‌فرمانروای خود را پذیرفته بودند. نخستین اثر از حدوث جنگ بین ساسانیان و یک نفر خان که سر کرده قومی بیگانه و مالک بلخ بوده است در تاریخ طبری^۴ ضمن ذکر وقایع دوران بهرام پنجم دیده می‌شود (دوران سلطنت از ۴۲۱ الی ۴۳۹). از این مطلب می‌توان چنین استنباط کرد که با احتمال قوی تاختن یو-تشی‌های بزرگ بسوی مغرب خیلی پیش از آن تاریخ صورت نگرفته بوده است. حال اگر از طرف دیگر این تأمل پیش بیاید که قومی که بیش از پانصد سال در نقطه‌ای مقیم بوده‌است تنها در آن صورت دوباره تن به کوچ و مهاجرت می‌دهد که مدتی مدید مورد تهدید و مزاحمت قرار گرفته باشد، پذیرفتن این فرض تا اندازه‌ای معقول جلوه می‌کند که استقرار یو-تشی‌های بزرگ در بلخ در حوالی سال ۴۲۰ صورت پذیرفته است. تاریخ تأسیس دولت یو-تشی‌های صغیر را در شمال هندوستان در این صورت باید حوالی سال ۴۳۰ دانست و تازه در چنین وضعی است که تنها اطلاعی که در باره دوام سلطه سکائی‌ها بدست ما رسیده، یعنی خبر واجو-پورانان^۵ دایر

۱- Cidaritische Hunnen ۲- Priscus ۳- Kidara

۴- تاریخ ساسانیان، ترجمه نولدکه، صفحه ۹۸ و صفحات بعد. ۵- Vāju-Purāna رجوع شود به Vischnu - Purana به کوشش ه. ه. ویلسون قسمت چهارم، صفحه ۲۰۱ و صفحات بعد (چاپ Hall). اطلاع دیگر مبنی بر اینکه چهارده تن از خاندان توشاره Tuschāra مدت پانصد سال سلطنت کرده‌اند مربوط به یو-تشی‌های صغیر است. اما شامل مجموع مدت سلطنت هر دو سلسله می‌شود و بنظر دقیق می‌آید. در دوره Kosmas در حدود سال ۵۲۰ هنوز یو-تشی‌ها در هند قدرت بسیار داشتند؛ دوران حکومت آنان در سال ۵۶۲ در موطن قدیم خودشان بسر آمد.

بر سلطنت هیجده تن پادشاه چاکا در طول ۳۸۰ سال بکار میآید؛ نتیجه اینست که سال پنجاه میلادی ابتدای دوران حکومت سلاطین چاکا بشمار میرود. در این سال است که اوامو کادفیزس هندوستان را برای مدتی طولانی تصرف کرد و دولت طخاریها بدین ترتیب در همین زمان منقرض شد و در مغرب بسال ۴۲۹ پارسیان به حکومت آخرین پادشاه اشکانی در ارمنستان خاتمه دادند.

ماخذ تحقیق درباره دوران اشکانیان و آثاری که در این زمینه

مورد استفاده است

تنها اثر جامع و مانعی که از تاریخ پارتی‌ها و باختری‌ها بدست ما رسیده کتاب پومپه‌ئیوس تروگوس است، بصورت انتخابی که یوستین از آن بعمل آورده. این اثر وقایع تا سال نهم قبل از میلاد را حاوی است. اما در اثر سهل انگاری انتخاب کننده از ذکر وقایع بین سالهای ۹۴ الی ۵۵ قبل از مسیح غفلت شده است. داستان‌های مفصل راجع به جنگهای بین رومیان و پارتی‌ها در سالهای ۵۳ و ۳۶ در شرح حال کراسوس و آنتونیوس که پلوتارخ فراهم آورده مذکور است. از آنجا که نخستین قیصرهای رومی به طرز فکر خاصی پای‌بند بودند، یعنی برای پارتی‌ها نیز در جوار رومیان حقوقی می‌شناختند و حتی از این هم پارا فراتر می‌گذاشتند و دنیا را بین رومیان و پارتی‌ها تقسیم میکردند^۱، مورخین رومی عادت کردند در باره اوضاع و احوال پارتی‌ها حتی اگر کوچکترین مناسبتی هم بارومیان نداشته باشد، بطور اختصار گزارشی بدهند و اینکه از طریق کاسیوس دیو، یوزفوس و تاسیتوس حوادث و وقایع از سال ۶۹ قبل از مسیح تا ۷۲ بعد از مسیح تقریباً بصورت کامل بدست ما رسیده از همین رهگذر بوده است. بدین ترتیب فقط تاریخ سالهای بین

۱- استرابون، قسمت یازدهم، صفحه ۵۱۵؛ یوستین، کتاب چهل و یکم، فعل

۹۴ تا ۶۹ قبل از میلاد و ۷۲ الی ۲۲۷ بعد از میلاد مسیح بر ما پوشیده است. سکه‌ها از مراجع مهم بشمارند و بخصوص سکه‌های سال ۳۷ قبل از مسیح به بعد که رقم سالها را بر خود دارند، دارای اهمیت بیشتری هستند. برای ادوار اخیر که منتخب آثار دیو، چندان کمکی به تحقیق ما نمی‌کند این سکه‌ها مرجع اصلی شمرده میشود. از آثار متأخرین راجع به تاریخ پارسی ها این دو کتاب :

J. Foy Vaillant. *Arsacidarum imperium* (Paris, 1728).

L. Du Four de Longuerue *Annales Arsacidarum*. (Strassburg, 1732).

شایسته توجه خاص است، چندانکه حتی امروز از آنها میتوان استفاده کرد و تمام محققین بعدی نیز آنها را مورد استفاده قرار داده‌اند، این دو کتاب با اثر ذیل بخوبی تکمیل شده است :

G. E. J. Guilhem de Sainte-Croix, *Mémoire sur le gouvernement des Parthes* (*Mém. de l'Acad. des Inscr.* L, 48 ff. 755 ff.).

از آثار جدیدتر بخصوص آنها محل توجه و امعان نظرند که از منظر تاریخ به توضیح و تشریح سکه‌ها پرداخته‌اند و از آن قبیل است :

E. Q. Visconti, *Iconographie Grecque* III p. 58 ff. V., Bartholomaei, *Recherches sur la numismatique Arsacide* (*Mém. de la soc. d'archéol.* II p. I ff.);

A. de Longpérier, *Mémoires sur la chronologie et l'iconographie des rois Parthes Arsacides* (Paris 1853).

و همچنین است کاتالگهای سکه‌ها و قبل از همه :

Le Cte Prokesch-Osten, *Les monnaies des rois Parthes* (Paris, 1874 - 75);

Percy Gardner. *The Parthian coinage* (London 1877).

از اینها گذشته در این اواخر آثاری راجع به تاریخ پارسی ها توسط :

G. Rawlinson و H. Schneiderwirth و Fr. Spiegel و در باره سکه‌های پارسی

بقلم J. Lindsay منتشر شده است. راجع به باختر کتاب قدیم:

Th. S. Bayer, *Historia regni Graecorum Bactriani* (Petersburg, 1738)

حتی اگر پیدا شدن اینهمه سکه وضع را از بین و بن عوض نکرده بود باز اثری ناقص و غیر کافی بشمار میرفت. از میان کتبی که بر پایه و مأخذ اخبار و روایات چینی نوشته شده بهتر از همه اثر ذیل است:

Deguignes, *Recherches sur quelques événements qui concernent l'histoire des rois Grecs de la Bactriane* (*Mém. de l'Acad. des Inscr.* XXV, 17 ff).

از آثار جدیدتری که به تشریح اوضاع و احوال این ناحیه پرداخته اند، اینها بخصوص قابل ذکر است:

Wilson, *Ariana antiqua* (London, 1841);

Lassen, *Zur Geschichte des Griechischen und Indoskythischen Koenige* (Bonn, 1838);

Indische Alterthumskunde II, 277 ff. 352 ff. 811 ff. (چاپ اول).

از این آثار آنی که بر سکه شناسی تکیه کرده اند جدیدترین و معتبرترین آنها بقرار ذیل اند:

نوشته E. Thomas در کتاب زیر:

J. Prinsep, *Essays on Indian antiquities* II p. 173 ff;

A. Cunningham, *The Greeks of Bactriana, Ariana and India* (*Num. Chronicle*, New ser. VIII, 93. 181. 257. IX, 28. 121. 217. 293. X, 65. 205. XII; 157.);

A. v. Sallet. *Die Nachfolger Alexander's des Grossen in Baktrien und Indien* (Berlin, 1878).

فهرست اعلام

آتروپاتن (= آذربایجان) ۷۲، ۷۹، ۱۱۴،

۱۳۸، ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۹۲، ۲۲۵،

۲۲۶

آتنا ۹۷

آتنودوروس ۴۵

آتنه ثوس ۱۲۷

آتورپارت ۵۱، ۵۳، ۵۷، ۱۷۸،

آنی ۱۵۹، ۱۶۰

آتیدیوس کرلیانوس ۲۱۶

آجودیا ۱۶۳

آخائیا ۶۰

آخائیس ۵۸

آخه ثوس ۵۸، ۶۰

آدراپاتان ۱۳۴

آدیابن ۱۰۱، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۸۴، ۱۸۵،

۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۶،

آذربایجان ۵۱، ۷۲، ۷۹، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۵۳،

۱۵۴، ۱۵۸، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۹۱،

۱۹۲، ۲۱۸، ۲۲۶، ۲۳۵،

آراخوزیه (= رنج، قندهار)، آراخوزی ۳۳،

۳۴، ۳۸، ۵۶، ۶۰، ۷۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰،

۱۰۰، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۶۳، ۱۷۲، ۱۷۳،

آ

آرزی ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۶۵،

آبگار ۹۰، ۱۹۱، ۲۰۹، (آبگاردوم) ۱۴۶، (آبگار

هفتم، بار عزت) ۲۰۷، ۲۱۲، (آبگار هشتم)

۲۲۱

آبازیاك ۱۲۲، ۶۹

آپاوار کتیکن (= ایورد) ۱۰۰

آپامه ۵۷

آپامیا (= لاسگرد؟) ۵۸، ۸۴، ۹۵،

آپلودوتن ۹۰

آپلودوتوس ۹۱، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۷،

آپلودوس ۱۷۴

آپولون، معبد ۶۵

آپولون دیدوما ۵۹

آپولونیا ۷۱، ۹۹

آپولونیاتیس ۷۰، ۷۱، ۹۹، ۱۸۳،

آپولونیوس ۱۴۶

آپیس ۲۲۹

آناکوری ۸۶

آنامیلوس چهارم ۲۱۱

آنرباتاگان ۵۱

آزیلی سس ۱۶۷	آرادوس ۱۵۲
آساك (= قوچان) ۶۵	آرال، دیاچه، ۶۹، ۶۶، ۲۵
آسیونس ۹۲	آرتابازن ۷۲
آسه سین ۳۴	آرتاکابانه ۶۰
آسی ۱۲۰، ۱۰۴	آرتاکزیاس ۸۳، ۷۹
آسیانی ۱۷۵، ۱۲۰، ۱۰۴	آرتاکسانا ۲۱۷، ۱۹۳، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۳۶
آسیای صغیر ۶۶	۲۲۶
آسور، آشور، آشوری ۲۱۳، ۲۱۱، ۵۷، ۵۴	آرتاوازد ۱۵۷، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۴۵، ۱۴۱ تا
۲۳۵، ۲۲۵	۱۶۰، ۱۷۶، (آرتاوازد دوم) ۱۴۱،
آشوکا ۶۲	(آرتاوازد سوم) ۱۷۸
آکتیوم ۱۶۰	آرتوازد ۱۳۱
آگاتوکلکس ۱۶۳، ۸۹، ۸۸	آردوخرو ۲۳۹
آگور ۵۲	آرساموستا ۲۰۸، ۱۹۶، ۷۲
آگنی وچا ۲۰۳	آرسانیا (= آرادزانی، فرات) ۱۹۶
آگوستوس ۱۷۵ تا ۱۷۹، ۲۰۱	آرکادی ۴۳
آلاسادا ۳۱	آرگه اوس ۳۶
آلاساندا (= اسکندریه) ۱۶۳	آرمینیا کوس ۲۱۹
آلان، قوم ۲۱۵، ۲۰۳، ۱۹۸، ۱۸۲، ۱۱۹	آریاراتس ۲۶
آلبان، قوم ۱۸۲، ۵۱	آریانانا، آریانی ۱۸۵، ۹۲
آلبینیوس ۲۲۲	آریانوس ۲۱۵
آلیا ۱۴۵	آریدئوس ۴۶
آلمان (= ارمنستان) ۲۰۶	آریستوبولوس ۸۱
آمانوس ۱۵۱	آریمازس ۲۷
آمون تاس ۵۲	آریوبرزن ۱۳۲، ۱۵۴، ۱۷۸، (آریو برزن
آموی دریا ۸۶، ۲۷، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۹،	دوم) ۱۷۶
۲۴۳	آریوس (= هریرود) ۷۴، ۶۰
آمی تراگانا ۶۲	آرییا (= هرات) ۵۳، ۳۸، ۳۴، ۳۳، ۳۱، ۲۸،
آناوی، قوم ۱۰۰	۱۸۹، ۱۰۰، ۹۳، ۹۲، ۸۷، ۶۰
آن-تون (= مارکوس آنتونی نوس) ۲۲۰	آزارا ۹۷
آنتی ماخوس ۸۹	آزس ۱۷۰، ۱۶۷، ۱۶۶
آنتیوخوس ۵۷، ۵۹، ۶۲ تا ۶۳، ۶۴، ۷۱ تا ۷۴،	آزوف ۱۹۸، ۱۱۸، ۶۰

اتره ۲۳۵، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۱۳	۱۲۷، ۱۲۶، ۹۰، ۸۱، ۸۰، ۷۷، ۷۶
اجودیا ۲۰۱	۱۵۲، ۲۲۴، (آنتیوخوس دوم) ۶۲،
اخس، رود (= تجن) ۶۳	۶۳، ۷۵، ۸۹، (آنتیوخوس سوم، کبیر)
ادسا (= رها) ۱۹۱، ۱۰۲، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۲،	۶۱، ۷۰، ۷۸، ۸۴، ۹۰، (آنتیوخوس
۲۱۷، ۲۱۴	چهارم) ۸۱، ۷۹، ۷۸، (آنتیوخوس پنجم
اراباخی تیس ۲۲۶	اوپاتور) ۸۲، (آنتیوخوس هفتم) ۹۸،
اراتو ۱۷۷	۱۲۵، (آنتیوخوس هشتم) ۱۳۲،
اراکسس (= ارس) ۱۵۸، ۱۵۶	(آنتیوخوس، سوتر) ۵۸، ۶۰، ۶۲،
اراکیلو ۲۳۹	(آنتیوخوس نیکاتور) ۷۵، (آنتیوخوس ایی
اربلا ۲۲۶، ۲۲۵، ۱۹۱، ۱۳۵	فانس) ۸۰، ۸۲، ۸۹، ۹۵، ۹۷، ۹۸
اربلی تیس ۱۳۷، ۱۰۱، ۹۹	آنتونیوس پیوس ۲۱۵، ۲۱۶
ارتا بازوس ۲۳۶	آنتونیوس ۵۸، ۶۸، ۷۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۹،
ارتاشس دوم (= اردشیر) ۱۵۹	۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵ تا ۱۷۶،
ارتا کزرگز ۲۳۳، ۲۳۲	۲۲۴ تا ۲۲۷
ارتاکرس ۱۵۹	آنته موزیا ۲۱۰
ارتخشیر ۲۲۸، ۲۳۰، (ارتخشیر دوم) ۲۳۱	آنتی پاتر ۴۷، ۴۸، ۴۹
ارتیمیس ۷۱، ۹۷	آنتیبال سیدس ۸۹، ۹۰، ۱۶۱
ارد ۱۳۹ تا ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۲،	آنتیستیس و نوس ۱۴۸
۱۵۳، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۲۹،	آنتی گونوس ۴۷ تا ۵۰، ۵۳ تا ۵۵، ۱۴۹،
(ارد دوم) ۱۷۹، ۲۲۹	۱۵۲
ارداشس ۱۵۹	آنتی گونیا ۱۴۷
اردشیر ۱۵۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۴ تا ۲۳۶ (اردشیر	الف
دوم) ۶۴	۱. امو کد فیزس ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۳۸، ۲۴۶،
اردشیر اخس ۳۷	ابد اگا زس ۱۸۴
اردوان ۱۳۰، ۱۸۰ تا ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰،	ابر زوس ۶۱
۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۴ تا ۲۳۶،	ابر سام ۲۳۳
(اردوان اول) ۷۳، ۱۲۹، (اردوان دوم)	ابن عمر، جزیره ۱۳۷، ۲۱۱
۱۳۳، (اردوان سوم) ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۸،	ابیورد ۶۹، ۱۰۰
۲۰۰، ۲۰۴، (اردوان چهارم) ۲۰۴	اپه ورتن ۶۹
ارزن ۱۹۶	ایفانیا ۸۰
ارس ۷۸، ۱۵۶، ۱۵۸	ایگونوی ۳۶

استوا ۱۰۰،۶۵	ارشه ویرا (= فرهاد چهارم) ۶۴
اسکندوکوماروبیزاگو ۲۳۹	ارکو ۲۳۹
اسکندر در سراسر کتاب مکرر است	ارمنستان، ارمنی ۱۱۸، ۹۸، ۸۳، ۷۹، ۷۸، ۷۲
اسکندر تئوپاتوراورگه تس ۹۵، ۹۴	۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۶۰
اسکندریه ۲۴۰، ۱۷۲، ۱۶۳، ۶۰، ۳۱	۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷
اسکندریه اسکانه ۱۱۱	۱۹۰، ۱۹۲ تا ۱۹۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳
اشك در سراسر کتاب مکرر است و در این فهرست	۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۵
از پیش نامها حذف شده است .	ارتوباتس ۵۳
اصفهان ۲۳۳، ۱۰۱، ۸۱	اروپوس (= دورا) ۲۱۷، ۷۱، ۵۸
افرانپوس ۱۳۷	اروپوس ۳۳
اکباتان ۱۳۴، ۲۶ و رجوع شود به همدان	اریتره (= خلیج فارس) ۱۶۶، ۷۱، ۵۶
اکسدارس ۲۰۷	اریندس (= کرند) ۱۸۹
اکسپارتس ۵۳، ۳۳، ۲۷	الازد ۲۳۳
البرز ۱۸۹	ازیریس ۲۲۹
الکساندر و پولیس ۶۰	اسپارتیانوس هادریانوس پنجم ۲۱۴
الگیا ۲۱۶، ۲۰۸	اسپالی ریزس ۱۶۷
اله آباد ۲۴۲	اسپانیا ۱۵۴، ۴۴
الیمائی (= خوزستان) ۷۷، ۸۱، ۹۶ تا ۹۸،	اسپوراسمس ۲۱۰
۲۴۰، ۲۳۲، ۱۰۱	اسپید ۶۴
الیو ۲۳۹	اسپیتامن ۵۹، ۵۷، ۳۹
الیوس سعوریانوس ۲۱۶	استاتیانوس ۱۵۸، ۱۵۵
انبار ۲۳۳	استاتیرا ۳۷
اندرآب ۱۲۰	استاتیوس پرلیسکوس ۲۱۷
انطاکیه ۱۴۹، ۱۴۸، ۸۱، ۸۰، ۶۹، ۶۰، ۵۹	استاسانور ۵۳، ۵۰
۲۱۶، ۲۱۰، ۱۹۲، ۱۷۲	استانس ۴۰
انه (= ناهید) ۷۳	استاونه ۱۰۰
انیانن فیلو ۵۴	استخر ۲۳۲
انیران ۲۳۹	استراباد ۲۰۷، ۱۸۹
اوآدو ۲۳۹	استراتو ۱۶۲، ۱۳۲، ۹۱
او ارکی ۲۳۷	استراتونیس ۶۹، ۵۷
اوپاتور ۸۰	استراتونیس ۱۵۰

۱۷۴، ۱۷۲، ۱۷۱، ۱۳۱

اوله ئوس (= کارون) ۸۰

اومفالوس ۶۵

اومنس ۵۵، ۵۴، ۴۹، ۴۷

اونونس ۱۶۷، ۱۶۵

اونیرا (= انیران) ۲۳۹

اوهه مروس ۱۳۰، ۱۲۸

اهواز ۲۳۳، ۲۳۲

اهورامزدا ۲۳۹

ایتالیا ۱۷۷

ایدومیا ۱۴۹

ایزاتس ۱۹۳، ۱۹۱، ۱۸۴

ایزاموس ۱۶۲

ایسی - کول ۱۰۸ تا ۱۰۶

ایشنه ۱۴۳، ۱۴۱

اینداتس ۱۲۶

این - مو - فو ۱۶۹، ۱۶۸

ایوان کیف ۸۴

ایونی ۱۵۰

ب

بابل ۸۳، ۸۰، ۶۶، ۵۶، ۵۰، ۴۷، ۳۷، ۳۶، ۳۲

۱۴۰، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۱۸، ۱۰۱، ۹۹، ۹۶

۲۱۲، ۲۱۱، ۱۸۷، ۱۸۳، ۱۸۱، ۱۴۱

۲۳۵، ۲۳۳، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۲

باتانا (= اکباتان، همدان) ۱۳۴

باتنه ۲۱۰

باختر (= بلخ) ۴۵، ۴۰ تا ۳۷، ۳۳ تا ۳۱، ۲۶

۷۴، ۷۲، ۶۹، ۶۸، ۶۶، ۶۳، ۵۵، ۵۳، ۵۰

۱۰۴، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۳، ۹۲، ۸۹، ۸۷، ۷۵

۱۱۶، ۱۱۳، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۵

۱۶۲، ۱۶۱، ۱۲۵، ۱۲۲ تا ۱۲۰، ۱۱۹

اوپتیموس ۲۰۸

اوپیوس استاتیانوس ۱۵۵

اوتودموس ۷۴ تا ۷۶، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۰

اوتودمیا ۱۶۲، ۸۵

او - تو - لاگو ۱۷۰، ۱۶۸

اوج ۱۰۷

اوده ۲۰۱

اورانوی بطلمیوس ۱۱۰

اورسانس ۱۴۰

اورفه ۲۰۷

اورگه تس اپی فانس فیل هلن ۱۳۳

اورگه تس اوتو کراتور اپی فانس فیل هلن ۱۶۰

اورگه تس دیکا ئیوس فیل هلن ۱۵۲، ۱۳۰

اورلاگنو ۲۳۹

اورمیه ۱۵۵

اوروزیوس ۱۲۰

اورونتس ۱۵۱

اوروندا پاتس ۱۴۸

اورهونه (= الرها) ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۴۲، ۱۳۸

۲۲۱، ۲۱۴

اوریتها ۳۳، ۳۱

اوزاسس ۱۴۷

اوزون، قوم ۱۰۸ تا ۱۰۶

اوزی پتی، قوم ۲۸

اوستا ۱۷۸، ۴۰

اوکناویان ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۳

اوکراتیدس ۸۷ تا ۹۴، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۶، ۱۶۱، ۱۶۲

۲۰۱، ۱۷۱، ۱۶۴

اوکراتیدیا ۸۷

اوکسی (= هوشه) ۵۴

او - گهه - شان - لی (آراخوزیه، قندهار) ۱۱۵،

بطلمیوس ۲۴۱، ۱۱۹، ۴۸ (بطلمیوس الصانع)	۱۹۹، ۱۷۳
۶۶ (بطلمیوس فیلادلفوس) ۶۳، (بطلمیوس	باردزائوس ۱۱۰
محب الام) ۹۴، (بطلمیوس نیکوکار)	بارسنیوس ۲۲۳، ۲۲۱
۶۶ (بطلمیوس یازدهم) ۱۴۰	بارفروش ۷۳
بغداد ۹۸	باروگازا ۱۶۲، ۸۵
بگرام ۲۳۸، ۲۰۲، ۱۹۹، ۸۸	بازرنگی، دودمان ۲۳۱، ۲۳۰
بلاش ۲۱۷، ۲۱۵، ۱۹۸ تا ۱۹۵ ۱۹۴، ۱۹۳	بازودئو ۲۳۷
۲۳۲، ۲۲۵، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۸ (بلاش	بازوروپدا (= واسپوراکان؟) ۷۹
اول) ۲۰۹، ۲۰۳، ۲۰۳، ۱۹۲، ۱۸۸	باکالیس ۹۷
(بلاش دوم) ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۵	باکترا (= بلخ) ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۰۴، ۹۲، ۷۴
(بلاش سوم) ۲۲۰، ۲۱۵ (بلاش چهارم)	باکتروس ۱۱۲
۲۲۴، ۲۲۰ (بلاش پنجم) ۲۳۵، ۲۲۴	باکتریه (= باختر) ۷۶، ۷۴
بلاش گرد ۱۸۸	باگروند ۱۸۱
بلخ ۱۱۰، ۱۰۴، ۹۲، ۷۵، ۷۴، ۳۷، ۳۴، ۲۶	باگواس ۳۷
۲۴۵ تا ۲۴۳، ۱۱۹، ۱۱۲	بالیسوس (= نهر بلیخ) ۱۴۲
بلوچستان ۳۳، ۳۱	بامیان ۱۶۵
بلوس ۷۷	باندو ۲۳۳
بلیخ، رود ۱۴۲، ۱۴۱	بجاور ۱۶۵
بنارس ۲۳۷، ۲۰۲	بجنورد ۱۰۰، ۶۵
بنطیقس ۱۳۵، ۷۲	بحرین ۲۳۳، ۲۱۲، ۷۷
بنو کد نصر دوم ۳۶	بختیاری ۳۳
بودا، بودائی ۲۴۰، ۲۳۷، ۱۷۴، ۱۶۴، ۱۶۳	بدخشان ۲۴۴، ۲۴۳، ۱۲۰، ۱۰۶، ۹۳
۲۴۱	بردیا (= سمردیس) ۶۴
بولان ۱۶۷	برزفرائس ۱۴۹
بهرام ۲۳۹، ۲۲۸ (بهرام پنجم) ۲۴۵	برزن تس ۳۴
بی بولوس ۱۴۷	بروا (= حلب) ۲۱۰، ۱۳۲
بیت المقدس ۱۵۲، ۱۲۵	بروتوس ۱۴۹، ۱۴۸
بیت کردو (= جزیره ابن عمر) ۱۳۷	برزیوس ۱۷۹
بیستون ۱۸۵، ۴۵، ۳۹	بسفور ۱۱۹، ۱۱۸
بین النهرین ۶۶، ۹۵ و در سراسر کتاب مکرر	بسفور کیمری ۶۰
است.	یسوس ۲۶۰، ۳۹، ۳۸، ۳۴، ۲۵، ۲۳
	بصره ۷۹

پ

- پابك ۲۳۲
 بانالې پوترا ۵۵
 باتروكلس ۵۹
 پاراپوتاميا ۷۱
 پارت ۳۴، ۳۳ و در سراسر كتاب مكرراست.
 پارتامازيريس ۲۰۸ تا ۲۱۰
 پارتاماس پارت ۲۱۲ تا ۲۱۴
 پارتيكوس ۲۱۰، (پارتيكوس ماكسيموس)،
 ۲۱۹
 پارثا و ۱۲۰
 پارسه، پارسی ۳۸، ۳۹، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۶۱،
 ۶۶، ۷۰، ۷۹، ۸۱، ۹۶، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۲۲۴،
 ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۴
 پارمینیون ۲۵، ۴۳
 پارنی ۱۰۳، ۶۸، ۶۷، ۶۳
 پاروپانیزاد (= هندوكش) ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۵۰،
 ۱۰۱
 بازیانی ۱۰۴، ۱۲۲
 بازيك، قوم ۱۱۹، ۱۲۲
 باكر ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳،
 ۱۹۲، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۶،
 ۲۱۷، (باكر دوم) ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۷
 بالاکوپاز، ترعه ۳۶
 بالمیر ۲۲۳
 پامیر ۹۳، ۲۴۳
 پانتالئون ۸۸
 پتالنه ۸۵
 پتاله ۵۱
 پتالی - پوترا ۱۶۳
- پتن ۱۷۴
 پتوس ۱۹۸، ۱۹۹
 پختو ۱۷۴
 پراتکین (= بختیاری و اصفهان) ۳۳، ۳۴، ۵۱،
 ۸۱، ۲۳۳
 پراتکین (= سیستان) ۱۰۱
 پروثو ۶۷
 پردیکاس ۲۶، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۳ تا ۵۵
 پروشاتی ۳۷
 پس سه نیوس نیگر ۲۲۰
 پشتو ۱۷۴
 پلاتو ۸۹
 پلانکوس ۱۵۰
 پو-تا ۱۷۴
 پو-تی-شا (= بدخشان) ۲۴۳
 پوسس تاس ۴۲، ۴۷، ۵۰
 پکتو ۱۷۴
 پنجاب ۸۵، ۸۸، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸،
 ۱۹۹، ۱۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷، ۲۳۷
 پنجاله ۱۶۳
 پنجهیر (= پنجهیر) ۱۲۰
 پولیوس کراسوس ۱۴۳
 پوروس ۵۳، ۹۳
 پورو شا پورا (= پیشاور) ۲۴۱
 پو-لو ۲۴۳، ۲۴۴
 پولی ۲۴۴
 پومپه نیوس ۱۳۵ تا ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۴،
 (پومپه نیوس تروگوس) ۱۷۴
 پومپه دیوس سیلو ۱۵۱
 پونت، پونتوس (= بنطقس) ۷۲، ۱۳۵
 پیتو ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۵۴

تروفو ۹۶،۹۵	پی-تین ۱۱۸
تروگوس ۱۲۱	پهلوی، خط و زبان ۲۲۸، ۱۸۸
تری پارادیسوس ۵۰	پشاور ۸۸، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۸، ۲۳۷، ۲۰۰
تریوم ویرن ۱۴۸	۲۴۴، ۲۴۱
تسانگک - لون ۱۰۶، ۱۰۵	ت
تسونگک - لینگک ۲۳۷، ۲۰۵	تانارستان ۲۴۳، ۲۰۵، ۸۶
تسین بزرگ (= روم) ۲۲۰، ۲۰۶، ۱۱۸	تا-تونگک فو ۲۴۴
تکسل (= راولپندی) ۵۳	تاجیک ۱۰۹
تله آس ۷۵	تاریم ۸۶
تله پولموس ۵۰	تالومنوس ۱۸۵، (تالومنوس سیلاس) ۱۴۰
تنگک تری، قوم ۲۸	تانائیس ۱۹۸، ۱۱۸
توران، تورانی ۳۹، ۲۷	تاوروس ۱۹۶
تورانتوس اراتوساکا کورانو ۲۴۲	تاوری، شبه جزیره ۶۰
توردات دوم (= تیرداد) ۲۳۱	تا-هیا (= باختر) ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۸
توروس ۲۰۸، ۱۹۶، ۱۵۱، ۱۵۰	۱۷۳، ۱۱۶
توروشکا ۲۴۲، ۲۴۰، ۲۳۶، ۲۰۳	تتوپومپ ۴۰
توریوا ۹۲	تئوس ۱۳۹، ۶۲
تولوس ۷۷	تبت ۱۶۱، ۱۰۵، ۸۶
تون کینگک ۲۲۰	تجن، رود ۱۸۹، ۶۳
تونگک - لی ۲۰۱	تخت بھی ۲۰۰
تون - هوانگک ۱۰۵	تخت جمشید ۲۳۱، ۵۰، ۲۵
ته آموزا اورانیا ۱۷۸، ۱۷۷	تخت سلیمان ۱۵۴ تا ۱۵۶
تیاثو-چی ۱۱۵، ۱۱۴	تراپزون ۱۵۱
تی بریوس ۱۸۱ تا ۱۸۴، ۲۰۴	تراژان ۲۱۱، ۲۰۹ تا ۲۰۷، ۲۰۵، ۱۹۸، ۱۸۸
تی تئوس ۲۰۴	۳۰۹، ۲۲۶، ۲۲۴، ۲۲۳، ۲۱۴ تا
تیرداد ۶۳، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۲۰۷۳، ۱۰۳، ۱۰۰	تراکیان ۱۲۵
تا ۱۹۲، ۱۸۶، ۱۸۳، ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۶۰	تراکی ۶۱
(تیرداد دوم) ۲۲۴، ۲۲۲، ۱۹۷، ۱۹۵	تراکیه ۶۱، ۵۰
۲۲۹، ۱۸۳ (تیرداد سوم) ۱۶۰، ۱۵۹	ترک، ترکیه ۱۵۰، ۱۲۲، ۱۱۱، ۶۱، ۵۱، ۵۰
تیسفون ۱۸۷، ۱۸۳، ۱۸۰، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۰۱	ترن تیوس ماکسیموس ۲۰۴
۲۳۵، ۲۳۴، ۲۱۸، ۲۱۳، ۲۱۱، ۱۸۸	
تیگران ۱۳۴ تا ۱۳۸، ۱۵۴، ۱۷۸، ۱۹۵	

۱۹۶، (تیگران دوم) ۱۳۱، (تیگران
چهارم) ۱۷۷، ۱۷۸، (تیگران پنجم)،

۱۹۴

تیگرانوسرت ۱۹۳ تا ۱۹۶

تیمارخوس ۸۲، ۸۳، ۹۵

تیمور ۲۳۱

ج

جامبودیپا ۱۶۳

جاوانا ۱۶۲، ۱۶۴

جبل الطارق ۴۴

جراحی، رود ۹۷

جفتو ۱۵۵، ۱۹۱

جلال آباد ۱۷۰، ۱۷۴

جلفا ۸۱

جوشکا ۲۳۶

جی (= جلفا) ۸۱

جیحون ۱۲۱

جیلان ۵۵، ۱۶۵، ۲۴۱

چ

چائو-ته ۱۶۸

چاکا ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۴۲، ۲۴۶

چاکالا (= اوتودیا) ۸۵، ۱۶۲

چاندرآگوتا ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۷۶

چانگک-کین ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴ تا ۱۱۶، ۱۲۱

۱۲۲

چترال ۹۳

چین، چینی ۸۶، ۸۷، ۹۴، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷

۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱

۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱ تا ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۰۰

۲۰۲، ۲۰۵، ۲۴۱، ۲۴۳

چینا پاتی ۲۳۸

چینگک - تی ۱۶۹

ح

حصار سفید ۲۳۲

حصن کیف ۲۱۰

حلب ۱۳۲، ۲۱۰

حلوان ۷۱

حیره ۱۸۸، ۲۲۲، ۲۳۳

خ

خارا کس ۸۴، ۲۳۳

خارا کس هوسپاثوسینس ۸۲

(= کرخ میسان)

خالونی تیس ۹۹

خاندی ها ۶۶

خبورا ۱۳۸، ۱۴۳

ختن ۸۶، ۱۰۷

خنجند (= اسکندریه اسکانه) ۱۱، ۵۸

خرسن ۸۱، ۹۸، ۱۰۱

خزر، دریا ۲۶، ۳۶، ۵۱، ۵۹، ۶۰، ۶۹، ۸۴

۹۹، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۷

خسرو ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳ تا ۲۱۶، ۲۱۹

۲۱۸

خسرون (= اورهونه) ۱۳۸

خشانزاجا تواتو کوجولا کافسو ۲۰۱

خشایارشا ۷۲

خشبه ارته ۲۷، ۳۳

خلیج فارس ۷۱، ۷۶، ۸۲، ۱۹۹، ۲۱۲

خوار ۹۹

خوارزم ۳۸، ۱۱۶، ۱۱۷

خوارنو ۲۳۹

دمتریوس سوتر ۸۲	خوارنه (= خوار) ۲۳۶، ۹۹، ۸۲
دنی یستر ۲۰۴	خوریس ۲۷
دومی تیوس کوربولو ۱۹۴	۵
دهاس ۱۱۲	دائیماخوس ۶۲
دهها ۶۷، ۶۳، ۳۹، ۱۰۹، ۱۲۰، ۱۸۴، ۱۸۶	دارا (= شهرداريوم؟) ۶۹
۱۹۴، ۱۸۹	دارا بگرد ۲۳۲
دیادوخن ۱۶۴	داریاو ۲۳۰، ۲۲۸
دیگائیوس ۱۹۹، (دیگائیوس ابی فانس نشوس	داریوش ۲۶، ۳۴، ۳۷، ۳۹، ۴۳، ۱۰۴، ۱۵۴
اوپاتورفیل هلن) ۱۳۵	۱۸۴
دیلم ۱۱۴	داکر ۲۰۲
دیودوتوس ۶۳، ۶۸، ۷۴، ۷۶، ۸۹، ۹۵، (دیو -	دامغان ۲۳۶، ۸۴
دوتوس دوم) ۶۹، (دیودوتوس سوتر) ۷۵	دانوب ۲۰۸، ۲۰۴
دیودوتی ها (سلسله) ۷۶	داوسارا ۲۱۷
دیونیزوپولیس (= جلال آباد) ۱۷۰	دجله ۵۷، ۷۱، ۷۹، ۸۰، ۹۹، ۱۳۷، ۱۹۱، ۲۱۸
دیونیزوس ۲۱۸، ۱۶۲	۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۳
ر	در بند ۱۹۸
رائورثرو ۲۳۹	درواز ۲۴۳
رائونانورائوکانرکی کورانو ۲۴۲	دریای خزر (رجوع شود به خزر، دریا)
رائه ثروکارو ۲۳۹	دریای سیاه ۵۷، ۶۰
راب آبا ۲۲۷	دریای شمال ۱۱۶، ۲۰۵
رادامیستوس ۱۹۳	دریای مغرب ۱۱۴، ۲۰۶
رام بهشت ۲۳۱	دسه بالوس ۲۰۴
رامپور ۱۶۳	دکسیپوس ۳۳
راند ۶۱	دمتریا ۹۰
راند آ ۱۹۶، ۱۹۷	دموداماس ۵۹
راولپندی ۵۳	دمونا کس ۱۸۷
رنج (= قندهار) ۳۳، ۵۰، ۵۶، ۶۰، ۷۶، ۸۷	دمتریوس ۷۵، ۸۳، ۸۵ تا ۸۸، ۹۰ تا ۹۲، ۹۴
۱۶۳، ۱۰۰	۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۶۲، ۱۶۵
رکسانه (= روشنگ) ۳۷، ۴۶	(دمتریوس دوم) ۹۵، ۱۲۲، ۱۳۳، (دمتریوس
رودوگونه ۹۷	سوم) ۱۳۲

ساگاراولک، قوم ۱۰۴، ۱۱۹، ۱۲۲ تا ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۷۵
 ساگدودونا کوس ۸۱
 سارائوستس (= سوراشارترا) ۸۵
 سارایو ۲۴۰
 ساروق ۱۹۱
 سارولک ۱۰۴
 سامی، خط ۹۲
 ساناباز ۲۰۰
 ساناتروسیوس دوم ۲۱۲
 سپتیموس سوروس ۲۲۱
 ستلج، رود ۱۶۱
 ستونهای هرکول (= جبل الطارق) ۴۴
 سراپیس ۲۲۹
 سمرتها ۱۸۲
 سرهها ۸۶
 سستیلوس ۱۳۶
 سسیلیوس باسوس ۱۴۸
 سفد ۲۶ تا ۳۱، ۲۸ تا ۳۸، ۳۳ تا ۴۵، ۴۰، ۵۰
 ۵۳، ۶۳، ۸۷، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۸
 ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۶۱، ۱۶۶
 سکا، سکائی ۲۶، ۵۱، ۶۷، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۶
 ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۶۰
 ۱۶۵ تا ۱۶۷، ۱۷۱ تا ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۹۳
 ۱۹۹، ۲۴۵
 سکزبان ۱۰۴
 سکستان، سیستان ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۷۳
 ۱۹۹
 سکهها ۳۹، ۱۰۴، ۱۲۹، ۱۶۷، ۱۸۴، ۱۹۴
 ۱۹۹ (سکههای تیزخود) ۳۹
 سگزبان ۵۹، ۹۴، ۱۳۰

روسیه ۶۷
 روشنگ ۴۶، ۳۷
 روم ۷۷، ۸۲، ۸۳، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۹
 ۱۴۰، ۱۴۳ و در سراسر بقیه کتاب مکرر
 است .
 رها ۱۳۸
 ری ۵۸، ۹۹، ۱۸۳
 ز
 زاتور دات ۲۳۰
 زادراکارت (= استراباد) ۲۰۷
 زادریادس ۷۹، ۷۸
 زاگرس ۷۰ تا ۷۲، ۲۲۶
 زامودراگوپتا ۲۴۲
 زانیولوس ۱۹۱
 زئوس ۱۷۱
 زئیلوس ۱۶۲
 زدر کرته (= استراباد) ۲۰۷
 زرتشتی ۴۰
 زرننگ (= سیستان) ۳۳، ۳۸، ۵۰، ۷۶، ۸۸
 ۱۰۰، ۱۲۹، ۱۶۳، ۱۷۲
 زیراسپا ۷۴
 زریته رود ۱۹۱
 زوتالس، رود ۶۰
 زوگما ۱۹۰
 زیناکا ۱۴۵
 س
 ساتی برزن ۳۴
 ساسانی، ساسانیان ۱۱۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰
 ۲۳۴ تا ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۵
 ساکه تا ۲۰۲

سولوکوس ۱۲۸، ۶۹، ۶۸، ۶۶، ۶۲ تا ۵۵، ۴۸، ۴۷	سوهیائی ۱۱۷
۱۳۳، (سلوکوس دوم) ۷۰، ۶۶ (سلوکوس سوم، سوتر) ۷۰، (سلوکوس چهارم، فیلو-پاتور) ۷۷، (سلوکوس نیکاتور) ۵۵، ۷۶	سه، قوم ۱۷۰، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۰۷، ۹۴، ۹۳
۱۰۰، ۸۷	سه-پین (= سوفنه) ۲۰۶
سلوکی ۳۱، ۶۰، ۷۷، ۷۸، ۸۵، ۸۸، ۸۹	سه زنیوس بتوس ۱۹۶
۱۲۵	سه سوستریس ۶۷
سلوکیه ۱۵، ۵۷، ۷۰ تا ۷۲، ۷۷، ۸۲، ۹۶، ۹۷	سه - مات سین ۱۱۳
۱۸۳، ۱۸۰، ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۴۱، ۱۴۰	سیاه کوه ۵۹
۱۸۶ تا ۱۸۸، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۵	سیئاسن ۹۹، ۷۰
سمنان ۲۳۶، ۸۴	سیحون (= سیر دریا) ۶۶، ۳۱، ۲۶
سمر دیس ۶۴	سیر دریا (= سیحون) ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۶۶، ۶۷
سنا ۱۰۳	۸۶، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۸
سنتار ۲۲۱، ۲۰۹	۱۲۱، ۱۱۹
سند ۲۳ تا ۴۰، ۵۰ تا ۵۵، ۵۵، ۸۹، ۹۳	سیرونکا ۷۳
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۲، ۲۰۰	سیستان ۳۳، ۸۸، ۹۰، ۹۴، ۱۰۱، ۱۲۹، ۱۶۱
سویهاگازنا ۷۶	۱۷۲، ۱۹۹، ۲۳۶ رجوع شود به سکستان و زرننگ .
سوتیرا ۶۰	سیسل ۲۲۴
سورا ۲۱۷	سیسی میترس ۴۰، ۲۷
سوراشاترا ۸۵	سی گردیس ۸۵
سورن ۶۴	سیلاسس ۱۸۵، ۱۴۱
سورنا ۶۸، ۱۴۰ تا ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۸۳	سیاس ۶۱
سوروس ۲۲۱ تا ۲۲۵	سیملجان ۱۰۰، ۶۵
سورینا ۶۰	سیمین سپرها ۴۸، ۴۷
سوریه، سوری ۵۰، ۵۷ و در بقیه کتاب مکرر آمده است.	سیناتروسس ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۸۳
سوفنه ۷۸، ۱۹۷، ۲۰۶	سیناسس ۱۸۴
سوفوتس ۵۶	سی ناموس ۱۸۴
سولا ۱۳۲	سیندس ۱۸۹
سومباسه ۱۵۸	
سوهوموس ۲۱۶	
	ش
	شاو-کی ۲۰۱
	شاپور ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۴۲
	شا-جو ۱۰۵، ۱۰۶

فارس ۲۹ و رجوع شود به پارسه	شاد - شاپور ۲۳۳
فارناسس ۱۱۸، ۱۱۹	شاکه تا ۲۰۱
فازائل ۱۴۹	شاهرود ۷۳
فازیس ۷۲	شوانگ می ۱۱۶
فان-توا (= پارتاؤ؟) ۱۱۲	شوش ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۷، ۴۰، ۴۴، ۵۶، ۶۶، ۷۱، ۷۷، ۱۰۱
فان - چائو ۲۵، ۲۰۶	شوشتر ۹۸
فاونی تیس ۷۸	شیراز ۲۳۲
فاونی، قوم ۸۶	شیروان ۶۵، ۱۰۰
فرا اسپا (= تخت سلیمان) ۱۵۴ تا ۱۵۷	شیوا ۲۳۹
فرات ۷۱، ۶۶، ۳۶ و در سراسر کتاب مکرراست.	ط
فرات میسان (= بصره) ۷۹	طالقان ۱۱۹
فراته فرنه ۵۳	طبرستان ۳۳، ۳۴، ۵۱
فرانی پاتس ۱۵۱	طخاری ۸۶، ۱۰۴، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۰
فرتیکرا ۲۲۷	۱۷۴، ۱۷۵، ۲۰۰ تا ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۳۶
فرغانه ۱۰۷ تا ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶	۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۶
فرکلس ۶۴، ۶۶	طوماس حواری ۱۹۹
فرنه پات ۱۵۱	ع
فرو ۲۳۹	عراق ۲۳۳
فرودیش ۲۶	عرب ۹۵، ۱۱۹، ۱۳۳، ۱۶۰، ۲۲۱، ۲۲۲
فرهاد ۸۴، ۸۵، ۱۲۹، ۱۳۵ تا ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۵۵	۲۳۳، ۲۳۴
۱۵۶، ۱۵۸ تا ۱۶۱، ۱۷۴ تا ۱۷۹، ۱۸۳	عربستان ۳۶، ۲۲۱
۲۰۳، ۲۲۹، (فرهاد دوم) ۱۱۶، ۱۲۱	عمان ۷۹
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۲	عمان، دریا ۵۶، ۷۱
(فرهاد سوم) ۱۰۲، ۱۳۵، ۱۳۶، (فرهاد	عزیز ۱۳۳
چهارم)، ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹	علم داغ، کوه ۱۴۷
۱۸۳، (فرهاد پنجم) ۱۷۷	غ
فریا پاتیوس ۱۲۹، ۱۵۲	غزنه ۸۸
فریابی تیس ۸۴	غور ۱۷۴
فریدن ۳۳	ف
فریگیه ۶۶	فارازمانس دوم ۲۱۵

کاپادوکیه ۲۶، ۶۶، ۱۳۲، ۱۵۱، ۱۸۱، ۱۹۴،
 ۲۱۶، ۲۱۵
 کاپی چا ۲۳۸
 کادوسی، قوم ۱۱۴، ۵۱، ۲۲۵
 کارآنگین ۱۰۷
 کارپات ۲۰۴
 کارت ۲۰۶
 کارتاژ ۴۴
 کارن ۶۴، ۱۹۱
 کارون ۸۰
 کاریچی ۹۰
 کارینا (= کرند) ۹۹، ۱۸۹
 کازیانا ۹۵
 کاساندر ۴۹
 کاسپیان ۷۸
 کاسپیرائی اوئی ۲۴۱
 کاسیس ۹۵
 کاسیوس ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۷۰، ۲۱۸
 کاشغر ۱۰۷
 کاسولو-کادفیزو ۱۷۳-۱۷۴
 کالاخنه ۲۲۶
 کالومنس ۱۸۵
 کالونی تیس ۷۱، ۱۸۳
 کالیستس ۴۱، (کالیستس کذاب) ۴۶، ۵۱
 کالیوب ۱۷۷
 کامباده (= کرمانشاهان) ۹۹
 کامناس سیرس ۹۸، ۲۲۹
 کان - انیگه ۲۰۶
 کانتابری ۱۶۰
 کان-تولو (= گندارا) ۲۴۴

فریمن ۱۸۲
 فلاویوس ۲۰۸
 فلسطین ۱۴۷، ۱۵۲
 فوباس ۲۳۳
 فو-لو-شا (= پودوشاپوزا) ۲۴۴
 فیراپاتیوس ۸۴
 فیروزکوه ۷۳
 فی-شان ۱۷۰
 فیلادلفوس ۸۴
 فیلوپاتور ۹۱
 فیلوتاس ۴۳
 فیلورومئوس ۲۱۹
 فیلوکسنوس ۹۱
 فیلیپ ۲۵، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۱۳۲
 فیلیوس ۴۷، ۵۲، ۵۳، ۷۵
 فیلی بی ۱۴۹
 فیثقی ۱۴۹
 فیودوزیا ۶۰

ق

قبرس ۱۵۰
 قفقاز ۱۸۲، ۱۹۸، ۲۱۵
 قندهار ۸۸، ۹۰، ۱۳۱، ۱۶۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۹۹
 قوچان ۶۵، ۱۰۰
 قومس ۷۳، ۸۴، ۹۹

ک

کاوفو ۱۷۳، ۱۷۴
 کابل ۳۱، ۳۳، ۵۰، ۷۵، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۱۰۷
 ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۸
 ۱۶۹، ۱۷۴، ۲۰۰، ۲۳۷، (کابل رود) ۳۳
 ۹۳، (کابلستان) ۲۰۱

کلودیوس ۱۸۶، ۱۹۰	کانرکی ۲۳۶، ۲۰۳، ۲۲
کماژن ۱۳۲	کانشکی ۲۲
کنگرا ۲۳۸	کانگ-کیو ۱۰۹، ۱۱۶ تا ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲
کوان تو ۱۰۷	۱۷۵
کوانگک ۲۰۵	کانگها (= کانگ کیو) ۱۲۲
کواي - شان (= خجند) ۱۱۱	کانی دیوس ۱۵۴
کواي - شوانگک ۱۱۶، ۱۷۳، ۱۷۴	کانیشکا ۲۰۳، ۲۳۶ تا ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴
کوتهه (جل ابراهیم) ۲۲۵	کاو-فو ۱۱۶
کوجولا-کاسو ۱۷۳	کتیس تس ۱۵۳
کوچا ۲۰۵	کراتواس ۵۱
کورانو ۲۲، ۲۳۷	کراسوس ۱۴۰ تا ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۸
کوربولو ۱۹۴ تا ۱۹۷	۱۸۵، ۱۷۶
کورستیکا ۱۴۷	کرچ ۴۰
کورش کبیر ۳۹	کرخ میسان ۸۴
کورماس ۱۹۱	کرخه ۸۲
کوزولا-کادافر ۱، ۲۰۲، ۲۰۲	کرد، کردستان ۲۱۰، ۱۹۱، ۲۹
کوسیا (= شوش) ۳۰	کردونه (= بیت کردو، جزیره ابن عمر) ۱۳۷
کوسی، قوم ۵۴، ۳۰	۲۲۶، ۲۱۰، ۱۳۸
کوشان، کوشانی ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۷۴، ۲۴۵	کرمان ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۵۰، ۷۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۲۳۲
کوشانا ۲۳۷	کرمانشاهان ۹۹
کوشم ۶۴	کرنند ۱۸۹، ۹۹
کوفن (= کابل) ۱۳۱، ۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۴	کرهه ۱۴۱، ۱۴۳ تا ۱۴۵، ۱۴۷، ۲۱۹
کوماستوس ۶۱	کریمه ۶۰
کوماگنه (= کماژن) ۱۳۲، ۱۴۷، ۲۱۲	کشان (= کوشان) ۱۷۴
کومش، کومیسنه (= قومس) ۸۴، ۹۹، ۲۳۶	کشانا - جاوگو ۱۷۴
کونار ۹۳	کشمیر ۱۶۵، ۲۳۷، ۲۴۱
کون - مر ۱۰۷	کفه (= فیودوزیا) ۶۰
کوینتوس لاینوس ۱۴۹	کلاروس ۲۱۳
که کاجا ۵۶	کلاسی ۱۶۳
کی بین (= دره کابل) ۹۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۳	کلثومنس ۴۳

گوپتا ۲۴۴
گوتورس (= گودرز) ۱۸۵ و رجوع شود به
گودرز .

گوچهر (= گوزتیرس) ۲۳۰
گوگمل ۱۶۵، ۱۰۴، ۵۱، ۲۵
گودرز ۱۹۲ تا ۱۸۸، ۱۸۶، ۱۸۵
گور (= فیروزآباد) ۲۳۴، ۲۳۲
گوریا نا ۷۴

گوزهر ۲۳۰ تا ۲۳۲

گه ۱۸۵

گیل ۱۱۴

گیلان ۱۱۴

گین داروس ۱۵۱

گیو ۱۸۵

ل

لائودیسه ۱۳۲، ۹۱، ۹۰، ۶۰، ۵۸

لائودیسه تنافیلادلقوس ۱۳۲

لابوت، لابوس ۷۳

لایینوس ۱۵۰، ۱۴۹

لاسگرد ۹۵، ۸۴

لان - شانگ ۱۱۶، ۱۱۲، ۱۰۸، ۱۰۵

لاهور ۸۵

لوکوس (= زاب بزرگ) ۱۲۶

لوکولوس ۱۳۵

لو - کیانگشی ۲۴۳

لو - یونی - نی ۱۱۸

لتوس ۲۲۲

لوزیاس ۱۶۱

لوزیوس کویتوس ۲۱۰

لوسیماخوس ۵۸

۱۷۴، ۱۷۲ تا ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۱۵

کی - تو - لو (= کیدارا) ۲۴۵ تا ۲۴۳

کیدارا ۲۴۵

کیلکیه ۱۸۱، ۲۵۱ تا ۱۴۹، ۱۳۲

کی - لین - شان ۱۰۵

کیو - تسیو - خیو ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۷۴، ۱۷۳

کیو - کان - اینگ ۲۰۶

گ

گابی نیوس ۱۴۰

گال ۱۵۴

گالاتیا ۶۶

گاللیا ۱۴۹

گایوس سزار ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۷۸

گایوس کاسیوس ۱۹۰

گجرات ۲۴۱

گدروزیه (= مکران و بلوچستان) ۳۴، ۳۲، ۲۹

۱۰۱، ۵۶، ۵۰

گرگان ۱۱۵، ۱۰۰، ۹۷ تا ۹۵، ۷۳، ۶۷، ۵۰، ۳۳

۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۸۳، ۱۳۵، ۱۱۷

۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۷

۲۳۶

گرچستان، گرجی ۲۱۵، ۱۹۸، ۱۸۶، ۱۸۲

گرمانیه ۲۰۴، ۱۸۱، ۱۷۹

گره‌ای‌ها ۷۶

گزا، گزاکا (= گنجه) ۲۲۶

گزنوتاس ۷۰

گنجه ۲۲۶

گندارا ۲۳۸

گندفر ۱۹۹

گنگ، رود ۲۴۱، ۵۵، ۲۸

مانیزاروس ۲۱۰	لوسیوس ۲۱۲
مانیک یا لا ۲۰۱	لوسیوس وروس ۲۱۹، ۲۱۶
ماوراءالنہر ۲۶	لوسیوس ویلیوس ۱۸۳
ماوریا ۶۲، ۵۵	لوکان ۱۱۹
ماوس ۱۶۷، ۱۶۵	لوکولوس ۱۳۶
مثنو ۲۱۹، ۲۱۷	لیدی ۱۵۰
مثنوی، دریا (= آزوف) ۱۹۸، ۵۹	لی - کوم (= گرگان) ۱۱۵
مبارزاپس ۲۱۱، ۲۰۹	م
مدھیادچا ۱۶۵	ماٹو ۲۳۸
مدیترانہ ۲۰۶، ۵۷	ماٹونویزانہ ۲۳۹
مدیکوس ۲۱۹	ماد، مادی ۲۶، ۳۰، ۳۳، ۳۴، ۳۹، ۴۴ و در سراسر
مرداتس ۲۳۳	کتاب مکرر است .
مردینو ۲۲۵	ماتور ۲۴۱، ۱۶۳
مرغاب، رود ۶۰	مارتیوس وروس ۲۱۸، ۲۱۷
مرگیان (= مرو) ۶۰، ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۲۰ تا ۱۲۲	ماردی، قوم ۲۹، ۳۳، ۸۴، ۸۵
۱۷۲، ۱۴۵، ۱۲۵	ماردین ۲۱۰
مرند ۱۵۵	مارکوس آنتونیوس ۲۲۰
مرو ۶۳، ۱۰۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۴۵، ۱۷۲،	مارکوس اورلیوس ۲۱۶
۲۴۴، ۲۳۶	مارکوس تیوس ۱۷۷
مرو رود ۱۱۴	مارکومدی، قوم (= مادی) ۲۱۰، ۲۲۶
مسنہ (= میسان) ۳۷، ۷۹، ۸۱، ۱۲۸، ۲۱۱،	مارنو ۲۳۹
۲۳۴، ۲۳۳	مازندران ۱۱۴، ۱۸۹
مصر ۳۸، ۴۴، ۵۰، ۶۶، ۱۴۰، ۱۵۰	ماساگا ۲۸
مغسبیا ۶۱، ۸۴، ۹۰	ماساگت، قوم ۳۹
مغول ۱۲۲، ۲۴۰	ماسخوت ۱۹۳
مقدونیہ، مقدونی ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶،	ماکرویوس ۹۷
۳۷ و دربقیہ کتاب مکرر است .	ماکریوس ۲۲۷
مکران ۳۳	ماکسیموس ۲۱۲
مگاستنس ۶۲	ماکوا ۲۰۲
مگا لوپولیس ۴۲	مالر ۴۴
ملطیہ ۱۹۷، ۲۰۸	مانوس ۲۱۰

ملکا ۲۲۸	ناگارا (= جلال آباد) ۱۷۰
مناندر ۱۷۲ تا ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷	نانا ۲۳۹
المنیج ۲۱۰	نانتا ۹۷
منقشلاغ ۵۹	نان - شان ۱۰۶
منوچتر ۲۲۸	نانه ۱۹۴، ۸۱
موخاجار ۱۱۷	ناوماخه ۷۹
مو - لو ۱۱۴	ناهید ۲۳۱، ۷۳
مولون ۸۳، ۸۲، ۷۱، ۷۰	ناردا ۱۸۱
مونوبازوس ۱۹۷، ۱۹۵	نارک ۳۵
مونزس ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۵۵، ۱۵۴	نرسه ۲۲۸
موون - کیو ۲۰۶	نرون ۲۰۹، ۲۰۴، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۰۳
مهرا (= مهر) ۲۴۳	نسا ۹۲
مهرداد ۹۲، ۸۷، ۸۵ تا ۱۰۲، ۹۹، ۱۱۴، ۱۳۱	نصیین ۱۳۵، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۱۰ تا ۲۱۲، ۲۲۷، ۲۲۲
تا ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۷۶	نوکیانگ ۸۶
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۹۳، ۱۹۸	نومنیوس ۷۹
(مهرداد اوپاتور) ۱۳۵، (مهرداد اول)	نهاوند ۵۸
۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۵۲	نهرملک ۲۲۲
۱۶۵، (مهرداد دوم) ۶۷، ۱۲۹، ۱۳۰	نیروفر ۲۳۳، ۲۳۲
۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۹، (مهرداد سوم) ۱۳۵	نیسا ۲۲۱
۱۳۹، ۱۴۱، (مهرداد ششم) ۱۸۸، ۲۰۷	نیسه فوروم ۲۱۷، ۱۴۱
۲۱۲	نیشابور ۲۳۶
مهرداد سیناسس ۱۳۳	نیکانور ۵۲، ۴۸
میانه ۱۵۶	نیکه فوروس ۱۳۱، ۱۳۰، ۸۹
میترا ۲۲۹	نیگر ۲۲۱
میرو ۲۳۸	نینوا ۱۹۱، ۱۳۵
میشان ۲۲۳، ۸۲، ۸۱، ۳۷	
میلیندا ۱۶۴	
میناگر ۲۰۰	و
میورو ۲۳۸	واجپوران ۱۶۲ - ۲۴۵
	وازودوا ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۷
	واسپوراکان ۱۸۱، ۷۹
	واعیل برساھرو ۲۱۸
ناوکرانیس ۴۳	

هر تیوه ۲۸	وان ۷۹
هر کانه (= گرگان) ۳۳	وان بزرگ (= فرغانه) ۱۰۸ تا ۱۱۱، ۱۱۸
هر کول ۱۹۱	وای، رود (= آموی دریا) ۱۱۱، ۱۰۸
هر مزدجان ۲۳۴	وردان ۱۸۶ تا ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴
هر مه‌ئوس ۱۷۱، ۱۶۷ تا ۱۷۳، ۱۷۷	ورنه ۱۱۰
هر یاس ۷۱	وروس ۲۱۷
هر ووس ۱۷۶، ۱۵۲، ۱۴۹	وره نرغنو (= بهرام) ۲۳۹، ۲۲۸
هر و دیانوس ۲۲۶	وسپاسیانوس ۱۹۸
هرودی، دودمان ۱۹۴	ولاش ۲۰۳
هریرود ۷۴، ۶۰، ۲۸	ولوگه‌زوس (= بلاش) ۲۱۵
هفاسیس ۴۴	ون تی دیوس ۱۵۲، ۱۵۱
هفستیون ۴۵، ۴۳	ون تی دیوس باسوس ۱۵۰
هکتاروم بیلوس (= شهر صد دروازه) ۷۳	ون چونگ ۱۶۸
هلیوس ۲۴۰، ۲۳۸	ونن ۱۷۹، ۱۹۰، (ونن دوم) ۱۹۲
هلیو کلس ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۳۱ تا ۳۴، ۸۹، ۹۱	وو - تی ۱۶۸
۱۶۱، ۱۳۰، ۱۰۴	وی بیوس مارسوس ۱۸۸
همدان (= اکباتان) ۱۲۶، ۹۸، ۷۳، ۵۸، ۲۶	ویتلیوس ۱۸۴
۲۳۵، ۲۲۶، ۱۳۷، ۱۳۴	ویرژینیوس زوفوس ۵۵
هند، هندوستان، هندی ۳۴ تا ۳۱، ۲۸، ۲۷، ۲۳	ویند کس ۵۵
۸۷، ۸۵، ۷۶، ۵۳، ۵۲، ۵۰، ۴۴، ۴۰، ۳۸	ویندهیا ۲۴۱
تا ۱۱۸، ۱۱۲، ۱۰۱، ۹۴، ۹۳، ۹۱، ۸۹	ویهارا ۲۴۱
تا ۱۹۹، ۱۷۳، ۱۷۰، ۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۳	
۲۴۶، ۲۴۵، ۲۳۷، ۲۲۰، ۲۰۲	ه
هندوستان سفید (= رخج) ۱۰۰	هادریانوس ۲۱۳ تا ۲۱۵
هندوستانی ۱۳۱، ۲۰۰	هازپالوس ۴۴
هندوکش (= هندوکوه) ۵۶، ۵۰، ۳۸، ۳۱	هان، سلسله ۱۰۶، ۸۶
۱۶۱، ۱۰۳، ۹۸، ۹۳، ۹۰، ۸۵، ۷۶، ۷۵	هخامنشی ۱۱۴، ۶۴، ۵۴، ۳۲، ۲۵
۲۴۴، ۲۰۵، ۱۹۳، ۱۶۳	هلیفون (= رود جراحی) ۹۷
	هرات ۲۸، ۳۱، ۳۴، ۳۸، ۵۰، ۵۳، ۶۰، ۸۷
هوارنو ۲۳۹	۹۱، ۹۲، ۱۰۰، ۱۷۲، ۱۸۹، ۱۹۹ و رجوع
هوان - تی ۲۲۰	شود به آری‌یا.
هوانگهو، رود ۲۳۷، ۸۶	هراکلیدس ۹۵، ۹۴، ۸۲، ۳۶

هیوزیون ۱۰۷	هو- تو ۲۰۶
هیونگک - نو ۱۰۵، ۸۶ تا ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۸	هوخشه ۵۴
ی	هورئوده ۲۲۹، ۱۳۹
یاتی ۱۲۰، ۱۱۹	هورکانوس ۱۴۹
یاچا ۱۰۶	هورودس ۱۳۹
یارکند ۲۲۴	هوسپاثوسینس ۸۱
یامسدائی ۱۹۸	هوشکا ۲۳۶
یاندوسوس ۶۷	هون سیداری ۲۴۵
یزدیکرت ۲۲۸	هویشکا ۲۳۷
ین - تسائی ۱۱۶ تا ۱۱۹، ۱۲۱	هیائو - یوان - تی ۱۶۹
ین - کاو - چین ۲۰۳، ۲۰۱	هیان - تو (= هندوستان) ۱۷۰
یوان - یوان ۲۴۴، ۲۴۳	هی - او - می ۱۱۶
یو - تشی ۱۰۵، ۹۴ تا ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶	هی - تون ۱۱۶
۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۱، ۱۷۳، ۱۲۰ تا ۲۴۳	هی - هو ۱۷۳، ۱۱۶
۲۴۵	هیاسیس ۱۶۲
یول ۲۰۴، ۱۹۸	هیوستراتوس ۱۷۱
یو-لو (= سوریه؟) ۲۰۶	هیداسپس (= جیلام) ۲۴۱، ۱۶۵، ۹۳، ۵۰
یولیوس ۲۰۸	هیراپولیس (= المنیج) ۲۱۰
یویوس الکساندر ۲۱۳	هیرکانیه (= گرگان) ۱۱۵، ۱۰۰، ۷۳، ۶۷
یونان ۳۱ و دسراسر کتاب مکرراست .	۲۳۶
یونگک - خیو ۱۷۰، ۱۶۸	هیرو ۱۸۳
یهود ۸۱، ۱۲۶، ۱۴۹، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۷	هیرون سولی ۳۶
۲۱۳	هیفاسیس ۵۶، ۵۵
	هیماکاپی چو ۲۰۱
	هیمالیا ۱۶۵

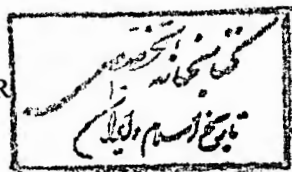
Copyright 1978, by B. T. N. K

Printed in Bahman Press

Tehran, Iran

IRAN LIBRARY

General Editor
E. YAR — SHATER



GESCHICHTE IRANS UND SEINER NACHBARLÄNDER

VON
**ALEXANDER DEM GROSSEN
BIS ZUM UNTERGANG DER ARSACIDEN**

VON
ALFRED VON GUTSCHMID

MIT EINEM VORWORT

VON
TH. NÖLDEKE

Übertragen ins Persische

VON
K. JAHANDARI



B.T.N.K.

Tehran, 1978